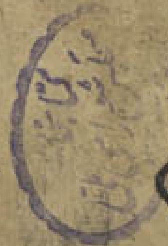
رساله ملا محمد جمع و رساله دیگر
و احادیث قدسی مجموعه







و دیگر منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت روزی در مسجد
نشسته بود که شخصی داخل مسجد شد و ایستاد و نماز گزارد و رکوع و سجود را تمام نکرد
پس حضرت فرمود که سری بر زمین زد مانند کلاغ که منقار بر زمین میزند بدرستی که اگر این
مرد بمیرد و اینچنین بوده باشد نمازش او هر آینه بر غیر دین من مرده خواهد بود دیگر حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلعم وارد شده است که آنحضرت فرمود که هرگاه بنده
بنماز بایستد و نماز خود را سبک کند حق سبحانه و تعالی بفرشتگان فرماید که آیا نظر
نمیکنید بسوی بنده من گویا گمان میکند که بر آوردن حاجات او بدست غیر منست آیا
نمیداند که قضای حوایج او بدست منست و دیگر منقولست از حضرت امام همام
ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیهما که آنحضرت فرمود که نماز موجب
قرب متقیانست و ازین حدیث مفهوم میشود که قربی از نماز حاصل میشود مشروط
است بتقوی چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که انما یتقبل الله من المتقین یعنی
حق سبحانه و تعالی قبول نمیکند عبادت را مگر از پرهیزکاران و باز از آنحضرت صلعم منقولست
که نماز را چهار هزار بابست و در حدیث حسن از حضرت امام جعفر صادق صلعم منقولست که آنحضرت فرمود
که نماز را چهار هزار حد است حضرت شیخ شهید علیه الرحمه فرموده اند که مراد ازین چهار هزار حد چهار
هزار باب واجب و سنتست و الفیه و نفلیه را در بیان آن تصنیف فرموده اند و چهار
هزار را در آن درج فرموده اند بتکلف عظیم و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که بر تقدیر آنکه
مراد از باب و حد یکی باشد مراد مسایل نماز خواهد بود و بی تکلف چهار هزار مسئله بهم میرسد
و ممکن است که مراد از چهار هزار باب و حد احادیث و مسنونات بوده باشد و چهار هزار حد فروع
و مسایل بوده باشد یا چهار هزار حد و احادیث و مسنونات و مسایل بوده باشد و چهار هزار باب
ابواب رحمت و فیض الهی بوده باشند که از ابتدا و وضو تا فراغ از تعقیب هر دعائی و تکبیری
و تهلیلی و فعلی بابی از ابواب فیوض حق سبحانه و تعالی است چنانکه بر عارفان مخفی
نیست و الله تعالی یعلم و اخبار در فضیلت نماز زیاده از حد است و این رساله گنجایش
زیاده ازین را ندارد درین اختصار نمودیم اما باب اول پس در طهارتست و در آن

پنج مقصد است مقصد اول در احکام آبهاست و آن بر دو قسم است آب مطلق
و آب مضاف و آب مطلق آبی است که توان گفتن او را آب تنها بی قیدی هر چند او را
با قیدی نیز اطلاق کنند مانند آب باران و آب روان و لیکن آنها را میتوان گفتن که آبست
بخلاف مضاف که او را بی قیدی اطلاق نمیتوان کردن مانند آب انگور و انار و مانند آن
و هر آب مطلقی پاکست و پاک کننده با وضو و غسل و ازاله نجاسات میتوان کرد
و هر آبی نجس میشود هرگاه رنگ یا بوی یا طعم او بگردد بنجاست و اگر متغیر نشود
بنجاست حکم او بتفصیلیست که در بیان اقسام آب مذکور میشود و اقسام آب
بحسب اختلاف احکام درین مقام هفتست اول آب روانست و مراد از آب
روان آبیست که از زمین بیرون آید و او را چاه نگویند در عرف خواه چشمه روان
باشد و خواه نباشد پس بنا برین آبهائی که از برف آب شود و روان باشد یا از دولاب کشند
و روان بوده باشد حکم آب ایستاده دارد و آب روان بملاقات نجاست نجس نمیشود
اگر کر بوده باشد و اگر کمتر از کر بوده باشد اشهر و اظهر آنست که بملاقات نجاست نجس نمیشود
و لیکن احوط مهما امکن اجتنابست از آن چنانکه مذهب علامه است ره و اگر آب روان
نجس شود بتغیر طریقه پاک شدن آن آنست که نوعی شود که تغیر او برطرف شود خواه بتموج باد
و خواه بدست زدن یا غیر آن و اگر نجاست عمود آب را متغیر سازد با آنکه یک محل آب را تمام
فرا گیرد که از اطراف آن آبی نبوده باشد که متغیر نباشد فوق آن که متصل است بماده پاکست
و تحت آن اگر کر است پاکست و اگر کمتر از کر است نجس است و چون تغیر آن برطرف شود همه
پاک میشود و اگر نجاست لون یا طعم او یا بوی او برطرف شده باشد یا آب تغییری بهم نرسانیده
احوط آنست که تقدیر کنند که اگر نجاست یا آب بحال خود می بودند متغیر میشدند یا نه اگر
متغیر میشدند حکم کنند بنجاست و الا فلا و بنا بر مذهب علامه جاری حکم راکد دارد چنانکه
خواهد آمد انشاء الله تعالی دویم آب بارانست و او در حال نزول حکم آب جاری دارد در
عدم قبول نجاست بمجرد ملاقات و تطهیر اشیاء نجسه بوصول باران بازوال عین
نجاست و همچنین هرگاه آبی کمتر از کر بوده باشد در حال آمدن باران ازاله نجاست

از میتوان کرد چون باران بایستد حکم آب ایستاده دارد و کلهها در حال آمدن باران پاک است
بنا بر مذهب اکثر علما تقاطر کافیست اما ظاهر بعضی از روایات صحیحه و قول جمعی از
علما آنست که می باید مستولی بوده باشد بر نجاست بحیثیتی که روان شود از ناودان
و مانند آن و احوط آنست که ناودان روان شود بحوض و مانند آن و عمر [illegible] در پاک
کردانیدن برف خلافست احوط عدم تطهیر است سیم آب حمام است و مراد از آب حمام
آبی است که در حوضهای کوچک کم از کر است و حکم او حکم آب روانست در حال آمدن
آب از ماده در تطهیر اشیاء نجسه و نجس نشدن بملاقات نجاست که آب ماده مستولی
شود بر حیاض صغار با متزاج و شرط است در ماده که پاک بوده باشد و اشهر آنست که میباید
که ماده کر بوده باشد و احوط آنست که یک کر بحال خود بوده باشد و زیادتی آن بحیاض آید
چهارم آب کثیر است و مراد از آن آبیست که ایستاده باشد و کر یا زیاده باشد و آن
بملاقات نجاست نجس نمیشود تا متغیر نشود در رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست و چون
متغیر شود خالی از آن نیست که سطح آب مساوی است یا مختلف پس اگر مساوی است
و بعضی از آن متغیر شود پس اگر غیر متغیر کر است یا بیشتر غیر متغیر پاکست و نجاست
مخصوص متغیر است طریق تطهیرش آنست که آن متغیر را بردارند از آب یا برهم
زنند آب را تا تغییرش برطرف شود و اگر برهم زدن بعضی دیگر را متغیر سازد و آن باقی کمتر
از کر بوده باشد همه نجس میشود و همچنین اگر غیر متغیر کمتر از کر بوده باشد و اگر سطح آب مختلف
بوده باشد هرچه بلندتر است از نجاست پاکست و هرچه پایین تر است اگر نجاست عمود
آب را فرا گرفته است اگر پایین کر است پاکست و الا نجس است و اگر نجاست عمود آب را
فرا نگرفته است بانکه پهلوهای آن آب متغیر نشده است و متصلست بآب بالا و مجموع کر است
پایین نیز پاکست بنا بر مشهور و همچنین اگر آب در دو جا ایستاده باشد و میانه ایشان
جوی باریکی بوده باشد و مجموع کر بوده باشد اشهر آنست که بملاقات نجاست نجس
نمیشود و اگر سطح آب مساوی نبوده باشد و از بالا به پایین آید اگر زمین سراشیب
بوده باشد که عرفا همه را یک آب گویند ظاهرا دغدغه نیست در آنکه هرگاه مجموع
کر بود

[illegible]

کر بوده باشد مطهر است و بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر از بلندی به پایین بریزد مانند آب حمام
یا از پایین به بالا آید مانند فواره هرگاه بقوت آید نه بعنوان ترشح قلیل اشهر میانه
علما آنست که اگر بالا کر بوده باشد موجب تطهیر پایین میشود و حکم آب حمام دارد
بلکه اگر مجموع از بالا و پایین کر بوده باشد در حال اتصال بملاقات نجاست نجس نمیشود
و لیکن احوط اجتنابست و طریق تطهیر این آب آنست که بعد از زوال تغیر آب جاری
بروی مسلط شود با امتزاج بی دغدغه یا متصل شود بنا بر مذهب مشهور یا آب باران
با جریان بیاید بی دغدغه و بدون جریان با تقاطر بنا بر مذهب مشهور و یا کر ریختن
کری بیکدفعه عرفی بروی بنا بر مذهب مشهور بلکه خلافی نقل نکرده اند و نقل اجماع
نیز کرده اند و ظاهر قول جمعی از علما آنست که اتصال کر کافیست و خالی از قوتی نیست
والله تعالی یعلم و در کمیت کر خلافی عظیم است میان علما اعتقاد اکثر علما آنست که
هزار و دویست رطلست برطل عراقی یا سه شبر و نیم طول در سه شبر و نیم عرض در سه شبر و
نیم عمق است که مجموع آن چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر است تخمینا میشود و اعتقاد
قمیین سه شبر طول در سه شبر عرض در سه شبر عمق است که مجموع آن بیست و هفت
شبر میشود و این قول خالی از قوتی نیست و لیکن قول اول احوط است غالبا و قول
جمعی از علما هزار و دویست رطل برطل مدنی است که هر رطلی از آن یک رطل و نیم
عراقیست و تخمینا هزار و دویست رطل عراقی شصت و هشت من و نیم شاهی است
و مد فی صد و دو من و سه ربع من است بسنگ شاه و اظهر مذهب قمیانست و این
زیادتیها بحسب فضیلت است والله تعالی یعلم و بهتر آنست که بحسب صد و سی و شش
من و نیم بسنگ شاه بوده باشد تا بهمه اقوال و احتیاطها عمل کرده باشد بنا بر آنکه
مثقال شرعی و صیرفی یکیست و نقل کرده اند که مثقال متبدل نشده است بهیچ وجه
پنجم آب قلیلست و آن آبیست که ایستاده باشد و کمتر از کر بوده باشد و در
نجس شدن او بملاقات نجاست بدون تغییر خلافست و اشهر بلکه اظهر آنست
که نجس میشود هرگاه نجاست بر آب واقع شود و اگر آب بر نجاست واقع شود اعتقاد

[illegible]

سیم مرتضی رحمه آنست که نجس نمیشود و خالی از قوتی نیست ولیکن احوط اجتناب است و اگر
خونی در آن ریزد که چشم ادراک او نکند مثل سرهای سوزن جمعی از علما را اعتقاد آنست
که نجس نمیشود و اشهر آنست که نجس میشود و طریق تطهیر او بآنست که آن را آب کر یا جاری
ریزند که بآن ممزوج شود بی دغدغه یا بآب فرو برند مانند ظروف پر آب بنا بر مشهور و ظاهر
و یا آب باران بروی آید بنحوی که سابقا گذشت یا آب روان بوی ممزوج شود یا
متصل بنا بر مشهور و ظاهر و یا کری بیکدفعه عرفی بروی ریزند یا متصل شود بنا بر مذهب بعضی
که خالی از قوتی نیست ظاهرا اگر او را یکی کر تمام سازند خواه بآب پاک و خواه بآب نجس پاک
نمیشود ششم آب چاه است و مراد از آب چاه آبی است که از زمین بیرون آید و در عرف
منبع او را چاه گویند و از آنجا روان نشود پس مانند کاریز حکم آب روان دارد
و در نجس شدن او بملاقات نجاست بدون تغیر خلافست میان علما اکثر متقدمین
قایلند بنجاست و اکثر متاخرین معتقد طهارتند و اظهر قول متاخرین است و احوط
آنست که بمقدار آن شرعی را بکشند پس اگر شتر بمیرد در آب یا گاو نر یا شراب در آب
ریزد تمام آب را بکشند و همچنین جمعی از علما الحاق نموده اند هر مست کننده را که
در اصل روان بوده باشد چون شراب عسل و مویز و بوزه و مانند آن و منی خواه
از انسان بوده باشد یا غیر ان از ذی نفس و همچنین خون حیض و نفاس و استحاضه
هرگاه در چاه ریخته شود تمام آب را بکشند و همچنین جمعی الحاق نموده اند خون
نجس العین را چون خون سگ و خوک و کافر و آنچه فرموده اند ظهوری ندارد و دغدغه در آن
نیست که عمل باینها احوط است پس اگر متعذر بوده باشد کشیدن جمیع احوط آنست
که تراوح کنند باینکه چهار کس یا بیشتر دو کس بکشند باین طریق که یکی اندران چاه بوده
باشد که زود دلو را پر کند و یکی بیرون کشد و بعضی گفته اند که هر دو بیرون در باشند
و کشند و احوط آنست که سه کس باشند یکی اندرون و دو بیرون تا جمع بین القولین
شود و چون اینها مانده شوند دو کس دیگر بجای ایشان بکشند تا اینها نیز مانده
شوند باز کسان اول بکشند بهمان طریق از اول صبح صادق تا شام و احوط آنست
که

که اولی پیش از صبح و اندکی بعد از شام نیز داخل کنند و احوط آنست که مردان باشند
نه زنان و خنثی و اطفال هر چند قوت مردان داشته باشند و مشهور آنست که باهم
چیزی میتوانند خورد و نماز جمعه و جماعت میتوانند کرد و احوط آنست که غیر نماز جمعه را
باهم نکنند و همچنین پاره از روز و پاره از شب یا شب را به تنهای نکشند هر چند
بیشتر از روز بوده باشد و اکثر علما بر آنند که از برای مردن اسب و استر و خر
و گاو و ماده یک کر آب میکشند و احوط آنست که از برای هم تمام آب را بکشند خصوصا
در گاو ماده و ظاهر آنست اگر چند دلوی بکشند کافی خواهد بود چنانکه در روایت صحیح
واقع شده است خصوصا بجهت اسب و از برای مردن آدمی در چاه هفتاد دلو
بکشند از دلوهای معتاد آن چاه و اگر دلوی معتاد نباشد یعنی غالب در آن
شهر از آن نوع دلو کشند بهتر است و بهتر آنست که دلوی دو من و نیم شاه آب
گیرد تخمینا و فرقی نیست در انسان میان صغیر و کبیر و ذکر و انثی و مومن
و کافر و بهتر آنست که از برای مردن کافر تمام آب را بکشند و اگر عذره آدمی
که تر بوده باشد در چاه افتد یا خشک بوده باشد و از هم بپاشد در چاه چهل دلو
بکشند یا پنجاه دلو و ظاهر اگر سه دلو بکشند کافی بوده باشد و اگر از هم نپاشد و بیرون
آورده شود ده دلو بکشند و ظاهر آن نیز سه دلو کافی است و جمعی از علما گفته اند که
بواسطه ریختن خون بسیار مثل کشتن گوسفند پنجاه دلو بکشند و از جهت خون
کم مانند کشتن مرغ ده دلو بکشند و در روایت صحیح واقع شده است که در خون
کشتن گوسفند سی دلو بکشند یا چهل دلو و در خون کشتن مرغ یا کبوتر یا خون
آمدن از دماغ چند دلو کم بکشند و بهتر آنست که بیست دلو یا سی بکشند و
از برای مردن سگ و گربه و هر چه در جثه مانند اینها بوده باشد یا ما بین اینها
بوده باشد اشهر میان علما آنست که چهل دلو بکشند و در روایات صحیح واقع
شده است که پنج دلو بکشند و بهتر آنست که از برای مردن سگ و گربه چند دلو
کافی است و در روایت صحیح واقع شده است و ظاهر آنست یا پنج کافی باشد و احوط

آنست که چهل دلو بکشند و بهتر آنست که در مردن سگ کل را بکشند و در گوسفند
و مانند آن زیاده دلو بکشند و بهتر آنست که چهل دلو بکشند و در روایتی صحیح واقع
شده است که از جهت افتادن مرده که بو دانسته باشد بیست دلو بکشند
و اگر سگ زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و دور نیست که سه یا پنج کافی
باشد و همچنین از برای بول مرد چهل دلو بکشند و در روایتی صحیح واقع شده است
که اگر چند قطره بول در چاه ریزد چند دلو بکشند و اگر ریخته شود بول در آب تمام آب را
بکشند و این احوطست و از برای بول کودکی که غذای او غالب بوده باشد بر شیر
تا بالغ شدن هفت دلو بکشند و اگر شیرخواره باشد یک دلو بکشند و در روایتی
صحیح واقع شده است که از برای بول صبی تمام آبرا بکشند و این احوطست و از برای
غسل کردن جنبی که بدنش خالی از نجاست بوده باشد هفت دلو بکشند و بعضی
مطلق دخول را گفته اند هرچند غسل نکند و خلافست در نجس شدن آب
چاه درین صورت و در صحت غسل احوط اعاده غسل است و تطهیر بدن
و از برای مردن مرغ از کبوتر تا شتر مرغ هفت دلو بکشند و این احوطست
و اگرچه ظاهرا سه یا پنج کافی است و از برای مردن موش هفت دلو بکشند
و اگر از هم بپاشیده باشد پنج دلو بکشند و ظاهرا مطلقا سه دلو کافی است
و اول احوطست و سنتست که از برای مردن چلپاسه که آنرا مال مالی میگویند
هفت دلو بکشند و از برای مردن گنجشک و شبه آن یک دلو بکشند و بهتر
آنست که سه دلو بکشند و اگر در حین کشیدن تمام شده آب چاه تمام شود
مشهور آنست که پاک میشود و احتیاج به نزح بقیه دلوها نیست و اگر بعد از
بیرون آمدن آب آن بقیه آبرا بکشند بهتر است و ظاهرا صغیر حیوان حکم
کبیر دارد و اگر چند جنس از نجاست در چاه افتد از برای هر جنسی آنچه
مقدر اوست بکشند و اگر یک جنس از نجاست بوده باشد اگر مانند شراب و بول است
که بر قلیل و کثیر او یک نام صادق است مختلف نمیشود نزح و اگر مانند سگ است

احوط

احوط آنست که متعدد بکشند بلکه در صورت اول نیز متعدد احوطست و اگر آب
بارانی مخلوط بوده باشد به بول و عذره آدمی و عذره سگ در چاه رود مشهور
میان علما آنست که سی دلو بکشند و اگر نجاستی در شرع واقع نشده باشد از جهت
او مقداری اشهر میان علما آنست که تمام آبرا بکشند و بعضی گفته اند که چهل دلو
میکشند و بعضی گفته اند که سی دلو میکشند و بعضی گفته اند که هیچ نمیکشند
و این قول اقوی است و قول اول احوطست و اگر متعذر باشد تمام را کشیدن
مشهور آنست که تراوح میکنند چهار کس با یکدیگر بنحوی که گذشت و اگر آب چاه
بملاقات نجاست متغیر شود نجس میشود بی دغدغه و در پاک گردانیدن آن
خلافست اظهر آنست که میکشند تا تغیر او برطرف شود و احوط آنست که اگر از جهت
آن نجاست مقداری شرعی هست اول آن قدر بکشند که تغیر او برطرف شود و بعد
از آن مقدر را بکشند و اگر مقدر شرعی نیست تمام را بکشند و اگر نتوان کشید کشید
آن قدر بکشند که تغیر آن برطرف شود و اگر بعد از زوال تغیر تراوح کنند نهایت
احتیاط بجای آورده اند و اگر حیوانی در افتد که نفس سائله نداشته باشد چاه
نجس نمیشود ولیکن بهتر آنست که از برای مردن مار و عقرب و چلپاسه سه دلو
بکشند و اگر فضله حیوانی در چاه افتد که گوشت او را خورند چاه نجس نمیشود
و بهتر آنست که بواسطه فضله مرغ خانگی پنج دلو بکشند و اگر اجزای نجسی در چاه
بماند پاک نمیشود بنا بر مشهور تا آنکه تمام را بیرون نیاورند و بعد از آن آنچه
باید کشید بکشند و هرگاه نجاستی در چاه بیابند حکم بنجاست چاه در آن
حین میکنند هرچند گمان بوده باشد که سابق افتاده است و نجس نمیشود
آب چاه بسبب نزدیک بودن او بچاله که آبهای نجس در او ریزند هرچند که
گمان بوده باشد که آب چاله بچاه میرود و اگر علم بهمرسد که میرود اشهر آنست
که نجس میشود و اظهر آنست که نجس نمیشود تا متغیر نشود بنجاست و لیکن
احوط اجتنابست و لیکن سنتست دور بودن چاه از چاله مقدار پنج گز

بکز دست که دو کز و نیم شاه باشد تخمینا اگر زمین سخت بوده باشد یا مقر آب چاه بلند
بوده باشد یا چاه در طرف شمال بوده باشد و چاله در طرف جنوب والا سنتست که هفت
کز فاصله باشد که سه کز و نیم شاه بوده باشد تخمینا و بهتر است که در صورت فوقیت بالوعه
دوازده کز فاصله بوده باشد که شش کز شاه بوده باشد تخمینا و در غیر آن هفت ذرع
که سه کز و نیم شاه بوده باشد تخمینا هفتم آب سؤر است و مراد از سؤر آبی است
که حیوانی خورده باشد یا جسم حیوانی ملاقی او شده باشد و هر سؤری پاکست
مگر سؤر سگ و خوک و کافر حربی و غیر آن و اشهر میان علما آنست که سؤر کتابی نیز نجس
است و همچنین سؤر کسی که عداوت با اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم داشته
باشد مانند خارجی و همچنین ناصبی و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد کافر است
هر چند شیعه باشد و جمعی از علما حکم کرده اند بنجاست کسانی که حق سبحانه و تعالی را جسم میدانند
و همچنین کسی که اعتقاد او این آنست که فاعل خیر و شر حق سبحانه و تعالی است و بعضی
غیر شیعه اثنا عشریه و سنیانی را که مستضعف باشند نجس میدانند و احوط اجتناب است
از همه و همچنین بعضی از علما سؤر ولد الزنا را نجس میدانند و احوط اجتناب است
و در سؤر حیوانی که مسخ شده باشد مانند فیل و میمون و خرس و سگ پشت و کرگدن و موش
و روباه و خرگوش و سوسمار و طاوس و خرچنگ و خارپشت و غیر آن خلافست
اظهر و اشهر طهارتست و همچنین در سؤر حیوانی که گوشت او را نخورند غیر آدمی و گربه
و سؤر حیوانی که فضله خوار بوده باشد یا مردار خوار هرگاه موضع ملاقات از عین
نجاست خالی بوده باشد و همچنین در سؤر چلپاسه و عقرب و روباه و خرگوش و موش
خلافست و اظهر در همه اباحت است و مکروهست سؤر حایض که ایمن نبوده
باشند از مباشرت او بنجاسات و بعضی الحاق نموده اند هر متهمی را مانند قصابان
و کودکان و همچنین مکروهست سؤر اسب و استر و خر بنا بر مشهور میان علما
و بهتر آنست که اجتناب بکنند از سؤر گربه و آدمی و نجس نمیشود آب بسبب
مردن حیوانی که او را نفس سائله نبوده باشد چون مگس و زنبور و غیر آن

ومراد

ومراد از نفس سائله خون روانی است که از رگ آید پس خون ماهی و مانند آن پاکست
هر چند بسیار بوده باشد و در مار خلافست که او را رگ هست یا نه و احوط اجتناب است
از آبی که مار در وی مرده باشد و آبی که وضو ساخته باشند و از اعضای وضو ریخته باشد
پاکست و پاک کننده و آبی که از اعضای غسل ریخته شده باشد پاکست و در وضو ساختن
و غسل کردن بآن مرتبه دویم خلافست و احوط اجتناب است و آبی که بآن ازاله
نجاست کرده باشند پس اگر متغیر شده باشد بنجاست نجس است و اگر متغیر نشده
باشد اشهر آنست که نجس است و جمعی گفته اند که پاکست و خالی از قوتی نیست ولیکن
اول احوط است و ازین حکم مستثنی است آب استنجا از بول و غایط غیر متعدی
بتعدی فاحش بچند شرط یکی آنکه عین نجاست در وی نبوده باشد دویم آنکه بر
نجاستی دیگر وارد نشده باشد و از آنجمله است هرگاه سنگ نجس بر خود مالیده باشد
و بعضی شرط کرده اند که وزن آب بسبب نجاست زیاده نشده باشد و دست پیش
از آب بنجاست نرسیده باشد و این شرط پر ظهوری ندارد و خلافست که آب استنجا
پاکست یا نجس است و معفو است اظهر آنست که پاکست و مکروهست وضو یا
غسل کردن و خمیر کردن بآبی که گرم شده باشد بآفتاب در ظرف خواه مسینه خواه
غیر آن و در حدیث هست که مورث برص است و همچنین مکروهست غسل دادن
مرده بآبی که گرم شده باشد بآتش مگر آنکه هوا بسیار سرد بوده باشد که تفال با آتش
و جسیم است قسم دویم آب مضافست و آن آبی است که او را آب بتنهائی نتوان
گفت و توان گفتن که آب نیست مثل آبی که از چیزهای فشرده میشود چون آب انار
و سیب و علف و این حکم دارد آب دهن و بینی و گوش و آبی که بوی میگیرند مثل
گلاب و عرقها یا ممزوج شده باشد آب بچیزی که سلب اطلاق از وی بشود چون
آب زعفران و نیل و غیر آن یعنی آنقدر از ممزوج در وی بوده باشد که او را
آب نگویند و اگر او را آب گویند حکم آب مطلق دارد هر چند که اوصاف آب
متغیر شده باشد و هر آب مضاف پاکست و بآن وضو و غسل نمیتوان کرد بنا بر

مذهب مشهور روایتی واقع شده که وضو و غسل بگلاب میتوان کرد و بهتر آنست که در
صورتی که غیر از گلاب نبوده باشد تیمم کنند و احتیاط وضوئی بگلاب نیز بسازد و اشهر
آنست که ازالهٔ نجاسات نیز با آب مضاف نمیتوان کرد و بهتر آنست که هرگاه آب مطلق
یافت نشود ازالهٔ نجاسات با آب مضاف بکنند بشرطی که سبب زیادتی نجاست جامه و بدن نشود
والله یعلم و هرگاه ملاقات کند او را نجاستی نجس میشود اگرچه بسیار بوده باشد و طریق پاک
کردن او بآنست که او را در کری یا آب روانی بریزند تا آب مطلق شود و بعضی گفته اند که
بفرو بردن در کر پاک میشود هرچند مطلق نشود و این قول ضعیف است فصل دویم
در احکام وضو است و توابع آن و در آن چند فصل است فصل اول در موجبات وضو است
و آن پنج است بول و غایط و باد هرگاه این هر سه از موضع معتاد بیرون آیند و احوط آنست
که هرگاه از غیر موضع طبیعی بیرون آید و اسم بول و غایط بر آن اطلاق کنند وضو
بسازد و بهتر آنست که وضو را بحدثی بشکنند و دیگر وضو بسازد و باز احوط آنست که هرگاه
بادی بیرون آید که او را صدائی و بوئی نبوده باشد نقض وضو کند و وضو بسازد مگر
بخاراتی که از معده بیرون می آید و توهم میشود که چیزی بیرون آمده است ملتفت آن
نشود که آن از شیطانست و میخواهد که مردم را بوسواس اندازد و بهتر آنست که از فرج
زن بادی بیرون آید وضو را بشکنند و تازه کنند و اگر مقعد بیرون آید و با او غایطی بوده
باشد و باز باندرون رود احوط آنست که وضو را بشکنند و تازه وضو بسازد و اگر غایط
بیرون آید و باز باندرون رود ظاهرا ناقض است چهارم خوابست هرگاه بر چشم و گوش
غلبه کند بعنوانی که چشم از دیدن و گوش از شنیدن باز ماند و کور و کر تقدیر میکنند
حالت خود را و احوط آنست که هرگاه خواب غلبه کند چیزها در خیال او در آید
و تمیز کلام دیگران نکند اگرچه صدائی شنود وضو را بشکند و تازه کند و اگر شک کند
که آیا خواب بردم رفتم یا نه اعتبار ندارد و اکثر علما بر آنند که حکم خواب دارد هرچه عقل را
زایل کند مانند مستی و بیهوشی و دیوانگی و دلیل او واضح نیست ولیکن احوط
آنست که وضو را بشکند و تازه کند پنجم استحاضهٔ قلیله است و احوط آنست که در

مذی

مذی که از شهوت باشد وضو را بشکند و تازه کند و مذی آبیست تنک که عقیب دست بازی
می آید و نیز احوط آنست که اگر انگشت باندرون دبر کند یا قبل یا بکند پیه سوراخ ذکر را
وضو را بشکند و تازه کند و نمی شکند وضو را ودی و آن آب غلیظیست که عقیب بول
می آید و نه وذی و آن آب تنکیست که از مستی کمر می آید و همچنین خونی که از موضع بول
و غایط می آید غیر خون حیض و نفاس و استحاضه بلی که بواسطهٔ بعضی امراض بول خون شود یا غایط خون
شود مثل اسهال دمی ناقض خواهد بود و همچنین ناقض نیست سنگی که از مخرج بول بر آید یا کرمی که از
مخرج غایط بیرون آید و امثال اینها مگر آنکه مخلوط باشد بفضله فصل دویم
در آداب خلوت است و واجب است که عورت خود را از نامحرم بپوشانند از زن و کنیزی
که وطی او تواند کرد و اطفالی که تمیز داشته باشند و سایر حیوانات و عورت ذکر است و
خصیتین و دبر و فرج و سنت است که تمام بدن را بپوشاند یا آنکه پنهان شود در خانه یا کوئی
و اگر در صحرا باشد دور شود که کسی چشم او را نه بیند و اکثر علما بر آنند که حرام است رو بقبله کردن
و پشت بقبله کردن در حالت بول و غایط خواه در صحرا و خواه در بنا و اظهر کراهت است
ولیکن احوط اجتناب است چنانکه در حدیث است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا
صلوات الله و سلامه علیهما که هر که برابر قبله بول کند از روی فراموشی پس بخاطرش آید
بواسطهٔ تعظیم و اجلال قبله بگرداند از آنجا برخیزد مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد و احوط
آنست که در حال استنجا نیز رو و پشت بقبله نکند و سنت است که رو بمشرق
یا مغرب کند و احوط آنست که از ما بین مشرق و مغرب نیز اجتناب کند و احوط
آنست که اگر جهت را نداند سعی کند در معرفت قبله تا خاطر جمع کند که رو و پشت
بقبله نکرده [illegible] و اگر متعذر باشد ساقط است بی دغدغه و اگر عارضه کند رو و پشت
اگر [illegible] بهتر است و واجب است شستن مخرج بول با آب و کافی
نیست [illegible] و اکثر علما بر آنند که دو مرتبه بشوید که در میان فاصله حقیقی بشود
و بعضی فاصلهٔ حکمی را کافی میدانند و جمعی یکمرتبه را مجزی میدانند و خالی از قوتی نیست
ولیکن احوط آنست که سه مرتبه بشوید و اعتبار فاصله در صورتی است که با آب قلیل

بشوید که اگر باب کثیر بشوید یکمرتبه کافیست بی دغدغه و همچنین واجبست بآب
شستن غایط متعدی را هرگاه از محل معتاد تعدی فاحش کرده باشد و اگر اندک
تعدی کرده احوط آنست که آنرا نیز باب بشوید و آنقدر بشوید که پاک شود مخرج
از عین نجاست و اگر رنگی یا بوی در مخرج باقی مانده باشد ظاهرا قصوری ندارد مگر
آنکه آب مجاور او متغیر باشد که نجسست و هرگاه غایط از سوراخ مقعد تعدی
نکرده باشد یا باطراف آن مخیر است در تطهیر آن میان آب و سنگ و کلوخ و خرقه و مانند
اینها از چیزهای که قلع نجاست کنند و اجزای او در مخرج نماند و طاهر بوده باشند
و اگر سنگ و مانند آن مالد احوط آنست که اکتفا نکنند بیک سنگ که او را سه طرف
بوده باشد و احوط آنست که غیر سنگ نیز سه بوده باشد و اگر باب بشوید خود را بهتر است و جمع
اکملست در متعدی و غیر متعدی باین طریق که خود را بسنگ یا غیر آن پاک کند و بعد از آن
باب بشوید و بهتر آنست که هر سنگی بر جمیع اجزای نجاست وارد شود و دو سه دور باشد و بدور
او را حرکت دهد تا جای دیگر را نجس نکند و هرگاه بسه سنگ پاک نشود واجبست زیاده
تا پاک شود و سنتست که طاق بوده باشد مثلا اگر بچهار پاک شود به پنج تمام کند و استنجا نکند
بچیزی که نجس بوده باشد و باستخوان و سرگین و بچیزی که عزت داشته باشد چون تربت
امام حسین عم یا نوشته که در او قرآن یا حدیث یا فقه بوده باشد بلکه اگر از روی استخفاف
کند کافر میشود و بعضی گفته اند که اگر از روی استخفاف نیز نکند کافر میشود و همچنین
احوط آنست که استنجا نکند بخوردنی مانند نان و میوه و گوشت و استنجا نکند بچیزی
که لغزنده باشد که قلع نجاست با آن نشود مانند شیشه و گوشت [illegible] و همچنین بکلوخی
که بعضی از وی در محل بماند و بسنگی که تر بوده باشد که موجب ز[illegible] شود
و از غیر بول و غایط استنجا نمی باید کرد مثل آنکه بخواب رود یا [illegible] شود ازوی صادر
بادی بیرون آید که مخلوط بنجاست نبوده باشد یا خون [illegible] حکم او
ازاله نجاست است بنحوی که خواهد آمد ان شاء الله تعالی و همچنین [illegible] شافی بردارد
و بیرون آید یا حقنه کند و همان برگردد و با اینها فضله بیرون نیاید استنجا
لازم

لازم نیست و در استنجا ظاهر مخرج را میشوید و دست باندرون نمی کنند و احوط آنست که اگر از
غیر مخرج طبیعی فضله بیرون آید باب بشوید هر چند معتاد شده باشد و کسی که او را ختنه
نکرده باشند احوط آنست که حشفه را از غلاف بیرون آورده بول کند و اگر بیرون نیاورد
در وقت شستن بیرون آورده و اندرون غلاف را نیز بشوید و سنتست که از جهت
استنجا طلب نماید موضعی که خاک بسیار داشته باشد و چون داخل بیت الخلا شود
سر را بپوشاند و اگر بر بالای عمامه چیزی بگیرد بر سر گیرد بهتر است و بسم الله بگوید و دعا بخواند
با مضمون آنکه بسم الله و بالله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث المخبث الرجس النجس الشیطان الرجیم
و دیگر بگوید الحمد لله الحافظ المؤدی و دیگر بگوید بسم الله و بالله و لا اله الا الله رب اخرج عنی الاذی
سرحا بغیر حساب واجعلنی لک من الشاکرین فیما تصرفه عنی من الاذی والغم الذی لو حبسته
عنی هلکت لک الحمد اعصمنی من شر ما فی هذه البقعة واخرجنی منها سالما وحل بینی و بین
طاعة الشیطان الرجیم و چون داخل شود پای چپ را مقدم دارد بنا بر مشهور و چون عورت
باز شود بسم الله بگوید تا شیطان چشم برهم نهد و نظرش بر عورت او نیفتد و چون خواهد
که بنشیند تکیه بر پای چپ کند و پای راست را گشاده گذارد بنا بر مشهور و چون
درست بنشیند این دعا بخواند که اللهم اذهب عنی القذی والاذی واجعلنی من
المتطهرین و چون غایط یا بول بدشواری بیرون آید و بعضی گفته اند مطلق این
دعا بخواند اللهم کما اطعمتنیه طیبا فی عافیة فاخرجه منی خبیثا فی عافیة و در حدیث
است که هر بنده را فرشته موکلست که سر او را بزیر می اندازد در بیت الخلا که نظر بحدث
خود کند پس آن فرشته میگوید که ای فرزند آدم این عاقبت خورشهای تست که این
همه سعی نمودی در خوبی او فکر کن که از کجا اخذ نمودی و عاقبت بکجا رسید پس سزاوار
آنست که در آن حال بنده این دعا بخواند اللهم ارزقنی الحلال وجنبنی الحرام
و چون نظرش بآب افتد بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا
و چون خواهد که استنجا کند این دعا بخواند اللهم حصن فرجی واستر عورتی و
حرمها علی النار ووفقنی لما یقربنی منک یا ذا الجلال والاکرام و چون برخیزد

دست بر شکم نهد و این دعا بخواند که الحمد لله الذی هنّأنی طعامی و شرابی و عافانی
من البلوی و چون خواهد که بیرون آید پای راست را مقدم دارد و بنا بر مشهور
دست بر شکم مالد و این دعا بخواند که الحمد لله الذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی
قوّته و اخرج عنّی اذاه یا لها نعمة یا لها نعمة یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها
و سنّتست که چون از قضای حاجت فارغ شود اندکی صبر نماید تا آمدن بول منقطع شود
و بعضی از علما گفته اند که سنّتست که تنحنح کردن و بد نیست و بعد از آن استبرا کند و بعضی
علما قایل بوجوب آن شده اند احوط آنست که ترک نکنند و اکمل طرق استبرا آنست که انگشت
میان دست چپ را نزدیک مقعده گذارد و انگشت مهین را بر بالای او بقوّت
بکشد تا سر ذکر و بعد از آن سر ذکر را از پهلوها بگیرد دو سه مرتبه بفشارد و بعضی از
علما گفته اند که زنان استبرا می نمایند بعرض باینکه پهلوهای فرج را بیفشارند تا بقیه بول
بیرون آید و بد نیست و سنّتست استنجا باب سرد کنند که دفع بواسیر میکند و بعضی گفته
اند که چنان کنند که بعد از استنجا موضع زیر خشو دو صد ابهم رسانند و از علما سلّار
واجب میداند این را و بد نیست عمل نمودن باین و بهتر آنست که استنجا بزمین کنند
یا چیزی که از زمین روئیده باشد و سنّتست که اول ابتدا بمخرج غایط کنند و اورا
بشوید پس استبرا کنند و دیگر مخرج بول را بشوید و عکس نیز بد نیست و سنّتست که استنجا
بدست چپ کنند و چنان کنند که بو نماند و سنّتست که زنان استنجا باب کنند و مبالغه
نمایند بسیار در تطهیر تا بعلت بواسیر گرفتار نشوند و بعضی از علما گفته اند که سنّتست
که مردان استنجا بطول کنند باینکه دست از طرف پشت به پیش آید و زنان بعرض کنند
باینکه دست از جانب راست بچپ کشند و بد نیست و الله یعلم و مکروهست روی عورت
بآفتاب و ماه کردن باینکه قرص بعورت افتد و روی بباد کردن و پشت بباد کردن
و در زمین سخت بول کردن که بول ترشح میکند و ایستاده بول کردن و در بلندی بر
هوا بول کردن بزیر و بول در آب روان کردن و کراهتش بیشتر است در آب
ایستاده و بعضی الحاق غایط ببول نموده اند و بهتر آنست که نکنند و بول در سوراخ

حیوانات

حیوانات کردن و در مجری آب بول کردن و غایط کردن هرچند آب نداشته باشد و همچنین
در راهها و کنار آبها و کنار دیوار مسجدها و خانها و در خانها و جایهائی که لعن کنند
بر اینکس و زیر درختان میوه دار در وقت میوه و بعضی گفته اند مطلقا و اگرچه
میوه نداشته باشد و منازل اهل قافله و جایهای که مردمان از آن آزار یابند حتّی از بوی
او و استنجا بدست راست کردن مگر آنکه دست چپ کوفتی داشته باشد که بدست راست
مکروه نخواهد بود و بدست چپ کردن نیز هرگاه بر او انگشتری بوده باشد که در او اسم
خدا بوده باشد و الحاق کرده اند علما اسم انبیا و ائمه معصومین صلّی را هرگاه بقصد نام
ایشان کنده باشند و مکروهست با خود بردن به بیت الخلا چنین انگشتری را هرچند
در دستش نباشد و جماع کردن با چنین انگشتری و مکروهست در بیت الخلا خوردن
و آشامیدن چنانکه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلّی داخل بیت الخلا شد لقمه
نان دید که در آنجا افتاده بود برداشت و نشست و بغلام خود داد فرمود که با تو باشد
تا چون بیرون ایم بخورم پس چون حضرت بیرون آمد فرمود بغلام که کجاست لقمه گفت
خوردم اورا یا بن رسول الله پس حضرت فرمود که این لقمه در اندرون کسی قرار نمیگیرد مگر
آنکه بهشت اورا واجب میشود برو که ترا آزاد کردم زیرا که خدا پرستی که مرا خوش
نمی آید که خدمت فرمایم مردی را که از اهل بهشت بوده باشد و مکروهست حرف زدن
در آن حال مگر بذکر حق سبحانه و تعالی چنانکه منقولست که حضرت موسی عم در مناجات
گفت که خداوندا حالتی چند مرا دست میدهد که شرم می آید مرا که در آن حالات ترا
ذکر کنم خداوند عالمیان فرمود که یا موسی ذکر من در همه احوال نیکوست مگر حمد الهی
کردن و صلوات بر محمد و آل او فرستادن چون نام آنحضرت مذکور شود اگر خود یا
دیگری عطسه کند حمد کردن یا حکایت اذان کردن هرگاه بشنود و همچنین هرگاه
حاجتی داشته باشد که فوت او ضرر باو رساند و نتواند بعنوان دست زدن
دیگران اعلام کند حرف زدن قصوری ندارد و واجبست رد سلام و مکروهست بسیار درنگ
کردن چنانکه در خبرست که مورث بواسیر است و بجب حکمتی یا [illegible] متوجه نگر

نشود بلکه همگی خاطرش متوجه دفع فضله بوده باشد تا سبب درنگ نشود و درات را بسبب
بنام که طلا و نقره سکه دار با خود نداشته باشد مگر آنکه در کیسه بوده باشد و مسواک نکند که بوی بد
کند و همین استوا استنجا نکند با آبی که بو کرده باشد نه از نجاسات مگر آنکه آبی دیگر یافته
نشود **فصل سیم** در اقسام وضو است و آن بر دو قسمست واجب و سنت اما وضو
بسبل و واجبست اول برای نماز واجب و طواف واجب بی دغدغه و از برای مس
کتابه قرآن هرگاه واجب بوده باشد بنذر یا شبه نذر یا بواسطه اصلاح غلط قرآن که بدون
مس نشود بنا بر مذهب مشهور میان علما و احوط و بعضی الحاق کرده اند اسم الهی
و آن نیز احوطست و بنذر و عهد و یمین و اما وضوی سنت بسبل و سنتست بواسطه
نماز سنت بعنوان اشتراط که بی وضو نماز صحیح نیست و همچنین بواسطه مس کتابه
قرآن سنت بنا بر مشهور و بواسطه طواف سنت بدون اشتراط علی الاقوی و بواسطه
برداشتن قرآن و خواندن قرآن و داخل شدن مسجد و نماز جنازه و بواسطه سعی
در حاجت که موجب قضای حاجتست و زیارت قبور مؤمنان و بواسطه خواب
خصوصا خواب جنب و اکل جنب و بواسطه جماع محتلم پیش از غسل و جماع حامله
و جماع کردن کسی که غسل میت داده باشد و غسل نکرده باشد و بواسطه ذکر حایض در
مصلی و بواسطه بودن بر طهارت و تازه کردن وضو بواسطه هر نمازی خصوصا بواسطه
نماز شام و خفتن و صبح سنت است چنانکه در خبر است که وضو بر روی وضو نور است
بر بالای نور و هر که تازه کند وضو را بی آنکه حدثی از وی صادر شده باشد حق سبحانه و تعالی
تازه کند توبه او را بی آنکه استغفار کند و روایت کرده است سماعه که نزد حضرت ابی
الحسن موسی بن جعفر صلوات الله بودم که وقت شام داخل شد پس آن حضرت آبی طلبید و وضو
ساخت بواسطه نماز پس فرمود که وضو ساز من گفتم فدای تو گردم وضو دارم حضرت فرمود
که وضو ساز هرچند وضو داری بدرستی که کسی که وضو سازد بواسطه نماز شام آن
وضوی او کفاره گناهان آن روز بوده باشد مگر کبایر و هر که وضو از برای نماز صبح
بسازد آن وضوی او کفاره گناهان آن شب او بوده باشد مگر کبایر و در حدیثست

که تجدید

که تجدید وضو بواسطه نماز خفتن محو میکند گناه را والله و بلی والله را که از وی
شده باشد و ظاهرا بواسطه هر نمازی که وضو ساخته باشد و فاصله شده باشد تجدید نیکو باشد
و بعضی از علما ملحق ساخته اند بنماز و طواف سجده شکر و سجده تلاوت را و همچنین
جمیع مناسک حج غیر نماز و طواف نیز وضو ساختن بواسطه تهیه نماز واجب سنتست
بنا بر مذهب جمع و سنتست از برای مذی که از روی شهوت بیرون بیاید و اگر از روی
شهوت نیز بیرون آید بنا بر اشهر و اقوی و از برای وذی که عقیب بول می آید یا بعد از
استبرا آبی بباید که مشتبه باشد یا کم یا بعد از وضو استنجا کرده باشد سنتست بعد
از استنجا وضو ساختن و احوط آنست که ترک نکنند و بواسطه خون آمدن از
بینی و قی کردن و تخلیل کردن که خون بیرون آید هرگاه طبیعتش را کراهتی بوده باشد
از اینها و بواسطه چهار بیت باطل خواندن مانند مدح و ذم و دروغ و هجو و بواسطه
ظلم و مطلق کذب خصوصا کذب بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و بواسطه بوسیدن
زن از روی شهوت یا دست مالیدن بفرج زن و بواسطه مس کلب و مجوسی **فصل**
چهارم در واجبات وضو است و آن دوازده است اول نیت است و نیت عبارت
است از قصد دل بامور که مذکور خواهند شد و آنچه از نیت معتبر است بی دغدغه
تعیین فعلست با قصد قربت در جمیع عبادات و قصد قربت عبارت از آنست که عبادت را
واقع سازد بواسطه فرموده الهی و اطاعت او و اعلای مراتب او آنست که عبادت او را
از آن جهت کند که حق سبحانه و تعالی مستحق عبادتست چنانکه منقولست از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله که الهی من عبادت تو نکردم بواسطه خوف دوزخ و نه بواسطه طمع بهشت
و لیکن چون دانستم که تو سزاوار پرستیدنی ترا عبادت کردم و بعد از این بواسطه
حیا نیکوست چنانکه از آنحضرت منقولست که عبادت الهی چنان کن که گویا او را
می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و دیگر بواسطه محبت نیز نیکوست
و این محبت نیز بر سه قسمست قسمی بواسطه محبت ذات محضا و قسمی بواسطه
صفات کمالیه او و قسمی بواسطه احسانها و اکرامهای که نسبت به بنده کرده است

دیگر بواسطه قرب او نیز نیکوست با آنکه بسبب عبادت نزد حق سبحانه و تعالی بزرگ مرتبه
شود و با او مربوط شود و با او انس یابد و درین مرتبه شایبه از خود بینی هست و لیکن
همه کس مکلف نمیتوانند بود برفع این معنی از خود الا من خصه الله تعالی بلطایف کلامه
و بعد ازین مرتبه دیگر بواسطه شکر نعم الهی کردن نیکوست چون حق تعالی بر بندگان نعمتهای
غیر متناهیه فایض ساخته در برابر آن نعم او را پرستش کنند و بعد ازین مرتبه خوف
عقاب دنیوی و اخروی و طمع نعمت دنیوی و ثواب اخرویست و در صحت
چنین عبادتی خلافست اکثر علما را اعتقاد آنست که صحیح نیست و در حدیث است
بطریق حسن از حضرت امام جعفر صادق صلعم که تحقیق که عبادت بر سه قسم است قومی
عبادت الهی کردند از روی خوف این عبادت مانند بندگی کردن غلامان و کنیزان
است که از ترس آقا بندگی میکنند و قومی عبادت حق تعالی کردند بواسطه طلب ثواب
و این عبادت مانند عبادت مزدورانست و قومی عبادت الهی کردند بواسطه محبت
او این عبادت آزادگانست و این بهترین عبادتهاست و بعضی را اعتقاد
آنست که اگر محض خوف و طمع بوده باشد باطلست و اگر مخلوط بوده باشد با قصد
قربت صحیح است خصوصاً نسبت بعوام که بسیار مشکل است ایشانرا خالص
گردانیدن نیت ازین هر دو خصوصاً از خوف دوزخ و این قول قوی است والله
یعلم و چیزهائی که حرامست قصد ریاست و در حدیث متواتره مذمت او واقع
شده است و آنکه عبادت مرائی مردود درگاه الهی است و ریا شرک خفی است مبحث ریا
و خود را از ریا خالص گردانیدن در نهایت اشکالست چنانکه منقولست که شخصی
نزد حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلعم آمد که من اعمال از جهت رضای الهی میکنم
اما چون شخصی مطلع میشود بر عمل من مرا خوش می آید حضرت فرمود که خدای
تبارک و تعالی قبول نمیکند عملی را که در و شرک بوده باشد و بعد از آن این آیه نازل
شد که فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه
احداً یعنی هر که امید دارد که روز قیامت حق تعالی از وی راضی بوده باشد باید او را
عقاب

عقاب نکند پس باید که عمل شایسته بکنند خالصاً لوجه الله و شریک نگرداند بعبادت
پروردگار خود احدی را و در حدیثست از حضرت امام جعفر صادق صلعم که آنحضرت
فرمود در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که لیبلوکم ایکم احسن عملاً یعنی میخواهد
بیازماید شما را حق تعالی که کدام یک از شما عملش نیکوتر است حضرت فرمود که مراد
الهی آن نیست که کدام یک عمل شما بیشتر است و لیکن مراد الهی آنست که کدام
یک عمل شما درست تر است و درستی بترس الهی است و نیت درست پس حضرت
فرمود که سعی نمودن در خالص گردانیدن عمل سخت تر از عملست و عمل خالص آنست
که نخواهی که شخصی ترا بآن عمل ستایش کند بغیر از حق سبحانه و تعالی و نیت افضل از
عملست بدرستی که عمل همین نیت است و دیگر منقولست از معاذ بن جبل که روزی
ردیف رسول خدا صلعم بودم در راهی دیدم که حضرت رو بسوی آسمان کرد و گفت
الحمد لله آن خداوندی را که حکم میکند در خلق خود بآنچه دوست میدارد پس حضرت
فرمود که یا معاذ من گفتم لبیک یا رسول الله سید المؤمنین دیگر آنحضرت فرمود که یا معاذ
من گفتم لبیک یا رسول الله امام الخیر و نبی الرحمة پس حضرت فرمود که خبر میدهم ترا
بچیزی که پیغمبر امتش را خبر دهد که اگر او را حفظ کنی نفع کند ترا عیش تو و اگر
نشنوی و بآن عمل نکنی ترا حجتی نخواهد بود نزد حق تعالی پس حضرت فرمود که حق تعالی
هفت فرشته آفریده است پیش از آنکه آسمانها را بیافریند و در هر آسمانی فرشته مقرر
فرموده است و اینها را بعظمت خود بزرگ گردانیده است و هر یک از اینها را بر دری
از درهای آسمانها دربان گردانیده است پس چون حافظان اعمال عمل بنده را می
نویسند از صبح تا شام آن عمل را بالا می برند که در لوح محفوظ ثبت نمایند او را
نوری است مانند نور آفتاب تا با سمان اول می رسانند پس حفظه میگویند چه عملیست
و چه بسیار عملیست که این بنده کرده است ملکی که دربان آسمان اول میگوید البته
این عمل را بر روی صاحبش بزنید من ملک غیبتم پس کسی که غیبت کرده است
نمی گذارم که عملش از من بگذرد تا بپروردگار من مرا چنین امر کرده است پس

روز دیگر حافظان اعمال عملی را بالا برند که غیبت نکرده باشد و او را نیکو و بسیار
دانند تا باسمان دویم رسند آن ملکی که در آسمان دویم است گوید بایستید و این عمل را
بر روی صاحبش زنید که غرض این بنده ازین اعمال دنیا بود من موکل ام که هر عملی
را که بواسطه دنیا کنند نه بواسطه آلهی نگذارم که بالا برند حضرت فرمود که پس حافظان
عمل عملی را بالا برند که این عیبها نداشته باشد و خوشحال بوده باشند از کثرت صدقه
و نماز تا باسمان سیم رسانند پس ملک آسمان سیم گوید که بایستید و این عمل را بر روی
و پشت صاحبش زنید من موکل تکبرم پس گویند که این مرد عمل کرد و لیکن در
مجالس تکبر کرد بر مردمان پروردگار من مرا امر کرده است که نگذارم که عملش را از
من بگذرانند پس حضرت فرمود که حافظان اعمال عمل را بالا برند که این عیوب نداشته
باشد و روشنی دهد مانند ستاره درخشان در آسمان و او مقرون بوده باشد بتسبیح
و روزه و حج تا باسمان چهارم برند پس ملکی که در آسمان چهارم است گوید بایستید و این
عمل را بر روی و شکم صاحبش زنید من ملک عجبم این مرد عجب میکند و گمان
میکند که کاری کرده است پروردگار من مرا امر کرده است که نگذارم که عملش را از من
بگذرانند پس حضرت فرمود که حافظان عمل عملی را بالا برند مانند عروسی که بخانه
شوهر برند و مقرون بوده باشد این عمل بجهاد و تصدق میان نمازها و نوافل و او را
صدائی بوده باشد مانند شتر و روشنی مانند روشنی آفتاب تا باسمان پنجم برند آن
ملک گوید بایستید من ملک حسدم بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بر گردنش
اندازید بدرستی که این بنده حسد میبرد طالبان علم و عابدان را چون می بیند که شخصی
بر وی زیادتی میکند در علم و عبادت بر وی حسد میبرد و در روی می افتد و سخنان
نیکو میگوید پس عمل او را در گردنش می اندازند و لعنت میکنند او را عمل او پس حضرت
فرمود که حافظان اعمال عمل بنده را بالا برند که مقرون است بنماز و زکوة و حج
و عمره و باسمان ششم می برند ملکی که موکل است باسمان ششم میگوید بایستید
که من صاحب رحمتم این عمل را بر روی صاحبش زنید و چشمهاش را کور کنید
که صاحب

که صاحب این عمل رحم نمیکند کسی را که چون می بیند که بنده از بندگان آلهی ضرر اخروی
یا دنیوی باو میرسد شماتت و خوشحالی میکند امر کرده است مرا پروردگار من که
نگذارم که عمل او از من بگذرد پس حضرت فرمود که حافظان عمل عمل بنده را بالا برند
که مقرون بوده باشد بعلم و اجتهاد و ورع و پرهیزکاری و عبادت و طاعت بسیار
و او را صدائی بوده باشد مانند رعد و روشنائی مانند برق و با او سه هزار فرشته بوده
باشند و ازین عیوب مبری بوده باشد پس آسمان هفتم برند ملکی که موکل است بان
گوید بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید من ملک حجابم نمی گذارم که
بالا برند عملی را که از برای خدا نبوده باشد بدرستی که غرض او این است که نزد
بزرگان بلند مرتبه باشد و در مجالس او را بنیکی یاد کنند و آوازه او شهرها
رود پروردگار من امر کرده است که نگذارم که عمل را بالا برند تا خالص از برای
رضای خدا نبوده باشد پس حضرت فرمود که حافظان عمل عمل بنده را بالا برند و نیکیها
خوشحال بوده باشند که مقرون بوده باشد بنماز و زکوة و روزه و حج و عمره و خلق نیکو
و همیشه خاموش بودن از مالایعنی و ذکر بسیار پس ملائکه هفت آسمان با آن هفت
ملک مشایعت کنند آن عمل را تا از همه حجابها بگذرانند تا بعرض حق سبحانه و تعالی رسانند
در جائی که مقرر است بواسطه عرض پس این فرشتگان گواهی دهند از جهت این بنده
بعمل و دعا پس حق تعالی فرماید که شما حافظان عمل بنده منید و من مطلعم بر آنچه
در ضمیر اوست پس بدرستی که این عمل را خالص از جهت من نکرده است بر او باد لعنت
من پس ملائکه گویند بر او باد لعنت تو و لعنت ما و آنکه درین خبر سه مرتبه ریا مذکور
شده است دور نیست که نسبت باشخاص مختلف بوده باشد مرتبه اول ریای
ظاهر بوده باشد مانند ریای عوام مرتبه دویم ریای پنهان بوده باشد مانند
ریای خواص مرتبه سیم ریائی خفی از آن بوده باشد و آن ریای خاص الخاص است
ای عاقل نیکو تدبر نما در معنی این حدیث و سعی نما در اصلاح حال خود که عبادت
شایسته بسیار مشکل است و مؤید این حدیث است قول آلهی که انما یتقبل الله

من المتقین و می باید قصد مخالف قربت نکند مانند سرد شدن و گرم شدن بدن با آب
سرد و گرم که اگر مقصود همین بوده باشد وضو و غسل باطلست و اگر ضم کند این
نیت را با قربت اگر مقصود اصلی اینها بوده باشد آن نیز باطلست و اگر مقصود اصلی
وضو و غسل بوده باشد و اینها بالعرض بوده باشد اشهر آنست که صحیح است و اگر هر دو
مقصود بوده باشد جمعی گفته اند که عبادت او باطلست چون خالص نیست و احوط
آنست که مطلقا که نیت غیر عبادت نکند و سعی نماید در تصفیه نیت و با خود درست
کند که مطلوب او درین فعل غیر رضا الهی نیست مگر ضمیمه که آن نیز موافق رضای الهی
بوده باشد مثل آنکه هوا سرد بوده باشد و از آب سرد مضر باشد و بر آب گرم رود بواسطه
حفظ نفس که این ضمیمه نیز مطلوب الهی است یا مثل روزه قضا در ایام متبرکه
واقع ساختن یا عبادت کردن برابر مردمان که ایشان که ایشان یاد گیرند یا به
رغبت نمایند در عبادت حاصل آنکه آدمی حال خود را بهتر میداند می باید که نهایت
دقت کند که گول نفس و شیطان درین نیات نخورد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
دیگر از اموری که مشهور گشته که در نیت می باید قصد وجوب واجب و ندب مندوب
است و دلیل او بر ظاهر نیست ولیکن احوط آنست که ترک نکند و همچنین خلافست
در نیت رفع حدث یا استباحت صلوة یا مشروط بالطهارة بود دلیل وجوب این
نیز ظاهر نیست و احوط آنست که قصد یکی از اینها بکند پس بهتر آنست که چنین
نیت کند که وضو میسازم از جهت مباح بودن نماز بواسطه آنکه واجبست از جهت
رضای خدا و می باید که نیت را مقارن شستن روی دارد و بهتر آنست که در وقت
شستن رو جمیع این معانی در خاطرش بوده باشد و اکثر علما گفته که جایز است	اند
نیت کردن نزد شستن دستها هرگاه دست شستن مستحب بوده باشد و همچنین
نزد مضمضه و استنشاق و احوط آنست که قصد اینها جدا بکند و نیت مقارن شستن
رو دارد و دیگر می باید که در حکم نیت باشد تا فارغ شود از وضو یعنی نیت منافی
نیت او نکند با آنکه قصد ریا کند ببعضی از افعال وضو یا قصد تبرد محض کند
که آن

که آن عضو وضوی او عبث خواهد بود می باید که مرتبه دیگر او را بقصد رضای الهی
بشوید و بعضی گفته اند که وضوی او باطل میشود جمیعا و این قول ظهوری ندارد مگر آنکه
اعضای سابق خشک شده باشد که درین صورت از سر میگیرد و بعضی گفته اند که
استدامت حکمی آنست که بالکلیه وضو ساختن از خاطرش نرود بلکه مجملا این
نیت در خاطرش بوده باشد و این احوطست و درین باب چند مسئله است
اول هرگاه چند حدث از وی واقع شده باشد که موجب وضو بوده باشد کافی است
قصد رفع حدث مطلق یا استباحت صلوة و در کار نیست که قصد کند رفع حدث بول
یا غایط یا غیر آن را و اگر قصد رفع بول فقط کند اکثر علما برانند که صحیح است و احوط
آنست که چنین نکند و همچنین هرگاه قصد استباحت صلوة مطلق کند ظاهرا کافی
بوده باشد و احتیاج نبوده باشد بقصد باقی چیزهائی که بسبب وضو مباح میشود
مانند طواف و مس کتابت قرآن و اگر قصد اینها نیز بکند بهتر است با آنکه قصد کند مباح
بودن نماز و دیگر چیزهائی که بوضو مباح میشود و اگر قصد یک نماز کند مشهور
آنست که همه بروی مباح میشود و بعضی گفته اند که همان مباح میشود و بس
و بعضی گفته اند هیچ یک مباح نمیشود و وضوی او صحیح نیست پس احوط
آنست که قصد نماز مطلق کند و اگر قصد آن نماز و باقی نمازها و باقی چیزهائی
که مباح میشود بکند بهتر است دوم هرگاه شخصی حدث او دایم بوده باشد مانند
مستحاضه و کسی که سلس البول داشته باشد یا مبطون بوده باشد اشهر میان علما
آنست که اینها نیت استباحت صلوة میکنند و بعضی گفته اند که نیت رفع
گذشته می توانند کرد و این قول خالی از قوتی نیست ولیکن قول مشهور احوطست
سیم بنا بر قولی که نیت رفع حدث یا استباحت صلوة یا مشروط بالطهارة می
باید یعنی اگر شخصی نیت وضوی کند بواسطه رضای الهی صحیح نخواهد بود که
با او نماز کند و اگر وضو بسازد بواسطه بودن او بر طهارت مشهور آنست
که صحیح است و اگر وضو بسازد بواسطه چیزهای که وضو باعث کمال اوست مانند

قرائت قرآن و دخول مساجد مشهور آنست که با این وضو نماز نیز میتوان کرد و اگر
هر حال وضو قصد کند که وضو میسازم که آن چیز را بر وجه اکمل واقع سازم و
اگر بواسطه خواب بوده باشد با آن وضو نماز نمیتوان کرد و بعضی گفته اند که
صحیح نیست تا بواسطه مشروط بالطهارة واقع نسازد و چون اظهر آنست
که نیت قربت کافی است بهمه وضوئی نماز میتوان کرد والله یعلم چهارم هرگاه
تجدید وضو کند و بعد از آن بخاطرش آید که وضوی سابقش باطل بوده
ظاهرا وضوی او صحیح است و بنابر اشتراط نیت رفع حدث و استباحت صلوة
وضوئی او صحیح نیست و احوط آنست که وضو را بشکند و وضوی دیگر بواسطه
نماز بسازد و همچنین هرگاه یقین در طهارت داشته باشد و شک در حدث و بعد
از آن وضوی احتیاط بنیت مباح بودن نماز بسازد و بعد از آن بخاطرش
آید که وضوی سابق او باطل بوده ظاهرا صحیح بوده باشد و احوط درین صورت
نیز آنست که وضو را بشکند و از سر بسازد و اگر از روی غفلت بی آنکه اعتقاد داشته
باشد که وضو ندارد وضوئی بقصد استباحت صلوة بسازد و بعد از آن بخاطرش
رسد که وضو نداشته بوده است ظاهرا وضوئی او صحیح بوده باشد پنجم هرگاه در
اثنای وضو قصد کند که وضو نمیسازم و بعد از آن فعلی چند بی نیت واقع سازد
ظاهرا آن فعلها باطل بوده باشد و از آنجا گرفته نیت کند و تمام کند و بعضی گفته
اند که باطلست و از سر گیرد و احوط آنست که چنین نکند و اگر بکند وضو را بشکند یا
اعضای وضو را تمام خشک کند و از سر گیرد بهتر است و همچنین در اثنای وضو اگر اراده
حدثی نماید و حدث نکند جمعی گفته اند که وضوی او باطل میشود و بهتر آنست که بشکند
و از سر گیرد و اما اگر جزم بحدث کردن نکند بلکه محض گذشتن خاطر بوده باشد ظاهرا قصور
نداشته باشد و اگر قصد سرد شستن عضوی کند و بس در اثنا یا قصد ریا کند ببعضی
از اعضای وضو نیت را تجدید کند و آن عضو را یا ما بعد آن بشوید و همچنین اگر
واجب را بقصد سنت بجای آورد اگر کل وضو باشد از سر گیرد و اگر بعضی باشد نیت
کرده

کرده او را تمام کند و اگر وضو را بشکند و از سر گیرد بهتر است و اگر سنتهای وضو را
بقصد واجب بجای آورد مثل مضمضه و استنشاق و مسواک کردن ظاهرا وضوی او صحیح بوده
باشد و قصدی غلطی کرده است و بهتر درین صورت نیز آنست که وضو را بشکند و تازه
کند و اگر غیر وضو را قصد وضو کند مثل بعضی از سر را با رو بشوید یا بعضی از بازو را
با دست بشوید یا بعضی از رو را با سر مسح کند یا زیاده از قدر واجب در پا مسح کند
بقصد وجوب جمعی گفته اند که وضوی او باطلست و بعضی گفته اند که صحیح است و قصد
او باطلست احوط آنست که درین صورتها وضو را بشکند و از سر گیرد و اگر در اثنای
وضو مشغول کارهای دیگر شود پس اگر اعراض کرده باشد از وضو و آن کارها کند مشهور
آنست که باطلست و اگر قصد وضو دارد و در اثنای آن کارها را میکند ظاهرا اگر اعضای
وضو خشک نشده باشد وضو را اتمام میکند و بعضی گفته اند که اگر فعل کثیر کند وضوی
او باطل میشود ششم هرگاه شخصی مشغول الذمه بمشروط بالطهارة بوده باشد مثل نماز
و طواف و اراده کردن او داشته باشد طهارت را بنیت واجب میسازد و اگر چه نخواهد
که در آن زودی بکند بنا بر مشهور و بهتر آنست که اراده داشته باشد کردن آنرا
بی فاصله عرفی بلکه بهتر آنست که مقصود او وضو بوده باشد از برای نماز نه نماز
بوده باشد از جهت وضو چنانکه شخصی خواهد که وضو بواسطه نماز قضا بسازد
و مقصود بالذات وضو بوده باشد نه نماز و اگر چنین شخصی وضوی بنیت سنت
بسازد از برای نماز واجب از روی عمد یا سهو مشهور آنست که وضوی او باطلست
و بعضی گفته اند که صحیح است و همچنین اگر اراده نماز سنت داشته باشد در وقت
نماز واجب و نیت سنت بکند اشهر آنست که صحیح نیست و درین صورت
خالی از قصوری نیست صحت وضوی او و اگر کسی مشغول الذمه بوده باشد و قصد
کردن نماز نداشته باشد و وضو را بقصد واجب بسازد جمعی گفته اند که وضوی
او صحیح است و خالی از قوتی نیست و احوط آنست که بشکند و تازه کند و اگر مشغول
الذمه نبوده باشد و وضوی سنت بسازد بقصد استباحت صلوة سنت پیش از وقت

کرد

ظاهرا با آن وضو نماز واجب میتوان بعد از دخول وقت و همچنین اگر بعد از دخول
مسجد یا تلاوت قرآن بوده باشد بنا بر مشهور و خالی از قوتی نیست و اگر مشغول
الذمه نبوده باشد و پیش از وقت وضو را بقصد واجب بسازد مشهور آنست که
وضوی او باطلست و بعضی گفته اند که صحیح است احوط آنست که بشکند و تازه کند
و اگر نمازی کرده باشد احوط آنست که آنرا اعاده و اگر چند روز چنین کرده باشد
بعضی گفته اند که نمازهای که بوضوی اول کرده است اعاده کند و باقی صحیح است
و احوط اعاده همه است و اگر شک داشته باشد در دخول وقت و نتواند تشخیص
وقت کردن بنیت سنت می تواند کرد بواسطه نماز سنت و اگر بعد از آن
ظاهر شود که وقت شده بود در حال وضو ظاهرا صحیح بوده باشد و احوط آنست که
بشکند و اعاده کند و اگر درین صورت قادر بوده باشد بر تشخیص وقت و نکرده باشد جمعی
گفته اند که وضوی او باطلست و خالی از قوتی نیست صحت او و لیکن احوط شکستن
و اعاده کردنست و اگر شک داشته باشد در شغل ذمه پس اگر سبب قضای محقق در
ذمه داشته باشد و آنقدر نکرده است که او را علم یا ظن قریب بعلم بهم رسد که کرده است
نیت وجوب میکند و اگر همیشه نماز کرده است و قضائی ندارد ظاهر این است اگر اخلال
بواجبات نماز کرده است بانکه مثلا قرائت را درست نخوانده است یا ملاحظه نجاست
و طهارت بر وجه شرع نکرده است درین صورت نیز نیت وجوب میکند و اگر جمیع
واجبات را با شرایط بجای آورده باشد و بخاطر نداشته که نمازی از وی فوت شده است
نیت سنت میکند و لیکن چنین فرضی درین زمان نادر است و بنابر آنچه سابق
ذکر کردیم که نیت وجوب و ندب در کار نیست ظاهرا در جمیع این صورت نیت
قربت کافیست **هفتم** احوط آنست که نیت وضو را یکجا کند و متفرق نسازد
بر اعضای بانکه هر عضوی را نیت تازه کند و اگر بکند ظاهرا صحیح بوده باشد
هشتم احوط آنست که شخصی جبیره کند که نیت استباحت کند نه رفع
حدث و همچنین شخصی که مسح بر موزه کند در حال تقیه یا اضطرار یا

کند

بودن

یارا

یارا نبوید در حال تقیه **دوم** از افعال واجبه وضو شستن رویست و حد رو بدرازی
از رستنگاه موست تا ذقن و بپهنا آنقدر است که انگشت مهین و میانین بروی
بگیرد و غیر مستوی الخلقه رجوع بمستوی الخلقه میکند مانند کسی که دست او درخورد
روی او نبوده باشد یا آنکه دستش بزرگ بوده باشد و رویش کوچک یا موی سرش بلند
در آمده باشد یا بر زیر آمده باشد و احوط آنست که پهلوی رو را تا گوشها نیز بشوید
بقصد آنکه اگر مطلوب شرع بوده باشد فبها و الا عبث بوده باشد و واجب نیست
تخلیل ریش کثیف که بشره نمایان نبوده باشد یا اگر بوده باشد مشکل بوده باشد
رسانیدن آب بآن و احوط آنست که ریش خفیف و شارب و ابروها و مژه ها
و ما بین لبها از بشره آب بزیر آن رساند اگر کثیف نبوده باشد و احوط و اظهر
آنست که ابتدا از بالای روی بکند و اندکی از سر را نیز بشوید تا یقین روی
شسته شود و هر چه از ریش از موی ذقن گذشته باشد یا از اطراف رو بیرون رفته باشد
شستن آن واجب نیست و لیکن مستحب است و احوط آنست که چنان کند که آب
بهمه جا بعنوان جریان برسد و در بعضی اکتفا بمسح نکنند خصوصا پیچیدگیهای رو مانند
گوی چشم و سوراخهای بینی آنچه ظاهر بوده باشد و بهتر آنست که بیشتر باندک
آبی روی را تر کند تا خشکی و چربی او برطرف شود و روی را نیش کند تا آبی
که بریزد بهمه جای او روان شود و دو آب بریزد اول مرتبه بعد از نیت آب بریزد
و بعد از آن آبی دیگر بریزد و بعد از آن متوجه رسانیدن آب شود بهمه جا بمعاونت
آبهای که از رو میریزد و اگر بعد و آب نرسد بیشتر بریزد و لیکن بهتر آنست که سعی
نماید که زیاده از دو آب نریزد و نهایت احتیاط آنست که هر چه از ریش کثیف
و ابروی کثیف و شارب کثیف که تر آن جا بجا نمایان بوده باشد آب برساند و اگر
بینی سوراخ داشته باشد پس اگر سوراخ فراخ بوده باشد بحیثیتی که زیر آن
نمایان بوده باشد آب بآن برساند و اگر تنگ بوده باشد احوط آنست که برساند
و اگر نرساند ظاهرا قصور نداشته باشد و اگر رو یا دستها را داخل آب کند که آب

بهمه جا برسد بترتیب صحیح است وضو و احوط آنست که آب بریزد و دست بمالد تا آب
بهمه جا برسد و احوط آنست که هر گاه یک شستن بفعل آید تمام دیگر نشوید و اگر بشوید
بآن آب مسح نکند و شستن سیم بدعتست و دغدغه بطلان وضو میشود خصوصا
اگر بآن آب مسح کند سیم از واجبات وضو شستن دستهاست از مرفق تا سر
انگشتان بآنقدر که شستن صادق آید و چنانکه علما ذکر کرده اند اقل غسل
آنست که آب از موی بموی روان شود اگرچه بمعاونت دست بوده باشد و اشهر
میان علما آنست که واجبست شستن مرفقها بالاصاله و می باید اندکی بالاتر
بشوید از باب مقدمه و همچنین اشهر آنست که واجبست ابتدا از مرفق کردن
و این هم احوط است و شخصی که دست او بریده باشد از پایین مرفق آنچه مانده
است بشوید و اگر از مرفق بریده باشد احوط آنست که سر بند را بشوید بلکه تمام
بازو را بشوید احتیاطا و اگر انگشتان زیادتی داشته باشد یا گوشت زایدی
بوده باشد در زیر مرفق آنها را بشوید و اگر دستی دیگر زیر مرفق بوده باشد اگر مشخص
نبوده باشد که زاید کدامست دغدغه نیست که هر دو را می باید شستن و اگر
مشخص باشد اشهر آنست که زاید را نیز می باید شست و این احوط است
و اگر گوشت زاید از بالای مرفق بزیر افتاده باشد شستن آن در کار نیست
مگر آنکه متصل شده باشد بزیر که درین صورت محاذی مرفق است می شوید ظاهرش را
و باطنش را نیز اگر فرجه مانده باشد و اگر دستی زاید از بازو جدا شده باشد پس اگر
با دست اصلی امتیاز نداشته باشد بآنکه در هیئت و قوت مثل یکدیگر بوده
باشند هر دو را از مرفق بشوید و اگر ممتاز بوده باشد اصلی را بشوید وجوبا و زاید را
احتیاطا و بهتر آنست که دستها را نیز اولا تر کند که خشکی بجرمی او برطرف شود و اولا
مردان آب بر پشت دست بریزند و بعد از آن بشکم دست از مرفق بالاترک
و زنان بر عکس این و بعد از آن چنان کند که بعنوان جریان آب بهمه جا
مانند انگشتری برسد حتی میان انگشتان و واجبست تخلیل نمودن

جرمها

جرمهایی که آب بدون تخلیل بآن نمی رسد مانند انگشتری و نحو آن و احتیاط کند که آب بعنوان
جریان بزیر آنها برساند و اگر آبله بهم رسیده در دست یا خونی بمیرد در زیر پوست اگر سوراخ
نداشته باشد آب رسانیدن بزیر آن در کار نیست و اگر سوراخ داشته باشد پس احوط آنست
که آبله را اگر آب رسانیدن بزیر آن برساند و آن خون بسته را مهما امکن بیرون آورد و احوط
آنست که هر گاه خون در ناخن بمیرد و در وقت گرفتن ناخن رگهای خون مرده ظاهر
باشد سعی کند تا جانب ظاهر آن خونها برطرف شود و جمعی از علما گفته اند که واجبست
رسانیدن آب بزیر ناخنها و اگر چرکی داشته باشد می باید بیرون کردن و آن قول
احوط است بلکه بهتر آنست که ناخن او دراز نبوده باشد و احتیاط تمام کند در
گرفتن ناخنها و رسانیدن آب بزیر آنها و اشهر آنست که در دستها واجبست
رسانیدن آب بزیر موی اگرچه کثیف بوده باشد و همچنین آن موها را نیز بشوید و همچنین
ناخنها اگر بسیار دراز شده باشد اشهر آنست که شستن ناخن واجبست و احوط آنست
که زیاده از یک شستن بفعل نیارد و اگر بیارد مسح بآن نکند و شستن سیم بدعتست
بی دغدغه و مسح بآن نکنند چهارم از واجبات وضو مسح سر است و واجبست
مسح پیش سر بآن قدری که مسمی مسح بفعل آید اگرچه بیک انگشت بوده باشد بتری
که از وضو مانده باشد و احوط آنست که بقدر سه انگشت مسح کند بلکه بانگشتان در طول
و عرض نیز بآنکه انگشت را در پیش سر بنهد و بقدر عرض سه انگشت دست را
حرکت دهد و احوط آنست که بشکم انگشتان مسح نماید مگر آنکه نتواند بواسطه عذری
که به پشت آن میتوان مسح نمود و اگر بانگشتان نتوان بشکم کف کند و الا به پشت
آن و بهتر آنست که بزیاده از سه انگشت مسح نکنند و احوط آنست که از بالا بزیر
کشد و اگر عکس کند ظاهرا درست بوده باشد و احتیاط آنست که سعی نماید که تری
بسیار در دست نماند که اقل غسل بفعل آید و واجبست مسح بر بشره یا بر موی
مختص بآن که بکشیدن آن از حد مقدم سر بیرون نرود و دور نشود و اگر [illegible] است از آنکه
بموی سر [illegible] کنند تا مسح بر آن [illegible] کرده شود که باید از بشره است یا بموی

مختص بمقدم سر و همچنین مردانی که موی سر کلان داشته باشند و احوط آنست که موضع
مسح خشک بوده باشد تا با آب جدید مسح نکرده باشند بلکه ملاحظه نماید که بالاتر که
مسح کند که دستش بآبی نرسد که بیشتر سر را بآن شسته است چنانکه غالب از زیاده
از مقدم شسته میشود و بهتر آنست که تا مضطر نشود آب مسح را از جائی دیگر مانند
ریشش و ریش بودن نماید و اگر آب بر سر دست نمانده باشد بردارد آب را از ریش
و مژه‌ها و ابروها و غیر آن از برای مسح و بهتر آنست که از زیادتیهای ریش
از روی بر ندارد بلکه آنچه از ریش محاذی ذقن بوده باشد بردارد و اگر از
آن زیادتی بردارد ظاهرا درست بوده باشد مگر آنکه زیادتی از چهار انگشت
زیاده بوده باشد که از آنجا برداشتن مشکل است و اگر بواسطه گرمی
هوا و قلت آب اعضا خشک شود و آب نماند آنقدر که مسح توان کرد نمی
آب تازه بردارد و مسح کند اگر ممکن باشد که در وقت شستن دست
چپ آب بیشتر بر دست ریزد و تعجیل مسح کند که خشک نشود مقدم آنست
بر آب تازه و الا با آب تازه مسح کند و احتیاطا تیممی نیز بکند و جایز
نیست مسح کشیدن بر عمامه و مانند آن و احوط آنست که مسح را مکرر
نکند **پنجم** از واجبات وضو مسح پاهاست از سر انگشتان تا کعبین
و اشهر میان علما آنست که کعب برآمدگی پشت پا است و بعضی گفته
اند که مفصل ساق و قدم است و احوط آنست که از سر انگشتان بگیرد و با آن
برآمدگی برساند و از آنجا در گذرد و بمفصل رساند و اشهر آنست که حد آن
در عرض یک انگشت کافی است و در طول تا کعبین است و اگرچه بخط
غیر مستقیم بوده باشد و احوط آنست که بکل کف دست بکند و احوط آنست
که پشت پا خون نداشته باشد و چیزی بروی آن چسپیده باشد و ناخنها بسیار
دراز نبوده باشد و آب زیادتی در دست نبوده باشد که اقل غسل بفعل
آید و همچنین احوط آنست که موضع مسح خشک بوده باشد مگر آنکه رطوبتی

داشته

داشته باشد که تعدی نکند بدست و احوط آنست که ابتدا از انگشتان کند و اگر عکس
کند ظاهرا درست است و احوط آنست که پا را جائی که آب رود یا نگاه دارد که قرار
گیرد و بعد از آن مسح کند نه آنکه پا را بر دست کشد تا پا ممسوح باشد نه ماسح و هرگاه
بعضی از موضع مسح بریده باشد بقیه را مسح کند و اگر تمام بریده باشد مسح ساقط است
و کسی را که پای زیادتی داشته باشد اگر ممتاز بوده باشد اصلی از زاید مسح کردن
اصلی واجبست و احوط آنست که زاید را نیز مسح کند و اگر ممتاز نبوده باشد
هر دو را مسح کند و جایز نیست مسح کشیدن بر چیزی که حایل بوده باشد از رسیدن
آب بپشت پا مثل موزه و کفش مگر در حال تقیه یا ضرورت مانند ماندن از قافله که
ضرر باین کس رسد یا سرد بودن هوا بحیثیتی که خوف داشته باشد که سرما پایش را
ضایع کند و بهتر آنست که در حال تقیه پا را بشوید و مسح بر موزه نکند و ظاهرا
اگر نعل عربی در پا داشته باشد بر بالای او مسح میتواند کشید و لازم نیست دست
بزیر بند او کردن و احوط آنست که تمام پشت پا را مسح کند چنانکه گذشت و جایز
نیست شستن پا عوض مسح مگر در حال تقیه که در آن صورت واجبست شستن
یا اگر ضرر مظنون بوده باشد یا مشکوک اگر توهم ضرری بوده باشد احوط آنست
که تقیه کند و در صورت وجوب تقیه اگر مسح کند آن وضو صحیح نیست هرچند
ضرر باو نرسد بنا بر مشهور و اگر وضوئی بعنوان تقیه یا عذر ساخته باشد یا آنکه
پا را شسته باشد یا مسح بر موزه کشیده باشد و تقیه یا عذر برطرف شود بهمان
وضو نمازهای دیگر میتواند کرد و احوط آنست که از ابتدا بگیرد ~~[illegible]~~
و تازه کند **ششم** از واجبات وضو ترتیب است با آنکه بعد از نیت رو را بشوید
و بعد از آن دست راست و بعد از آن دست چپ و دیگر مسح سر و دیگر
مسح پاها و احوط آنست که اول پای راست را مسح کند دیگر پای چپ
و بهتر آنست که سر و پا را بدست راست مسح کند و پای چپ را بدست چپ
مگر عذری داشته باشد و اگر مخالفت ترتیب کند با آنکه اول دست را

بشوید و دیگر رو را بشوید اگر نیت را مقارن شستن رو داشته باشد و دست راست را
مرتبه دیگر بشوید و ما بعد شش را و اگر مقارن دست داشته باشد وضو را از سر گیرد
و اگر دست چپ را بر دست راست مقدم دارد پس اگر از روی نسیان کرده باشد
دست چپ را مرتبه دیگر بشوید و مسح را بکند بشرطی که اعضای سابق خشک
نشده باشد که در آن صورت وضو را از سر میگیرد و اگر عمدا عضوی را بر عضو سابق
مقدم داشته باشد مشهور آنست که حکم او حکم نسیان دارد و احوط آنست که وضو را
بشکند و از سر گیرد هفتم از واجبات وضو موالاتست و در تفسیر آن خلافست
میان علما بعضی گفته اند که عبارتست از پی در پی شستن اعضای وضو بی فاصله
عرفی پس اگر فاصله کند بعضی گفته اند وضوی او باطلست و بعضی گفته اند نا
مشروع کرده است و وضوی او صحیح است و بعضی گفته اند که مراعات جفاف است
و در تفسیر این نیز خلافست بعضی گفته اند که می باید که اعضای سابق هیچ
چیز خشک نشده باشد و بعضی گفته اند که می باید که عضو تمام خشک نشده باشد
اگر بعضی از عضوی خشک شده باشد قصوری ندارد و بعضی گفته اند که عضو
سابق بر آن عضو می باید خشک نشده باشد اگر بیشتر از آن خشک شده باشد
قصوری ندارد و بعضی گفته اند که عضو همه خشک نشده باشد که اگر بعضی از اعضای
سابق تر بوده باشد مانند ریش و مژه ها و ابروها صحیح است اگر چه باقی خشک شده
باشد و این قول اقوی است و بعضی گفته اند که در حال اختیار می باید پی در پی بشوید
و در حالت اضطرار رعایت خشک نشدن کند و این قول احوط است و اگر مشغول
افعال وضو بوده باشد و حرکتی کند در اثنا قصوری ندارد هشتم واجبست که
اعضای وضو را در حال اختیار خود بشوید و مسح کند و جایز است که دیگری
بشوید در حال اضطرار و درین صورت خود نیت میکند و شخصی که او را وضو
میدهد اعضای او را بشوید و اگر آن شخص نیز نیت کند احوط است با این عنوان
که وضو میدهم این شخص را از برای خدا و اگر شخص بدون اجرت وضو ندهد

لازم

لازم است اجرت دادن و اگر ممکن بوده باشد که اعضای وضو را یا بعضی از آن را به آب
فرو برد بعد از نیت نگذارد که دیگری او را وضو دهد و اگر ممکن بوده باشد که دست او را
داشته بر اعضای مسح بکشند بردارد و بکشند و الا آب از اعضای وضوی او بردارد
و سر و پاهای او را مسح کنند و چون عذر او برطرف شود بهمین وضو اکتفا می تواند کرد
بواسطه نمازی دیگر و احوط آنست که وضو را بشکند و اعاده کند نهم واجبست
پاک بودن آب و پاک کننده بودن آن نیز یا آنکه مضاف نبوده باشد و اگر غیر آب نجس
یافت نشود تیمم کند و اگر آب مطلق یافت نشود و گلابی داشته باشد احوط آنست
که با تیمم وضوی بگلاب میسازد با این عنوان که اگر مطلوب شارع بوده باشد فبها و الا
عبث بوده باشد و اگر آب مشتبه شود به آب نجس و غیر آن آب نداشته باشد اشهر آنست
که بهر دو وضو میسازد و اگر با اینها تیممی ضم کند احوطست دهم واجبست که
اعضای وضو پاک بوده باشد بنا بر مشهور با این معنی که هر عضوی پیش از شستن آن پاک
بوده باشد و اگر عضوهای دیگر نجس بوده باشد قصوری ندارد و بعضی گفته اند که اگر اعضای
شستن مثل رو و دستها نجس بوده باشد و به آب کثیر یا جاری فرو برد بقصد شستن
وضو و ازاله نجاست هر دو بفعل می آید و این قول خالی از قوتی نیست و لیکن
اول احوطست بلکه بهتر آنست که اول اعضای وضو را از نجاست پاک کند و بعد
از آن متوجه وضو شود تا فاصله بفعل نیاید یازدهم واجبست که آب وضو مباح
بوده باشد یا آنکه ملک او بوده باشد یا صاحب رخصت صریح داده باشد یا بفحوی
حال صاحب را دانند که راضی است مثل آنکه مهمان شخصی بوده باشد یا صدیق و دوست
او بوده باشد بنا بر مشهور پس اگر از شخصی دزدیده باشد یا زور گرفته باشد
و وضو سازد صحیح نیست و در مانند نهرها که در هر حال هست که مسلمانان راضی
اند از وضو ساختن با آن ظاهرا دغدغه نبوده باشد و وضو ساختن از آن و اگر
غصب کرده باشند آنرا احوط آنست که از آن وضو نسازد مگر آنکه آبی دیگر یافت
نشود که وضو میسازد و احتیاطا تیممی نیز میکند و اگر عالم بغصبیت آن نبوده باشد

[illegible]

و بعد از وضو مطلع شود اگر بعد از شستن اعضای مغسوله بوده باشد وضوی او صحیح است
و اگر فراموش کند غصبیت آب او وضو سازد و بعد از آن بخاطرش آید احوط آنست
که وضو را اعاده کند و اگر نمازی کرده باشد اعاده کند در وقت بنا بر مشهور و
احوط آنست که اگر وقت نیز بیرون رفته باشد قضا کند **دوازدهم** واجبست که مباح
بوده باشد مکانی که در وی وضو میسازد بآنکه ملک او بوده باشد یا ملک احدی نبوده باشد
یا ماذون بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال بنا بر مذهب جمعی از علما که اگر در مکان
مغصوب وضو سازد وضوی او باطلست هر چند آب مغصوب نبوده باشد و بعضی گفته
اند که وضوی او صحیح است اگر چه گناه کرده است بسبب بودن در مکان مغصوب و این قول
اقوی است و لیکن اول احوطست و همچنین احوط آنست که از ظرف طلا و نقره وضو نسازد
خواه مانند آفتابه و خواه مانند طشت که آب در وی میریزد که جمعی گفته اند که وضوی او
باطلست و بهتر آنست که در اصل ظرف نقره نداشته باشد و صورت نیز نداشته باشد

فصل پنجم در سنتهای وضو است و آن بیست و دو سنت است **اول** مسواک کردنست
و آن عبارتست از مالیدن دندانها بچوب یا کهنه یا بانگشتان و افضل آنست که بچوب
تر بوده باشد و اکمل آنست که بچوب اراک بوده باشد و مسواک کردن از سنتهای
مؤکده است مطلقا خصوصا بواسطه وضو و نماز و بعد از خواب خصوصا بواسطه
نماز شب چنانکه منقولست از حضرت ابی عبد الله عم که آنحضرت فرمود که چون
از خواب برخیزی بواسطه نماز شب مسواک بکن که فرشته می آید و دهان بر دهان
میگذارد و هر حرفی که تلاوت می نمائی باسمان میبرد پس می باید که دهانت خوشبو
بوده باشد و منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر نه شاق می شد
بر امت من هر آینه واجب میساختم من که نزد وضوی هر نمازی مسواک کنند و
منقولست از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم که دو رکعت نماز با مسواک
بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که در مسواک کردن دوازده خصلتست از سنت پیغمبر است و طریق اوست

و پاک

پاک کننده دهانست و جلا دهنده چشم است و خداوند عالمیان را خشنود میسازد و
دندانها را سفید میکند و زردیهائی که بر دندان می چسپد او را میبرد و بن دندانها را
سخت میکند و اشتهای طعام می آورد و بلغم را زایل میکند و حفظ را زیاد میکند
و حسنات را مضاعف میسازد و فرشتگان بسبب آن خوشحال میشوند و میباید
که زیاده از سه روز ترک مسواک نکنند و بهتر آنست که مسواک را بعرض دندان کنند نه
بطول آن و بهتر آنست که از ریشه درخت مسواک نکنند بلکه از شاخ آن بکنند و
در حمام و بیت الخلا مسواک نکنند و اگر در حال وضو مسواک با خود نداشته باشد بانگشت
ابهام و شهادت مسواک کنند و بهتر آنست که مسواک نرم بوده باشد که پاس دندان را
ریش نکند و اگر خشک بوده باشد بآب اندازد تا بخیسد و سرش را بدندان
نرم کند و بعد از آن مسواک کند و بعد از مسواک کردن مسواک را بشوید و سنتست
که کودکان را نیز عادت فرمایند بمسواک و اگر دندانها ضعیف بوده باشد که از مسواک
کردن ضرر یابد ترک کردن آن بد نیست و اگر مسواک را در دهان حرکت دهد بر دندانها
سنت بفعل می آید هر چند چرک او را نبرد و لیکن بهتر آنست که با آلت تا چرک دندانها
را زایل کند و ظاهرا بمسواک دیگری مسواک کردن قصوری نداشته باشد **دویم**
چون ظرف آب وضو را اگر سر باز باشد بدست راست گذارد بنا بر مشهور و در بعضی اخبار
معتبره واقع شده است که در برابر خود گذارد و این اولی است و اگر ظرف سر بسته
باشد بدست چپ گذارد **سیم** پیش از آنکه آب بردارد سنتست که ظرف را کج
کند و آب بدست راست کند و از دست راست بدست چپ کند و دستها را تا بند
دست بشوید یکبار اگر بعد از خواب یا بول بوده باشد و دو بار اگر بعد از غایط
بوده باشد و این دعا را بخواند که بسم الله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا
و اگر بعد از بول نیز دو بار بشوید بهتر است و اگر ظرف سر بسته باشد یا آب جاری
یا کر بوده باشد مشهور آنست که شستن مستحب نیست و بعضی گفته اند که
سنتست و این بد نیست **چهارم** دست راست را بآب کند و بکف آب بردارد

دارد و بر کند از آب بواسطهٔ رو و بواسطهٔ دست راست آب از دست راست بردارد
و بر کند و بدست چپ کند و بدست چپ دست راست را بشوید و اگر بدست چپ بردارد
بواسطهٔ شستن دست راست نیز نیکوست پنجم دست را آب کند بواسطهٔ برداشتن
این دعا بخواند که بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين و اگر
این دعا را نیز بخواند بهتر است بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله و اکبر الاسماء بسم الله قاهر
لمن في السماء و قاهر لمن في الارض الحمد لله الذي جعل من الماء كل شيء حي و احيي
قلبي بالايمان اللهم تب علي و طهرني و اقض لي بالحسنى و ارني كل الذي احب و افتح
لي بالخيرات من عندك يا سميع الدعاء و اقل مرتبه بسم الله است باید که ترک آن نکند
بدرستی که منقولست از رسول خدا صلعم که هر گاه بسم الله در وضو میگوئی کل بدنت پاک
میشود و چون بسم الله نمیگوئی پاک نمیشود مگر آنچه آب باو رسیده است و اگر بسم الله را
در اول فراموش کند در اثنای وضو بگوید و همچنین اگر عمدا نیز نگفته باشد ظاهرا
در اثنا گفتنش خوب بوده باشد و در وقت ریختن آب بر رو نیز بسم الله بگوید
ششم و هفتم مضمضه و استنشاق است و مضمضه عبارتست از آب بر دهان کردن
و گردانیدن در دهان و بیرون کردن و استنشاق عبارتست از آب در بینی
بردن و بالا بردن و بعد از آن بیرون کردن و اکثر علما گفته اند که سه مرتبه کند هر یک را
و به نیت عمل بآن و گفته اند که در حال مضمضه انگشت ابهام و شهادت را داخل
دهان کند و آب باقصی حنک برساند و بپهلوهای دندانها و بیخ دندانها برساند
و در استنشاق بقوت آب را بالا کشد مگر آنکه روزه باشد که مبالغه نکند و انگشت
به بینی کند تا آنچه باشد بیرون آورد و عمل باینها بنیت اگرچه دلیلش واضح
نیست و احوط آنست که اول مضمضه تمام کند و بعد از آن استنشاق کند
هشتم نیت را بدل کند و بزبان نگوید مگر آنکه نتواند بی یاری زبان نهم روی را
بدست راست بشوید نه بدست چپ و نه بهر دو دست مگر در حال تقیه و مسح
سر و پای راست را بدست راست کند و پای چپ را بدست چپ چنانکه گذشت

دهم در حال وضو باید که دلش متوجه حق تعالی بوده باشد و با آنکه تفکر نماید در حکمت وضو
و اسرار آن و معنی دعاهائی که میخواند و زبانش نیز بذکر الهی مشغول بوده باشد
یازدهم دعا بخواند نزد افعال وضو با آنکه وقت مضمضه این دعا بخواند اللهم
لقني حجتي يوم القاك و اطلق لساني بذكرك یعنی خداوندا بیاموز مرا حجتم را
در روزی که ملاقات خواهم کرد ترا و روان گردان زبانم را بذکر خود و چون استنشاق
کند این دعا بخواند که اللهم لا تحرم علي ريح الجنة واجعلني ممن يشم ريحها
و روحها و طيبها یعنی خداوندا حرام مگردان بر من بوی بهشت را و بگردان مرا از
آنکسانی که بو خواهند کرد بوهای بهشت را و نسیم بهشت را و چیزهای خوش بوی او را و در
دو حالت دعا را بعد از مضمضه و استنشاق میکنند و در باقی در حین فعل و در وقت
شستن رو این دعا بخواند اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود
وجهي يوم تبيض فيه الوجوه یعنی خداوندا سفید کن روی مرا در روزی که رویهای
کافران و فاسقان در آن روز سیاه میشود و سیاه مکن روی مرا در روزی که سفید میشود
در آن روز رویهای مؤمنان و صالحان و چون دست راست را بشوید این دعا بخواند
که اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري و حاسبني حسابا يسيرا
یعنی خداوندا عطا کن در روز قیامت نامه عمل مرا بدست راست من تا ناجی باشم
و برات مخلد بودن در بهشت را بدست چپ من و حساب کن مرا در آن روز حسابی
آسان و چون دست چپ را بشوید این دعا بخواند که اللهم لا تعطني كتابي بشمالي
ولا تجعلها مغلولة الى عنقي و اعوذ بك رب من مقطعات النيران یعنی
خداوندا مده عمل مرا بدست چپ من که موجب خسران من شود و دو دستم را
در گردنم غل مکن چنانکه مجرمان را خواهی کرد و پناه میگیرم بتو خداوندا از جامهای
آتشین که گناهکاران را خواهی پوشانید و چون مسح سر کند این دعا بخواند
که اللهم غشني برحمتك و بركاتك و عفوك یعنی خداوندا فرا گیر مرا برحمت خود و
برکتهای خود و عفو خود و چون مسح پاها کند این دعا بخواند که اللهم ثبتني على الصراط

يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يعنى خداوندا ثابت قدم دار
مرا بر صراط مستقيم دنيا و عقبى در روزى كه قدمها بلغزد در دنيا يا عقبى از صراط و
بگردان سعى مرا در آنچيزى كه راضى گرداند ترا از من در حديث است از حضرت امير المؤمنين ع
كه آن حضرت وضو ساخت و اين دعاها را خواند بعد از آن نظر فرمود بمحمد بن حنفيه
و فرمود كه اى محمد كه هر كه وضو سازد مثل وضوى من و بگويد مثل گفته من حق تعالى بيافريند
از هر قطره فرشته كه تقديس و تسبيح و تكبير الهى كند تا روز قيامت و حق تعالى ثواب آنرا
از جهت آن بنده بنويسد و چون از وضو فارغ شود بگويد الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و بهتر آنست كه بگويد أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ
اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ
الصَّلَوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةَ و بعضى گفته اند كه سه مرتبه انا انزلناه بخواند
كه او را از جمله ذاكران شمارند و همچنين بعضى ذكر كرده اند كه در اثناى وضو ذكر
كند و صلوات بفرستد دوازدهم در حال وضو چشمها را باز كنند و آب داخل آن كنند
تا آتش جهنم را نبيند سيزدهم مردان ابتدا به پشت دست كنند و زنان بشكم دست
و احوط آنست كه اين را ترك نكنند چهاردهم تخليل كردن چيزهاى است كه آب بزير آن
ميرسد تخليل مانند انگشتر فراخ و غير آن پانزدهم وضو ساختن است بيك مد
و مد تخميناً چهار يك سنگ قديم اصفهانست تا آب بهم بكمال برساند و زياده از يك مد
اسراف مذموم است چنانكه در حديثست كه ملكى موكلست بنوشتن اسراف
و آب وضو و بعضى آب استنجا را نيز از مد حساب ميكنند و آن مشكلست
مگر استنجاى بول را اراده كرده باشند شانزدهم اكثر علما گفته اند كه شستن
دوم مستحبست و جمعى از متقدمين و متأخرين علما سنت نميدانند احوط آنست
كه زياده از يكشستن بفعل نياورد و بهتر آنست كه يكشستن را بدو كف
بفعل آورد هفدهم سنتست زنان را كه مقنعه از سر بردارند در وقت
وضو ساختن تا مسح را نيكو توانند كشيد خصوصا در وضوى نماز صبح هجدهم
اگر خواهد

اگر خواهد كه پاى خود را بشويد بواسطه پاكيزگى سنتست كه پيش از وضو بشويد و اگر فراموش
كند سنتست كه اندك زمانى از مسح بگذرد و بعد از آن بشويد تا شبيه بسنيان
متبرع نبوده باشد نوزدهم در زمستان سرما و بعد از خواب آب را سخت بر روى نزند
تا سرما را نيابد و خواب از چشمش بيرون رود بيستم مكروهست استعانت در
وضو بآنكه شخصى آب بر دست اينكس بريزد و بعضى گفته اند كه آب آوردن و گرم
كردن آن نيز استعانت است بيست و يكم مكروهست آب وضو را از اعضا
خشك گردانيدن خصوصا به دستمال چنانكه در خبر است از حضرت امام جعفر صادق ع
كه هر كه وضو سازد و به دستمال خشك كند وضو را يك حسنه مينويسند از جهت او و هر
كه وضو بسازد و به دستمال خشك نكند تا خود خشك شود سى حسنه مينويسند و بهتر
آنست كه با آتش و آفتاب نيز خشك نكنند بلكه زود آستين را بزير نياورد
تا خشك شود بيست و دوم مكروهست وضو ساختن در مسجد از حدثهاى كه
در غير مسجد واقع شده باشد و اگر از خواب يا باد بوده باشد كه در مسجد واقع
شده باشد قصور ندارد و اگر بيرون مسجد بسازد بهتر است بيست سيم
مكروهست در جائى كه استنجا كرده است وضو سازد بلكه دورتر رود و وضو
بسازد و بسيارى از مستحبات در ضمن واجبات مذكور شده و در اين باب چند
مسئله است اول هرگاه شخصى بعضى از اعضاى وضوى او شكسته باشد
و بسته باشند پس اگر مشكل نبوده باشد گشادن آن و زير آن نجس بوده باشد
او را بگشايد و پاك كند و وضو سازد و اگر زير آن پاك بوده باشد و توان گشود
آب بزير آن نيز توان رسانيد مخير است در گشودن آن و آب بزير آن رسانيدن
و اگر بگشايد بهتر است و اگر زير آن نجس بوده باشد و نتوان گشود يا پاك
بوده باشد و نتوان آب رسانيدن و نتوان گشود اطراف آنرا بشويد و بر روى
آن مسح كشد هرچند موضع شستن بوده باشد و احوط آنست كه تمام آن
خرقه را مسح كند و اگر بعضى از عضو جراحتى يا دملى داشته باشد اطراف آنرا

بشویید و احوط آنست که بر روی آن نیز مسح بکشد و اگر خرقه پاکی بر وی بوده باشد و الا
خرقه پاکی بر وی گذارد و بالای آن مسح کند احتیاطا و همچنین در شکسته بسته اگر خرقه
او پاک نبوده باشد خرقه پاکی بر وی میگذارد و مسح میکند بر آن و این احکام در صورتی
که همه اعضای وضو یا مجروح بوده باشد بی دغدغه است و اگر کل یک عضو مجروح بوده باشد
یا همه اعضای وضو مجروح بوده باشد مشهور آنست که جبیره میکند بنحو سابق و احوط آنست
که تیممی با آن ضم کند بلکه نهایت احتیاط آنست که در جمیع صور تیمم ضم کند خصوصا
هرگاه جبیره در موضع غسل بوده باشد خصوصا غسل جنابت و اگر عضوی از اعضای
وضو بواسطه مرض چیزی بر وی مالیده باشند اگر ممکن بوده باشد ازاله کند و وضو سازد
و اگر مشکل بوده باشد بآنکه خوف زیاده شود از گشودن آن بر بالای آن مسح کند و احتیاطا
تیممی ضم کند با آن و اگر عضوی مریض بوده باشد مانند چشم یا درد دست داشته باشد
و از آب ضرر یابد حتی آب گرم ظاهرا تیمم باید کرد و بعضی احتمال جبیره داده اند اگر جبیره
با تیمم ضم کند نهایت احتیاط خواهد بود و اگر بعضی از عضو پاک بوده باشد و بواسطه
جبیره بسته باشند اگر ممکن بوده باشد آب بزیر آن رسانیدن برسانند و الا آن نیز حکم
جبیره دارد و اعضای مسح را اگر ممکن بوده باشد گشودن و مسح کردن در صورتی
که پاک بوده باشد یا نجس بوده باشد و ممکن بوده باشد پاک کردن آن لازم است گشودن
آن و الا مسح بر روی کشد و کافی نیست آب بآن رسانیدن از بالای خرقه هرگاه عذر
برطرف شود بهمان وضو نمازهای دیگر میتواند کرد و احوط نقض و اعاده وضو است
دویم شخصی که همیشه بول از وی آید اشهر میان علما آنست که از برای هر نماز وضوئی
میسازد و بی فاصله عرفی متوجه نماز میشود و بعضی گفته اند که جمع میکند میان نماز ظهر
و عصر بیک وضو و همچنین میان نماز شام و خفتن بیک وضو و خالی از قوتی نیست
ولیکن اول احوط است و مهما امکن ضبط خود میکنند بآنکه کیسه میدوزد و بواسطه ذکرش
پر پنبه یا از پوست و غیر آن میگذارد که زیر جامه اش نجس نشود و وقت هر نماز یک مرتبه
تغییر میدهد بآنکه کیسه پاکی بر خود می برد و ظاهرا هر دو نماز را یک مرتبه تغییر کافی بوده
باشد

بعضی از اعضا [illegible]

باشد اگرچه اول اولی است و همچنین کسی که شکم رو داشته باشد یا سلس الریح از برای
هر نماز وضوئی میسازد و اگر در اثنای آن بجهت غایط یا باد از وی آید وضو میسازد
و از آنجا بنا مینهد و تمام میکند بشرطی که پشت بقبله نکند و اگر این جماعت فاصله
داشته باشند که در آن فاصله حدث نیاید مثل آنکه چون شکم خالی بوده باشد نیاید ملاحظه
نمایند و نماز را در آن وقت کنند و اگر شکم رو مانند سلس البول غایط از وی آید
یا سلس الریح نیز همیشه باد از وی آید ایشان در اثنای نماز وضو نمیسازند بلکه بوضوی
اول اکتفا میکنند و اگر توهم شود بیرون آمدن باد چنانکه در حال بری معده بعضی را
توهم میشود خصوصا وسواسیان را اعتبار ندارد و تا بوئی یا صدائی نشنود که علم
بخروج ریح بهم رسد وضو شکسته نمیشود سیم هرگاه شخصی یقین داشته باشد که طهارت
و شک کند که آیا بعد از طهارت حدثی از وی صادر شده است بنا بر طهارت میگذارد
و شک را اعتبار نمی کند و اگر یقین در حدث داشته باشد و شک در طهارت میگذارد
کند وضو را از سر میگیرد و اگر یقین در هر دو داشته باشد و شک در لاحق پس اگر
حال خود را داند که عقیب هر حدثی طهارتی میکند بنا بر وضو مینهد و اگر نداند اشهر میان
علما آنست که وضوی او باطلست و از سر میگیرد و اگر درین صورت وضو را نشکند
و تازه کند احوطست و اگر شک کند در بعضی از افعال وضو و در حال وضو باشد
و فارغ نشده باشد و از آنجا برنخواسته باشد و شک کند برگردد و آنچه شک کرده
است بجای آورد و ما بعد او را تمام کند و اگر از وضو فارغ شده باشد و از آنجا برخواسته
باشد و شک کند شک او اعتبار ندارد اگرچه در مسح آخر بوده باشد مگر آنکه مسح را
همیشه در ایستاده کند که درین صورت احوط آنست که مسح کند و اگر از وضو فارغ
شده باشد و بر همان حال وضو بوده باشد بآنکه برنخواسته باشد اگر وضو را نشسته
کرده باشد و از آنجا بجای دیگر نرفته باشد اگر وضو را ایستاده کرده باشد درین صورت
خلافست احوط آنست که برگردد و آن عضو را با ما بعد آن بجای آورد و اگر این
وضو را بشکند و اعاده کند احوطست و اگر کثیر الشک بوده باشد ظاهرا شک او اعتبا

نداشته باشد و اگر اعتبار کند احوط است و اگر یقین داند که عضوی را ترک کرده است
او را با ما بعد او بجای می آورد خواه در حال وضو باشد و خواه فارغ شده باشد مگر
آنکه اعضای سابق بر آن خشک شده باشد که وضو را از سر میگیرد **چهارم** طهارت
که عبارتست از وضو و غسل و تیمم شرط صلوة است پس اگر کسی در حال
اختیار بی طهارت نماز گذارد یا واجبی از واجبات وضو را ترک کرده نماز کند
عمداً نمازش باطلست و بر آن فعل نیز معاقب است چنانکه در خبر است که شخصی
از علمای یهود را در قبر زنده کردند و منکر و نکیر با او گفتند که ما صد تازیانه از عذاب
الهی میزنیم او گفت من طاقت ندارم ایشان کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم
تا بیک تازیانه رسانیدند باز او گفت طاقت ندارم ایشان گفتند علاجی نیست
میباید خورد او گفت بواسطه چه مرا این تازیانه میزنید گفتند میزنیم ترا بواسطه
آنکه روزی بی وضو نماز کردی و گذشتی بضعیفی و او را یاری نکردی پس او را یک
تازیانه از عذاب الهی زدند قبر او پر از آتش شد و از حضرت امام جعفر صادق صلعم
منقولست که آیا نمی ترسد کسی که بی وضو نماز میکند از آنکه زمین او را فرو برد و اگر
سهواً بی وضو نماز کرده باشد یا خللی در وضو کرده باشد و نماز گذارده باشد اعاده
نماز میکند بعد از وضو و معاقب نیست و اگر متعذر بوده باشد طهارت بعضی گفته اند
که ساقط است نماز ادا و قضا و بعضی گفته اند که ادا میکند و چون آب یا خاک
بهم میرسد قضا میکند و بعضی گفته اند قضا میکند و بس اگر ادا کند احتیاطا باین
عنوان که اگر مطلوب شرع بوده باشد فبها و الا عبث بوده باشد و بعد از آن
قضا کند باین عنوان احوط است **پنجم** اگر کسی موضع بول یا غایط را استنجا
نکرده باشد و نماز کند عمداً نمازش باطلست و اعاده میکند در وقت و خارج وقت
و اگر فراموش کرده باشد و در اثنای نماز بخاطرش آید ظاهرا استنجا کرده نماز را
اعاده میکند و اگر بعد از نماز بخاطرش آید پس اگر وقت بسر رفته باشد ظاهرا
قضا نباید کرد و اگر احتیاطا قضای بکند بهتر است و اگر وقت باقی باشد اشهر
آنست

آنست که اعاده میکند و بعضی گفته اند که اعاده نمیکند احوط اعاده است و اگر وضو ساخته
باشد بعد از استنجای غایط اعاده وضو در کار نیست بی دغدغه و پیش از استنجای
بول خلافست احوط اعاده وضوست و احوط از آن شکستن و اعاده است **ششم**
حرامست بی وضو را مس کتابت قرآن کردن بنابر مذهب مشهور میان علما
و احوط آنست که قرآن نیز ننویسد و مکروهست مس جلد و حاشیه و غلاف
قرآن **فصل سیم** در غسلست و در آن چند فصلست **فصل اول**
در اقسام غسلست و آن دو واجبست و سنت و اغسال واجبه شش است
غسل جنابت و حیض و استحاضه و نفاس و مس میت و غسل میت و اشهر
میان علما آنست که پنج اول واجبست از برای نماز واجب و طواف واجب
و مس کتابت قرآن واجب و درنگ کردن در مساجد غیر مسجد الحرام و مسجد نبی
هرگاه واجب شده باشد و دخول مسجد الحرام و مسجد نبی اگرچه درنگ نکنند هرگاه
واجب شده باشد و خواندن سوره عزایم هرگاه واجب شده باشد بنذر و یا شبه نذر
و غسل جنابت بعضی گفته اند که واجب لنفسه است و همچنین قولی شده است
که جمیع طهارات واجب لنفسه است اگرچه لغیره نیز واجبست و فایده این در قول
پیش از دخول وقت ظاهر میشود هرگاه مشغول الذمه بمشروط بالطهارت نبوده
باشد در نیت وجوب و ندب و بعضی گفته اند که غسل حیض و نفاس بواسطه
دخول مساجد و قرائت عزایم واجب نیست و خالی از قوتی نیست و همچنین
جمعی گفته اند که غسل استحاضه بواسطه مس کتابت قرآن و دخول مساجد و قرائت
عزایم واجب نیست و این قول نیز کمال قوت دارد و بعضی گفته اند که غسل مس
میت فی نفسه واجبست نه بواسطه عبادات و این قول نیز قوی است و لیکن
احوط قول اکثر است و احوط از آن آنست که در غیر غسل مس میت غسل را بواسطه
نماز واجب واقع سازد و در غسل مس میت احوط آنست که بعد از دخول وقت
وضوئی بواسطه مباح بودن نماز بسازد اگر وضو نداشته باشد پیش از مس

حیث و اگر وضو داشته باشد احوط آنست که وضو را نشکند بناقضی و بعد از آن
وضوئی بواسطه مباح بودن نماز بسازد و بعد از آن غسل مس میت را بقصد
وجوب بفعل آورد و در او نیت استباحت صلوة نکند یا مردد نیت کند که اگر
این غسل بواسطه نماز مطلوبست فبها و الا بواسطه آن میکنم که شارع واجب
ساخته است قربة الی الله و همچنین غسل جنابت واجبست بواسطه روزه
واجبه پیش از صبح بقدر زمان غسل بحسب ظن مکلف تا صبح را پاک دریابد
علی الاظهر و احوط آنست که پیش از صبح اگر مشغول الذمه بوده باشد بنماز
قضا غسل از جهت مباح بودن نماز قضا کند و الا نذر کند دو رکعت نماز را
و غسل را از جهت او واقع سازد و مشهور آنست که حایض و نفسا و مستحاضه
نیز می باید صبح را پاک دریابند و همچنین کسی که مس میت کرده باشد و احوط
آنست که این جماعت پیش از صبح غسل کنند بعنوانی که در جنب گذشت
و احوط آنست که مستحاضه بواسطه نماز نیز غسل بکند و اکتفا بغسل سابق نکند و اما واجب
میشود غسل مستحب بنذر یا یمین و اما اغسال مستحبه پس آن شصت و دو غسل است
اول غسل جمعه است و قولی بوجوب آن شده است احوط آنست که ترک نکنند آن را و در نیت
قصد قربت کنند و قصد وجوب و ندب نکنند یا باین عنوان که غسل جمعه میکنم از برای
رضای خدا و اگر تردید کنند باین عنوان که غسل جمعه میکنم اگر واجب بوده باشد فبها و الا
سنت بوده باشد این نیز بد نیست اما اول بهتر است و احادیث در فضیلت غسل جمعه
بسیار واقع شده است از آن جمله منقولست از حضرت امام جعفر صادق ع که غسل جمعه
پاک کننده است از گناهان و کفاره گناهانی است که از جمعه تا جمعه واقع میشود و از
آنحضرت منقولست که هر که غسل جمعه کند و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی
مِنَ التَّوّابِینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ این غسل و دعا پاک میگرداند او را تا جمعه دیگر
و بهتر آنست که دعا را نیز بخوانند که اللّٰهُمَّ طَهِّرْنِی وَ طَهِّرْ قَلْبِی وَ اَنْقِ عَمَلِی وَ اَجْرِ عَلیٰ
لسانی

لِسانِی مَحَبَّةً مِنْكَ و دیگر بگوید اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی مِنْ کُلِّ آفَةٍ تَمْحَقُ بِها دِینِی وَ تُبْطِلُ بِها عَمَلِی
و وقت آن از صبح صادق روز جمعه است تا پیشین و مشهور آنست که هر چند نزدیکتر است
به پیشین افضلست و اگر خوف داشته باشد که در روز جمعه آب یافت نشود روز پنجشنبه
مقدم دارد و اگر فوت شود ادا و قضا کند بعد از ظهر تا شام و روز شنبه تا بشام و مشهور
آنست که شب جمعه نیز مقدم می تواند داشت و شب شنبه نیز قضا میتواند کرد و دویم
غسل در شبهای طاق ماه رمضان خصوصا شب اول و شب نیمه و شب هفدهم و این شبی است
که در بدر مومنان و کافران جمع شدند و در روز آن اعظم فتحها واقع شد و روز مسمی
است بیوم الفرقان و شب نوزدهم و آن شبی است که ملائکه مینویسند که در آن سال که
بحج میرود و احتمال شب قدر نیز دارد و شب بیست و یکم و آن شبی است که اوصیاء
انبیاء درین شب شهادت یافته اند و درین شب عیسی بن مریم عم بآسمان رفت و
حضرت موسی عم از دنیا رفته و احتمال عظیم دارد که شب قدر بوده باشد و شب بیست
و سیم و آن شب قدر است بر احتمال اعظم و قول اکثر و مشهور آنست که در آن شب
دو غسل میکنند یکی اول شب و یکی آخر شب و در روایتی واقع شده است که شبهای
دهه آخر هر شب غسل بکنند و شب فطر و روز عید رمضان و عید قربان و ظاهر آنست که شب
غسل توان کرد و لیکن افضل آنست که پیش از نماز عید واقع سازد و روز
هشتم ذی الحجه و روز عرفه نزد زوال و شب نیمه رجب و منقولست از رسول خدا صلعم
که هر که ماه رجب را دریابد و غسل کند در اول ماه و میان ماه و آخر ماه از گناهان
بدر آید مثل روزی که از مادر متولد شده است و روز مبعث نبی بنا بر مشهور و آن
روز بیست و هفتم رجب است و شب نیمه شعبان و روز غدیر خم که هجدهم ذی
الحجه است و روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است و بعضی گفته اند بیست
و پنجم و روز دحو الارض بنا بر مشهور و آن روز بیست و پنجم ذی القعده است
و روز نوروز بنا بر مذهب بعضی و مشهور آنست که روزی است که آفتاب بحمل میرود
و همچنین سنتست غسل بواسطه احرام حج یا عمره و بعضی گفته اند که واجبست و احوط

آنست که ترک نکنند و غسل زیارت پیغمبر و ائمه معصومین صلعم و غسل استخاره مطلقا
خصوصا نمازهای خاص استخاره و بواسطه نمازهای خاص حاجت چنانکه بعضی
از آن مذکور خواهد شد ان شاء الله و غسل توبه چنانکه منقولست که شخصی نزد حضرت
امام جعفر صادق صلعم گفت مرا همسایگان هست و ایشان کنیزان دارند که خوش
خوانی میکنند و عود می نوازند و من گاه هست که داخل بیت الخلا میشوم
و طول میدهم نشستن را بواسطه شنیدن صداهای ایشان آنحضرت فرمود
که چنین مکن آن مرد گفت که من بواسطه همین نمی روم چون میروم بگوش
صداها میشنوم حضرت فرمود که الله مگر تو نشنیدی که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسئولا یعنی بدرستی که گوش
و چشم و دل هر چه میکنند همه را سؤال خواهیم کرد آن مرد گفت گویا من این آیه را از
کتاب خدا نشنیده ام از عرب و عجم الحال که دانستم ترک کردم آن عمل را و استغفار
میکنم حضرت صادق صلعم فرمود که برخیز و غسل و نماز کن آنچه بخاطرت رسد که
اقامت داشتی بر امری عظیم بد احوال تو اگر برین حال می مردی استغفار کن و از
حق سبحانه و تعالی سؤال کن که توبه ات دهد از هر چه خدا نمی خواهد آنرا بدرستی که هر چه
خدا نمی خواهد آنرا قبیح و بد است قبیح را از برای بدان بگذار که هر چیزی را اهلیست
و دیگر سنتست غسل از برای قضای نماز کسوف هرگاه عمدا ترک کرده باشند و تمام
قرص گرفته باشد و بعضی گفته اند واجبست و احوط آنست که ترک نکنند و بعضی
گفته اند که بواسطه قضا غسل میکنند اگر عمدا ترک کرده باشند اگرچه تمام قرص نگرفته
باشد و بواسطه ادا غسل میکنند اگر تمام گرفته باشد و سنتست غسل بواسطه دخول
حرم مکه و بواسطه دخول مکه معظمه و بواسطه دخول خانه کعبه و بواسطه طواف خانه
و بواسطه دخول حرم مدینه و بواسطه دخول مدینه مشرفه و بواسطه دخول مسجد
نبی صلعم و بواسطه کشتن بدی و غسل مولود و قول بوجوب شده است و ظاهر
اگر تاخیر شود از ولادت قصوری ندارد و بعضی گفته اند سنتست غسل روز مولود نبی صلعم
وآن

وآن روز هفدهم ربیع الاولست و بعضی گفته اند دوازدهم و سنتست غسل بواسطه
نماز باران و بواسطه کشتن وزغه و آن چلپاسه است و غسل بعد از کشتن است
و همچنین هرگاه شخصی سعی نماید بواسطه دیدن شخصی که او را حلق کشیده باشند
غسل سنتست بعد از آن و بعضی گفته که واجبست و اکثر علما گفته اند که هرگاه
سعی بعد از سه روز بوده باشد سنتست خواه بحق او را کشته باشند یا بباطل
و خواه بنابر شرعی او را حلق کشیده باشند یا غیر آن و بعضی گفته اند که سنتست
اعاده غسل هرگاه بعنوان ناقضی بفعل آمده باشد مثل آنکه جبیره کرده باشند
و بهتر آنست که بعنوان احتیاط بفعل آورد که اگر مطلوب شرع بوده باشد
فبها و الا عبث بوده باشد و همچنین گفته اند سنتست هر دو را غسل هرگاه در جامه
مشترک منی بیابند و نیت این نیز مثل سابق است و سنتست غسل بواسطه
کفن کردن میت و ظاهر مراد تقدیم غسل مس میت است بر کفن و همچنین سنتست
غسل اگر کسی مرده را بعد از غسل دست بمالد و هرگاه جنب مرده باشد غسل
جنابت پیش از غسل میت مستحبست و همچنین بواسطه رمی جمار در حج مستحبست
بنابر مذهب بعضی و در حدیثی واقع شده است که غسل سنت نیست و لیکن بواسطه
دفع عرق خوبست و هرگاه چند غسل سنت جمع شود جمعی از علما گفته اند که چند
غسل میکنند مثل آنکه روز جمعه باشد و عید باشد و اراده زیارت داشته باشد بواسطه
هر یک غسلی میکنند و این بهتر است و ظاهر اگر یک غسل بنیت همه کنند کافی باشد
بلکه اگر غسلی کنند و نیت هیچ یک نکنند نیز کافی باشد و اگر نیت یکی از آنها کنند و بعضی گفته
اند که مجزی است از دیگرها و خالی از قوتی نیست و لیکن بهتر آنست که هر یک را جدا نیت
کنند و غسل توبه و هر غسلی که بواسطه زمان بوده باشد تا آن زمان داخل نشود نمی توان
کرد و هر چه بواسطه شرف مکانست یا بواسطه فعلست پیش از وی باید کرد مگر غسل
توبه و کشتن وزغه و دیدن حلق کشیده که بعد از فعل می باید کرد و ظاهر اغسلهای
سنتی را حایض و نفسا میتوانند کرد در ایام حیض و نفاس و بعد از حیض و نفاس

وجنب بهتر آنست که اول غسل واجب بکند و بعد از آن غسل سنت را احتیاطا و اگر هر دو را
بیک نیت بکند ظاهرا مجزی باشد و همچنین اگر غسل جنابت با حیض جمع شود احوط آنست
که اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل حیض را احتیاطا بکند و اگر یک غسل
بنیت هر دو بکند کافی است **فصل دویم** در غسل جنابت است و در وی سه مطلب است
مطلب اول در سبب اوست و آن دو است اول بیرون آمدن منی خواه در خواب و خواه
در بیداری و خواه مرد و خواه زن خواه خنثی بشرطی که از ذکر و فرج بیرون آید هرگاه علم
بهم رسد که آنچه بیرون آمده است منی است و اگر مشتبه شود ملاحظه نماید که اگر در وقت آمدن از
روی شهوت و جستن آید و بعد از آمدن بدن سست شود منی است و احوط آنست که هرگاه
زن را منی بیاید بی جماع با غسل وضوئی ضم کند بعد از نقض وضو و در بیمار کافیست
شهوت و جستن و سستی بدن در وی شرط نیست و بعضی ذکر کرده اند که از جمله صفات
منی است که چون تر است بوی او به بوی شکوفه خرما می ماند و چون خشک شود بوی سفیدی
تخم مرغ متعفن شده می ماند و همچنین جامه که غالبا بی تعب نمیرود تا با آب صابون
و مانند آن نشویند زایل نمیشود و ظاهرا اگر از این صفات علم بهم رسد نیکو باشد و اگر
از بسیاری جماع منی بصورت خون بیاید جمعی از علما گفته اند که سبب غسل است و خالی
از قوتی نیست ولیکن احوط آنست که اگر بدون جماع اینچنین منی بیاید غسل بکند
و با آن وضو نیز بسازد اگر پیش از آن وضو نداشته باشد و اگر در جامه مخصوص خود
یا بدن خود منی به بیند واجبست غسل کردن و اگر جامه مشترک بوده باشد یا بدن شخص
ملاصق بدن دیگری بوده باشد که احتمال داشته باشد که منی آن شخص بوده باشد غسل
بر هیچ یک از ایشان واجب نیست و اگر احتیاطا هر دو غسل کنند بهتر است خصوصا
آنکسی را که گمان بیشتر بوده باشد و جامه مشترک مانند لحافی است که هر دو بر سر انداخته
یا بر زیر انداخته اند که هر دو بر روی خفته باشند یا پیراهن و قبائی که هر دو پوشیده
باشند و ندانند که کدام یک آخر پوشیده اند که اگر دانند جمعی از علما گفته اند که بر
آخر پوشنده غسل واجب است و این احوط است ولیکن احوط آنست که با غسل وضوئی

جمع

جمع کنند و اگر بعد از غسل ناقض وضوئی بفعل آورد وضو را اعاده کنند جزما بهتر است
و هرگاه در جامه مشترک منی بیابند جمعی از علما گفته اند که این هر دو داخل مسجد نمیتوانند
شد خصوصا هرگاه یکی از ایشان دیگری بردارد و با خود برد در مسجد بلکه باید درنگ کنند در
مسجدهای دیگر و همچنین گفته اند که جایز نیست که اقتدا کنند بیکی از اینها اگرچه جواز
اینها اقوی است و همچنین اکتفا نمیتوانند بهر دو در عدد جمعه چون یکی از اینها جنب
است و این احوط است و هرگاه شخصی منی در جامه خود بیابد واجبست که اعاده
کند نمازهائی را که بعد از خواب آخر کرده است و احوط آنست و احوط که هر نمازی که بعد
از خواب اول از وقت پوشیدن این جامه کرده است اعاده کند مگر آنکه در این میان غسل
جنابت یا غیر آن از غسلهای صلوة کرده باشد که در این صورت نمازهای پیش از غسل را
قضا بکند احتیاطا و هر نمازی که وقت آن باقی باشد بواسطه نجاست خبث اعاده کند
اگر پیش از این غسل کرده باشد و احوط آنست که همه را اعاده کند **سبب دویم** جماع است
در فرج آن بحیثیتی که حشفه در فرج غایب شود یا قدر حشفه کسی که حشفه اش بریده باشند
و احوط آنست که کسی که حشفه گاه نداشته باشد القدری که دخول صادق آید
اگرچه کمتر از قدر حشفه باشد بواسطه آن غسل کنند و وضوئی بسازد احتیاطا
و فرقی نیست که زنی که با او وطی کرده باشد زنده باشد یا مرده بنابر مشهور و اگر در
وطی مرده وضوئی ضم کند احتیاطا بهتر است اگر جماع کند در دبر زن و انزال نشود
مشهور میان علما آنست که غسل واجبست و این احوط است اگرچه احوط آنست
که بعد از غسل نقض وضو کنند و اعاده وضو کنند جزما و همچنین است حکم دبر مرد
در وجوب غسل و احتیاطا و اگر با خنثی جماع کند یا خنثی زنی را جماع کند غسل بر هیچ
یک واجب نیست و احوط در همه صور آنست که هر دو غسل کنند و احتیاطا وضوئی
بسازند بعد از نقض وضو و اگر مردی با خنثی جماع کند و خنثی با زنی جماع کند
خنثی در این صورت جنب است و مرد و زن حکم یابنده منی دارند در جامه مشترک
احوط آنست که هر دو غسل کنند با وضوئی بعد از نقض و ظاهرا سبب وطی حیوانات

غیر از آن غسل واجب نمی‌شود بی انزال و احوط غسل است و وضو بعد از نقض
و هرگاه کافر مسلمان شود و پیشتر جنب شده باشد یا صبی بالغ شود و پیشتر جنب شده
باشد یا دیوانه عاقل شود و در حال جنون جنب شده باشد واجبست غسل بنا بر مشهور
و اصح و احوط ضم وضوست بعد از نقض دوم در چگونگی غسلهای واجبست و واجبات
او دوازده است اول نیت است بعنوانی که در وضو گذشت و در غسل نیز احوط
آنست که قصد کند که غسل میکنم از جهت مباح بودن این نماز و باقی نمازها و چیزهائی
که بغسل مباح میشود بواسطه آنکه واجبست قربة الی الله و چون بعضی از علما
گفته اند که غسل واجب لنفسه است یعنی چون جنابت حاصل شود غسل واجب
میشود و چون نیز موسع است تا وقت نماز که درین صورت نیز واجب میشود
و اگر پیش از وقت خواهد غسل کند و مشغول الذمه بنماز واجب نبوده باشد احوط
آنست که نمازی بنذر بر خود واجب سازد و غسل را از جهت آن نماز واقع
سازد بهتر آنست که چنین نذر کند که اگر صلوات بر محمد صلعم بفرستم فلله علی که
دو رکعت نماز بگذارم و بعد از آن صلوات بفرستد تا نماز بروی واجب شود
و بعد از آن غسل را واقع سازد به نیتی که سابق مذکور شد و احوط آنست که در چنین
غسل کردن جزم بکردن نماز داشته باشد بدون فاصله بسیار و واجبست که نیت را
مقارن شستن سر دارد یا گردن اگر غسل ترتیبی کند و احوط آنست که بعد از
نیت آب را بر سر ریزد نه بگردن و مقارن جمیع بدن دارد اگر غسل ارتماسی کند
بآنکه بعد از نیت بی فاصله بآب رفته آب بهمه اعضا برساند و اگر مقارن عضوی
دارد بهر عضوی که خواهد و باقی را بی فاصله عرفی عقب او بشوید نیکوست و می
باید که در حکم نیت باشد بآنکه نیت منافی نکند تا فارغ شود و تحقیق او بنحویست
که در وضو گذشت و احوط آنست که مسلمان مستحاضه و دایم الحدث مثل صاحب
سلس البول و سلس الریح و مبطون نیت استباحت صلوة کند نه رفع حدث
و احوط آنست که دایم الحدث چون در اثنای غسل از وی ناقض وضو بفعل می
آید

مطلب دوم

آید بعد از غسل وضو بسازد اگر چه غسل جنابت بوده باشد و اگر از برای هر نمازی با
وضو غسلی احتیاطا جمع کند بهتر است دویم شستن سر است با گردن و در و گوشها
بآنقدر که شستن صادق آید و می باید که ملاحظه نماید که آب بهمه جا بعنوان جریان
برسد و هر چه از گوش ظاهر بوده باشد بشوید مثل پیچیدگیهای او و از سوراخ هر چه پیدا
باشد و اگر گوش را سوراخ تنگ بوده باشد احوط آنست که آب بآن برساند و اگر بهم
آمده باشد ساقط شود شستن آن بی دغدغه و اکثر اوقات سوراخهای گوش متوهم
میشود که بهم آمده است و چون چیزی باریک در آن میکنند مشخص میشود که بهم نیامده است
باید که ملاحظه نمایند احتیاطا و همچنین واجبست که آب بزیر موی سر برساند
و ظاهرا شستن مو در کار نباشد و اگر چه شستن احوطست سیم شستن جانب
راست است بعنوانی که شستن صادق آید نسبت بجمیع اجزای آن و ملاحظه نماید
که در وقت شستن سر و گردن اندکی از بدن شسته شود از باب مقدمه و همچنین
در وقت شستن جانب راست اندکی از گردن نیز شسته شود با اندکی از جانب
چپ و همچنین در وقت شستن جانب چپ اندکی از گردن شسته شود با اندکی
از جانب راست چهارم شستن جانب چپ است بعنوانی که در راست گذشت
و نصف عورتین را با جانب راست بشوید و نصف با جانب چپ و احوط
آنست که زنان آنچه از فرج ایشان در وقت نشستن ظاهر بوده باشد بشوید پنجم
ترتیب است بنحوی که مذکور شد بنا بر مذهب مشهور میان علما و آنچه ظاهر است ترتیب
سر است بر بدن اما ترتیب راست بر جانب چپ دلیل ندارد ظاهرا و لیکن احوط آنست
که ترتیب بنحو مذکور بفعل آورد و اگر غسل ارتماسی کند ترتیب ساقط است و احوط
آنست که اگر خواهد غسل ارتماسی کند اولا ازاله نجاست از بدن بکند و از آب
بیرون آید بر جای پاک مانند تخته آب کشیده و بعد از آن نیت کند و بی فاصله عرفی اندرون
آب رود تا آب بهمه اعضای او باندک زمانی برسد و احوط آنست که پیشتر ناخنهای
گرفته باشد و خشکیها و چربیهای بدن را بآب ازاله کرده باشد تا آب بآسانی بهمه جا برسد

در زیر آب و اگر غسل ترتیبی کند بهتر است و آن در حمامها باین نحو میشود که اندرون آب
نیت کند و سر را با گردن بشوید و تخلیل کند و بعد از آن آنچه از آب بیرون باشد آب بروی
ریزد و آنچه اندرون آب باشد بهتر آنست که بیرون آورد و آب بروی ریزد و بعد از آن
باب برد و آب بهمه جا برساند و همچنین جانب چپ و اگر از آب بیرون آورد و بعد از
آن باب برد ظاهرا به نباشد و اگر اندرون آب قصد شستن جانب راست کند و تخلیل
نماید که آب بهمه جا برسد و بعد از آن جانب چپ بدستور ظاهرا این نیز درست بوده
باشد و لیکن اول احوطست و اگر در زیر ناودان یا باران باشد نیت کند اول قصد
شستن سر کند و سر را با گردن بشوید و بعد از آن جانب راست را بدستور و بعد
از آن جانب چپ را چنانکه گذشت نیکوست و بعضی گفته اند ترتیب لازم نیست
همین که نیت کرد و آب بهمه جا رسید صحیح است و خالی از قوتی نیست و لیکن اول
احوطست ششم واجبست تخلیل کردن آنچه آب بآن نمیرسد بی تخلیل مانند
موی بسته و انگشتری و زهگیر تنگ و پیچیدگیهای ناف و میان انگشتان پایها
اگر چرکی داشته باشد و بیخ ناخنهای دست و پا بنا بر مذهب جمعی از علما و احوط آنست
که ملاحظه ناخنها بسیار بکنند که چرکی در او نبوده باشد و بچوبی تخلیل نماید که
آب بزیر آنها برسد هفتم می باید که اعضای غسل را خود بشوید در حال اختیار و در
حال اضطرار دیگری او را غسل میدهد چنانکه در وضو گذشت هشتم می باید که آب
غسل پاک بوده باشد و پاک کننده باشد یا آنکه مضاف نبوده باشد و محل غسل
پاک بوده باشد بنا بر مشهور و تفصیلش بنحویست که در وضو گذشت نهم میباید
که آب مباح بوده باشد چنانکه در وضو گذشت دهم واجبست که آب بعنوان
جریان بهمه جا برسد و اقلش چنانست که گذشت و ملاحظه نماید که بهمه جا خصوصا
پیچیدگیهای گوش و سوراخ آن و زیر انگشتر بعنوان جریان برسد یازدهم
می باید که مکان غسل مباح بوده باشد بنا بر مشهور و احوط دوازدهم میباید
که حدثی در اثنای غسل از وی صادر نشود تا غسل او صحیح بوده باشد بر مذهب
جمعی

بر مذهب جمعی از علما و بعضی گفته اند غسل او صحیح است و لیکن میباید که بواسطه
نماز وضو بسازد و بعضی گفته که غسل صحیح است و وضو در کار نیست و این
قول خالی از قوتی نیست و لیکن احوط اتمام غسل و وضوست و احوط از این
آنست که غسلی دیگر با اینها به نیت احتیاط ضم کند و احوط از اینها آنست
که ناقض غسل را بعمل آورد و غسل را به نیت جزم بکند مطلب سیم در مستحبات
غسل است و آن استبراست مردی را که انزال کرده باشد و جمعی گفته اند که واجبست
و احوط آنست که ترک نکند و تا تواند بول کند که بقیه منی بیرون آید و اگر او را بول
نیاید استبرا کند و بعضی گفته اند که زنان را نیز سنتست بول و استبرا کردن و
این بهتر است و اقل مراتب استبرا آنست که سه مرتبه ذکرش را بیفشارد و افضلش
آنست که از مقعد تا زیر خصیه سه مرتبه بیفشارد و احکامش آنست که سر ذکر را
نیز سه مرتبه بیفشارد و آبش را بریزد دویم بسم الله گفتن است نزد ابتدا
بغسل سیم شستن دستهاست سه بار تا مرفق یا بند دست پیش از غسل اگر
از آب ظرف سر باز بوده باشد پیش از داخل کردن دست بظرف و بعضی
گفته اند که از کثیر ظرف سر بسته نیز سنتست و آن بد نیست چهارم و پنجم
مضمضه و استنشاق است بنحوی که در وضو گذشت ششم جمعی از علما
گفته اند که سنتست مقدم داشتن نیت نزد شستن دست و الا نزد
مضمضه و الا نزد استنشاق و بهتر آنست که اعاده نیت کند نزد شستن سر
هفتم نیت را بدل گذرانیدن بی مدد زبان مگر آنکه بی مدد زبان نتواند نیت
کردن هشتم مالیدن دستست بر بدن که آب بخاطر جمع بجمیع بدن برسد
نهم استظهار کردن چیزهائیست که آب بی استظهار با آن میرسد مانند زیر پستانها
و شکاف رانها و انگشتری فراخ و مانند آن دهم پی در پی شستن است
که مبادا در اثنا حدثی از وی صادر شود و اگر فاصله کند تا اعضای سابقه
خشک شود غسل صحیح است و از انجا تمام میکند یازدهم سنتست که غسل

بیک صاع بکند و آن تخمینا یکمن تبریز است و تا یکمن نیم تبریز محتمل است بواسطه
اختلاف جوها چنانکه ان شاء الله تعالی خواهد آمد دوازدهم سنت است که در حال
غسل دل را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد که روح عبادت حضور قلب است
سیزدهم در وقت غسل این دعا بخواند که اللّهم طهّر قلبی و زکّ عملی و تقبّل
سعیی و اجعل ما عندک خیراً لی اللّهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی
من المتطهّرین و اگر این دعا نیز بخواند بهتر است که اللّهم طهّر قلبی و اشرح
لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک اللّهم اجعله
لی طهوراً و شفاءً و نوراً انّک علی کلّ شیءٍ قدیر و بعضی این دعا را
بعد از غسل ذکر کرده اند چهاردهم عورت را بپوشاند و برهنه غسل نکند اگرچه
اندرون آب بوده باشد پانزدهم سنت است که مو را بشوید و احوط آنست که ترک
نکند و اگر گیسو بافته باشد بگشاید شانزدهم جمعی گفته اند که سر را به دست راست
بشوید هفدهم سر را سه مرتبه آب بریزد و هر جانبی را دو مرتبه هجدهم
مکروه است غسل کردن از آبی که در آفتاب گرم شده باشد نوزدهم غسل
کردن مکروه است از سؤر حیوانی که گوشت او مکروه بوده باشد مثل اسب
و استر و خر و از سؤر موش و خرگوش و وزغ و حایض متهمه و مانند اینها از
چیزهای که بسبب آنها آب مکروه میشود بیستم مکروه است غسل از آب گندیده
که از نجاست نگندیده باشد بیست و یکم مکروه است غسل از آب غساله غسل
که اگر قلیل بوده باشد و بعضی گفته اند که اگر کثیر نیز بوده باشد هرگاه یکمرتبه غسل کنند
مرتبه دیگر مکروه است بیست و دویم بعضی از علما گفته اند که مکروه است در آب ایستاده
غسل کردن اگرچه بسیار بوده باشد مطلب چهارم در احکام غسل است
و در آن چند مسئله است اول آنکه بسبب غسل جنابت نماز مباح میشود و
احتیاج بوضو نیست و قولی شده است باستحباب وضو و لیکن مشکل است
عمل بآن دویم حرام است بر جنب خواندن سورهای عزیمه که آن الم سجده است

وحم

وحم سجده و النجم و اقرأ است و همچنین هر جزوی از اجزای این سورها حتی بسم الله
بقصد یکی از این سورها بنا بر مذهب مشهور میان علما و احوط و همچنین
حرام است جنب را مس کتابت قرآن یا اسم خدا بنا بر مذهب مشهور میان علما
و احوط و الحاق کرده اند بعضی اسمای انبیا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را
هرگاه مقصود از نوشتن نام ایشان بوده باشد نه هم نام ایشان و این نیز
احوط است و همچنین حرام است بر جنب داخل شدن مسجد الحرام و مسجد نبی صلعم
و درنگ کردن در باقی مساجد و بعضی الحاق کرده اند بمساجد ضرایح مقدسه
و مشاهد حضرات ائمه معصومین صلعم را و این احوط است و همچنین حرام است
جنب را گذاشتن چیزی در مسجد تا هرگاه اندرون مسجد بوده باشد و احوط
آنست که از بیرون مسجد چیزی در مسجد نگذارد و اگر محتلم شود در یکی از
مسجد الحرام یا مسجد نبی حرام است که بیرون آید بی تیمم و احوط آنست که
اگر جنب نیز عمدا یا سهوا داخل شود تیمم کند و بیرون آید سیم مکروه است جنب را
خوردن و آشامیدن تا وضو نسازد استحبابا یا دست بشوید و مضمضه کند و رو را
بشوید و اقلا دست را بشوید و بهتر آنست که هر مرتبه که خواهد چیزی بخورد یا
بیاشامد چنین کند مگر آنکه فاصله عرفی نشود و مکروه است جنب را زیاده از
هفت آیه خواندن و کراهت بیشتر است در زیاده از هفتاد آیه خواندن بنا
بر مذهب مشهور میان علما و روایات صحیحه دلالت میکنند بر جواز بدون کراهت
و همچنین مکروه است جنب را برداشتن قرآن و دست بجلد و حاشیه و غلاف
قرآن مالیدن و احوط آنست که قرآن ننویسد و همچنین مکروه است خواب
کردن جنب تا غسل نکند و یا وضو نسازد خصوصا وقتی که اراده جنابت
مرتبه دیگر نداشته باشد و همچنین مکروه است رنگ کردن ریش یا سر یا ابرو
و غیر آن بحنا و وسمه و غیر آن و همچنین مکروه است جماع کردن هرگاه حنا
گذاشته باشد تا رنگ نگرفته باشد و بهتر آنست که پیش از غسل روغن

بر بدن غالب و قصور ندارد نوره کشیدن پیش از غسل و لیکن باید که احتیاط کند
که نوره را از بدن پاک کند خصوصاً از بیخ ناخنهای دست و پا و اگر بواسطه این
احتیاط اول غسل کند و بعد از آن نوره بکشد بهتر است و همچنین قصور
ندارد حجامت کردن و ذبح گوسفند و غیر آن کردن **چهارم** هرگاه بعضی از اعضای
غسل شکسته بسته باشد یا مجروح بوده باشد حکم وضو دارد در شستن باقی
و مسح جبیره و در بعضی از روایات صحیحه واقع شده است که تیمم کند احوط
آنست که با جبیره تیممی ضم کند **پنجم** هرگاه بعد از غسل تری به بیند و علم
بهم رساند که منی است غسل را اعاده میکند و اگر علم بهم رساند که بول است
وضو را اعاده میکند و اگر مشتبه بوده باشد پس اگر بول و استبرا کرده است بروی
چیزی نیست نه غسل و نه وضو و اگر بول و استبرا هیچ یک نکرده باشد غسل را اعاده
میکند و اگر بول کرده است و استبرا نکرده است وضو را اعاده میکند و اگر استبرا
کرده است و بول نکرده است پس اگر ممکن بوده او را بول کردن و نکرده باشد
غسل را اعاده میکند بنا بر مذهب اشهر و اصح و اگر بعد از اعاده غسل وضوئی
سازد بعد از نقض احوط است و اگر ممکن نبوده باشد او را بول اشهر آنست
که غسل او صحیح است و احوط آنست که غسل را اعاده کند و وضوئی نیز سازد بعد
از نقض و هر نمازی که پیش از اعاده غسل کرده است صحیح است تا تری ندیده
است و بعضی گفته اند که واجبست اعاده نماز و این اظهر است **ششم** هرگاه
در اثنای غسل ترتیبی حدثی از وی صادر شود که موجب غسل بوده باشد غسل را اعاده
میکند و اگر حدثی صادر شود که موجب وضو باشد بعضی گفته اند که غسل را از سر
میگیرد و بعضی گفته اند که غسل را تمام میکند و وضو میسازد و این قول اقوی است
و احوط آنست که با تمام غسل و وضو غسلی را نیز احتیاطاً از سر گیرد و احوط از این
آنست که غسل را تمام کند و بعد از آن احتیاطاً غسل را از سر گیرد و وضو را
بشکند و وضوئی بنیت جزم بسازد و احوط از این آنست که غسل را بشکند

بجائی

بجای و مانند آن و بعد از آن غسل را از سر گیرد و اگر حدث در اثنای غسل ارتماسی
نیز واقع شود پیش از اتمام غسل ظاهراً همین حکم داشته باشد **هفتم** هرگاه چند غسل
واجب جمع شود مثل غسل جنابت و حیض و مس میت پس اگر نیت همه کند و یک
غسل واقع سازد ظاهراً کافی باشد و همچنین مشهور آنست که اگر نیت یکی
از اینها کند از دیگری مجزی است و بعضی گفته اند که اگر نیت غسل جنابت
کند از اینها مجزی است و اگر نیت اینها کند از غسل جنابت مجزی نیست
و بعضی گفته اند که اگر با اینها وضو بسازد از غسل جنابت مجزی است احوط
آنست که با نیت همه واقع سازد یا اول غسل جنابت بکند و اینها را احتیاطاً
بکند و همچنین اگر با غسل واجب سنتی یا چند غسل جمع شود اشهر آنست که
نیت غسل واجب از اینها کافی است و اگر همه را قصد کند بهتر است و احوط آنست
که بعد از غسل واجب غسلهای سنت را احتیاطاً بکند و غسل سنت را مقدم
ندارد **هشتم** هرگاه جنب بوده باشد و بعد از آن حایض شود احوط آنست
که غسل نکند تا پاک شود و بعد از آن غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل حیض
احتیاطاً **فصل سیم** در غسل حیض است و حیض در اغلب اوقات خونی است
سیاه و گرم و تازه و او را سوزشی هست در وقت بیرون آمدن و اگر مشتبه شود بخون
بکارت پنبه بردارد و لمحه صبر کند پس اگر پنبه طوق دار بیرون آید خون بکارت است
و الا خون حیض است و هر خونی که دختران پیش از تمام شدن نه سال به بیند خون
حیض نیست و همچنین خونی که بعد از ناامیدی به بیند حیض نیست و زنان بعد
از پنجاه سال ناامید میشوند مگر آنکه قرشی بوده باشند که ایشان بنا بر مذهب مشهور
بعد از شصت سالگی ناامید میشوند و کمتر حیض سه روز است و بیشتر او ده روز
و میان سه و ده بحسب عادات زنانست و اقل پاکی ده روز است و هرگاه خون از
سه روز تجاوز کند و بده یا کمتر از ده بایستد همه حیض است خواه رنگ خون بصفت
حیض بوده باشد و خواه نبوده باشد و اگر خون از ده روز بگذرد خالی از آن نیست

که صاحب عادتست یا مبتدأه است یعنی ابتدای دیدن خون اوست یا مضطربه است
یعنی عادت را فراموش کرده است پس اگر صاحب عادت باشد عادت را حیض میگیرد
و باقی را استحاضه و صاحب عادت آنست که دو ماه پی در پی خون را در وقت موافق
دیده باشد مثلا یکماه هفت روز از اول ماه به بیند و در ماه دویم نیز از اول ماه هفت
روز به بیند و صاحب عادت چون خون می بیند ترک نماز و روزه میکند اگرچه اندکی
پیش یا پس به بیند و اگر مبتدأه یا مضطربه باشد احوط آنست که عبادت کند
و عمل استحاضه کند تا سه روز بگذرد بعد از آن ترک نماز و روزه کند اگر خون از سه
بوده یا کمتر باشد غسل کنند و اگر از ده تجاوز کند عمل به تمیز کنند اگر تمیزی در خون ایشان
باشد پس هرچه بصفت حیض بوده باشد حیض حساب کنند و هرچه بصفت استحاضه
باشد عمل استحاضه کنند بشرط آنکه آنچه بصفت حیض بوده باشد کمتر از سه روز و زیاده
از ده روز نباشد و اگر تمیز یا شرط تمیز نبوده باشد مبتدأه رجوع بعادت اهل خود کند
اگر اهلش متفق بوده باشند در عادت و اگر مختلف بوده باشند بعضی گفته اند
که رجوع بعادت اکثر خویشان خود میکند و اگر او را خویشان نبوده باشد بعضی گفته اند
که رجوع بهم سنان بلد خود میکند اگر متفق بوده باشد در عادت و اگر او را خویشان نبوده
باشد یا مختلف بوده باشند و یا هم سنان بلد نبوده باشد یا علم بحال ایشان نتواند
بهم رسانیدن و یا مختلف بوده باشند مبتدأه رجوع بروایات میکند یا آنکه هر ماه شش
روز حیض حساب میکند یا هفت روز یا یکماه سه روز و یکماه ده روز
و احوط آنست که سه روز را حیض حساب میکند و باقی را عمل استحاضه کند و
تا هفت روز بلکه تا ده روز تروک حیض را نیز بجای آورد یا آنکه داخل مساجد
نشود و قراءت عزائم نکند و چون قضای روزه کند ده روز بلکه یازده روز
قضا کند احتیاطا و اگر مضطربه باشد و او را تمیز نبوده باشد پس از سه حال
بیرون نیست یا وقت را می داند و عدد را فراموش کرده است یا عکس این
یا هر دو را فراموش کرده است پس در صورت اول اگر اول وقت را می داند سه
روز

روز را عمل حیض میکند و هفت روز دیگر را عمل حیض و استحاضه میکند بنابر مشهور
و اگر آخر وقت را میداند آن روز را با دو روز پیش از آن حیض حساب کند و هفت روز
پیش از آن را عمل حیض و استحاضه کند بنابر مشهور و اگر میان حیض را میداند یا آنکه مثلا
میداند که میان ماه میان حقیقی حیض او بوده باشد پس آن روز با یک روز پیش و یک روز
پس البته حیض است و سه روز پیش و سه روز پس عمل حیض و استحاضه میکند بنابر
مشهور و جمعی گفته اند که درین صورت عمل بروایات میکند و خالی از قوتی نیست
و اگرچه اول احوط است و اگر عدد را میداند و وقت را فراموش کرده است مثلا میداند
که هر ماه هفت روز حیض او می آمد اما نمیداند که اول ماه بوده یا میان ماه یا آخر ماه
بعضی گفته اند که چنین زنی در همه زمان عمل حیض و استحاضه میکند یا آنکه تروک
حیض را بجای می آورد و هر روز هشت غسل میکند یا آنکه سه غسل استحاضه میکند
با اعمال استحاضه و بواسطه هر نمازی غسل حیض میکند چون احتمال منقطع شدن خون
در هر زمانی هست و ظاهرا عمل بروایات تواند کرد و اگرچه اول احوط است و اگر وقت
و عدد را هر دو فراموش کرده باشد مشهور میان علما، و اظهر آنست که عمل بروایات
میکند و بعضی گفته اند که عمل باحتیاط سابق میکند و این احوط است و هرگاه صاحب
عادت بعد از عادت و ده روز اقل طهر خونی به بیند و سه روز بشود پس اگر بصفت
حیض باشد بی دغدغه حیض است و اگر بصفت حیض نبوده باشد مشهور میان علما
آنست که آن نیز حیض است و احوط آنست که جمع کند میان عمل حیض و استحاضه
و اگر خون پیش از عادت منقطع شود ملاحظه نماید که پاک شده است یا آنکه پنبه بردارد
و صبر کند تا پاک شود و بعد از آن بیرون آورد پس اگر آلوده است بماند صبر کند تا
پاک شود و اگر پاک بیرون آید غسل کند و بهتر آنست که شکم خود را بر دیواری
گذارد و پای چپ خود را بردارد و پنبه بگذارد و زمانی صبر کند و بعد از آن بیرون
آورد و اگر خون از عادت در گذرد یک روز یا دو روز یا سه روز عمل حیض میکند
پس اگر خون در دهم ایستاد ظاهر شد که همه حیض بوده است و اگر از دهم تجاوز

شود ظاهر شد که عادت حیض بوده است و باقی استحاضه پس قضای روزه ایام عادت
و آنچه بعد از آن عمل حیض نموده است میکند و احوط آنست که قضای نماز بعد از عادت
که ترک کرده است بکند و زنی که مبتدئه است صبر میکند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و
بعد از آن عمل استحاضه میکند مگر آنکه صاحب تمیز بوده باشد که احوط آنست که بعد
از آنکه بصفت استحاضه ببیند عمل حیض و استحاضه کند تا روز دهم پس اگر منقطع
شود در ده ظاهر میشود که حیض بوده است و اگر از ده تجاوز کند آنچه کرده است صحیح است
و چون وقت نماز در آمده باشد و زن حایض شود پس اگر مقدار زمان وضو و نماز
گذشته باشد قضای آن نماز واجبست و اگر نه واجب نیست قضا و اگر در آخر وقت
پاک شود پس اگر مقدار زمان غسل و یک رکعت نماز مانده باشد واجبست ادا و اگر
تقصیر کند واجبست قضای **و اما احکام حیض** پس حرام است بروی نماز و طواف
و روزه و مس کتابت قرآن بنابر مشهور و درنگ کردن و مساجد و داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد نبی صلعم و گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن چهار
سوره عزیمه که آن الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ است و اگر بخواند آیه
سجده را یا گوش دهد سجده بکند و احوط آنست که بعد از پاک شدن و غسل کردن
قضا کند و همچنین احوط آنست که اگر بشنود چنین کند و حرام است که شوهر
او را وطی کند در فرج و احوط آنست که بعد از پاک شدن و پیش از غسل کردن
او را وطی نکند و اگر شهوت او را آزار دهد احوط آنست که بگوید تا فرج خود را
بشوید و بعد از آن وطی کند اگرچه نکردن بهتر است و احوط آنست که تمتع نجوید
از وی در حال حیض از میان ناف تا زانوی او و اگر وطی کند حایض را
احوط آنست که کفاره بدهد پس اگر در اول حیض بوده باشد یک دینار که یک مثقال
طلای سکه زده است بدهد و اگر در میان حیض بوده باشد نیم دینار بدهد و
اگر در آخر حیض بوده باشد چهار دانگ دینار بدهد و صحیح نیست طلاق
حایض هرگاه مدخول بها باشد و شوهرش حاضر بوده باشد و واجبست
که بعد

که بعد از پاک شدن غسل کند و احوط آنست که اگر نماز قضا داشته باشد بوقت
نماز قضا غسل کند یا بگذارد که وقت نماز داخل شود و غسل کند و اگر نه نمازی بنذر
بر خود واجب سازد و غسل کند و نیت کند که غسل میکنم از جهت این نماز و باقی
نمازهایی که بغسل مباح میشود از جهت آنکه واجبست از برای رضای الهی و
کیفیت این غسل مثل غسل جنابتست و احوط آنست که با غسل وضو بسازد
بواسطه نماز و غیر آن و اگر غسل جنابت و حیض با هم جمع شود احوط آنست که
قصد رفع حدث مطلق کند یا قصد غسل جنابت و حیض هر دو کند در غسل و بهتر آنست
که اول غسل جنابت کند و بعد از آن غسل حیض احتیاطا بجای آورد و واجبست
که قضای روزه بکند و قضای نماز نمیکند و سنتست که وضو بسازد نزد وقت
هر نمازی و در موضع پاکی بنشیند روی بقبله و ذکر حق سبحانه و تعالی بکند بمقدار
زمان نمازش و مکروهست حایض را برداشتن قرآن و دست بر حاشیه قرآن
مالیدن و داخل مساجد شدن با ایمن بودن از ملوث گردانیدن مسجد و خواندن
غیر سورهای عزیمه بنابر مذهب مشهور و ظاهرا مکروه نبوده باشد او را قرآن خواندن
و مکروهست او را رنگ کردن موی یا دست و پا و غیر آن بحنا و وسمه و غیر آن و احوط
آنست که هرگاه حایض پاک شده باشد و خواهد که روزه بگیرد غسل را پیش از صبح
واقع سازد بقصد نماز واجبی تا صبح را پاک دریابد و اگر غسل ممکن نبوده باشد
احوط آنست که تیمم کند بواسطه نماز واجبی و بیدار باشد تا صبح را پاک دریابد
فصل چهارم در استحاضه است بدانکه خون استحاضه در اغلب اوقات زرد
است و خنکست و تنک و اگر این وصفها در ایام حیض بوده باشد حیض است
و هر خونی که پیش از تمام شدن نه سال ببیند یا بعد از نا امیدی ببیند یا کمتر از
سه روز یا بعد از ایام عادت حیض ببیند و از ده درگذرد یا بعد از اکثر نفاس
ببیند خون استحاضه است هرگاه نداند که خون جراحت یا دمل است که اگر بداند

حکم استحاضه ندارد و همچنین ازاله آن میکند و نماز میکند اگر ممکن بوده باشد ازاله
و الا با آن خون نماز میکند و اگر در ایام حمل خونی به بیند پس در ایام عادت حیض
بوده باشد یا بصفت حیض و سه روز به بیند اظهر آنست که خون حیض است و جمعی
از علما گفته اند که خون استحاضه است اگر عمل هر دو را بجای آورد احوطست و استحاضه
بر سه قسم است بنابر مشهور میان علما و طریق معرفتش آنست که پنبه بردارد و زمانی
صبر کند پس اگر اندرون پنبه آلوده شود و بس و بیرون نیاید این استحاضه قلیله است
و او را درین صورت لازم است که بهر واسطه نمازی فرج خود را بشوید و پنبه تازه بگذارد
و وضو بسازد و اگر خون ظاهر شود ازین طرف پنبه این استحاضه متوسطه است
و واجبست او را که با آن اعمال قلیله تغییر خرقه نیز بدهد و غسلی از برای نماز صبح
بکند و اگر خون از خرقه نیز بیرون آید این استحاضه کثیره است با آن اعمال سابق
غسلی از برای نماز ظهر و عصر میکند و هر دو را باهم میگذارد و بهتر آنست که ظهر را
در آخر وقت فضیلت بجای آورد و عصر را در اول وقت فضیلت و همچنین غسلی
بواسطه نماز شام و خفتن میکند و هر دو را باهم میکند و بهتر آنست که چنان
کند که هر دو در وقت فضیلت واقع شود و جمعی از علما گفته اند و متوسطه نیز حکم
کثیره دارد و خالی از قوت نیست و احوطست و همچنین جمعی گفته اند که هرجا
غسل کند بواسطه نماز وضو در کار نیست و این قول نیز قوی است و لیکن احوط
وضو ساختن است با غسل و اگر نمازها را جمع نکند از برای هر نمازی این اعمال را
بجای می آورد و در روایت معتبره واقع شده است که هر زنی که این عملها بجای
آورد از جهت رضای الهی البته حق تعالی او را ازین مرض شفا میدهد و احوط
آنست که بعد ازین اعمال بی فاصله نماز را بجای آورد و اگر پیش از وقت
نماز خون متوسطه یا کثیره بوده باشد و در وقت نماز قلیله باشد احوط آنست
که غسل بجای آورد و همچنین احوط آنست که اگر از زمان نماز تا نماز دیگر خون
متوسطه

متوسطه یا کثیره باشد غسل کند بواسطه نماز و هرگاه مستحاضه این افعال بجای آورد
حکم طاهر دارد و نماز او صحیح است و همچنین روزه او و داخل مساجد میتواند
شد اگرچه جمعی گفته اند که بدون افعال نیز داخل مساجد میتواند شد و لیکن آنست
اول احوطست و احوط که پیش از غسل فرج و وضو و غسل شوهر او را
جماع نکند و اگر اخلال کند بیکی ازین اعمال نماز او صحیح نیست و اگر
اغسال روز را بجای نیاورد مشهور آنست که روزه او صحیح نیست
و موجب قضا است و این احوطست بلکه احتیاط آنست که تقصیر نکند
در غسل شب نیز بواسطه صحت صوم خصوصاً بواسطه روز آینده
و لازم است مستحاضه را که احتیاط کند در منع خون از تعدی بآنکه
پر کند فرج خود را از پنبه و خرقه از میان رانهایش بگذراند و در کمرش
بندد که مانع بوده باشد از بیرون آمدن خون و اگر یکی کافی نبوده باشد
زیاده کند و همچنین کسی که سلس البول داشته باشد یا اسهال احوط آنست
که چنان کنند که جامه های ایشان نجس نشود بآنکه صاحب سلس کیسه
بدوزد و پر پنبه و ذکر خود را در آن کند و به بند زیر جامه بند کند و صاحب
اسهال مثل مستحاضه کند اگر دشوار نبوده باشد و غسل استحاضه مثل
غسل حیض است **فصل پنجم** در نفاس است و آن خونی است که با ولادت
می آید یا بعد از ولادت و هرچه پیش از ولادت می بیند در ایام درد آن نفاس
نیست بلکه استحاضه است اگر نداند که خون حیض یا جراحت است یا دمل است و اگر زن
بزاید و خون نه بیند نفاس نیست و او را غسل واجب نیست و کمتر او را
حدی نیست بلکه جایز است که یک لحظه بوده باشد و در اکثر او خلافست
اظهر آنست که صاحب عادت حیض مقدار زمان عادت حیض را نفاس
حساب میکند اگر از ده روز تجاوز کند و مبتدئه و مضطربه تا ده روز
عمل نفاس میکند و بعد از آن عمل استحاضه و احوط آنست که تا هجده

روز غسل حیض و استحاضه هر دو بکنند و اگر دو فرزند بزاید از دیدن خون اول عمل نفاس
میکند و عدد ایام را از ولادت ثانی حساب میکند و حکم نفسا حکم حایض است در
واجبات و محرمات و مکروهات و مستحبات بنابر مشهور میان علما و غسل او نیز مثل
حایض است و احوط آنست که او نیز ضم وضو با غسل کند از جهت نماز و غیر آن
فصل ششم در غسل اموات است و در آن چند بحث است **مبحث اول** در ثواب
مرض و صبر بر آن و عیادت بیماران و غیر آن بدانکه اخبار بیشمار در اجر مرض واقع
شده است از آنجمله منقولست از اهل بیت علیهم السلام که بیداری یکشب از مرض یا درد
بهتر است از عبادت یکساله و منقولست که تا بنده مؤمن بیمار است گناه بر وی
نویسند و هر عملی از اعمال خیر که در حال صحت میکرده در حال مرض مینویسند هر چند
بجای نیاورد و منقولست که تب یکشبه برابر است با عبادت یکساله و تب
دو شب برابر است با عبادت دوساله و تب سه شب برابر است با عبادت هفتاد ساله
و منقولست که تب یکشب کفاره گناهان گذشته و آینده است و منقولست که کسی
یکشب تب کند و او را قبول کند و راضی باشد و شکایت بکسی نکند عبادت شصت ساله
در نامه عمل او می نویسند و شکایت آنست که بگوید که مبتلا شده ام ببلائی که هیچکس باین
بلا مبتلا نشده است و اگر بگوید که دیشب بیداری کشیده ام یا تب دارم شکایت نیست
و اگر چه بهتر آنست که این را نیز نگوید و سنت است بیمار را که خبر کند برادران مؤمن را
که بیمار شده است تا ایشان بعیادت او بیایند و ایشان ثواب یابند و او نیز ثواب
شود که سبب ثواب برادران شده است و هر کس را دعائی مستجاب هست شاید به
برکت دعای ایشان شفا یابد و باید که ایشان نیز از بیمار طلب دعا کنند که دعای
بیمار مثل دعای فرشتگانست و سنتست مؤمنانرا که چون بشنوند بیماری مؤمنی را
بعیادت او بروند و در احادیث بسیار واقع شده است از اهل بیت علیهم السلام که هر مؤمنی
که بعیادت بیماری برود هفتاد هزار فرشته متابعت او میکنند و استغفار
میکنند از جهت او تا بخانه باز آید و اگر صبح بعیادت رفته باشد استغفار میکنند
از جهت

از جهت او تا شام و اگر شام رفته باشد استغفار میکنند از جهت او تا صبح و هر مؤمنی
که بعیادت بیمار رود خداوند عالمیان ملکی موکل میگرداند که عیادت او کند در قبر
و استغفار کند از جهت او تا روز قیامت با آنکه او را در بهشت جائی کرامت
کنند که راه چهل ساله سوار تند رو بوده باشد و سنتست که بر نشینند نزد بیمار
مگر آنکه باشند که او میل دارد و از جهت بیمار تحفه ببرند اگر چه سیبی یا بهی بوده
باشد و دست بر دست او بگذارند و دعا از جهت او بکنند و فاتحه بخوانند و اگر ممکن
بوده باشد هفتاد نوبت یا چهل نوبت یا هفت نوبت و الا یکنوبت که سبب
شفای بیمار است و چون آثار مرگ ظاهر شود احوط آنست که پای او را بقبله کنند
و لازم است میت را وصیت کردن اگر حقوق سبحانه و نعم در ذمت او باشد یا حقوق
خلق بلکه مؤمن آنست که نخوابد تا وصیت او در زیر سر او نباشد و اگر چیزی چند
باشد که در حال حیوة باید کرد مثل ابراء ذمت از حقوق خلق میباید که تا ممکن
باشد در حال حیات بکند و اگر نه وصیت کند و اگر نماز و روزه و حج و غیر آن
کرده باشد و خاطرش جمع نبوده باشد که بشرایط کرده وصیت کند و از صدقه
جاریه هر چه ممکن بوده باشد تا ثلث مال وصیت کند و اگر طفل داشته باشد
وصی عادل از جهت او مقرر سازد و گواهان عدول بر وصیت بگیرد
و خود را تا ممکن بوده باشد بی بهره از اموال خود نکند و اینها در ایام صحت
اهم است و اگر نکرده باشد باری در ایام مرض البته بکند و سنتست که تلقین
کنند او را که خود بگوید شهادتین و اقرار بائمه معصومین را و بهتر آنست
که دعای عدیله را تلقین او کنند و اگر خود نتواند خواند نزد او بخوانند
و مکرر بخوانند تا فوت شود و همچنین تلقین او کنند کلمات فرج را تا بخواند
و یا نزد او بخوانند باین کیفیت که لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن
و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و بهتر آنست که این دعا را نیز

تلقین او کنند تا جان کندن بروی آسان شود اللهم اغفر لی الکثیر من المعاصیك واقبل
منی الیسیر من طاعتك و اگر جان کندن بروی دشوار شود سنتست که نقل نمایند اورا
بجای که گاه نماز میکرد او اگر داشته باشند یا جای نماز یا آنکه در زیر او اندازند و سوره والصافات
را نزد او بخوانند و احوط آنست که تا دفن کردن پای او را بقبله کنند و چون بمیرد
سنتست که چشم او را بهم آورند و همچنین دهانش را و چادر شبی بروی کشند
و مؤمنان را خبر کنند و زود نعشش بردارند مگر بقدر خبر کردن مؤمنان و مگر در حال
اشتباه موت که می باید صبر کنند تا یقین شود موت او و مکروهست در حال
جان کندن که جنب یا حایض نزد او حاضر شوند و جمعی از علما گفته اند که مکروهست
که بر روی شکم او آهنی بگذارند **مبحث دویم** در غسل دادن میت است بدانکه
احکام میت در غسل دادن و کفن کردن و نماز کردن و دفن کردن جمیع اینها
واجب کفائیست باینمعنی که بر همه کس واجبست و چون یک کس یا بیشتر بجای
آورند از دیگران ساقط میشود و مشهور میان علما آنست که ولایت اینمعنی تعلق
بوارث میت دارد و بی رخصت او دیگری متوجه اینها نمیتواند شد و این احوط
و اشهر آنست که هرگاه ورثه مردان و زنان باشند مردان اولی اند از زنان و همچنین
شوهر اولی است بزن در جمیع احکام حتی در غسل دادن و احوط آنست که اورا برهنه
غسل ندهد و نظر بعورت او بعد از موت نکند بلکه بهتر آنست که بزنان گذارد تا
اورا غسل دهند مگر آنکه زنان نباشند خود غسل دهد اورا با پیراهن پوشیده و همچنین
غسل میتوانند داد مردان و زنان محرم یکدیگر را مانند عمه و خاله و عم و خال و زنا محرم را
غسل ندهند بلکه با جامهاش دفن کنند مگر آنکه مرد دختر سه ساله را غسل دهد یا زن
پسر سه ساله را بنا بر مشهور میان علما و خلافی در وجوب غسل مؤمن اثنا عشری
نیست و همچنین ظاهرا در عدم وجوب غسل خوارج و غلاة و نواصب
و مجسمه و مرتد و در غسل دادن بقیه فرق مسلمانان خلافست بعضی حرام میدانند
و بعضی جایز و بعضی واجب و احوط ترک غسل ایشانست مگر در حال تقیه و

شهیدی

شهیدی که در جهاد با امام زمان کشته شده باشد و در معرکه مرده باشد اورا غسل نمیدهند
و کفن نمیکنند بلکه نماز میکنند و با جامهای او اورا دفن میکنند و مشهور آنست که
میکنند از وی پوستین و موزه را مگر آنکه خونین شده باشد و همچنین است حکم اطفال
هرگاه شهید شده باشند یا مجانین و اگر طفلی در شکم مادر مرده باشد پاره میکنند و
بیرون می آورند اگر ممکن نبوده باشد بیرون آوردن آن بدون پاره کردن و اگر مادر بمیرد
و طفل زنده باشد می شکافند شکم او را و او را بیرون می آورند و بهتر آنست که شکمش را
بدوزند و کسی که واجب القتل شده باشد در حدی در حال حیات اورا غسل امر میکنند
که غسل کند بسه غسل و حنوط کند و کفن بپوشد و بعد از آن اورا میکشند و دیگر اورا
غسل نمیدهند بنا بر مذهب مشهور میان علما و هرگاه پاره از میت بیابند و در آن
سینه یا سینه باشد حکم میت تمام دارد بنا بر مذهب مشهور میان علما و همچنین اگر
استخوانهای میت را بیابند ظاهرا حکم تمام دارد و احوط آنست که اگر دل را بیابند
یا سینه را یا دست یا پا را یا آخر بدن را اگرچه سینه نداشته باشد غسل بدهند و کفن بکنند
و دفن کنند و مشهور در اینها و غیر اینها هرگاه استخوان داشته باشد آنست که غسل
میدهند و در خرقه می پیچند و دفن میکنند و همچنین است حکم طفلی که ساقط شده
باشد که خلقت او تمام شده باشد و اگر پاره گوشتی بیابند بی استخوان مشهور آنست که
می پیچند در خرقه و دفن میکنند و همچنین است حکم سقطی که تمام خلقت شده
باشد بنا بر مشهور و بعضی در این دو صورت گفته اند که خرقه پیچیدن در کار نیست
و اول احوطست و چون خواهند که غسل دهند باید که اول ازاله نجاست از بدن
او بکنند پس اورا سه غسل دهند اول باب سدر و بعد از ان باب کافور و بعد
از ان باب خالص با آنکه اول نیت کنند و احوط آنست که چنین نیت کند که غسل
میدهم این میت را باب سدر و کافور و قراح از جهت آنکه واجبست از برای
رضای حق سبحانه و تعالی و احوط آنست که کسی که آب می ریزد و کسی که میگرداند
میت را هر دو نیت بکنند و بعد از آن سر میت را بشویند و دیگر جانب راست

و دیگر جانب چپ و چون غسل کافور و قراح دهند هر یک را باز نیت بکنند و بهتر آنست
که اول جانب راست سر بشویند دیگر جانب چپ سر را و سدر و کافوری که در آب
میکنند اندکی کافیست و بهتر آنست که آنقدر نکنند که آب مضاف شود و احوط
آنست که میت را وضو دهند و بهتر آنست که پیش از غسل وضو دهند و بهتر آنست که غسل
ترتیبی دهند نه ارتماسی و اگر سدر و کافور بهم نرسد یک مرتبه با آب قراح غسل دهند
و احوط آنست که سه مرتبه غسل دهند و اگر پیش از دفن بهم رسد احوط آنست که دو مرتبه
دیگر او را سه غسل بدهند و اگر آب بهم نرسد یا میت را غسل نتوان داد با آنکه بدن
میت از هم پاشد یا پوست او بر آید تیمم دهند او را و ظاهرا یک تیمم کافیست و سه
تیمم احوطست و بهتر آنست که تیمم را چنین کند که تیمم میدهم این میت را
بدل از سدر و کافور و قراح از جهت آنکه واجبست از برای رضای حق تعالی
و تیمم دیگر را قصد کند که تیمم میدهم این میت را بدل از آب کافور احتیاطا
قربة الی الله و همچنین قراح را و چون نیت کند دست خود را بر خاک زند و بر پیشانی
میت کشد و دیگر به پشت دست راست میت کشد و دیگر به پشت دست
چپ او و اگر دو ضرب کند نیز جایز است یکی بواسطه روی او و یکی بواسطه دستهای
او و سنتست که میت را بر روی تخته گذارند و پای او را بقبله کنند احتیاطا
و از برای آب غسل میت گودی بکنند نزدیک پا و مکروهست که این آب در چاه
بول و غایط رود و اگر بچاه میان خانه رود قصوری ندارد و سنتست که میت را در
زیر سقفی غسل دهند در زیر آسمان نباشد و بهتر آنست که میت را پیراهن
پوشیده غسل دهند و اگر پیراهن او را کنند از زیر او بیرون آورند و اگر تنگ
باشد بشکافند باذن ورثه و بیرون آورند و احوط آنست که عورت میت را بپوشانند
و حرامست عورت میت را نظر کردن و اگر غاسل خواهد که تخلیل کند باید که دست
بعورت نرساند بلکه خرقه بر دست بپیچد و تخلیل کند و سنتست که انگشتان
میت را نرم کند برفق و نرمی و سر میت را بکف سدر بشوید و فرج میت را بکف

سدر

سدر و اشنان بشوید پیش از غسل و دستهای میت را تا نصف ذراع بشوید
و هر عضوی را سه مرتبه بشوید در هر شستنی و دست بر شکم میت بمالند پیش
از غسل سدر و کافور تا اگر چیزی باشد بیرون آید مگر آنکه میت حامله باشد و خوف
افتادن فرزند باشد و غاسل دستهای خود را تا مرفق بشوید بعد از غسل سدر و
کافور و احوط آنست که ملاحظه نمایند که آب قراح سدر و کافور نداشته باشد و سنتست
که چون میت را گردانند این دعا بخوانند که اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت
روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک و در وقت غسل دادن همیشه بگوید که
رب عفوک عفوک و سنتست که هر چه از عیوب میت به بیند بکسی خبر ندهد تا حق تعالی
گناهان او را بیامرزد چنانکه از مادر متولد شده و مکروهست که میت را در میان پاهای
خود در آورد بلکه از یک جانب او بایستد و مکروهست که میت را بنشانند و مکروهست
که ناخن میت را یا موی او را شانه کنند و اگر بکنند آن ناخن و موی را بلکه هر موی که حال غسل
از وی جدا شود با میت در قبر گذارند و بهتر آنست که در میان کفن بگذارند
تا آنکه در خبر است از حضرت امام محمد باقر صه که دندان آنحضرت کنده شده در دست
گرفت و فرمود که الحمد لله و بحضرت امام جعفر صادق عم فرمود که چون مرا دفن کنی این
دندان را با من دفن کن **بحث سیم** در کفن کردن میت است و واجبست که میت
را سه کفن کنند و اشهر میان علما آنست که لنگ و پیراهن و سرتاسری است
و جمعی از علما گفته اند که سه سرتاسری می باید یا پیراهنی و دو سرتاسری و این اظهر است
ولیکن احوط آنست که لنگ نیز بکنند و پیراهن و دو سرتاسری بکنند و با ضرورت
یک سرتاسری کافیست بلکه اگر یافت نشود مگر لنگ همان واجبست و باید که کفن
حریر محض نبوده باشد و احوط آنست که کفن زنان را نیز حریر محض نکنند و
احوط آنست که کفن از پوست نبوده باشد و بهتر آنست که از پشم و موی نیز نبوده
باشد و بهتر آنست که از پنبه سفید بوده باشد و واجبست حنوط میت با آنکه هفت
موضع سجده او را بکافور بمالند و اگر چه اندکی باشد و بهتر آنست که سر بینی را

نیز بمالند و بعضی گفته اند که گوش و چشم و دهان و زیر بغل و پیچ ران را نیز بمالند
و بعضی گفته اند که هر سر بندی را بمالند و روایات برین دو قول دلالت دارد و عمل باین
هر دو نیست بلکه احوط است و اگر میت محرم باشد بحج یا بعمره او را غسل کافور ندهند و حنوط
نکنند و بهتر آنست که کافور حنوط یک مثقال بوده باشد و بهتر ازین آنست که چهار
مثقال بوده باشد و بهتر ازین آنست که سیزده درم و ثلثی بوده باشد و سنتست
که سرتاسری بالاتنین از دو سرتاسری حبره باشد و آن جامه ایست در یمن می بوده
است و احوط آنست که حبره حریر محض نبوده باشد و طلا نداشته باشد و سنتست
که خرقه طویله که عرضش یک وجب بوده باشد زیاد کنند بواسطه ران پیچ و سر آنرا بشکافند
و بر کمر میت به بندند و پنبه در دبر میت کنند و در آنجا نیز بگذارند و بر عورتش نیز
پنبه بگذارند و سر دیگر را از زیر در آورند چنانکه عورتین را فرا گیرد و با پیچهاء او از پیش
آنچه بر کمرش بسته است بیرون آورند و رانهای او را بآن سخت به پیچند که مبادا
چیزی بیرون آید و سر آنرا در پیچیده تا بند کنند و سنتست که عمامه نیز از برای مرد
زیاده کنند که حنک داشته باشد و هر دو سر عمامه از زیر حنک بیرون آورند و چپ و راست
بر سینه میت اندازند بآنکه جانب راست را بر جانب چپ اندازند و جانب چپ را
بر جانب راست و بدل از عمامه مقنعه از برای زن زیاد کنند و پستان بندی نیز
از برای زن بیفزایند و مشهور آنست که از برای زن سنتست که نمطی زیاد کنند
و سندش ظاهر نیست و حقیقتش معلوم نیست و سنتست که زریره بر کفن
میت و پنبه بپاشند و حقیقت آن نیز معلوم نیست بعضی گفته اند که زریره
قصب الذریره است که از هند می آورند و الله یعلم و بهتر آنست که اگر خون بیرون
آمدن خون از بینی و حلق بوده باشد پنبه در آن کنند و مکروهست که کفن
کتان کنند یا کفنی که تازه کنند آستینی از جهت او بگذارند و سنتست که بر
کفن میت نام او را بنویسند باین عنوان که عبد الله یشهد ان لا اله الا الله و
الخ علما ذکر کرده اند شهادتین و اقرار بائمه معصومین صه را نیز و در روایتی واقع
شده

شده است که جوشن کبیر را بنویسند بر کفن و اکثر ذکر کرده اند که اگر ممکن بوده
باشد بتربت حضرت امام حسین عم بنویسند و اگر یافت نشود بگل بنویسند و گفته
اند که مکروهست بسیاهی بنویسند و گفته اند که کفن را سنتست که بریسمان او بدوزند
و تر نکنند بآب دهن و عمل باینها بد نیست و سنتست که جریدتان تازه با میت بگذارند
و در اخبار معتبره واقع شده است که تا این چوبها تر است میت را عذاب نمیکنند و
بهتر آنست که چوب خرما بوده باشد و اگر یافت نشود چوب سدر کنند و اگر سدر یافت
نشود چوب انار یا بید کنند و اگر یافت نشود هر چوب تری کافیست و هر یک بقدر
یک شبر بوده باشد یا دو شبر و بعضی گفته اند که بقدر استخوان دست بوده باشند
که از یک شبر بیشتر است و بعضی گفته اند که پنبه بروی پیچند تا رطوبتش بماند و
یکی را از جانب راست بگذارند و سرش را بچنبر گردن بگذارند ملصق ببدن
سازند و دیگری را از جانب چپ و میان پیراهن و سرتاسری بگذارند و سر او را
نیز در چنبر گردن بگذارند و بدانکه کفن واجب میت و سدر و کافور از اصل مالست
مقدم بر دین و وصیت و میراث و اگر چیزی نداشته باشد رختهای او را تطهیر کنند و
بآنها کفن کنند و اگر آن نیز نداشته باشد برهنه اش دفن کنند و سنتست که مسلمانان
کفن او کنند و بعضی گفته اند از زکات نیز کفن میتوان کرد و این قول بد نیست
و کفن زن بر شوهر واجبست هر چند زن مال داشته باشد و همچنین کفن بنده بر صاحبش
واجبست و اگر از میت نجاستی بیرون آید بدن او را بشویند و اگر کفن آلوده شده
باشد تا در قبر نگذاشته باشند آنرا بشویند و اگر بقبر برده باشند مشهور آنست که
آن موضع را پاره میکنند و کفن را از یکدیگر میکنند تا بدن میت باز نماند و
بعضی گفته اند که اگر ممکن بوده باشد شستن در اندرون قبر باینکه طشت و آفتابه
ببرند و بشویند بهتر است خصوصا هرگاه بدن میت نجس شده باشد و تطهیر آن لازم
باشد کفن را نیز بآن عنوان بشویند و خالی از قوتی نیست مبحث چهارم در
دفن میت است و او را مقدماتی چند هست سنت از آنجمله سنتست که تشییع جنازه

مؤمن کنند و احادیث در فضیلت آن بسیار است از آنجمله منقولست از حضرت باقر
که چون مؤمن را در قبر در می آورند ندائی باو میرسد که اول عطائی که بتو دادیم بهشت است
و اول عطائی که دادیم همراهان ترا آنست که از گناهان ایشان گذشتیم و از آنحضرت
منقولست که هر که مشایعت جنازه مؤمنی بکند فردای روز قیامت او را چهار شفاعت
بدهند و هر دعائی که از برای میت کند ملکی دعا کند که ترا نیز حق سبحانه و تعالی بر هر آنچه
از جهت او طلب کردی و از آنحضرت منقولست که حضرت موسی عم از حق تعم سؤال
کرد که یارب چه ثوابست کسی را که تشییع جنازه بکند حق سبحانه و تعالی فرمود که موکل
میگردانم باو فرشتگان چند از ملائکه خودم که با ایشان علمها باشند که مشایعت
ایشان کنند از قبرهای ایشان تا محشر و اخبار درین باب بسیار است بهمین
اکتفا نمودیم و سنتست که چون نظرش بجنازه افتد این دعا بخواند که الحمد
لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله
و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر
العباد بالموت و سنتست که با جنازه رود هر چند اگر امور آخرت بوده باشند بلکه بهتر فکر
موت بوده باشد چنانکه منقولست از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلعم که یکی
از اصحاب بعم نمود که چون جنازه را بر داری چنان تصور کن که ترا بر داشته اند و از حق تعم
طلب کرده که باز ترا بدنیا فرستد و حق تعم قبول کرده پس اگر چنین حالی واقع باشد
چه خواهی کرد بیقین که در اعمال خیر خواهی کوشید و بد نخواهی کرد پس حضرت فرمود که
عجبست از جماعتی که اول تا آخر ایشان را می باید رفت و ندای رحیل در داده اند
و ایشان بلعب و بازی دنیا مشغول اند و از حضرت امام زین العابدین عم که عجب
و بسیار عجبست از کسانی که منکر مرگ اند و می بینند مردمان را که چگونه می میرند
و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلعم منقولست که مرگ در پیش است بدرستی
که ناچار است از مرگ آمد مرگ و می آید یا بار راحت و رجوع مبارک به بهشت عالی
از برای اهل خانه ابدی که سعی ایشان از برای آنخانه بوده است و رغبت ایشان
در آن

در دنیا بوده پس حضرت فرمود که هرگاه شخصی را سعادت و توفیق الهی قرین باشد
همیشه اجل در برابرش است و امل و دور اندیشی دنیا در قفای او و چون شقاوت
و ولایت شیطان قرین شخص شد امل در برابر اوست و فکر مرگ در قفای او و از حضرت
پرسیدند که از مردمان که عاقلتر است حضرت صلعم فرمود که کسی که یاد مرگ بیشتر کند
و استعداد از جهت او بیشتر نماید و از آنحضرت پرسیدند که علامت هدایت
الهی چیست حضرت فرمود که دامن برچیدن از خانه فریب و رو کردن بخانه ابدی
و مستعد مرگ شدن پیش از نزول مرگ و مکروهست خنده کردن و گفت و گو
باطل کردن و مشهور آنست که در تشییع از عقب جنازه یا از دست
چپ رفتن بهتر است و در حدیث صحیح واقع شده است که از پیش
هم خوبست و بهتر آنست که تا میت را در لحد نگذارند نروند
و سنتست برداشتن میت را و تربیع آن سنتست موکد [illegible]
از حضرت امام جعفر صادق صلعم که هر که پای تابوت را بگیرد حق [illegible] بیست
و پنج گناه کبیره او را می آمرزد و اگر تربیع کند از گناهان [illegible] منقولست
که هر که جنازه از چهار جانب بر دارد چهل گناه کبیره او را [illegible] افضل آنست
که تربیع کنند باین عنوان که اول جانب راست [illegible] بر دارد از پیش سر
و دیگر از پیش پا و دیگر از پیش پای جانب چپ و بعد از آن از [illegible] جانب چپ و عکس
این نیز وارد شده است و هر دو نیکوست و بهتر آنست که اول [illegible] تربیع کنند و بعد از آن
بهر عنوان که میسر شود ثواب دارد و ظاهرا آنست که مکرر تربیع کند همان ثواب دارد
و مکروهست سواره تشییع کردن و چون جنازه نزدیک قبر رسد سنتست که نزدیک
پای قبر بگذارند اگر مرد باشد و اگر زن باشد برابر قبر گذارند روی بقبله بنا بر مشهور
و مشهور آنست که زمانی میگذارند و سه مرتبه او را نقل میکنند در مرتبه چهارم
او را بقبر میبرند و سنتست که سر میت را پیش کنند و سر از شیب بقبر در آورند
و جمعی از علما گفته اند که زن را بعرض در می آورند و سر از شیب نمیکنند [illegible]

که شخصی که بقبر میرود که میت را بقبر گذارد بندهای کفن را بگشاید و سر و
پا را برهنه کند و بالاپوش را بهینه اند و بهتر آنست که خویش میت نبوده باشد
مگر آنکه میت زن بوده باشد که احوط آنست که محرم او را بقبر برد و اگر محرم نبوده
باشد زن صالحه ببرد و اگر زن نبوده باشد مرد صالح پیر ببرد و اگر نه مرد صالح جوان
و ظاهر اینست در قبر بپدر می توان رفت و عکس خوب نیست و چون داخل قبر شود
از پیش پای قبر داخل شود و چون میت را بقبر برند این دعا بخوانند که بسم الله
و بالله و علی ملة رسول الله صلعم اللهم الی رحمتک لا الی عذابک و چون بخوابانند او را در
قبر بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سوره فاتحه و اخلاص و آیة الکرسی و معوذتین
بخوانند و این دعا بخوانند که بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلعم اللهم
افسح له فی قبره و الحقه بنبیه صلعم اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان
کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و بگوید اللهم جاف الارض
عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا و هر چه مقدور باشد از جهت او
استغفار بکنند و واجبست که پنهان کنند میت را در قبر بحیثیتی که درندگان
او را نخورند و [illegible] نیاید و احوط آنست که قبر بکنند و در مانند سردابه
و خانه و تابوت و صندوق نگذارند و شخصی که در دریا بمیرد اگر ممکن بوده باشد
بخشکی رسانیدن [illegible] متعفن شدن بهتر آنست که بخشکی دفن کنند
و اگر نه در مثل خمی گذارند و سرش را ببندند و در دریا اندازند اگر ممکن بوده باشد
و الا او را سنگین کنند و روی بقبله بآب اندازند تا بزیر آب رود و واجبست
که میت را بر دست راست بخوابانند روی بقبله مگر آنکه زن باشد کافره و
حامله باشد از مسلمانان که پشت او را بقبله میکنند تا روی فرزند بقبله باشد
و سنت آنست که قبر را بقدر یک قامت بکنند یا تا چنبر گردن و بهتر آنست
که زیاده از سه ذرع شرعی نکنند و سنتست که لحدی بکنند در جانب قبله
بقدر آنکه توان نشست و اگر زمین سست باشد بعضی گفته اند که مانند
لحد

لحد بسازند از بنا و اگر نتوان قبر را شق کنند بانکه از میان قبر بزیر روند که دو طرف
داشته باشد که چیزی بالای آن توان گذاشت که خاک بر میت ریخته نشود و چون
میت را بخوابانند سنتست که بندهای کفن را بگشایند و روی میت را
باز کنند و طرف راست روی را بزمین رسانند و اگر زیر سر را از خاک بلند ترک کنند
بد نیست و جمعی از علما گفته اند که سنتست که تربت حضرت امام حسین عم با او بگذارند
و بعضی گفته اند که زیر روی او می گذارند و بعضی برابر روی و بعضی گفته اند که در
کفن هر جا باشد و همه تیمنا و تبرکا بد نیست و بعد از آن سنتست تلقین میت
بشهادتین و اسامی ائمه معصومین صلعم و بهتر آنست که بدست راست دوش راست
میت را بگیرد و بدست چپ دوش چپ او را و سخت حرکت دهد و تلقین کند و بعد از
آن خشت بروی چینند و چون خشت چینند این دعا بخوانند اللهم صل وحدته
و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یغنیه بها عن
رحمة من سواک و انما رحمتک للظالمین و سنتست که رخنهای او را بگیرند بگل و مانند
آن و جنا نکنند که خاک داخل قبر شود و مکروهست فرش قبر بچوب و تخته کردن یا میت
با تابوت گذاشتن مگر آنکه زمین نم دار باشد و از پیش پای قبر بیرون آید و چون خواهد
که در آید این دعا بخواند که انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم
ارفع درجته فی اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغابرین و سنتست
که حاضران خاک بقبر کنند بپشت کف و بگویند ایمانا بک و تصدیقا ببعثک هذا ما و
عدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادنا الا ایمانا و تسلیما و هر که
این دعا بخواند حق تعالی بعدد هر ذره حسنه در نامه عمل او می نویسد و مکروهست
که خویشان خاک بقبر ریزند که موجب قساوت دل است و آن موجب دوری از رحمت
الهی است و سنتست که چون قبر را پر کنند مقدار چهار انگشت از زمین بلند
کنند و چهار گوشه کنند و خر پشته نکنند و بعد از آن آب بر قبر بریزند که در خبر است
که تا تری بر قبر هست میت را عذاب نمیکنند و بهتر آنست که از پیش سر گرفته آب

تا به پیش رسد و بعد از آن ده بر میان قبر بریزند

هر بریزند و دور قبر بریزند و دست گشوده بکل فرو برند که انگشتان از هم گشاده
باشد و بعد از آن این دعا بخوانند که اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک
روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمة
من سواک و سنتست که هفت نوبت انا انزلناه بخوانند که موجب مغفرت
میت و خواننده است و همچنین هر وقت که بزیارت قبری رود سنتست و یازده
نوبت قل هو الله احد بواسطه اهل قبور سنتست و بهتر آنست که در حین دعا خواندن
روی بقبله و قبر هر دو کند و بعد از آنکه مردمان برگردند سنتست تلقین دیگر
و بهتر آنست که ولی میت نزد سر میت باواز بلند تلقین کند و بهتر آنست
که نام میت و پدر میت را بگوید باین عنوان یا محمد بن احمد هل انت علی
العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له وان محمدا عبده ورسوله سید النبیین وان علیا امیر المؤمنین و
سید الوصیین تا آخر ائمه وان ما جاء به محمد صلعم حق وان الموت
حق والبعث حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور در اخبار واقع شده است که چون تلقین میکنند منکر بنکیر میگوید
که بیا تا برویم که تلقین حجتش کردند احتیاج بپرسیدن نیست پس بر میگردند
و داخل قبر نمیشوند و مکروهست عمارت بر سر قبر کردن و ملازمت قبور کردن و گچ
مالی قبور کردن مگر قبور انبیا و ائمه معصومین صع و بعضی گفته اند که این حکم
دارد قبور علما و صلحا و مکروهست تازه کردن قبور بعد از مندرس شدن که در
خبرست که حق تعم دوست میدارد دلهای شکسته و قبور مندرسه را و مکروهست
در حال اختیار دو مرده را در یک قبر گذاشتن و مکروهست نقل میت از بلد
موت بشهری دیگر یا جای دیگر بغیر یکی از مشاهد متبرکه ائمه معصومین صع
و بعضی استثنا کرده اند نقل بمقبره صلحا و شهدا را نیز و مکروهست
بر روی قبر نشستن و بر روی قبر راه رفتن مگر بواسطه زیارت قبور که بدون
آن نشود

آن نشود و بدانکه جایز نیست شکافتن قبور مگر در چند صورت یکی آنکه در قبر
چیزی قیمتی افتاده باشد دیگر آنکه در زمین مغصوب دفن کرده باشند دیگر
آنکه در کفن مغصوب کفن کرده باشند دیگر آنکه اورا بی غسل و کفن خاک کرده
باشند و از هم نپاشیده باشد و مشهور آنست که جایز نیست نقل مردگان بعد
از دفن و بعضی استثنا کرده نقل بمشاهد مشرفه حضرات ائمه معصومین را و دور
نیست که اگر استخوان شده باشد قصور نداشته باشد و احوط ترکست و مشهور آنست
که جایز نیست جامه دریدن بر غیر پدر و برادر و این احوط است و بر زنان
جایز است بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که بر پدر سنت بوده باشد
و بعضی تجویز کرده اند زنان را مطلقا و احوط ترکست و همچنین جایز نیست
روی خراشیدن و گیسو بریدن و موی کندن و لازم است مصیبت زدگان را
که صبر کنند بلکه راضی باشند بقضای الهی و بدانند که حق تعم هر چه اصلح است
میکند و بدانند که صابرانرا اجر بی حساب کرامت میکنند و سنتست که مومنان
تعزیه ایشان بکنند و ایشانرا صبر فرمایند پیش از دفن و بعد از دفن
و مبالغه در بعد از دفن بیشتر است و اقل تعزیه آنست که برود تا صاحب عزا اورا
ببیند بدرستی که در خبرست از سید الانبیاء والمرسلین صع که هر که صبر فرماید اندوه
ناکی را اورا در صحرای محشر که همه کس برهنه است حله نیکوئی از حلهای بهشت
بپوشانند که موجب سرور او شود و هر که مصیبت زده را صبر فرماید اورا ثواب آن
مصیبت زده کرامت کنند بی آنکه از اجر او چیزی کم شود و آن حضرت فرمود که
ثواب تعزیه و صبر فرمودن بهشت است و منقولست که حضرت امام جعفر صادق صع
بتعزیه شخصی رفت که فرزندش فوت شده بود فرمود که حق سبحانه و تعالی از برای
پسرت بهتر از تست از برای او و ثواب خدا از برای تو بهتر از پسر تست دیگر شنید که
جزع میکند مرتبه دیگر آمد و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت همه را
می باید رفت گفت یا حضرت پسرم بی بها داشت غم آن میخورم حضرت فرمود که سه چیز

در پیش دارد یکی شهادت ان لا اله الا الله که عبارت از ایمانست دویم رحمت حق تعم
سیم شفاعت رسول خدا صلعم انشاء الله که یکی ازینها از وی فوت نمیشود و از حضرت
امام محمد باقر صلعه منقولست که فرمود که هر مومنی که بمصیبتی مبتلا شود و کلمه انا
لله و انا الیه راجعون بگوید و صبر کند در آن مصیبت حق سبحانه و تعم گناهان
گذشته او را بیامرزد مگر کبایر را و هر نوبت که آن مصیبت بخاطرش آید و
این کلمه را بگوید گناهان مابین آن کلمه و این کلمه را حق تعم بیامرزد مگر کبایر را
و مضمون این کلمه اینست که ما همه بندگان خدائیم و بازگشت ما همه بسوی او
خواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که بمصیبتی
مبتلا شود خواه جزع بکند و خواه نکند و خواه صبر بکند یا نکند ثواب او بر حق تعم
بهشت است و از آنحضرت منقولست که ثواب مومن بر موت فرزندش بهشت
است خواه صبر کند و خواه صبر نکند و فرمود که یک فرزند هرگاه از پیش برود بهتر است
از برای او از هفتاد فرزند که بعد از او بمانند و همه جهاد کنند در راه خدا و از حضرت
سید الانبیا و المرسلین صلعم منقولست که داخل بهشت نمیشود کسی که او را پیش روی
نیست پس شخصی گفت که یا رسول الله کسی که فرزند نداشته باشد یا فوت نشده
باشد فرزندش حال او چون خواهد بود حضرت فرمود که برادر مومنش پیش رو اوست
و از آنحضرت صلعم منقولست که هرگاه فرزند مومنی برود با آنکه حق سبحانه و تعم اعلم است
بگفته او از فرشتگان می پرسد که قبض روح فرزند فلان مومن کردید ایشان
گویند بلی یا ربنا حق تعم فرماید که بنده مومن من چه گفت ایشان گویند خداوندا
حمد تو کرد و گفت انا لله و انا الیه راجعون حق تعم فرماید که از جهت او در بهشت
خانه حمد نام کنید و احادیث درین باب زیاده از حد و حصر است و سنت است
که زیاده از سه روز ماتم نگیرند مگر زن را که چهار ماه و ده روز ماتم شوهر
خود می دارد با آنکه پوششهای رنگین نمیپوشد و زینت نمیکند و بهتر آنست
که نوحه گر نیاورند و اگر نوحه گری کنند بجز راست نگویند و سنت است که بزیارت

قبر او

قبر او بروند که موجب انس میت است و چون بزیارت قبر او روند هفت نوبت انا
انزلناه بخوانند و این دعا بخوانند که اللهم جاف الارض عن جنوبهم و صاعد
الیک ارواحهم و لقهم منک رضوانا و اسکن الیهم من رحمتک ما تصل به
وحدتهم و تونس به وحشتهم انک علی کل شیء قدیر و چون داخل قبرستان
شود بگوید السلام علیکم من دیار قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم
لاحقون و یازده مرتبه قل هو الله احد بخوانند و استغفار از جهت ایشان
بکنند باین عنوان که اللهم اغفر للمومنین و المومنات بیست و پنج نوبت
و باید که چون داخل قبرستان شود تامل کند در عاقبت خود و فکر کند که عاقبت
او را نیز می باید رفت و چند روزی که او را مهلت داده اند غنیمت داند و
صرف بندگی حق تعم کند و منقولست که حضرت امیر المومنین صلعم چون داخل
قبرستان شد فرمود که ای اهل خاک ای اهل غربت اما خانهای شما را پس ساکن شدند
جماعتی دیگر و زنان شما را خواستند جماعتی دیگر و مالهای شما را قسمت کردند
چیزی که نزد ما بود اینست کاش میدانستیم که نزد شما چه خبر است پس حضرت فرمود
که اگر ایشانرا رخصت جواب دهند هر آینه خواهند گفت که بهترین توشه ها تقوی
است و سزاوار آنست که اموات خود را فراموش نکنند بانکه از جهت ایشان
تصدقات بکنند و نماز و روزه و حج و دعا بکنند و ایشانرا در عقیب نمازها و اوقات
اجابت دعوات دعا کنند خصوصا پدر و مادر را و احادیث بسیار وارد شده
است که بسا باشد که ایشان در تنگی باشند حق تعم ایشانرا بفراخی برد و فرماید
که این وسعت بواسطه نمازی بود که فلان برادر مومنت از برای تو کرد
پس حضرت فرمود که میت خوشحال میشود بدعا و استغفار چنانکه خوشحال میشود
زنده بسبب هدیه که از جهت او برند و در خبر است که هر که بواسطه میتی عمل صالحی
بکند حق تعم اجر او را مضاعف گرداند و میت ازو نفع یابد و در خبر است که شش
چیز بمومن میرسد بعد از وفات او اول فرزندی که از جهت او استغفار کند دویم

مصحفی که بگذارد یا کتابی از کتب علمی که مردمان خوانند سیم درختی که بکارد که
مردمان از آن نفع یابند چهارم آبی که جاری سازد پنجم چاهی که بکنند که خلق خدا
منتفع شوند ششم سنتی چیزی که مردمان بآن عمل نمایند از ارشاد و هدایت خلایق
یا تصنیف کتب و مانند آن **فصل هفتم** در غسل مس میت است و اشهر میان
علما آنست که واجبست غسل بسودن جزوی صاحب حیات از اینکه جزوی از
میت را که صاحب حیات بوده است و اگرچه آن جزو را از میت جدا کرده باشند
هرگاه استخوان داشته باشد هرگاه میت سرد شده باشد و او را غسل نداده باشند
و همچنین جمعی از علما گفته اند که واجبست غسل بسودن صاحب استخوان
که از زنده جدا کرده باشند و این احوط است و اگر کسی مس کند شخصی را که پیش از
کشتن غسل داده باشند غسل واجب نیست و همچنین کسی را که غسل اضطراری
داده باشند با آنکه سدر و کافور نبوده باشد و همچنین شهید را اگرچه احوط
درین صورتها آنست که غسل بکنند احتیاطا و اگر شخصی را تیمم داده باشند
مشهور آنست که بمس آن غسل واجب میشود و اگر عضوی از میت را که غسلش
تمام شده باشد مس کنند بعضی گفته اند که غسل واجب نیست و احوط غسلست
و احوط آنست که هرگاه جزوی که صاحب حیات نباشد اگر بساید صاحب حیات را
یا بر عکس یا هر دو غیر صاحب حیات باشد چنانکه موی او بموی میت بساید غسل کند
احتیاطا و همچنین احوط در بسودن استخوان جدا شده آنست که غسل کند اگرچه
گوشت نداشته باشد و احوط آنست که عضوی که بمیت بسوده باشد اگر بشوید
اگرچه ملاقات بیبوست کرده باشد **فصل هشتم** در آداب حمام رفتن است
مستحبات آن بدانکه واجبست پوشانیدن عورتین از ناظر محترم در همه
وقت پس چون بحمام رود نهایت احتیاط کند از آنکه نظر کسی بعورت او نیفتد
و از رسول خدا صلعم منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد پس باید
که داخل حمام نشود بی لنگ و آنحضرت فرمود که غسل زیر آسمان نکنند بی لنگ و داخل
نهرها

نهرها نشوند بی لنگ و فرمود که آب را اهلی و ساکنانی هست و واجبست که ملاحظه نماید
که نظرش بعورت دیگری نیفتد خصوصا هرگاه جمعی بی لنگ باشند و مرد و زن در این
حکم یکسانند و بهتر آنست که تا ممکن باشد زنان را بحمام نفرستند و بهتر آنست که
ناشتا بحمام نرود و پیش از رفتن اندک چیزی بخورد و با امتلای شکم نیز بحمام نرود
و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که چون داخل حمام شوی در وقتی که رختها
میکنی این دعا بخوان اللهم انزع عنی ربقة النفاق و ثبتنی علی الایمان و چون داخل



خانه اول شوی بگو که اللهم انی اعوذ بك من شر نفسی و استعیذ بك من
اذاه و چون داخل خانه دوم شوی بگو که اللهم اذهب عنی الرجس النجس و
طهر جسدی و قلبی و آب گرم بردار و بر سرت بریز و پاره بر پایهایت بریز و اگر
ممکن بود جرعه بخور که بول دان را پاک میکند و اندکی درین خانه صبر کن پس چون
بخانه سیم داخل شوی بگو نعوذ بالله من النار و نسأله الجنة و این دعا را
میخوان مکرر تا وقتی که از گرم خانه بیرون آئی و زنهار که آب سرد در حمام مخور
که معده را فاسد میکند آب سرد مخور که بدن را ضعیف میکند
و چون بیرون آئی آب سرد بر پایهایت بریز که درد را از بدنت بیرون می آورد
و چون رختها پوشی بگو که اللهم البسنی التقوی و جنبنی الردی پس چون این اعمال
بجا آوری ایمن میشوی از هر دردی و حضرت فرمود که در حمام تکیه مکن که پیه گرده را
میگدازد و شانه در حمام مکن که موها تنک میکند و سرت را بگل مشوی که رو را ناخوش
میکند و سفال بر بدن ممال که برص می آورد و لنگ بر روی ممال که آب رو را می برد
و مسواک کردن در حمام دندانها را می ریزاند و یکروز نه یکروز بحمام رفتن
نفع دارد و همه روز رفتن پیه گرده را میگدازد و سنت است هفته یکمرتبه سر
تراشیدن و هر پانزده روز یکمرتبه نوره کشیدن و بهتر آنست که جمعه یا چهارشنبه
بحمام رود و درین دو روز نوره نکشد و چون خواهد که نوره کشد اندکی نوره بر سر بینی
گذارد و بگوید اللهم ارحم سلیمن بن داود کما امرنا بالنورة و کلما شاء الله نوره او را

غیور اند و نگفته نوره نکند و بهتر آنست که کل بدن را نوره کند و بعد از آن
هر جا که نوره گذاشته باشد بحنا رنگ کند تا ایمن شود از مرض خوره و پیسی و در
حدیث است که هر که نوره کند و حنا بر خود مالد از سر تا پا حق سبحانه و تعالی فقر را
از وی دور کند و اگر بیست روز شود و بهای نوره نداشته باشد قرض کند که
حق تعالی ادا میکند قرض او را و از چهل روز نگذراند که منقولست از سید الا
نبیاء و المرسلین صلعم که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد پس وا نگذارد
موی ظهار خود را زیاده از چهل روز و حلال نیست زنی را که ایمان بخدا
و روز قیامت دارد که ترک کند زیاده از بیست روز و زیر بغل را نیز نوره بکند و
یا بتراشد یا موی او را بکند و نگذارد که دراز شود که محل شیاطین میشود و باک
نیست چرک بیرون بردن بآرد بوده و سبوس و همچنین اگر آرد را بروغن زیت بیالا
یند و بدن را بآن چرک کنند قصور ندارد چون بسبب نفع بدنست و اسراف نیست
و اگر کسی موی سر بتراشد سنتست که رعایت آن بکند بشانه کردن و شستن و از هم
شکافتن و خضاب کردن سر و محاسن خصوصا کسی را که موی سفید بهم رسیده باشد
بحنا و وسمه و کتم و سیاه کردن بهتر است از سرخ کردن و آن بهتر است از زرد کردن
و از رسول خدا صلعم منقولست که درهمی در خضاب صرف کردن بهتر است از هزار درهم
که در جایهای دیگر صرف نمایند از راههای خدا و در آن چهارده خصلت است باد گوشها را
دفع میکند و چشم را جلا میدهد و دماغ را نرم میکند و دهان را خوشبو میسازد
و پایهای دندان را سخت میکند و ضعف را میبرد و پاک کند بغل را و وسوسه شیطان را کم
میکند و فرشتگان از آن خوشنود میشوند و مومنان خوشحال میگردند و کافران بخشم
می آورد و زینت است و بوی خوش است و منکر و نکیر را شرم می آید از چنین شخصی
که او را سوال کنند و بیزاری است از عذاب قبر و سنتست سر خود را بخطمی
شستن که موجب ایمنی است از پیسی و دیوانگی و فقر را میبرد و روزی را زیاده
میکند و هر که سر خود را بسدر بشوید حق تعالی وسوسه شیطان را از وی بردارد هفتاد
روز

روز و کسی که هفتاد روز از وسوسه شیطان خلاص شود عصیان نخواهد کرد و هر که
عصیان نکند البته داخل بهشت میشود و چون از حمام بیرون آید سنتست که
او را بگویند که طَابَ مَا طَهُرَ مِنْكَ وَ طَهُرَ مَا طَابَ مِنْكَ و او در جواب بگوید
که اَنْعَمَ اللّٰهُ بَالَكَ و بهتر آنست که چون از حمام در آید عمامه بر سر گذارد و بهتر آنست
که حمام را غرق نکنند زیرا که می باید مومن ضعیف المؤنه باشد و بزرگان نکنند
که اینها صفت جباران است **مقصد چهارم** در احکام تیمم است و در آن چند بحث است
بحث اول در تیمم است بدانکه تیمم واجب هست و سنت هست اما تیمم واجبست از برای
هر چیزی که مشروطست بطهارت مثل نماز و طواف و مس کتابت قرآن و غیر آن بتفصیلی
که مذکور شد هر گاه متعذر باشد وضو و غسل بتفصیلی که خواهد آمد و واجبست تیمم بر
کسی که محتلم شود در مسجد الحرام یا مسجد نبی صلعم بواسطه بیرون آمدن و بعضی
گفته اند که اگر غسل ممکن باشد و موجب ازاله نجاست در مسجد نباشد و زمان غسل
کمتر از زمان تیمم باشد یا برابر باشد غسل میکند و الا تیمم میکند و دور نیست که
تیمم بهتر باشد و بعضی حایض و نفسا و جنب غیر محتلم را نیز ملحق ساخته اند
و بعید نیست و گاه هست که تیمم واجب میشود بنذر و عهد و یمین هر گاه تیمم مرجح
بوده باشد و هر چه غیر اینها است سنتست **بحث دویم** در اسباب تیمم است
بدانکه صحیح نیست تیمم مگر با یافت نشدن آب یا اگر بهم رسد فروشند به بهای که
ضرر بحال او رساند که اگر ضرر نرساند باید که بخرد و اگر چه زیاده از بهای او باشد
و یا آب باشد و لیکن دلو و رسن نداشته باشد و نباشد که بخرد و اگر چه بهای بسیار
باشد که ضرر بحال او نرساند و یا باشد اما خوف داشته باشد که اگر بر سر آب رسد
ضرری بجان یا بمال او رسد در سر آب و یا اگر بر سر آب رود مالش را در قافله برند
یا ناموسش بباد رود یا اگر آب را صرف وضو و غسل کند خوف تشنگی داشته
باشد بر خود یا رفیق یا حیوانی که احتیاج باو داشته باشد و اگر محتاج بآن نباشد
احوط آنست که آنرا بفروشد و آب را صرف طهارت کند و یا آب باشد و لیکن خوف

ضرر باشد بانکه ترسد که بیمار شود یا بیماریش زیاده شود یا طول کشد و اگر احوط آنست
که اگر عمدا جنب شده باشد در سفر غسل کند مادام که خوف ضرر جان نباشد و اگر در این
صورت تیمم میکند و چون با آب میرسد احتیاطا قضا میکند و همچنین اگر آب بوده باشد
و تا میرود که غسل کند یا وضو سازد وقت نماز بیرون میرود تیمم میکند و اگر آبی باو
دهند بواسطه وضو و غسل لازم است او را قبول کردن و اگر نه بواسطه طهارت دهند
بلکه باو بخشند یا زر باو بخشند که آب بخرد و وضو سازد احوط قبول کردنست هر چند
منت نهند و همچنین اگر آبی یافت شود که کافی نبوده باشد بواسطه وضو یا غسل
تیمم میکند و اگر از استعمال آب خوف بیماری سهل بود مثل آنکه مانند اندک درد سری
مشهور آنست که وضو میسازد یا غسل میکند و اگر با آن تیمم ضم کند احوط است و اگر بر
سر آب ظالمی باشد که دفع نشود مگر بدادن مالی احوط آنست که بدهد و استعمال
آب کند و همچنین اگر بدنش یا جامه ساتر عورتش نجس باشد و آبی باشد که با آن
با ازاله نجاست نتوان کرد یا وضو و غسل ازاله نجاست میکند و تیمم میکند و اگر خوف
ضرر قیدن دست یار و بوده باشد احوط آنست که مهما امکن بموم و روغن و غیر آن
دست را چرب کند که محتاج تیمم نباشد و اگر باوجود اینها همان طرقیدن اگر طرقیدنی باشد
که موجب جراحتی باشد تیمم میکند و اگر اندکی باشد که با آن ضرر نیابد بهتر آنست که وضو
بسازد و تیمم احتیاطا با آن ضم کند و معرفت ضرر آب را اگر خود بتجربه حاصل کرده
باشد فبها و الا رجوع بقول عدل عارف میتواند کرد و اگر عارف باشد و عادل نباشد
یا بر عکس پس اگر از گفته ایشان او را ظنی بهم رسد وضو سازد و اگر ظن ضرر بهم
رسد تیمم میتواند کرد و اگر وضو ضم کند احتیاطا بهتر است و هرگاه آب یافت نشود
واجبست که طلب آب کند از رفقا و حوالی خود انقدر که او را ظنی بهم رسد که در
حوالی او آب نیست و اکثر علما گفته اند که از چهار طرف خود طلب میکند در زمین
ناهموار یک تیر پرتاب از میان وسط و تیر انداز وسط و اگر زمین هموار باشد
دو تیر پرتاب و بعضی گفته اند که تا وقت هست طلب آب میکند پس چون
وقت

وقت تنگ شود تیمم کند و نماز کند و این احوط است اگر چه ظاهرا واجب نباشد و این طلب آب
در صورتی میکند که امید داشته باشد که آب بهم رسد پس اگر یکبار طلب کرده باشد و
آب یافت نشده باشد اگر چه پیش از وقت باشد دیگر در کار نیست طلب کردن و یا یقین
داند که در آن حدود آب نیست اما اگر یقین داند که آب هست در مکانی دور و ممکن
باشد خود را بآن مکان رسانیدن بی آنکه ضرری باو رسد مشهور آنست که واجبست
سعی کردن تا خود را بانجا برساند و وضو سازد و اگر ضرری باو یا حیوان رسد در
کار نیست این قدر سعی کردن بلکه ظاهرا اگر مشقت عظیم نیز بوده باشد سعی لازم
نیست اگر چه احوط است و اگر طلب نکند تا وقت تنگ شود بد کرده است و واجبست
تیمم کند و نماز گذارد و همچنین در آن حوالی آب بوده باشد و تقصیر کند تا وقت
تنگ شود بحیثیتی که اگر بر سر آب رود نماز قضا میشود تیمم میکند و ادا میکند
و همچنین اگر فراموش کند که طلب آب کند تا وقت تنگ شود تیمم میکند و درین سه
صورت احوط آنست که وضو سازد و قضائی احتیاطا بکند و اگر عمدا طلب نکرد
و نماز کرده و بعد از آن ظاهر شد که آب در آن حوالی بوده است اعاده میکند اگر وقت
باشد و قضا میکند اگر وقت در رفته باشد و اگر آبی داشته باشد و پیش از وقت آن
آب را بریزد یا پیش از وقت با آبی رسد و بر ندارد آنرا یا وضو نسازد و بعد از دخول
وقت آب بهم نرسد تیمم میکند و اعاده نماز لازم نیست بی دغدغه اما اگر وقت
داخل شده باشد و آنرا بریزد یا بآب رسد و آب بر ندارد تا آنکه دیگر آب بهم نرسد تیمم میکند
و نماز میکند و در اعاده این نماز خلافست اظهر آنست که اعاده نمیکند و بعضی گفته
اند که اعاده میکند و این احوط است **بحث سیم** در آن چیزی است که با آن تیمم میکنند
و آن خاک خالص است بی دغدغه و بی دغدغه تیمم نمیتوان کردن بچیزی که از اسم زمین
بدر رفته باشد مانند طلا و نقره و سرمه و زرنیخ و مانند اینها و همچنین است خاکی
که با اینها ممزوج شده باشد چنانکه اینها ظاهر باشد و همچنین است کاه گل و مانند آن
و در تیمم کردن بسنگ در حال اختیار خلافست احوط آنست که تا ممکن باشد

تیمم بخاک کند و چون خاک ممکن نبوده باشد تیمم بسنگی کند که غبار داشته باشد والا بسنگ
بی غبار تیمم کند و جایز نیست تیمم بخاکستر و اگر خاکستر خاک بوده باشد احوط اجتنابست
و جایز است تیمم با آهک و گچ پیش از پختن بنابر مذهب مشهور و احوط ترک آنست
در حال اختیار و بعد از پختن خلافست ظاهرا نتوان کرد خصوصا آهک را و
صحیح نیست تیمم بخاک مغصوب و خاک نجس و اگر خاک بهم نرسد تیمم کند بغبار جامه و نمد
زین و یال اسب و مانند آن بآنکه دست زند تا غبار آنها بر روی آید و تیمم کند و جایز
نیست و اگر غبار بهم نرسد تیمم بگل کند بآنکه اگر ممکن بوده خشک کند و دست بر او زند و
ظاهرا این صورت مقدم است بر غبار و اگر ممکن نبوده باشد دست بگل زند و بر [illegible]
کند و تا ممکن باشد از جائی که خشک تر باشد تیمم کند و اگر خاک و غبار و گل و سنگ بهم نرسد
بآنکه برف آمده باشد بسیار پس اگر برف را توان آب کردن بآتش و مانند آن واجبست
که وضو سازد بآن آب و اگر ممکن باشد که بر بدن مالد و اقل غسل بفعل آید آن نیز واجبست
و اگر اینها ممکن نبوده باشد و ممکن بوده باشد که برف را بروبد تا خاک یا سنگی بهم رسد
بروبد و تیمم کند و اگر اینها ممکن نبوده باشد جمعی از علما گفته اند که تیمم بر برف کند و نماز
کند و احوط آنست که با اینها قضا نیز بکند احتیاطا و اگر آب و خاک و سنگ و غبار و گل
بهم نرسد بعضی گفته اند که نماز از وی ساقط میشود اداءً و قضاءً و بعضی گفته اند
واجبست اداءً و چون آب و خاک بهم رسد واجبست قضا و بعضی گفته اند واجبست
قضا و بس و این قول ظاهرتر است اگرچه احوط قول وسط است و مکروهست تیمم بزمین
شوره بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست و همچنین مکروهست تیمم
بریگ روان بنابر مذهب مشهور در هر دو و مکروهست تیمم کردن از خاکهای راهها بلکه
سنتست که از بلندیهای کنارهای راه باشد که تردد در آن واقع نشود که بی دغدغه
پاک باشد بحث چهارم در کیفیت تیمم است بدانکه صحیح نیست تیمم پیش از دخول
وقت نماز و صحیح است هرگاه از وقت بقدر زمان تیمم و نماز مانده باشد بحسب
ظن او و در صحت تیمم با فراخی وقت سه قولست اول آنست که جایز نیست مطلقا

دوم

دویم آنست که جایز است مطلقا سیم آنست که اگر عذر سبب تیمم امید زوال آن باشد
جایز نیست و اگر امید زوال آن نباشد جایز است و این قول مشهورتر است میان علما
اگرچه قول ثانی اظهر است و قول اول احوط است و اگر در فراخی وقت نماز کند و بعد از
آن آب بهم رسد احوط آنست که آن نماز را اعاده کند و اگر وقت نماز دیگر داخل
شود و تیمم داشته باشد ظاهرا نماز تواند کرد و احتیاج نیست که صبر کند تا آخر
وقت و اگر عذر را امید زوال بوده باشد مثلا آب نداشته باشد و امید باشد که آب
بهم رسد یا کوفتی سهلی دارد و ممکن باشد تا آخر وقت کوفتش زایل شود بهتر آنست
که صبر کند تا آخر وقت اگر عذر برطرف شود فبها و الا بهمان تیمم نماز کند و کسی که نماز قضا
داشته باشد همه اوقات تیمم میتواند کرد و چون وقت داخل شود بآن تیمم نماز
ادا می تواند کرد بنابر مذهب مشهور و اولی آنست که بتفصیل گذشته عمل نماید
و تیمم بواسطه نماز کسوف وقتی میکند که کسوف شود و بواسطه نماز جنازه وقتی که
جنازه حاضر شود و بواسطه نماز استسقا وقتی که مردمان در صحرا جمع شوند و بهتر
آنست که وقتی که خواهد که شروع بنماز کند تیمم کند و بواسطه نماز جنازه وقتی که خواهند
نماز کنند پس اگر در آنحالت وضو نداشته باشد و تا وضو ساختن نماز خواهند کرد تیمم میتواند
کرد هرچند آب بوده باشد و اگر انتظار اینکس کشند بهتر آنست که تیمم نکند و وضو سازد
و واجبست در تیمم که نیت کند و بهتر آنست که باین عنوان نیت کند که میکنم بدل از
وضو یا غسل از جهت مباح بودن نماز از برای رضای حق تعالی و اگر نیت بدلیت
نکند ظاهرا قصور نداشته باشد و بعد از نیت دستها بزمین زند و اگر همین نیت
را در خاطر داشته باشد در وقت مسح نیت ثانی احوطست و واجبست در حکم نیت
باشد تا فارغ شود باینمعنی که نیت منافی نیت اول از وی صادر نشود و احوط
آنست که دستها را بقوت بر زمین زند و باهم بزند و بهتر آنست که انگشتان
اش گشاده باشد در وقت زدن دست بر زمین و بهتر آنست که چنان باشد که
خاکی بر دستش بچسبد که بآن مسح کند و سنتست که دست برهم زند که زیادتی آن

بریزد و واجبست که پیشانی را مسح کند بهر دو دست بر هر دو طرف پیشانی و بعضی ابروها
را نیز داخل کرده اند و ابتدای آن از رستنگاه موی سر است و اندکی بالاتر از باب
مقدمه و انتهای آن ابروها و ظاهر کل رو را نیز تواند کشید و اگرچه اکتفا به پیشانی
کردن باحتیاط اقربست و می باید که بباطن دستها مسح کند و بهتر آنست که هر دو را
بپهلوی هم گذارد و پایین هر دو کف را باول پیشانی گذارد و باهم بزیر آورد چنانکه
کل کف دست کل پیشانی و اطراف آنرا فرو گیرد و دیگر مسح پشت دست راست
کند بباطن دست چپ از بند دست و اندکی از باب مقدمه بالاتر مسح کند تا سر انگشتان
دیگر مسح پشت دست چپ کند بباطن دست راست بنحو سابق و ظاهرا مجزی بوده
باشد تا مرفق ولیکن قول مشهور احوط است و احوط ازین آنست که دو تیمم بکند یکی
بنحو مشهور و دیگر بآنکه کل رو و دستها را تا مرفق مسح کند و احوط آنست که ابتدای
در پیشانی و دستها از بالا کند و واجبست که بترتیب مذکور واقع سازد و در
حال اختیار خود تیمم کند و اگر نتواند دیگری او را تیمم دهد بآنکه دست او را بر خاک زند
و بعضو او کشد و اگر ممکن نباشد آن شخص دست خود را بر خاک زند و بر روی
بیمار کشد و بهتر آنست که هر دو نیت کنند و احوط آنست که موالات بفعل آورد
بآنکه مسح اعضا را بی فاصله عرفی بجای آورند و در عدد زدنهای دست بر زمین
خلافست و مشهور آنست که از برای وضو یک مرتبه بر زمین می زند و اظهر آنست
که مخیر است در هر دو میان هر دو و بهتر آنست که دو مرتبه بر زمین زند یک مرتبه
از برای رو و یک مرتبه از برای دستها در بدل وضو و غسل و بهتر ازین آنست که از برای
هر یک دو تیمم بکند یک تیمم یک ضربی و یک تیمم دو ضربی احتیاطا و اگر دستهای او از
بند بریده باشند مسح دستها ساقط میشود و اگر بعضی را بریده باشند از آن بعض
ساقط میشود و ما بقی را می باید مسح کردن و می باید که تمام موضع مسح را از پیشانی
و پشت دستها مسح کند و لازم نیست که دست بالا که ماسح است تمامی او برسد
بر دست پایین که ممسوح است و بعضی گفته اند که سنت است تخلیل ما بین انگشتان

وظهور

وظهور آنکه ندارد و شرط نیست که در وقت تیمم غیر موضع تیمم پاک بوده باشد مگر در صورتی که آب
باشد و ممکن بوده باشد ازاله آن که مذهب جمع آنست که اول ازاله نجاست بکنند و بعد از
آن تیمم بکنند تا تیمم در آخر وقت واقع شود و این احوط است و هر نمازی را که بتیمم واقع سازد
صحیح است و احتیاج باعاده آن نیست در سفر و حضر و اگر تیمم کند در فراخی وقت و بعد
از آن آب بیابد احوط آنست که آن نماز را اعاده کند و همچنین اگر کسی در انبوه نماز
جمعه باشد و حدثی از او صادر شود و اگر برود که وضو سازد نماز جمعه فوت شود تیمم میکند
و نماز میکند و احوط آنست که قضا نیز بکند و کسی که آب نداشته باشد اصلا یا داشته باشد
و استعمال نتواند کرد بعد از سقوط وضو و غسل هر دو جایز است او را جماع کردن و اگر آب
وضو داشته باشد و بس احوط آنست که جماع نکند و هرگاه آب یافت شود پیش از شروع
در نماز پس اگر آنقدر وقت هست که وضو یا غسل کند و نماز را در وقت دریابد واجب
است که وضو یا غسل کند و اگر آنقدر وقت نیست ظاهر اللازم است که نماز با آن تیمم بکند
و اگر بعد از شروع در نماز آب یافت شود پس اگر آنقدر وقت نیست که وضو سازد
یا غسل کند و نماز را در وقت دریابد می باید که نماز را تمام کند و اگر وقت هست خلافست
بعضی گفته اند که برمیگردد اگرچه تکبیرة الاحرام گفته باشد و بعضی گفته اند تا برکوع نرفته است
برمیگردد و اگر برکوع رفته باشد برنمیگردد و این قول احوطست و بدانکه حلال میشود
بسبب تیمم هرچه حلال میشود بسبب وضو و غسل در نماز و طواف و مس کتابت قرآن
و لبث در مساجد و قراءت عزایم و غیر آن و بدانکه هرگاه جنب تیمم کند بدل از غسل
و بعد از آن حدث اکبر کند تیمم را مرتبه دیگر بدل از غسل خواهد کرد بی دغدغه و اگر حدث
اصغر از وی صادر شود بعد از تیمم مثل بول و غایط و باد بعضی گفته اند که تیمم را مرتبه
دیگر بدل از حدث اصغر واقع میسازد و اشهر آنست که بدل از حدث اکبر واقع میسازد
و اگر نیت بدلیت هیچ یک نکند احوطست و بدانکه هرگاه متیمم متمکن شود از استعمال
آب تیمم او باطل میشود پس اگر بعد از آن آب بهم نرسد یا استعمال آن نتواند کرد اعاده
تیمم می باید کرد و بدانکه هرگاه جمع شوند جنبی و میتی و بی وضوئی بر سر آبی که آن آب

ملک یکی از ایشان باشد مخصوص او خواهد بود و همچنین اگر از شخصی باشد و بیکی از
ایشان بخشد مخصوص او خواهد بود و اگر آن شخص می بخشد بکسی که اولی باشند از یکی
سر کس اشهر میان علما آنست که بجنب میدهند و بعضی گفته اند بمیت و بعضی گفته اند
که مخیر است و قول اول اولی است **مقصد پنجم** در نجاسات است و توابع آن و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام نجاسات است و آن بنابر مذهب مشهور
ده است اول و دویم بول و غایط است از هر حیوانی که گوشت او را نخورند و او را
نفس سائله باشد یعنی خونی که از رگ روان شود بعنوان جستن پس پاکست
بول و غایط گاو و گوسفند و شتر و همچنین بول و غایط مثل وزغ و لاک پشت
چون ایشان را نفس سائله نیست اگر چه احوط در فضله مرغی که گوشت او را نخورند
خلافست احوط اجتناب است و همچنین در فضله مرغ خانگی خلافست احوط
اجتناب است و همچنین نجس است فضله حیواناتی که گوشت ایشان را خورند
هرگاه عادت کرده باشند بآنکه همیشه فضله آدمی خورند سیم منی است از هر حیوانی
که خون روان داشته باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند چهارم خونست
از هر حیوانی که خون روانی [نفس سائله] داشته باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند هرگاه از
رگ بیرون آمده باشد پس آنچه می ماند در بدن مذبوح بعد از کشتن پاکست و حلالست
اگر مذبوح ماکول اللحم باشد و همچنین پاکست خون ماهی و مانند آن و در خون مار خلافست
و اجتناب از آن احوط است **پنجم** میته است از هر حیوانی که او را نفس سائله باشد
خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و بعضی گفته اند که اگر جامه یا بدن بمیته خورد
و هر دو خشک باشند جامه یا بدن را آبی باید کشید و این بهتر است اما ظاهرا واجب
نباشد و همچنین است جزوی از حیوان ناطق که حیات در او حلول کرده باشد خواه از
مرده جدا کرده باشند و خواه از زنده و ریزها که از بدن بر می آید خلافست احوط اجتناب است
از آن و هر چه از میته که حیات در آن حلول نکرده باشد پاکست و آن ده جزء است
استخوان و ناخن و سم و شاخ و مو و کرک و پشم و تخم هرگاه پوست سخت بهم
رسانیده

رسانیده باشد و مایه پنیر که از شکم بره و بزغاله بیرون می آورند پیش از آنکه علف بخورد
و احوط آنست که آنرا آب کشند و استعمال کنند و همچنین تخمی که از حیوان مرده بیرون
آورند و ناف مشک هرگاه از مسلمانان گیرند پاکست و هرگاه خود از حیوان زنده یا مرده
جدا کنند جمعی از علما گفته اند پاکست و احوط اجتناب است از آن و مشک بی دغدغه پاکست
و حلالست هر چند اصل آن خونست ولیکن استحاله یافته است **ششم و هفتم** سگ و خوکست
و اجزای ایشان و آب دهن ایشان و همچنین جمعی از علما گفته اند که هر حیوانی که از سگ
و خوک بهم رسد نجس است هر چند شباهت بهیچ یک از ایشان نداشته باشد و اگر یکی از سگ
و خوک بهم رسد حیوانی که گوشت او را خورند مثل آهو و گوسفند اگر شبیه بگوسفند باشد
پاکست و اگر شبیه بسگ باشد نجس است و اگر شبیه بهیچ یک نباشد پاکست و در این دو
صورت گوشت او حرام است و در صورت اول احوط اجتناب است و همچنین نجس است
اجزای ایشان که حیات در آن حلول نکرده باشد مثل پشم و استخوان و در نجاست
سگ و خوک آبی خلافست احوط اجتناب است **هشتم** مسکر است و مراد از آن مست کننده
است که بالاصاله روان باشد مانند شراب انگور و شراب خرما و شراب عسل و شراب شکر
و عرق اینها و اشهر میان علما نجاست اینهاست و اجتناب است از اینها و همچنین
حکم فقاع که مسمی است ببوزه و اکثر اوقات از شیره جو میسازند و گاهی از ذرت
و برنج میسازند **نهم** شیره انگور است هرگاه بجوشد و قوام بهم رساند و بعضی گفته
اند اصل جوشیدن سبب نجاست میشود و دلیل اینها ظاهر نیست و احوط اجتناب است
از اینها و همچنین احوط است اجتناب کردن از طعامی که کشمش یا مویز در او کرده
باشند که جوشیده باشد آب در میان آن که اگر بروغن سرخ کرده باشند ظاهرا دغدغه
نباشد و همچنین از حبشی و مانند آن که مویز و کشمش را اگر فته باشند و در او کرده
باشند و دغدغه حرمت اینها بیشتر از دغدغه نجاست است اگر چه ظاهرا حلالست
و پاک لیکن احتیاط اولی **دهم** کافر است و خلافی نیست در نجاست غیر اهل کتاب
از ملل کفر خواه کافر اصلی باشند یا مرتد و اما یهود و نصاری پس اکثر علما قایلند

بنجاست ایشانند وبعضی ایشانرا پاک میدانند ونجاست ایشانرا عارضی میدانند
وخالی از قوتی نیست ولیکن احتیاط در دین اجتنابست از ایشان واشهر میان علما
آنست که اطفال ایشان ومجانین ایشان نیز نجسند مگر آنکه اطفال را مسلمانان
اسیر کنند که درین صورت تابع مسلمانند در طهارت واجتناب از ایشان بهتر است
ودر نجاست روباه وخرگوش وموش وجلباسه خلافست واظهر آنست که پاکند
واحوط اجتنابست خصوصا از موش وهمچنین خلافست در نجاست عرق جنب
از حرام واظهر طهارتست وهمچنین خلافست در نجاست عرق شتر گه خواره واحوط
اجتنابست از آن وهمچنین خلافست در نجاست حیواناتی که مسخ شده اند
مثل فیل وخرس ومیمون وسنگ پشت وجلباسه وگرگ وموش وخرگوش وسوسمار
وطاووس وشب پره وخارپشت وروباه ومار ماهی وخرچنگ واظهر طهارتست
واگرچه احوط اجتنابست وهمچنین خلافست در بول اسب واستر وخر واحتیاط
تمام اجتنابست از بول ایشان بلکه از سرگین ایشان نیز **مطلب دویم** در
احکام نجاساتست بدانکه واجبست ازاله نجاست از جامه وبدن بواسطه
نماز هرگاه جامه پاک نداشته باشد وبواسطه طواف بنابر مذهب مشهور میان علما
واین احوطست وبواسطه دخول مساجد هرگاه تعدی کند واگر تعدی بمسجد
وفرش مسجد نکند خلافست احوط اجتنابست وچون مسجد یا فرش مسجد
نجس شود واجبست که ازاله نجاست از آن بکنند ومشهور میان علما آنست
که تاخیر جایز نیست پس اگر تاخیر کند با قدرت بر ازاله ونماز کند جمعی گفته اند که نمازش
صحیح نیست ودیگر ظهوری ندارد واگرچه احوط آنست که تا ازاله نکند متوجه نماز نشود
مگر آنکه وقت نماز تنگ شود که درین صورت نماز را مقدم دارد وبعضی ملحق
ساخته اند بمساجد ضرایح مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام ومصحف مجید وجلد آن
وغلاف آن نیز واین احوطست وعفو شده است از نجاست جامه وبدن آنچه
مشقت باشد اجتناب از آن مثل خون جراحت ودمل که خون نه ایستد وبعضی
ازعلما

وبعضی از علما گفته اند که اگر درین اثنا گاهی خون ایستد وگاهی آید وزمانی که خون ایستد
ممکن بوده باشد که جامه وبدن را طاهر سازد در نماز باجامه وبدن پاک کند واجبست
واین قول احوطست اگرچه ظاهرا واجب نباشد واحوط آنست که تا ممکن باشد تخفیف
خون بدهد با آنکه جامه‌ها را تغییر دهد واگر ممکن بوده که خرقه نجس مالا یتم الصلوة باشد
بهتر است ودیگر عفو شده است از خون کمتر از درهم بغلی بحسب سعت وفراخی که مجتمع
باشد ودر قدر درهم خلافست واحوط اجتنابست وزیاده از درهم اگر مجتمع باشد
واجبست ازاله آن واگر متفرق باشد بعضی گفته اند که هرگاه بقدر درهم مجتمع نباشد
عفو است اگرچه چند برابر درهم باشد واحوط آنست که تقدیر کنند که اگر جمع کنند قدر درهم
شود ازاله کنند ومشهور آنست که عفو از غیر خون حیض ونفاس واستحاضه است
وبعضی ملحق ساخته اند خون نجس العین را چون خون سگ وخوک واین قول احوط
است ودر قدر درهم خلافست بعضی گفته اند که مقدار گود کف دست بوده است وبعضی
گفته اند که پهنای بند بالای انگشت مهین بوده وحقیقتش معلوم نیست احوط آنست
که از مقدار این درهمهای متعارف نیز اجتناب کنند وهمچنین عفو شده است از نجاست
آنچه نماز بتنهائی در آن نتوان کرد با آنکه بآن ستر عورتین نتوان کرد مثل کلاه وعرق
چین وبند زیر جامه وبند چاقشور ودستمال کوچک وبعضی شرط کرده اند که می باید
اینها در محل خود باشند وبر ظاهر نیست وبعضی گفته اند که می باید که از جمله ملبوس
باشد وعین نجاست نباشد در اینها احوطست وهرگاه استخوانش شکسته باشد
وجا کرده باشند باستخوان نجس العین جمعی از علما گفته اند که نمازش صحیح نیست تا
آنرا بیرون نیاورد مگر آنکه خوف نفس در آن باشد وهمچنین بعضی گفته اند که
هرگاه جا کنند باستخوان حیوانی که گوشت او را نخورند باید که بیرون آورند با
امکان وهمچنین بعضی گفته اند که هرگاه خونی زیر پوست مرده باشد آنرا بیرون
آورند وهمچنین بعضی گفته اند که هرگاه چیزی نجس خورده باشد واجبست که او را
قی کنند ونماز کند ودلیل همه اینها ظاهر نیست اگرچه احوط عمل باینهاست

وبعضی از علما ذکر کرده اند که اگر با ما یتم الصلوة فیه با نجاست در مسجد نماز کند
نمازش باطلست و این قول ظهوری ندارد اگرچه احوطست و لازم است که هرگاه جامه
را در آب کثیر یا جاری بشویند آنقدر بشویند که عین نجاست زایل شود و فشردن
آن در کار نیست اگرچه بهتر است و اگر در آب قلیل شویند پس اگر نجاست بول باشد
احوطست که جامه را در طشت و مانند آن گذارد و آب بروی ریزد و بمالد که آب بهمه
جای نجس برسد و بعد از آن بفشارد و این آب را بریزد و مرتبه دیگر جامه را در طشت
گذارند و دیگری آب بریزد چنانکه بهمه دست و جامه برسد باز بمالد و بفشارد و آب را
بریزد دست و جامه و طشت همه پاک میشوند خصوصا هرگاه آب در بیرون طشت
بفشارند و اگر غیر بول باشد از نجاسات احوط آنست که سه مرتبه باین عنوان بشویند
مگر شراب و خوک و موش مرده که احوط آنست که هفت مرتبه بشویند و همچنین است
حکم ظرف و اگر بدن نجس باشد بواسطه بول دو مرتبه آب بریزد و بواسطه نجاسات
دیگر سه مرتبه احتیاطا بنحو سابق و اگر نجاست عینی داشته باشد که محتاج بصابون
و آب گرم باشد مثل منی لازم است و واجبست سعی نمودن بدست مالیدن و غیر آن
تا زایل شود و ملاحظه تمام کند در ازاله منی و اگر اول ازاله نجاست بکند و بگذارد
تا خشک شود و خاطر جمع کند که عین منی نمانده است و بعد از آن آب کشد بهتر است
و یا آب کشد و جدا بیندازد که مبادا آخر ظاهر شود که نجاست زایل نشده است
و موجب نجاست جامهای دیگر شود و اگر بعد ازاله منی یا خون رنگی بماند طاهر را
پاک باشد و احوط آنست که چیزی چند که نتوان فشردن مانند لحاف و تشک و گلیم
اینها را در جاری یا کثیر آب کشند و در اندرون آب دست بمالند که عین نجاست
زایل شود و اکثر علما اکتفا نموده اند درین صورتها بکوفتن و بیافشردن تا آبها
بیرون رود و احوط آنست که هرگاه نجاست در چیزی نفوذ کرده باشد که نتوان فشردن
مثل چوب و آجر و یخ و نان و امثال اینها با آب کثیر فرو برند که آب بجمیع اجزای آن

برسد

برسد خواه بول پسر باشد خواه بول دختر و اگر موضع و فشردن لازم است بنابر مذهب مشهور
مگر از بول شیرخواره که شیر او غالب باشد بر غذای او که در او کافی است ریختن آب
بروی بحیثیتی که آب بهر جا که نجاست رسیده است برسد خواه بول پسر باشد و خواه بول
دختر و اگر موضع ملاقات نجاست را دانند واجبست که همان جا را بشویند و اگر ندانند
واجبست که هر موضع که اشتباه در آن هست همه را بشویند و اگر سگ یا خوک یا کافر
ملاقات کند ببدن شخصی یا جامه شخصی برطوبت واجبست که آن جامه و بدن را
بشویند و اگر ملاقات کنند به یبوست سنتست که آبی بر آن موضع بریزند و بعضی
گفته اند که بپاشند و همچنین سنتست آب پاشیدن هرگاه موش تر بر موضعی رفته
باشد و اثر رطوبتش در آنجا ظاهر شده باشد و همچنین هرگاه بول کند و شک
داشته باشد که بول باو ترشح کرده است و همچنین هرگاه شک کند که منی بجامه اش
خورده است و همچنین در بول اسب و استر و خر هرگاه یقین ندارد که بجامه اش رسیده
است و همچنین مذی هرگاه بجامه رسیده باشد و همچنین از بول شتر و گوسفند در
جمیع اینها آب میریزد یا می پاشد و بعضی گفته اند که در هر نجاست موهومی آب پاشیدن
سنتست **مطلب سیم** در حکم نجاست است هرگاه نماز در کرده باشد بدانکه اگر عامدا
عالما با بدن نجس یا جامه نجس نماز کند با قدرت بر ازاله نمازش باطلست و واجبست
اعاده نماز در وقت و قضای نماز در خارج وقت و همچنین است حکم جاهل مسئله
بنابر مذهب مشهور میان علما و این احوطست و اگر از روی فراموشی نماز کرده
باشد اظهر آنست که در وقت اعاده میکند و اگر وقت در رفته باشد و بخاطرش آید
قضا نمی کند و قضا احوطست و اگر جاهل بنجاست باشد احوط آنست که در وقت بجای
آورد و اگر بواسطه نهایت احتیاط در خارج وقت نیز قضا کند بهتر است و اگر در اثنای
نماز نجاست را به بیند پس اگر معلومش شود که این نجاست پیشتر بوده است و ممکن
باشد ازاله این نجاست بر وجهی که فعل کثیر نشود و پشت بقبله نکند ازاله کند و نماز را
تمام کند و همچنین هرگاه جامه ساتر عورت نباشد و ممکن باشد انداختن

ببیند از دو نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده کند و اگر علم بهم رسد که این بیشتر بوده
است بعنوان سابق عمل میکند و اعاده در کار نیست و اگر درین دو صورت
اینقدر زمان نمانده باشد از وقت که ازاله نجاست کند و اعاده و جامه
دیگر نداشته باشد که در آن نماز کند بی فعل کثیر درین جامه نماز می کند و اگر نماز کند
و بعد از نماز نجاستی به بیند و نداند که این نجاست پیش از نماز بوده است
یا بعد از نماز بهم رسیده است نماز او صحیح است و هرگاه دو جامه داشته باشد
و یکی ازین دو جامه نجس باشد و نداند که کدام یکیست و نتواند شستن
هر نمازی را در هر یکی ازین دو جامه میکند بیکبار و بهتر آنست که اول مثلا
نماز ظهر را در هر دو جامه بکند و دیگر نماز عصر را در هر دو بکند و اگر اول ظهر و عصر را
در یک جامه بکند و بعد از آن باز ظهر و عصر را در جامه دیگر بکند نیز جایز است
و اگر جامه بی دغدغه پاک داشته باشد درین دو جامه نماز نکند و می باید که هر
دو را بشوید و اگر چند جامه داشته باشد و چند جامه از آن نجس داشته باشد
و چند جامه پاک داشته باشد در زیاده از عدد نجس بیک جامه نماز میکند مثلا
هرگاه داند که پنج جامه ازین جامها نجس است هر نمازی را در شش جامه ازین
جامها میکند مگر آنکه جامه نجس بسیار باشد که مخیر است در هر جامه که خواهد نماز
کند و اگر وقت تنگ باشد انقدر که تواند کرد میکند و اگر یکی ازین دو جامه که خواهد
نماز کند تلف شود بعضی گفته اند که نماز را در آن باقی مانده میکند و برهنه نیز نماز
میکند و این احوط است و اگر بغیر از جامه نجس نداشته باشد بعضی گفته اند که
برهنه نماز میکنند و بعضی گفته اند که مخیر است در نماز برهنه کردن و در جامه نجس
کردن و گمان آنست که نماز در جامه نجس بهتر است از برهنه کردن باشد و اگر برهنه
نیز نماز کند احتیاطا بهتر است و اگر ممکن نباشد برهنه شدن در آن جامه نماز
میکند و احوط آنست که آن نماز را نیز قضا کند و هرگاه زنی تربیت طفلی
کند و آن زن را بغیر از یک جامه نباشد اکتفا میکند بشستن آن جامه در شبان

[illegible]

روزی

روزی یکبار بنا بر مذهب مشهور و گفته اند که اگر این شستن را در آخر روز واقع سازد
تا نماز پیشین و پسین و شام و خفتن در جامه بی نجاست یا کم نجاست واقع سازد
بهتر است و احوط آنست که باحکام سابق عمل نماید ممکن باشد و الا عمل باین کند
و بهتر آنست که چون بپوشد بی فاصله نماز کند و مشهور آنست که بول این جامه
معفو است و غیر بول را ازاله می باید کرد و بعضی سایر نجاسات را معفو دانسته اند
که از طفل باشد مطلب چهارم در مطهرات است و آن ده است اول آبست و حکم آن
گذشت دویم از مطهرات آفتابست هرگاه آفتاب خشک کند نجاست بول و غیر آن
از نجاسات که عینی از او باقی نمانده از زمین و بوریا و حصیر پاک میشود و اکثر علما
ملحق ساخته اند هر چه را نقل و تحویل نتوان کرد چون بنا و درخت و میوه که بر
درخت باشد و علف و گیاه و چوبی که سر شل ز دیوار بیرون آمده باشد و میخی
که بر دیوار کوفته باشند و اگر نجاست زمین خشک شده باشد آبی بروی ریزند
تا بآفتاب خشک شود بلکه بهتر آنست که اگرچه تر باشد آبی بروی ریزند تا آفتاب
خشک کند هر دو را و اگر بسبب باد خشک شود پاک نمیشود ولیکن اگر با آفتاب
باد نیز دخل داشته باشد پاک میشود و بهتر آنست که اگر بوریا و حصیر را آسان
باشد نقل نمودن و آب کشیدن آب کشد سیم از مطهرات آتش است هرگاه
نجاستی یا چیزی نجس را بسوزانند که خاکستر شود یا دود شود پاک میشود
ظاهرا و همچنین اگر کوزه و سبو و آجر را از گل نجس ساخته باشند ظاهرا بپختن
در آتش پاک شود و همچنین اگر خمیر نجس شده باشد بعضی گفته اند که بسبب پختن
پاک میشود هرگاه نان شود و ظاهرا بعد از پختن اگر باب کشند چنانکه آب
بهمه اجزای او برسد پاک میشود و همچنین خمیر را اگر آب کشند بنا بر مشهور
چهارم از مطهرات زمین است و آن پاک میکند کف پا و ته کفش را از هر
نجاستی که آنقدر بر زمین مالیده شود که عین نجاست زایل شود و احوط
آنست که زمین خشک باشد و پاک باشد و بهتر آنست که پانزده قدم راه رود

اگر پاک نشود بر زمین مالد و بر زمینی که یکبار مالیده است نمالد و ظاهرا این حکم دارد
کفش چوبین و جمعی گفته اند که عصای پا بر یده هم حکم پا دارد و الله یعلم **پنجم** از مطهرات
استحاله است مثل آنکه سگ بنمکزار افتد یا عذره و مانند آن خاک شود یا منی و علقه
که حیوان غیر نجس العین شود یا عذره که کرم شود و یا عذره را کود سبزیها و خربزه کنند
یا حیوان ماکول اللحم آب نجس بخورد و بول شود مجموع اینها پاک میشوند **ششم** از
مطهرات انقلابست چنانکه شراب سرکه شود پاک میشود آن و ظرف آن و همچنین
ظاهرا شیره انگور بعد از جوشش زدن اگر سرکه شود پاک میشود آن با ظرفش اگر قایل باشیم
بنجاست اینها **هفتم** از مطهرات نقص است چنانکه شیره انگور بعد از جوشیدن
بر مذهب کسی که نجس میشود هرگاه دو ثلث او از جوشیدن برود پاک میشود آن
و همچنین انگور را هرگاه آفتاب کنند و بجوشد در آفتاب هرگاه دو ثلث او بمیرد
بخشک شدن در آفتاب پاک میشود و حلال است و همچنین است کشیدن آب
چاه بر مذهب کسی که آب چاه بملاقات نجاست نجس میشود **هشتم** از مطهرات
انتقالست چنانکه خون از بدن حیوانی که نفس سائله داشته باشد منتقل شود
ببدن حیوانی که او را نفس سائله نبوده باشد مثل پشه و کیک و ششش و احوط اجتناب است
از خونی که زلو میکشد از بدن آدمی که او بمنزله شیشه حجام است خصوصا
خونهای که قی کند **نهم** از مطهرات اسلام است هرگاه کافر مسلمان شود بدنش پاک
میشود و احوط آنست که رطوبت و چیزهائی را که سابق بر اسلام ملاقات کرده است آب کشد

دهم از مطهرات غایب شدن آدمی است هرگاه بدن یا جامه اش نجس شده باشد و
غایب شود زمانی که احتمال داشته باشد که ازاله نجاست کرده باشد و بعد از آن
حاضر شود به بیند که عین نجاست زایل شده است و بعضی شرط کرده اند که
استعمال مشروط بالطهاره بکند و متذکر باشد و این احوطست بلکه میتوان گفت
که هر چه از مسلمانان میگیرند حکم بطهارت میتوان کرد اگرچه گوشت و پوست
و پیه باشد هرگاه غالب حال ایشان نجاست نباشد مثل قصابان و حمامیان

بلاد

بلاد ما که احوط اجتناب است از ایشان مگر آنکه علم بنجاست ایشان بهم رسد که واجبست
اجتناب از ایشان **مطلب پنجم** در احکام ظرفهاست بدانکه جایز نیست خوردن
و آشامیدن از ظرف طلا و نقره و در استعمال غیر اکل و شرب خلافست احوط
اجتنابست و همچنین از نگاه داشتن بواسطه زینت احتیاط ترک آنست
و بعضی گفته اند که طعامی را که در ظرف طلا و نقره کنند حرام میشود اگرچه طعام را
جای دیگر کنند و اولی ترکست و اگر وضو سازد از ظرف طلا و نقره با آنکه آفتابه
و طشت طلا و نقره باشد خلافست احوط ترک آنست و در مانند سرمه دان و عنبر چه
و سر غلیان و همچنین قندیلها که میانش باز باشد در مساجد و مشاهد آویختن
و هیکل مصحف و دعا و آینه را بنقره و طلا گرفتن بلکه چوب و نی را نیز بنقره گرفتن
خلافست و همچنین در شمع دان دغدغه میشود و احوط ترک همه اینهاست
و احوط ترک لجام نقره و طلاست اما خانه را طلا کاری و نقره کاری کردن خلافست
از حیثیت اسراف و آن نسبت باشخاص مختلف میشود و مکروهست از ظرف
نقره کوب و طلا کوب چیزی خوردن و آشامیدن و اگر بخورد اجتناب بکند دهان خود را
از موضع نقره و طلا و ظروفی که از کفار گیرند پاکست مگر آنکه علم داشته باشد بآنکه
ایشان ملاقات کرده اند آن ظرف را برطوبت و همچنین رخوت ایشان و اگر ظرف
پر آب باشد احوط اجتنابست و احوط آنست که هر جا ظن غالب بهم رسد که
ایشان ملاقات برطوبت کرده اند اجتناب کنند و اشهر میان علما آنست
که جایز نیست استعمال پوست مگر پوست حیوانی را که پاک باشد و در حال حیوة
او را بعنوان مشروع کشته باشند یا از دست مسلمانان گرفته باشند و حرام است
استعمال پوست حیوان مرده و همچنین پوستی که یافته باشند اگرچه گمان باشد
که از دست مسلمانان افتاده مثل کفش در مسجد مسلمانان یا کتابی که جلد
او پوست باشد و بعضی گفته اند جایز است استعمال میته در جائی که مشروط
بطهارت نباشد مثل آب کشیدن بواسطه زراعت و دادن بحیوانات یا عمارت

کردن وغیر آن وخالی از قوت نیست اگرچه احوط ترک آنست و همچنین بعضی گفته اند
که هرگاه پوست مطروح را گمان بهم رسد که تذکیه کرده اند یا از دست مسلمانان
افتاده است پاکست وخالی از قوت نیست اگر احوط اجتنابست و هر پوست
حیوانی را که گوشت او را نخورند استعمال میتوان کرد اما مکروهست پیش
از دباغی کردن پوست وظروف خمر هرچه نجاست درو نفوذ نکند مثل شیشه
و مینه بشستن پاک میشود و همچنین هرچه کاشی داشته باشد و منفذی
نداشته باشد که شراب در جرم آن جای کند و اما اگر منفذ داشته باشد مثل کدو
و سبو وخم بی کاشی در ینها خلافست و ظاهر ا با آب کشیدن پاک شوند و بهتر آنست
که زمانی در آب بگذارند که آب در جرم او برود و اگر مدتی بگذارند در آب گر روان
که بوی شراب بر طرف شود بهتر است و احوط آنست که چیزی روان درین ظرف نکنند
و اگر سگی در ظرف آب خورد بزبان و همچنین اگر بلیسد بر مذهب جمعی کثیر می باید که
سه مرتبه پاک کنند آن ظرف را اول مرتبه بخاک بمالند و بعضی گفته اند که آب داخل خاک
کنند بهتر آنست که یک مرتبه بخاک خالص بمالند و دویم بخاک با آب و دو مرتبه دیگر با آب
اگر با آب قلیل بشویند و اگر با آب کثیر بشویند بعد از خاک یک مرتبه با آب فرو بردن کافی است
و بعضی گفته اند که در میان آب حرکتی بدهند تا دو مرتبه شود و این قصور ندارد و بهتر
آنست که بعد از خاک شش مرتبه با آب بشویند در آب قلیل و بهتر آنست که بعد از شستن
خشک کنند و بعد از ان استعمال کنند و بهتر آنست که خاک پاک باشد و اگر خاک یافت نشود
بهتر آنست که صبر کنند تا خاک بهم رسد و این حکم مخصوص بولوغ کلبست پس اگر دست
سگ یا پای سگ یا غیر آن بظرف آبی رسد احتیاج بخاک نیست و مثل سایر نجاسات
و بهتر آنست که ولوغ خوک را نیز اول بخاک بشویند و بعد از آن هفت مرتبه با آب اگر آب
قلیل باشد و اگر کثیر باشد یک مرتبه کافی است و اگر ظرفی موش در وی مرده باشد یا شراب داشته باشد
سه مرتبه بشویند بنا بر مذهب مشهور و هفت مرتبه اولی است و از نجاسات دیگر اشهر
آنست که یک مرتبه کافی است غیر بول که در او دو مرتبه می باید و سه مرتبه در همه اولی است

باب

باب دویم در نماز است و در آن چند مقصد است مقصد اول در مقدمات

نماز است و در آن هفت فصل است فصل اول در اعداد نماز است بدانکه نماز یا واجب
است یا سنت و نماز واجب هفت است اول نماز شبانروزی و آن پنج نماز است دویم
نماز جمعه است با شرائطی که انشاء الله خواهد آمد سیم نماز عید رمضان و عید قربان چهارم
نماز کسوف و خسوف و زلزله و آیات پنجم نماز طواف ششم نماز مردگان هفتم
نمازی که مکلف بر خود لازم میسازد بنذر یا عهد یا یمین یا تحمل از غیر و قضا
و احتیاط مجموع بیست نماز است و نماز یومیه هفده رکعتست در حضر و یا
زده رکعتست در سفر نماز صبح دو رکعت و شام سه رکعت در سفر و حضر و هر یک
از پیشین و پسین و خفتن چهار رکعت است در حضر و دو رکعتست در سفر
و نوافل شبانروزی سی و چهار رکعتست در حضر بنا بر اشهر روایات هشت رکعت
نافله ظهر است پیش از ظهر و هشت رکعت نافله عصر است پیش از عصر و چهار رکعت
نافله شام است بعد از شام و دو رکعت نافله خفتن است بعد از خفتن نشسته که
بیک رکعت ایستاده حساب میکنند و میتوان ایستاده کردن و دو رکعت میکنند
و بیک رکعت محسوبست و یازده رکعت نافله شبست هشت آن مسمی است بنافله شب
و دو رکعت بشفع و یک رکعت بوتر و دو رکعت نافله صبح است پیش از صبح و در بعضی
روایات دو رکعت بعد از خفتن نیست و در بعضی روایات نافله پسین را چهار گفته
است و در بعضی نافله شام را دو و اینها مجموع بر تاکید فضیلت است و ساقط میشود
در سفر نافله ظهر و عصر و احوط آنست که نافله خفتن را نیز نکنند و بدانکه مبالغه تمام
واقع شده است در اخبار بیشمار از ائمه معصومین صه علیهم اجمعین در محافظت بر
نوافل یومیه از انجمله منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام همام ابی جعفر محمد بن
علی باقر عم که آنحضرت فرمود که چون حضرت سید الانبیاء والمرسلین صه را باسمان
بردن از جناب اقدس الهی سوال کرد که بهترین کار چیست بنده مومن نزد تو حق تعا

فرمود که یا محمد حال او نزد من درین مرتبه است که هر که خوار کند دوست مرا چنان است که
با من بهویدا محاربه کرده است و من بزودی یاوری میکنم دوستان خود را و مرا در چیزی تردد
بهم نمیرسد مانند ترددی که در میرانیدن بنده مؤمن بهم میرسد که او نمیخواهد مرگ را و من نمیخواهم
آزردگی او را و بدرستی که بعضی از بندگان من کسانی اند که صلاح حال ایشان نیست
مگر در توانگری و اگر ایشان را فقیر سازم هر آینه هلاک شوند و بعضی از بندگان
مؤمن من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در فقر و اگر ایشان را توانگر
گردانم هلاک شوند و تقرب نمیجوید بنده از بندگان من بچیزی که محبوب تر باشد
بسوی من از آنچه واجب گردانیده ام بروی و بدرستی که تقرب بمن حاصل میکند
بنافله نیز تا آنکه محبوب من میشود پس چون محبوب من شد در آن هنگام
من بمنزله گوش او میشوم که بمن شنود و بمنزله دیده او میشوم که بمن نگاه بیند و
بمنزله زبان او میشوم که بمن گوید و بمنزله دست او میشوم که بمن کارها کند و اگر مرا
بخواند اجابتش میکنم و اگر از من سؤال کند عطائش میکنم و ظاهر این حدیث
آنست که بعد از قرب بنوافل بمرتبه فنا فی الله میرسد که هرچه کند از برای خدا کند و بالکل
فانی میشود از مرادات نفس حتی بهشت و دوزخ و کمال و قرب نیز و در هر فقره از
فقرات این حدیث معتبر میان عامه و خاصه حقایق و معارف بسیار مندرج
است و کتابها در شرح این حدیث تصنیف کرده اند و لیکن مقام جای ذکر اینها
نیست و لیکن در احادیث بسیار واقع شده است که حق سبحانه و تعالی نوافل را بواسطه
جبر نقصان فرایض مقرر ساخته است و از آنجمله در حدیث صحیح واقع شده است
از حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود که بسیار باشد که از بنده نصف نمازش
بالا برند یا ثلث او یا ربع او یا خمس او پس بالا نمی برند ملایکه از برای او مگر نمازی را
که دل او با خدا بوده است و مامور شده است بنده بنوافل مگر بواسطه آنکه تمام
کند حق سبحانه و تعالی نقصی را که از ایشان در فریضه واقع شده است و ظاهر امراد

ازین

ازین اخبار و الله یعلم آنست که چون حق سبحانه و تعالی مصلحت حال بندگان خود را
می داند که در چه مقدار زمان لازم است ایشان را متوجه جناب اقدس او شدن و
ایشان بمنزله بیماران اند و حق تعالی بمنزله طبیب و دوای درد بعد و هجران از جناب
اقدس او نیست مگر حضور قلب و انس بجناب آنحضرت پس اگر از اول نماز
تا آخر دلش با حق سبحانه و تعالی باشد و در هر گفت و گوی که با آنحضرت کند داند که چه
میگوید این نماز عنقریب درد بعد و هجران را ازوی زایل میگرداند چنانکه حق تعالی
فرموده که إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرُ دور نیست
که مراد از جزو اخیر آیت آن باشد که اعظم ارکان نماز ذکر حق تعالی است
چنانکه احادیث بسیار دلالت بر آن دارد و چون بنده را مشاغل جسمانی
و حجب نفسانی بسیار است و در مقدار زمان صلوة گاه هست که دلش متوجه
غیر حق سبحانه و تعالی میشود بنابرین مقرر ساخته است جناب قدس الهی که نوافل
تدارک آن کند بشرطی که در نوافل نیز ملاحظه حضور قلب کند و اگر اینمعنی را
رعایت کند عاقبت به بسیاری ریاضت و محافظت نفس کردن مراقبه
چنان میشود که در تمام فرایض و نوافل دل او با خدا باشد و ازینجا ظاهر میشود
مضمون حدیث الصَّلٰوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ تا بمرتبه محبوبیت الهی میرسد و بعد
ازین مراتب حالات هست که نه زبان را یارای ذکر آن هست و نه مقام را
گنجایش بیان آن دارد می باید که مطلب او از نافله کردن ثوابها نباشد و
آنکه رکعت شمارد بلکه می باید مراقب دل باشد و احادیث در فضیلت نوافل
و کیفیات آن و دعاهائی که بعد از آن باید خواند زیاده از حد است و این رساله
گنجایش آن ندارد و رساله علیحده درین باب نوشته ایم باید رجوع بآن
کنند و زنهار که ترک نماز شب نکنند که در خبر است که هر که ایمان بخدا و
روز قیامت دارد پس باید که شب او بی نماز شب بروز نیاید و اگر کسی بیدار
نشود و وقت نباشد سه رکعت وتر را بکنند و دو رکعت نماز نافله صبح ثواب

نماز شب در نامه عملش نوشته میشود و اگر ممکن باشد در نماز شب سورهای
دراز بخواند و الا کوتاه و اگر وقت تنگ باشد بالحمد تنها اکتفا میتوان کرد و در
دو رکعت اول نماز شب هر رکعتی الحمد و سی قل هو الله احد بخواند و در دو رکعت
شفع بهتر آنست که معوذتین و قل هو الله احد بخواند و در رکعت وتر معوذتین
و سه قل هو الله احد بخواند و بهتر آنست که در رکعت آخر وتر در قنوت آن هفتاد
نوبت اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ بخواند یا صد نوبت و دعا از جهت چهل مؤمن
بکند و سیصد نوبت العفو بگوید و تا تواند در قنوت وتر طلب مغفرت از جهت
خود و پدر و مادر و برادران ترک نکند و بعد از نماز شب مبالغه بسیار واقع
شده است در نماز نافله صبح و نماز نافله شام و دیگر در نماز نافله پیشین و بهتر
آنست که نوافل را با قدرت ایستاده بکند و نشسته نیز میتوان کرد و بهتر آنست
که اگر نشسته کند دو رکعت را بیک رکعت حساب کند و احوط اینست که
در حال اختیار بپهلو و پشت خوابیده نکند و هر نمازی دو رکعت بیک سلام
می باید کرد مگر نماز وتر **فصل دویم** در اوقات نماز واجب و سنت است بدانکه
اول وقت ظهر زوال شمس است از دایره نصف النهار و دانسته میشود آن
بزیادتی سایه بعد از نقصان یا بمیل شمس بابروی راست کسی که روی
بقطب جنوبی داشته باشد و قطب شمالی میان هر دو کتف او باشد و همچنین
هرگاه دایره هندی بکشند و سایه از خط نصف النهار تجاوز کند مقدار چهار
رکعت وقت مخصوص ظهر است بنابر مذهب مشهور میان علما و آخر او وقتی
که تا شام مقدار هشت رکعت مانده باشد و وقت عصر بعد از فراغ از وقت ظهر
است و در وقت مشترک کنند ولیکن واجبست که ظهر را پیش از عصر بجای آورند
تا وقتی که تا شام مقدار چهار رکعت می ماند که اگر هر دو را نکرده باشد عصر را ادا
بجای می آورد و ظهر را قضا میکند و بهتر آنست که ظهر را از چهار قدم نگذرانند
و عصر را از هشت قدم و مراد آنست که هرگاه چوبی نصب کنند اول که آفتاب

بیرون

بیرون می آید سایه آن بلند است مرتبه مرتبه کوتاه میشود تا بنهایت کوتاهی میرسد
و این مختلف می باشد بحسب فصلها و بعد از آن شروع بزیادتی میکند پس هرگاه که سایه
چهار سبع شخص شود که هر یک حصه از هفت حصه آن چوب را قدم آن چوب مینامند
تا این وقت وقت فضیلت ظهر است و چون سایه زیادتی هشت قدم شود که یک
قدم از قد چوب زیاده شود تا این وقت وقت فضیلت عصر است و بعضی گفته اند
که هرگاه سایه زیادتی هم قد شخص شود وقت فضیلت ظهر است و هرگاه دو قد شخص شود
وقت فضیلت عصر است و احوط آنست که ازین وقتها نگذرانند و اول وقت شام غروب
شمس است و علامتش آنست که سرخی که از جانب مشرق ظاهر میشود از میان آسمان
بگردد و سیاهی در میان آسمان ظاهر شود و احوط آنست که نماز ظهر و عصر را تا بعد غروب
قرص نیندازند که اگر بیفتد نیت ادا و قضا نکنند یا تردید نیت کنند و همچنین
احوط آنست که نماز شام را پیش از ذهاب حمره نکنند چنانکه مذهب مشهور میان
علماست و آخر وقت شام وقتی است که بنصف شب مقدار هفت رکعت نماز مانده
باشد و اول وقت خفتن وقتی است که از نماز شام فارغ میشوند بنابر مذهب مشهور
و مشترک کنند هر دو در وقت ولیکن واجبست شام را پیش از خفتن بجای آوردن
تا وقتی که مقدار چهار رکعت بنصف شب مانده باشد که درین صورت وقت مخصوص
خفتن است و شام را قضا میکنند و بعضی از علما گفته اند که آخر وقت شام بر طرف
شدن سرخی مغربی است و بعضی گفته اند که ربع شب است و بعضی گفته اند که ثلث
شب است و ظاهر اینها وقت افضلیت و فضیلت است و اگر چه احوط آنست که پیش
از ذهاب حمره بجای آورد و بعد از آن از ربع نگذرانند و دیگر از ثلث و بعضی گفته
اند که وقتش با وقت خفتن کشیده است تا طلوع صبح و برین مضمون روایت
واقع شده است احتیاط آنست که اگر نماز شام و خفتن از نصف شب بگذرد نیت
ادا و قضا نکنند و همچنین بعضی گفته اند که تا سرخی مغربی زایل نمیشود وقت خفتن
داخل نمیشود احوط آنست که پیش از ذهاب حمره نماز خفتن را بجای نیاورد و همچنین

بعضی گفته اند که وقت خفتن تا ثلث شب است احوط آنست که از ثلث شب نگذرانم
و کمان آنست که اینها همه وقت فضیلتست و اول وقت صبح طلوع صبح صادق
است از مشرق و آن سفیدی است که عرض افق را میگیرد و آخرش طلوع قرص آفتاب
است و بهتر آنست که پیش از ظهور سرخی از جانب مشرق بجای آورند تا دو مرتبه
ثبت شود در دیوان ملئکه شب و ملائکه روز و در خبر است از حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق (ص) که فضیلت اول وقت نسبت با آخر وقت مانند زیادتی
آخرت است بر دنیا و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر (ص) وارد شده است
که آنحضرت فرمود که بدانکه اول وقت همیشه افضلست پس تا توانی تعجیل خیر
بکن و اخبار درین باب بیشمار است و اما وقت نوافل یومیه پس بدانکه وقت
نافله ظهر از اول زوال است تا آنکه سایه زیادتی دو قدم شود و بنابر اکثر روایات
و بعضی گفته اند که تا یک قدم مخصوص وقت نافله ظهر است و تا دو قدم مخصوص وقت
نافله عصر است و بعضی گفته اند که تا وقت فریضه باقی است میتوان کرد پیش
از آنکه فریضه فوت نشود و قول اول احوطست و بهتر آنست که اگر از دو
قدم و چهار قدم بگذرد اول فریضه را بکند و نافله را بعد از آن بکند و نیت
ادا و قضا نکند و اگر یک رکعت نافله ظهر را یا عصر را در وقت دریابد باقی را پیش
از فریضه میکند و مشهور آنست که مخفف میکند بآنکه اکتفا بالحمد میکند و یک
تسبیح در رکوع و سجود میگوید و این نافله را پیش از ظهر بجای نمی آورد
مگر در روز جمعه بنابر مذهب مشهور میان علما و بعضی گفته اند که پیش از
ظهر بجای میتوانند آورد کسی که ترسد که در وقت ظهر او را مانعی بهم رسد ظاهرا
قضا کردن بهتر است از مقدم داشتن و تفصیل نافله جمعه انشاء الله
خواهد آمد و وقت نافله شام بعد از نماز شام است و وقت او کشیده است
تا زایل شدن سرخی از جانب مغرب بنابر مذهب مشهور میان علما و بعضی
گفته اند که وقت او کشیده است تا وقتی که نماز شام را میتوان کرد و این
اظهر است

اظهر است اگرچه اول احوطست و بهتر آنست که اگر در اثنای نماز نافله وقت نماز داخل
شود آن نماز را تمام کند و بقیه را بعد از خفتن بجای آورد و نیت ادا و قضا نکند
و وقت نافله خفتن بعد از نماز خفتن است و وقت او کشیده است تا وقتی که
خفتن را بجای میتوان آورد و سنتست که در رکعت اولی سوره واقعه بخواند و در
رکعت ثانی سوره توحیده و وقت نافله شب بعد از نصف شب است و هرچند بصبح
نزدیک تر است بهتر است بنابر مذهب مشهور میان علما و بعضی گفته اند که سنتست
که چهار رکعت را بعد از نصف شب بکند و چهار رکعت دیگر را در اول ثلث سیم و سه
رکعت وتر را در وقت صبح کاذب بکند یا قریب بآن و بعد از آن نافله صبح را
بکند و این بهتر است و احوط آنست که پیش از نصف شب نکند مگر مسافری
که در وقت نماز شب مشغول بار کردن باشد و نتواند کردن اول شب میکند و همچنین
جوانی که چون خواب رود سحر بیدار نشود و اگر اینها قضا کنند بهتر است از مقدم
داشتن و آخر وقت آن طلوع صبح است پس اگر صبح طالع شود و چهار رکعت
نماز شب کرده باشد اول نماز شب را سبک بکند بحمد تنها بی دعاها و بعد از آن
نماز صبح را بگذارد و اگر چهار رکعت پیش از صبح نکرده باشد احوط آنست
که اول نماز صبح را بگذارد و بعد از آن نماز شب را قضا کند و وقت نافله صبح بعد
از نماز شب است و افضل آنست که بعد از طلوع صبح کاذب بجای آورد و اگر
پیش از صبح کاذب نیز کرده باشد بهتر آنست که چون صبح کاذب شود اعاده آن بکند
و وقتش کشیده است تا ظاهر شدن سرخی از جانب مشرق و اگر تا آن وقت نکرده
باشد احوط آنست که نماز صبح را بکند و نافله را بعد از آن بکند و وقت نماز قضا
موسع است و در همه اوقات میتوان کرد مادام که وقت فریضه حاضره تنگ نشود
و همچنین بقیه نمازهای واجب را در همه اوقات بجای میتوانند آورد وقتی
که وقت فریضه حاضره تنگ نشود که در آن صورت واجبست که اول فریضه حاضره
را بجای آورد و نوافل را در همه اوقات میتوانند کرد مادام که وقت فریضه داخل

[illegible]

نشود که در آن صورت احوط آنست که اول فریضه را بجای آورد مگر در نوافل شبانه روزی
بتفصیلی که گذشت و مگر در صورتی که انتظار نماز جماعت کشند و همچنین احوط
آنست که کسی که مشغول الذمه بقضای نماز بوده باشد نافله نکند بلکه بهتر آنست
که قضای نماز را مقدم بر همه چیز دارد حتی بر نماز حاضره و قضا کند تا وقت حاضره
تنگ شود بعد از آن نماز حاضره را بکند و نخورد مگر بقدر ضروری و نخوابد مگر بقدر
ضروری و برین قیاس و درین باب چند مسئله است اول هرگاه بعد از دخول
وقت یکی از عذرهای مانع نماز مکلف را بهم رسد مثل آنکه حایض شود یا دیوانه
شود پس اگر از وقت بقدر طهارت و کل نماز گذشته باشد که این حالات رو دهد
واجبست قضای این نماز و اگر کمتر ازین زمان گذشته باشد قضای این نماز واجب
نیست و اگر در آخر وقت این عذرها برطرف شود چنانکه طفل بالغ شود یا کافر
مسلمان شود یا حایض پاک شود پس اگر بقدر طهارت و یک رکعت نماز مانده باشد
واجبست ادای آن نماز و اگر تقصیر کند واجبست قضای آن و اگر در آخر وقت
بقدر یک نماز دریابد عصر و عشا را می باید کرد چنانکه گذشت و اگر بقدر پنج
رکعت نماز دریابد هر دو را می باید کرد و ادا احوط آنست که هرگاه طفل بالغ شود و وضو
داشته باشد آن وضو را بشکند و وضوی دیگر بسازد مگر آنکه آنقدر زمان نباشد
که بعد از وضو بقدر یک رکعت نماز تواند دریافتن که در آن صورت همان نماز را
بقصد قربت تمام میکند و اگر نماز کرده باشد بعد از شکستن وضو وضوئی دیگر
بسازد و نماز را اعاده کند دویم هرگاه شخصی را ممکن بوده باشد تحصیل علم کند
بدخول وقت اشهر میان علما آنست که اکتفا بگمان نمیتواند کرد حتی آنکه بقول
مؤذنان عمل نمیتواند کرد بلکه می باید که خود ملاحظه نماید و علم بدخول وقت بهم
رساند و اگر وقت را نشناسد واجبست که تحصیل مایل معرفت وقت کند
و یقین بدخول وقت بهم رساند و بعد از آن نماز کند و بعضی گفته اند که اعتماد بقول
مؤذن ثقه عارف میتوان کرد هرگاه از گفته او اینکس را ظن قریب بعلم بهم رسد
وخالی

وخالی از قوتی نیست و لیکن احوط عمل بقول اولست و اگر جمعی خبر دهند که از گفته
ایشان علم بهم رسد اعتماد میتوان کرد بی دغدغه و احوط آنست که در روز
ابر با اشتباه آنقدر صبر کند که یقین بهم رسد که وقت داخل شده است و اگر کسی
محبوس باشد یا اعمی باشد یا عامی باشد و وقت را نشناسد و آنقدر وقت نباشد
که معرفت وقت بهم رساند عمل بگمان میتواند کرد خصوصاً گمانی که از اذان مؤذنان
بهم رسد و اگر درین صورت نماز کند و بعد از آن ظاهر شود که تمام نماز را در پیش
از وقت بجای آورده است واجبست که اعاده کند آن نماز را و اگر وقت داخل
شود و او در نماز باشد اشهر میان علما آنست که نمازش صحیح است و احوط آنست
که این نماز را تمام کند و بعد از آن اعاده کند احتیاطا و اگر کسی پیش از وقت
نماز کرده باشد نمازش باطلست خواه عمدا کرده باشد و خواه از روی فراموشی کرده باشد
و خواه از روی جهل بمسئله نماز کرده باشد اگرچه بعضی از نمازش بوده باشد
که درین صورت تنها نماز را اعاده میکند و اگر از روی غفلت متوجه نماز شود بی
ملاحظه وقت و بعد از آن ظاهر شود که وقت شده بوده است در آن وقت که نماز
کرده است اشهر میان علما آنست که نمازش باطلست و بعضی گفته اند که صحیح است
و احوط اعاده این نماز است بقصد احتیاط سیم نمازهای یومیه هرگاه قضا شده
باشد و ترتیب آنرا دانند واجبست که بترتیب قضا کند و احوط آنست که غیر یومیه را
نیز رعایت ترتیب داشته باشند و اگر در اثنای نمازی بخاطرش رسد که نمازی پیشتر
از وی فوت شده است نیت را عدول میکند بآن اگر وقت عدول نگذشته باشد مثل
آنکه هرگاه نماز پیشین کند و بخاطرش رسد که نماز صبح قضا شده دارد اگر برکوع
رکعت سیم نرفته است قصد میکند که این نماز صبح است و تمام میکند و بعد از آن ظهر را
بجای می آورد و اگر برکوع رفته است اول ظهر را میکند و بعد از آن صبح را و بهتر آنست
که بعد از صبح ظهر را احتیاطا بجای آورد و اما اگر علم بترتیب نداشته باشند احوط
آنست که رعایت ترتیب بکنند مثلا هرگاه ظهری و عصری از روی فوت شده باشد

ونداند که کدام یک پیشتر فوت شده است ظهری و عصری میکند یا بر عکس و اگر با اینها
مغربی فوت شده باشد این هر سه را میکند و بعد از آن مغرب را میکند و دیگر این
هر سه را میکند و اگر با اینها عشائی نیز فوت شده باشد این هفت نماز را میکند
و عشا را میکند و دیگر این هفت نماز را میکند و اگر با اینها صبحی فوت شده باشد
این پانزده نماز را میکند و صبح را میکند و بعد از آن این پانزده نماز را میکنند
و برین قیاس و اگر بواسطه هر نمازی یک روز قضا کند ظاهرا کافی است و ظاهرا
با تعذر بلکه تعسر ترتیب در کار نیست و اینها در صورتیست که داند که چند نماز
از وی فوت شده است و ترتیب آنرا نداند این احتیاط میکند و اما اگر نماز
بسیار از وی فوت شده باشد و نداند عدد او و نه ترتیب را آنقدر میکند که
خاطرش جمع شود که همه را قضا کرده است و تفصیل اینها خواهد آمد ان شاء الله تعالی
چهارم اشهر میان علما آنست که مکروهست نوافل مبتدءه در پنج وقت نزد
طلوع آفتاب تا آفتاب یک نیزه بلند شود و از چاشت تا پیشین و بعد از نماز
عصر تا آفتاب زرد و از آفتاب زرد تا برطرف شدن سرخی جانب مشرق و بعد از
نماز صبح تا طلوع آفتاب و مراد از مکروه در اینجا آنست که ثوابش کمتر است
از اوقات دیگر و مراد از نوافل مبتدءه نافله است که سببی نداشته باشد
و نافله سبب دار مثل نافله یومیه است و قضای آن و نافله طواف و نافله تحیت
مسجد و امثال اینها و اینها را در همه وقتی میتوان کرد و هر چه غیر اینهاست
نوافل مبتدءه است خواه نمازهای که از شارع بخصوص وارد شده باشد
و خواه نه مثل آنکه وارد شده است که الصلوة قربان کل تقی یعنی نماز سبب
قرب هر پرهیزکار است و دیگر وارد شده است که نماز چیزی است مقرر شده
از برای بندگان خدا هر که خواهد کم بکند و هر که خواهد بسیار بکند پس اگر
کسی همینجه نماز کند ثواب البته ولیکن بهتر این است که درین پنج وقت
این قسم نمازی را نکنند و بعضی گفته اند که در همه اوقات هم نمازی میتوان
کرد

کرد و احوط قول اول است والله تعالی یعلم **پنجم** افضل در هر نمازی آنست که در اول
وقت او را بجای آورند مگر نماز شام و خفتن را در عرفات که بهتر آنست که تاخیر کنند تا
مشعر الحرام اگرچه بر یک ثلث شب بگذارد دیگر افضل آنست که نماز خفتن را تاخیر کنند تا سرخی
مغرب برطرف شود دیگر نافله گذار را بهتر آنست که اول وقت نافله را بگذارد و در نماز ظهر
و عصر و بعد از آن فریضه را بلکه بهتر آنست که ظهر را بعد از دو قدم بگذارد و عصر را
بعد از چهار قدم دیگر مستحاضه بهتر آنست که نماز ظهر و شام را در آخر وقت فضیلت
بجای آورند و عصر و عشا را در اول وقت فضیلت تا هر دو را بیک غسل بکند چنانکه
اکثر اینها گذشت دیگر تاخیر کردن بواسطه جمعیت ادراک جماعت یا امام را تاخیر
کردن بواسطه اجتماع مردم و یا بواسطه جمعیت خاطر خصوصا صاحب فکر را دیگر تاخیر کردن
تا علم بدخول وقت حاصل شود هر چند از وقت فضیلت بگذرد دیگر بواسطه دفع
بول یا غایط یا باد تا نمازش بخاطر جمع باشد که در اثنای نماز بر خود نه پیچد آنقدر
تاخیر کند تا دفع آن بکند و همچنین هرگاه شخصی همیشه از وی بول یا غایط یا باد
می آید و لیکن گاهی نمی آید احتیاط آنست که ملاحظه آن وقت کند تا نماز را
بی دغدغه بجای آورد و اگر باید مکرر کردن تا یک مرتبه بی حدث واقع شود بهتر آنست
که مکرر کنند دیگر نماز شام را تاخیر کردن تا افطار کنند هرگاه نفس او منازعه کند
یا دیگری انتظارش کشند و لیکن بهتر آنست که آنقدر تاخیر نکنند که وقت فضیلت
اش در رود دیگر هرگاه هوا گرم باشد بواسطه نماز ظهر بهتر آنست که اندک
تاخیر کنند تا هوا خنک شود دیگر صاحبان اعذار احوط آنست که نماز را در آخر
وقت کنند هرگاه امید برطرف شدن عذر ایشان بوده باشد در آخر وقت مثل
صاحب دمل و جراحت و فصد و مانند آن **ششم** هرگاه نماز نافله فوت شود سنت است
که بزودی قضا کنند و تاخیر نکنند و بهتر آنست که نافله که شب قضا شود در روز
بجای آورند و نافله که در روز قضا شود در شب بجای آورند **هفتم** هرگاه شخصی
شروع بنماز عصر کند مثلا و در اثنای نماز بخاطرش رسد که ظهر نکرده است قصد کند

که این نمازی که میکنم ظهر باشد و بزبان نگوید و اگر قصد قربت ضم کند با این قصد بهتر است
و اگر بخاطرش نرسد تا از نماز فارغ شود پس اگر در وقت مشترک بفعل آورده است
عصر او صحیح است و ظهر را بعد از آن بجای می آورد و اگر در اول وقت بجای آورده است
مشهور میان علما آنست که ظهر و عصر را هر دو اعاده کند و این فرض اگر چه نادر است
ولیکن احوط است **فصل سیم** در قبله است و قبله عین کعبه است با امکان چنانکه
اهل مکه معظمه حسب المقدور می باید رو بعین کعبه کنند بحیثیتی که اگر خطی
مستقیم از ایشان بکشند بر عین کعبه افتد و احوط آنست و احوط آنست
که خانهائی که کعبه نمایان نباشد در آن و نتوان ملاحظه نمودن بعنوانی که
علم بهم رسد بعین کعبه نماز در آن خانها نکنند و اگر چه ظاهرش آنست که در آنجا
نیز اکتفا بظن توان نمود و باید دانست که جهت کعبه معظمه قبله است بانکه
بمقدار کعبه تا آسمان و تا زیر زمین همه کعبه است پس کسانی که بر کوه ابو
قبیس اندروی بان جهت میکنند و نماز ایشان صحیح است و احوط آنست
که کسانی که در حوالی مکه معظمه باشند چون ابطح اگر ممکن باشد که بر کوهی
روند که کعبه را ملاحظه نمایند و نماز کنند بهتر است و اگر کسی در میان کعبه معظمه
نماز کند بهر طرف که خواهد رو کند که صحیح است و احوط آنست که نماز واجب را در میان
کعبه نکنند و کسانی که دور باشند از اطراف کعبه قبله ایشان جهت کعبه است یعنی
آن طرفی که گمان کنند که کعبه در آن طرفست بسبب یکی از علامات که شارع مقرر
ساخته است پس اگر علم بجهت کعبه داشته باشند واجبست رو بآن جهت کنند
مثل آنکه محراب معصوم بوده باشد یا قبر معصوم بنا بر مذهب مشهور یا محراب مسلمانان
که جمعی کثیر بر آن نماز کنند یا قبرستان مسلمانان یا آنکه جمعی کثیر خبر دهند که این
جهت قبله است یا بدایره هندی و اسطرلاب هرگاه معارف باشند بآن یا آنکه
اهل عراق جدی را در حالت بلندی یا پستی بر پشت دوش گیرند و اهل خرا
سان قریب بهمه دوش گیرند و امثال اینها و اگر علم بهم نرسد باین وجوه مذکوره
عمل

عمل بگمان میکنند بهر نحوی که او را بهم رسد و هر گمانی که بیشتر باشد عمل بآن میکنند مثل
بادنماها و خانهای ماه و ستارگان و راهها و کوهها و امثال اینها حتی آنکه اگر کافری خبر دهد
او را بقبله در این صورت عمل میتواند کرد بگفته او و اگر از گفته او ظنی بهم رسد و همچنین
است قبله نما و کسی که خود نتواند شناخت قبله را مثل کور پس اگر تواند که بمسجدی
رود و دست بمالد و محراب را بنماید یا از جمعی بپرسد جهت قبله را که خاطرش جمع شود
یا از عادل عارفی بپرسد آنها را مقدم می دارد و اگر اینها نباشند بهر نحوی که گمانش
بهم رسد عمل میکنند و همچنین حال عوام هرگاه خود ندانند قبله را و احوط آنست
که ایشان اول علامات قبله را یاد گیرند و اگر وقت تنگ شود مانند کور نمایند و اگر
این جماعت را علم و ظن بجهت قبله بهم نرسد اگر وقت باشد نماز را بچهار جهت میکنند
بنا بر مذهب مشهور میان علما و بهتر آنست که بچهار جهت درست نماز کنند و اگر وقت
تنگ باشد هر چه توان کرد از سه جهت و دو جهت و اگر وقت تنگ باشد مگر از یک جهت
مخیر است بهر جهتی که خواهد نماز کند و واجبست مسافر را در حالت اختیار رو بقبله
کردن و در حالت اضطرار بهر عنوان که میسر شود بجای آورد پس اگر ممکن باشد که سواره
رو بقبله کند بکند و الا هر چه ممکن باشد رو بقبله کند و الا تکبیرة الاحرام را رو بقبله
کند و الا ساقط میشود و همچنین هرگاه خوف باشد و نتواند ایستاد پیاده نماز
میکند و راه می رود و اگر شتری را بسته باشند یا پاهای او را که حرکت نکند احوط
آنست که در حالت اختیار بر آن نماز نکنند مبادا که در اثنای نماز حرکت کند
و کسی که در کشتی باشد اگر ممکن باشد بجفا باز داشتن کشتی احوط آنست که
بیرون آیند و نماز را در ساحل کنند و اگر بساحل نزدیک نباشد کشتی را لنگر
بیندازند و نماز کنند و اگر اینها میسر نباشد اگر کشتی بزرگ باشد اندرون
کشتی نماز کند روی بقبله و هر چه کشتی بگردد او نیز بگردد بقبله و همچنین اگر
کشتی کوچک باشد و توان گشتن بگردد و اگر نتواند گشتن یا نتواند ایستادن
نشسته نماز میکند بهر جهتی که کشتی رود **و در این باب چند مسئله است اول**

بدانکه روی بقبله کردن در نماز واجب واجبست در حالت اختیار و در نماز
سنت اگر در سفر باشد یا در حضر متوجه امری باشد ظاهرا در کار نباشد رو بقبله کردن
و اگر نشسته باشد و تواند رو بقبله کردن جمعی از علما گفته اند که سنت است روی
بقبله کردن و احوط وجوبست **دوم** هرگاه شخصی نماز کند بطرفی بگمان آنکه قبله
است یا بواسطه تنگی وقت بعد از ان ظاهر شد که خطا کرده است پس اگر اندکی
از قبله گشته است و بمشرق و مغرب نرسیده است نماز او صحیح است بنا بر مذهب
مشهور میان علما و احوط آنست که اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده کند و اگر
ظاهر شود که بر مشرق یا بر مغرب نماز گذارده است پس اگر وقت باشد اعاده میکند
و اگر وقت بیرون رفته باشد قضا نمیکند و اگر پشت بقبله کرده باشد در وقت اعاده
میکند و احوط آنست که در خارج وقت قضا کند و اگر در اثنای نماز بداند که بر قبله
نه ایستاده است پس اگر اندکی گشته باشد بگردد و راست بایستد و الا نماز را
از سر گیرد **سیم** هرگاه اجتهاد کند بواسطه قبله از برای نمازی و نماز کند و وقت
نماز دیگر در آید پس اگر او را شکی در اجتهاد سابق بهم رسیده باشد مرتبه دیگر
اجتهاد میکند و الا بنا بر ان اجتهاد اول میکند و اگر در اثنای نماز او را ظنی
بهم رسد که اندکی گشته است بگردد و بظن ثانی عمل نماید و اگر بعد از نماز گمان کند
که غلط کرده بوده است نماز او صحیح است و اعاده نمیکند **فصل چهارم**
در کیفیت لباس
در لباس نماز گذارنده است بدانکه واجبست مردانرا که در اثنای نماز عورتین
خود را بپوشانند اگر چه در خانه تاریک یا کسی نباشد و اگر عمدا ترک کنند نمازش باطلست
و جمعی گفته اند که اگر سهوا نیز عورتش باز شود نمازش باطلست و احوط آنست
که نماز را تمام کرده احتیاطا اعاده کند و بعضی گفته اند که می باید از ناف تا زانو را
بپوشانند و بعضی گفته اند که تا نصف ساق و این بهتر است و بهتر آنست
که کل بدن را بپوشاند و ردائی نیز بر دوش گیرد و می باید که رنگ عورت ظاهر
نباشد

نباشد و احوط آنست که حجم آن نیز نمایان نباشد و واجبست زنان را که کل بدن
را بپوشانند بغیر از رو و سر دستها و پاها نیز پوشیده باشد و همچنین احوط
آنست که موی ایشان نیز پوشیده باشد بعنوانی که یک مو ظاهر نباشد و اگر دختر نا
بالغ باشد یا کنیز بوده باشد جایز است که سر ایشان و موی ایشان باز بوده باشد
بلکه ظاهرا اگر گردن ایشان نیز باز باشد صحیح باشد اگر چه احوط آنست که گردن ایشان
پوشیده باشد و بهتر آنست که اگر ام ولد فرزندش زنده باشد سر را بپوشانند در حالت
نماز و اگر کنیزی که در اثنای نماز آزاد شود سر را بپوشاند اگر موجب فعل کثیر یا
استدبار نشود و اگر شود پس اگر وقت باشد نماز را اعاده کند با سر پوشیده و احوط
آنست که این نماز را تمام کند و سر پوشیده اعاده کند و همچنین اگر صبیه بالغ
شود و وقت باشد نماز را از سر گیرد و سر پوشیده بنیت وجوب چنانکه گذشت
و درین باب چند مسئله است **اول** بدانکه جایز نیست نماز در پوست حیوان مرده
و اگر چه گوشت آن حیوان را خورند هر چند دباغت کرده باشند و هر پوستی که حیوان
او را خود کشته باشد یا مسلمانی در حضور او کشته باشد بشرایط پاکست و همچنین
هر چه از دست شیعیان بگیرند پاکست و هر چه از دست سنیان بگیرند اگر اعتقاد
انجماعت آن باشد که میته بدباغت پاک میشود نیز پاکست و اگر باعتقاد ایشان
میته بدباغت پاک نشود احوط آنست که پوست از ایشان نگیرند اگر چه بگویند
که این میته نیست احوط آنست که اجتناب کنند از پوستی که بیابند اگر چه گمان
باشد که از دست مسلمانان افتاده است مثل پوستینی که در مسجد بیابند یا کفش
که مبدل شود در مسجد یا در مجلس که غیر مسلمانان در انجا نبوده باشند اگر چه ظاهرا
لازم نباشد اجتناب و جایز است نماز کردن در مو و پشم و پر و کرک حیوانی که
گوشت او را خورند هر چند اینها را از حیوان مرده گرفته باشند بشرط آنکه چیده
باشند یا کنده باشند و موضع اتصال ببدن میته را آب کشیده باشند بشرطی که
اجزای ریزه از ان جدا شده باشد و همچنین هر چه حیات در و حلول نکرده باشد

از حیوان مرده مثل استخوان و دندان و سم نماز میتوان کرد با طهارت آن دوم بدانکه
جایز نیست نماز کردن در پوست حیوانی که گوشت او را نخورند اگر او را کشته باشند
بشرایط پوست او پاکست و استعمال میتوان کرد ولیکن نماز در او نمیتوان کرد و بهتر
آنست که پیش از دباغت استعمال او نکنند و همچنین جایز نیست نماز کردن در
جامه که از پشم حیوانی بافته باشند که گوشت او را نخورند یا از مو یا از کرک یا
زه گیر و انگشتری که از استخوان فیل و مانند آن ساخته باشند اگر چه این حیوانات
را کشته باشند و احوط آنست که اجتناب کنند از یک مو یا یک پر از حیوانی
که گوشت او را نخورند مثل موی گربه و مانند آن و بهتر آنست که از موی آدمی نیز
اجتناب کنند مگر آنکه موی خودش باشد و همچنین احوط آنست که اجتناب
کنند از هر فضله غیر ماکول اللحم مثل قی دیگران و چرک و خوره مردم و آب بینی اگر چه
خشک شده باشد و عرق و آب دهان اگر تر باشد بلکه بهتر آنست که اگر خشک نیز شده
باشد نپوشیده و نماز کنند و مانند اینها و اگر چه ظاهرا اجتناب واجب نباشد
ولیکن احوطست و احوط آنست که اجتناب کنند از این چیزها هر گاه شنیده اند که
از حیوانیست که گوشت او را میخورند یا نمی خورند مانند پر قو مگر آنکه فروشنده
بگوید که پر حیوانیست که گوشت او را میخورند و از این حکم مستثنی است خز
خالص و خلافست در حقیقت آن و دور نیست که نماز توان کرد در پوستهای
که مشهور است بانکه خز است ولیکن احوط اجتنابست و اگر جامه خزی را بافته
باشند با کرک روباه و خرگوش اشهر میان علما آنست که نماز در آن نمیتوان
کرد و این احوطست و در پوست و موی سنجاب خلافست اشهر میان علما
آنست که جایز است نماز کردن در آن و احوط ترکست و در پوست روباه
و خرگوش خلافست اشهر عدم جواز است و در پوست سمور نیز روایات
مختلف است احتیاط ترکست و همچنین احوط آنست که از جامه که
در زیر این جامها پوشیده باشند یا بالای این جامها پوشیده باشند اجتناب
کنند

کنند که مبادا موی بآن چسبیده باشد سیم جایز نیست پوشیدن حریر محض
مردان را و نماز کردن در آن مگر در حال ضرورت که هوا سرد باشد و بغیر از جامه
ابریشمینه نداشته باشد و مگر در حال حرب بنا بر مذهب مشهور میان علما و اما اگر
ممزوج باشد بغیر حریر از ریسمان و پشم و کرک و مو و نقره و غیر آن نماز جایز است
بشرط آنکه آن ممزوج مستهلک نشود که در عرف او را ابریشمینه محض گویند و جمعی
از علما گفته اند که می باید اقلا ده یک او اینها باشد و بهتر آنست که بیشتر او
اینها بوده باشد و ظاهرا جامه که حکم ابریشم داشته باشد زنان را جایز است پو
شیدن حریر محض در غیر حال نماز و احوط آنست که خنثی مطلقا حریر محض نپوشد
و احوط آنست که ولی منع کند طفل را از پوشیدن حریر و طلا و اگر بغیر از جامه حریر
یافت نشود برهنه نماز کنند و احتیاطا در آن نیز نماز کنند و در چیزهای چندی که نماز
بتنهائی در آن تمام نشود از حریر محض خلافست مثل بند زیر جامه و کلاه حتی آنکه
ابن بابویه را اعتقاد آنست که جایز نیست نماز کردن در بند زیر جامه که سرش
ابریشم باشد و روایت صحیح نیز واقع شده است که درین چیزها نماز نمیتوان کرد
و جمعی کثیر از علما را نیز این اعتقاد است احتیاط عظیم در ترک اینهاست بلکه
نهایت احتیاط آنست که اگر ممکن باشد جامه را از ابریشم بدوزند چنانکه از
بعضی علما منقولست و اگر میان زین حریر محض باشد جایز است سوار شدن
و همچنین فرش و بالش و دوشک و مانند آن و احوط آنست که لحاف حریر
نباشد و بهتر آنست که اینها نیز ابریشمینه نباشد و اکثر علما ذکر کرده اند که اگر
سجاف حریر محض باشد تا چهار انگشت جایز است و احتیاط آنست که در
آن نماز نکنند چهارم جایز نیست مردان را پوشیدن طلا و مطلا بنا بر مذهب
مشهور میان علما و همچنین است خنثی و جمعی کثیر از علما گفته اند که جایز
نیست نماز با طلا اگر چه ساتر عورت نباشد و این احوطست و در روایت
است از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلعم که آنحضرت فرمود بحضرت علی

ابن ابی طالب علیه السلام که من دوست میدارم از برای تو آنچه دوست میدارم از برای خود و
نمیخواهم از برای تو آنچه نمیخواهم از برای خود پس انگشتری طلا در دست مکن که
این زینت تست در آخرت نه دنیا و جامه حریر مپوش که حق تعالی در روز قیامت
پوست ترا خواهد سوخت بواسطه این عمل اگر ظاهرا خطاب با آنحضرت است و
لیکن مراد امتست و در حدیث موثق از حضرت ابی عبد الله جعفر بن صادق صلوات الله علیه
وارد شده است که آنحضرت فرمود که مرد طلا نپوشد و در طلا نماز نکند از دکه پو
ششش اهل بهشت است در بهشت و در روایتی دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که آنحضرت فرمود که طلا زینت اهل بهشت است و حق سبحانه و تعالی
طلا را در دنیا زینت زنان گردانید پس حرام گردانید بر مردان که بپوشند او
را و حرام گردانید که نماز کنند در آن و احادیث معتبره در نهی از پوشیدن طلا
بسیار است و ظاهر اخلافی در آن نباشد و شهید ثانی علیه الرحمه نیز نقل اجماع
کرده است **پنجم** جایز نیست پوشیدن جامه مغصوب بی رخصت صاحب
و همچنین جایز نیست نماز کردن در ان پس اگر ساتر عورت باشد نماز باطل
است بی دغدغه و اگر ساتر عورت نباشد احوط اعاده آن نماز است و اگر جاهل
بوده باشد بغصبیت جامه نمازش صحیح است و احوط در ناسی غصبیت یا جاهل
مسئله اعاده نماز است و اگر صاحبش رخصت دهد غاصب را یا غیر غاصب را
نماز ایشان صحیح است و همچنین اگر صاحب خود نماز کند صحیح است بی دغدغه
و همچنین جامه دزدیده یا جامه که صاحبش نهی کرده باشد از نماز کردن در ان
یا بقراین ظاهر باشد که راضی نیست یا ظاهر نباشد که راضی نیست اما اگر از
قراین احوال ظاهر باشد که راضی است اکثر علما گفته اند که صحیح نیست تا رخصت
صریح ندهد و بعضی گفته اند که اگر قرینه موجب علم باشد صحیح است و خالی از قوت
نیست و لیکن احوط ترکست **ششم** می باید که جامه ملک او باشد خواه مالک عین
او باشد و خواه منافع باجاره یا عاریت گرفته باشد یا صاحبش رخصت داده باشد
باذن

باذن صریح در پوشیدن یا نماز کردن و باز می باید که پاک باشد و احکام جامه نجس گذشت
و جایز است مرد را که در یک جامه نماز کنند که عورتین او را بپوشاند و همچنین
زنان را یک جامه بزرگ کافی است که کل بدن ایشان بپوشاند و بهتر آنست که مردان
با زیر جامه یا لنگ و پیراهن و عمامه و ردا نماز کنند و زنان با زیر جامه و پیراهن
و مقنعه نماز کنند و اگر جامه یافت نشود بپوست خود را بپوشانند و بهتر
آنست که در حال اختیار بپوست خود را نپوشانند و اگر این نیز یافت نشود خود را
بپوشانند به برگ درخت و مانند آن و اگر اینها نیز یافت نشود گل بر خود مالد که
عورتش پوشیده شود و اگر آن نیز یافت نشود بهتر آنست که اگر گودی یافت
یا آسان باشد کندن بکنند و در میان آن روند و همچنین اگر آبی یافت شود
که اندرون آن روند و عورتش پوشیده شود بهتر است و اگر آن نیز دست
بهم ندهد برهنه نماز کنند پس اگر ایمن باشند از مطلعی که نظرش بعورت او افتد
ایستاده نماز میکنند و اگر ایمن نباشند و خوف مطلع داشته باشند نشسته
نماز میکنند و در هر دو حال از برای رکوع و سجود ایما میکنند و ظاهرا اگر ایما
بسر کنند بهتر باشد از چشم و بهتر آنست که محل سجده را بلند کنند که سجده بر آن
کنند و بهتر آنست که خود را جمع کند که دبرش بالیتین پوشیده شود و دستها
بر پیش خود بگذارد که ظاهر نباشد و در حال اختیار ستر عورت بدست کافی
نیست و همچنین بموی خود اگر چه آن مو را بافته باشند و پوشش شده باشد
بنا بر مذهب مشهور میان علما و بهتر آنست که برهنه نماز در اول وقت نکنند
خصوصا هرگاه امید داشته باشد که پوششی بهم رسد او را و اگر پوشش
نداشته باشد و فروشند ببهای که ضرر بحال او نرساند میباید که بخرد اگر چه
بقیمت بسیار باشد بنا بر مذهب مشهور و احوط و اگر بعاریتش دهند
بگیرد و اگر باو ببخشند البته قبول کند احتیاطا و می باید که عورتش را بپوشاند
از هر طرف که نتوان نظر باو کردن مگر از زیر هرگاه پیراهن پوشیده باشد

و اگر کسی از زیر نظر کند عورتش را تواند دید ظاهر اصحیح است نماز او و مگر آنکه کشاد دامن
باشد که ممکن باشد بحسب متعارف عورتش را دیدن که درین صورت دغدغه بطلان
نماز میشود و احوط ترک آنست **هفتم** مکروه است نماز کردن در چیزی که پشت پا را
بپوشد و ساق نداشته باشد مانند کفشهای عجمی و مسحی و مانند آن و بعضی گفته اند که حرامست
و نماز باطلست و این احوط است و سنت است نماز در نعل عربی بلکه بعضی گفته اند که در
هم کفش سنت است و همچنین مکروه است در جامهای سیاه غیر از عمامه و موزه و عبا
و کراهیت سنوکد است در کلاه و بهتر آنست که نماز نکنند در جامهای که رنگها تیره باشد
خصوصا قرمزی و سرخهای تیره و زردهای تیره و مکروه است مردان را یک جامه تنگ
پوشیدن بشرطی که عورت نمایان نباشد که اگر نمایان باشد باطلست چنانکه گذشت
و مکروه است لنگ بر بالای پیراهن بستن بنابر مذهب مشهور میان علما و
بعضی گفته اند مکروه نیست و اگر لنگ را زیر پیراهن ببندد کراهت ندارد
و مکروه است که هر دو سر ردا را از زیر بغلها در آورد و بر یک طرف دوش
اندازد و اکثر علما گفته اند که مکروه است در عمامه بی حنک نماز کردن و ظاهر
احادیث آنست که حنک همیشه مستحبست خصوصیتی بنماز ندارد پس
اگر در حال که نماز کند باین قصد کند که همیشه مستحبست و این یک فردی است
از آن و بهتر آنست که در وقت عمامه پیچیدن حنکی بگذارد به هر سری که خواهد
و بهتر آنست که سر عمامه باشد نه چیزی دیگر و مکروه است مردان را دهان بستن و زنان
را نقاب اگر مانع قرائت نباشند که اگر مانع قرائت باشند جایز نیست و اکثر
علما گفته اند که مکروه است نماز کردن در قبای بسته مگر در حال حرب و جمعی
گفته اند که مشدود آنست که بندها یا تکمهای آن بسته باشد و بعضی گفته اند
که میان بسته باشند و بعضی گفته اند که تنگ باشد بهتر آنست که هیچ یک از
اینها نباشد و مکروه است امامت بی ردا و بهتر آنست که هیچکس بی ردا
نماز نکند و بهتر آنست که ردا بر دوش اندازد دو جانب چپ را بر کتف راست

اندازد

اندازد و مکروه است آهن ظاهر با خود داشتن بلکه بهتر آنست که آهن و فولاد با
او نباشد خصوصا انگشتری مگر در حال حرب و مکروه است نماز در جامه شخصی که متهم
باشد بعدم اجتناب از نجاسات مانند قصابان و کودکان بنابر مذهب مشهور
میان علما و مکروه است که نماز کند زن در خلخالی که صدا داشته باشد و همچنین
در جامه که صورت داشته باشد اگرچه صورت درخت باشد و انگشتری که صورت
حیوان داشته باشد و اگر صورت را تغییر دهند ظاهرا کراهت برطرف شود **فصل پنجم**
در مکان نماز گذارنده است بدانکه مکان را در اصطلاح علما بر چند معنی اطلاق
میکنند اول فراغ موهوم که آدمی در او واقع است مثلا که اگر او نباشد بجای او
خواهد بود دویم سطح حاوی چنانکه کوزه مکان آبست سیم آنچه آدمی بر او استقرار
دارد و زور آدمی بر اوست مثل گلیم و نمد و هرچه در زیر اینها باشد چهارم آنچه
عرفا مکان اینکس باشد مثل خیمه هرگاه در زیر او بنشینند پنجم آنچه محاذی
بدن اینکس باشد در اثنای نماز اگرچه بر او قرار نگرفته باشد بدانکه نماز در هر
مکانی جایز است چنانکه رسول خدا صلعم فرمود که کل زمین را مسجد من کرده
اند که امت من هرجا که خواهند نماز کنند بشرط آنکه مباح باشد چون صحراها
که ملک کسی نیست یا ملک خودش باشد یا منفعتش ملک او باشد یا صاحبش
رخصت داده باشد که در آنجا باشد یا در آنجا نماز کند یا او را بمهمانی برده باشد
نماز نیز میتواند کرد بی رخصت صریح صاحب یا املاک مسلمانان که خالی از
زراعت باشد ظاهر حال این است که راضی اند که اینکس در آن نماز کند و اگر
مکان مغصوب بوده باشد یا آنکه زور گرفته باشند یا صاحب نهی کند از بودن
در آنجا یا نماز کردن در آنجا یا ضرری بصاحب رسد مثل صحرائی که زراعت کرده
باشند یا در خانه مردم یا باغ مردم بی رخصت داخل شود و از قراین ظاهر نباشد
رضای صاحب نماز در اینجا صحیح نیست و اگر نداند که مکان مغصوبست
و بعد از نماز بداند نماز او صحیح است و اگر داند غصبیت را و فراموش کند و نماز

کند احوط آنست که نماز را اعاده کند خصوصا در وقت واگر کسی مسئله را نداند که نمی
باید در اینجا نماز کردن یا اگر دانند و ندانند که نمازش باطلست مشهور میان علما
آنست که جاهل مسئله معذور نیست و نمازش باطلست واین قول احوطست
واحوط آنست که مکان اینکس به پنج معنی مغصوب نباشد واگرچه در بعضی
از آن دغدغه هست خصوصا در چهارم و پنجم واگر در مکان مغصوب داخل
شود و خواهد که نماز کند پس اگر آنقدر وقت باشد که بیرون رود و نماز کند
واجبست که بیرون رود واگر وقت تنگ باشد از نزدیکترین راهها بیرون
رود و نماز کند بایما واشاره واگر صاحب زمین رخصت دهد غاصب را یا غیر
او را نماز صحیح است وهمچنین اگر خود نماز کند صحیح است بی دغدغه واگر رخصت
دهد که هر که خواهد نماز کند همه کس نماز میتوانند کرد مگر غاصب بنابر مذهب
مشهور واحوط وظاهرا در مواضعی که خود غصب نکرده باشد باذن فحوای
صاحب وشاهد حال صاحب نماز توان کرد اگرچه احوط آنست که در حال
اختیار نماز نکند واگر شخص رخصت دهد شخصی را ببودن در ملک او یا نماز
کردن در ملکش بعد از آن بگوید که از ملک من بدر رو پس اگر شروع بنماز
نکرده باشد و وقت باقی باشد واجبست که بیرون رود و نماز کند در بیرون
واگر وقت تنگ باشد بیرون میرود و در حال رفتن نماز میکند بایما واشاره
واگر شروع بنماز کرده باشد وبعد از آن بگوید که بدر رو پس اگر وقت باشد جمعی
از علما گفته اند که نماز را قطع میکند وبیرون میکند واحوط آنست که مشغول
بیرون رفتن شود و نماز را تمام کند وبعد از آن در بیرون اعاده کند واگر وقت
تنگ باشد اظهر آنست که مشغول بیرون رفتن شود و نماز را تمام کند واگر احتیاطا
قضا نیز بکند بهتر است واحوط آنست که زن پیش مرد نایستد در نماز کردن
و در پهلوی او نیز نایستد بلکه زن در عقب مرد بایستد آنقدر که سر زن
محاذی پشت پای مرد بوده باشد واگر فاصله میان مرد و زن ده ذرع بذراع
دست

دست بوده باشد یا میان ایشان حایلی بوده باشد مانند پرده وغیر آن قصور
ندارد و تقدم زن یا پهلو ایستادن او واگر در جائی بوده باشند که ممکن نباشد
مقدم نشدن زن مرد احوط آنست که اول مرد نماز کند و دیگر زن واگر وقت
تنگ باشد پهلوی هم نماز میتوانند کرد و احوط آنست که مکان نمازگزار نیز
پاک باشد واگر نجس باشد غیر موضع پیشانی ظاهرا نماز صحیح است بشرط آنکه
نجاست تعدی نکند بنمازگزارنده وجامهای او واحوط آنست که بنجاست
معفوه نیز نماز نکند مثل خون کمتر از درهم بغلی و مکروهست نماز کردن
در حمام واگر پاکیزه باشد ظاهرا کراهت نداشته باشد ومشهور آنست که مکروه است
نماز در طهارتخانه هرگاه جامه اینکس نجس شود و در احادیث واقع شده
که ملایکه داخل نمیشوند در خانه که ظرف پر بول بوده باشد یا خانه که در آنجا بول
کنند یا خانه که در آنجا شراب بوده باشد یا سگ بوده باشد و مکروهست نماز
در خوابگاه شتران و بالای خانه مورچگان و محل جریان آب مثل جویها
ورودخانها و بر روی برف و زمین شوره واگر مضطر باشند بکوبند
برف و زمین را تا سخت شود و نماز کنند ومیان قبرها مگر آنکه از هر طرف
بقبر ده ذرع دست دور باشد یا میانه او و قبر حایلی باشد بنابر مشهور
واحوط آنست که قبر برابر قبله او نباشد مگر آنکه قبر امام علیه السلام باشد واحوط
آنست که پشت بقبر امام ع نکند در حال نماز بلکه مطلق واشهر آنست
که مکروهست نماز در خانه که آتش در آنجا بسیار افروزند مانند آتشکده
گبران و تون حمام و مانند آن و مکروهست نماز کردن در خانه که در او
شراب بوده باشد در ظرفی واحوط آنست که نکند و مکروهست نماز کردن
در میان راهها و قصور ندارد در کنار راهها و مکروهست در خانهای
گبران یا در خانه که در او گبری باشد و باکی نیست در معبد یهود و نصاری
یا خانه که در آنجا یهودی یا نصرانی بوده باشد و مکروهست نماز کردن جایگاه

برابر او آتشی باشد افروخته مانند چراغ و قندیل و غیر آن و بهتر آنست که آتشی نه
افروخته نیز نباشد و مکروهست که در برابر قبله صورت حیوان بوده باشد بلکه
بهتر آنست که صورت درخت و مانند آن نیز نباشد و مکروهست نماز واجب
در پشت بام کعبه چنانکه مکروهست در میان آن و احوط ترکست و مکروهست
نماز در پایگاه اسب و استر و خر و باکی نیست در پایگاه گوسفند و مکروهست که در
برابر او مصحفی باز باشد و بهتر آنست که مطلق نوشته نباشد اگرچه سواد نداشته
باشد اما اگر کور باشد قصوری ندارد ظاهرا و مکروهست که در برابر او دیواری باشد
که تری در او از چاله بول یا در برابر غایط بوده باشد و بعضی گفته اند که مکروهست
نماز کردن روی بآدمی که روی او بطرف او باشد یا دری باز باشد والله یعلم و سنت
است ستره یا آنکه اگر نماز کند در برابرش دیواری باشد یا ستونی و اگر در صحرا باشد
چوبی نصب کند یا کلاهی یا پاره خاکی بلند کند یا خطی بکشد و در نزدیک او باشد
و اقلش بمقدار خوابیدن گوسفند و اکثرش بمقدار خوابیدن اسب بوده باشد و ستره
امام کافی است از برای مقتدیان و مستحبست که نماز را در مسجد بجای آورد

نماز در مسجد

پس بهر رستی که از حضرت امیر المومنین صه منقولست که کسی که در همسایگی
مسجد باشد و فارغ البال و صحیح باشد و نماز های واجب را در مسجد بجای نیا
ورد نماز او نماز نیست و از حضرت امام جعفر صادق صه منقولست که آن حضرت فرمود
که جماعتی در زمان رسول خدا صه تاخیر کردند از نماز در مسجد حضرت فرمود که آنجما
عتی که در مسجد نماز نمیکنند عن قریب هیمه خواهیم آورد و در در خانهای ایشان
خواهیم افروخت و خانهای ایشانرا با ایشان خواهیم سوخت و از آنحضرت
منقولست که نمازی که در مسجد جامع کنند برابر است با صد نماز و نمازی که
در مسجد قبیله کنند و ذکر کرده اند که درین بلاد مراد محله است برابر است
با بیست و پنج نماز و نمازی که در مسجد بازار کنند برابر است با دوازده
نماز و نمازی که در خانه کنند نماز است و در اخبار از ائمه اطهار صلوات الله
علیهم

علیهم اجمعین وارد شده است که نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز
و نماز در مسجد رسول صه برابر است با ده هزار نماز و نماز در مسجد کوفه و بیت المقدس
برابر است با هزار نماز و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صه منقولست که هر که
قرآن حدیث و گفتار او باشد و مسجد خانه او باشد بنا کند حق سبحانه و تعالی از برای
او خانه در بهشت و از حضرت امام جعفر صادق صه منقولست که هر که پیاده بمسجد
رود نگذارد پا بر هیچ تری و خشکی مگر آنکه از جهت او تسبیح کنند زمین تا طبقه
هفتم و از حضرت امیر المومنین صه منقولست که هر که آمد و رفت بمسجد کند
یکی از هشت چیز در می یابد یا برادری مومنی که از او نفع یابد یا بر اخذ مینماید بواسطه
خدا یا علم نیکو یا می شنود آیه از قرآن واضح الدلالة یا میشنود کلمه که او را بهدایت
کند براه راست یا می شنود کلمه که او را باز دارد از گمراهی یا در می یابد رحمتی را
که منتظر قابل آن باشد یا ترک میکند گناهی را از ترس خدا یا حیاء از خلق یا از
خدا و سنت است بنا کردن مسجد و تعمیر آن باستحباب موکد بهر رستی که در حدیث
معتبر از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صه وارد شده است که هر که مسجدی
بنا کند حق سبحانه و تعالی در بهشت از جهت او خانه بنا کند و راوی این حدیث
روایت کرده است که حضرت بر من گذشت در راه مکه و من سنگ چینی کرده
بودم بواسطه مسجدی گفتم که یا ابن رسول الله این هم داخل مسجد است
حضرت فرمود که بلی و از آنحضرت که هر که بمقدار آشیانه مرغی مسجدی بسازد حق تعالی
از جهت او در بهشت خانه بسازد و آیات و احادیث درین باب بسیار است
و سنت است که مسجد سقف دار نباشد چنانکه منقولست بطرق معتبره که رسول
خدا صه اول مرتبه مسجدی را بنا کرد یک خشته پس چون مسلمانان بسیار
شدند گفتند یا رسول الله مسجد گنجایش ندارد کاش میفرمودید که برین
بیفزودند پس حضرت فرمود که افزودند و آنرا بنا کردند بیک خشت و نیم
دیگر مسلمانان بسیار شدند و همان التماس نمودند این مرتبه زیاد نمودند

ودیوارش را از خشت نر و ماده ساختند دیگر چون بسیار گرم شد التماس نمودند
که یا رسول الله کاش رخصت میفرمودید که سایه میکردیم رخصت فرمود که چوبهای
خرما ستون کردند و شاخهای خرما بر آن انداختند دیگر مدتی بودند تا باران
آمد و ازین چوبها باران بر سر ایشان میریخت استدعا نمودند که یا رسول الله
رخصت دهید که پشت این چوبها را اندود کنیم تا باران ما را آزار ندهد
حضرت قبول نفرمودند و فرمودند که حضرت موسی مسجدش چنین بود من
بران نمی افزایم و آن مسجد چنان بود تا آن حضرت از دنیا رفت و سنتست که
محل وضو و استنجا در مسجد بوده باشد و مکروهست وضوی از بول و غایط
را در مسجد ساختن و سنتست که مناره متصل بدیوار مسجد بوده باشد
و از دیوار بلندتر نباشد و مکروهست بلند ساختن مسجد و کنگره گذاشتن
دیوارش را و محرابهای داخل مسجد ساختن و همچنین داخل بنا بر
مشهور و حرام است طلا کاری مسجد و صورت کاری آن بنا بر مذهب
جمعی از علما و احوط ترک آنست و حرام است فروختن آلات مسجد
مثل فرش و بوریا و مسجد را داخل ملک کردن یا داخل راه کردن یا فروختن
یا اجاره دادن یا نجس کردن و بهتر آنست که نجاست غیر متعدی نیز داخل مسجد نکنند
و حرام است ازاله نجاست در مسجد اگر سبب نجاست مسجد شود و بهتر آنست که اگر
سبب نشود نیز ازاله نکنند و حرام است اجزای مسجد را از مسجد بیرون بردن مگر
خاک روبه و احوط آنست که اگر کوی باشد در مسجد خاک روبه را در آن کو کنند و مکروهست
مسجد را راه کردن مگر بواسطه عبادت و مکروهست بیع و شری در مسجد کردن بلکه
حرف دنیا گفتن و مکروهست تمکین دیوانها و اطفال غیر ممیز در مسجد کردن و همچنین
قضا پرسیدن و حکم کردن بر مذهب مشهور و فریاد کردن که چیزی گم کرده است یا که چیزی
یافته است و همچنین بلند فریاد کردن مگر بواسطه اذان و مانند آن و شعر خواندن و از
آنجمله استثنا کرده اند مرثیه حضرت امام حسین صع را و مدح رسول خدا و ائمه هدی را
و موعظه

و موعظه و نصیحت را یا شعری که بواسطه استشهاد کلام خدا و رسول و ائمه باشد
و مکروهست صنعتها کردن در مسجد مثل خیاطی و غیر آن و اگر مثل جولایی باشد
که تغییر مسجد دهند از وضع خود حرام است و همچنین هر صنعتی که مزاحمت
بحال نماز گزارندگان رساند حرام است و مکروهست خواب کردن در مسجد الحرام
و مسجد نبی صع و جمعی از علما گفته اند که در هر مسجدی مکروهست و دلیلش
ظاهر نیست داخل شدن در مسجد کسی را که سیر یا پیاز یا چیزی خورده باشد
که گندش آزار دهد مردم را و مکروهست آب بینی را انداختن در مسجد و آب
دهان انداختن و شپش کشتن اگر بکنند اینها را خاکی بر روی اینها بریزد
که پنهان شود و در حدیث واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق عم که هر که
نخامه خود را فرو برد و در مسجد نیندازد نگذرد دردی بکمر آنکه دوای آن
شود و مکروهست از ناف تا زانو در مسجد گشودن و شمشیر کشیدن و سنگ
ریزه انداختن بیکدیگر و بفارسی سخن گفتن مگر آنکه عربی ندانند
و سنتست رفتن مساجد و مبالغه بیشتر است در روز پنجشنبه و شب جمعه
بدرستی که در خبر است که از رسول خدا صعم که هر که برود مسجد را در روز
پنجشنبه و شب جمعه آنقدر خاک ببر برد که توان بچشم پاشید حق تعالی گناهان او را
بیامرزد و سنتست چراغ روشن کردن در مسجد بدرستی که از آنحضرت منقول
است که هر که چراغی روشن کند در مسجدی از مساجد الهی فرشتگان و حاملان
عرش از جهت او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ در مسجد باشد و سنتست
که چون خواهد که داخل مسجد شود با وضو باشد و روی بقبله کند و خداوند خود را
بخواند پس ملاحظه کفش خود بکند که مبادا نجس باشد و چون خواهد داخل شود
پای راست را مقدم دارد با سکینه و وقار که مساجد خانهای حق سبحانه و تعالی است
و تعظیم خانه تعظیم صاحب خانه است و بسم الله بگوید و حمد خدا بجای آورد و
صلوات بر محمد و آل او بفرستد و بهتر آنست که این دعا را بخواند که بسم الله والسلام

علی رسول الله صلعم اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ
وَبَرَکَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ فَضْلِکَ و باز بگوید بسم الله وبالله
السَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و
افْتَحْ لَنَا اَبْوَابَ رَحْمَتِکَ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ عُمَّارِ مَسَاجِدِکَ جَلَّ ثَنَاءُکَ وَجْهُکَ و اگر
این دعا را بخواند برابر است با یک حج مقبول اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِیْکَ لَهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ کَبِیْرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ کَثِیْرًا وَسُبْحَانَ اللّٰهِ بُکْرَةً وَاَصِیْلًا وَلَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و چون خواهد که بیرون آید پس
باید که در در مسجد بایستد و بگوید که اَللّٰهُمَّ دَعَوْتَنِیْ فَاَجَبْتُ دَعْوَتَکَ وَصَلَّیْتُ
مَکْتُوْبَتَکَ وَانْتَشَرْتُ فِیْ اَرْضِکَ کَمَا اَمَرْتَنِیْ فَاَسْئَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ الْعَمَلَ
بِطَاعَتِکَ وَاجْتِنَابَ سَخَطِکَ وَالْکَفَافَ مِنَ الرِّزْقِ بِرَحْمَتِکَ پس
پای چپ را پیش کند و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَافْتَحْ
لِیْ اَبْوَابَ فَضْلِکَ و درین باب چند مسئله است اول آنکه هرگاه مسجد
نزدیک باشد که فرود آید جایز است که باز چینند او را بلکه گاه باشد که واجب باشد هرگاه
خوف آن باشد که بر سر کسی فرود آید و سنت است که بعد از آن باز سازند و جمعی گفته
اند که میتوان خراب کردن هرگاه خواهند بزرگ تر بسازند اما خراب نکنند مگر آنکه ظن
غالب بساختن داشته باشند و اگر ممکن باشد جای دیگر ساختن بهتر آنست
که اول را بحال خود بگذارند و همچنین گفته اند جایز است دری دیگر گشودن
بواسطه مصلحت نماز گذارندگان یکی گرفتن بواسطه مصلحت تجویز کرده اند
و احوط آنست که آلات هر مسجدی را صرف او کنند و در مسجدهای دیگر صرف نکنند
مگر آنکه ازین مسجد زیاد آید و بکار او نیاید که درین صورت صرف مسجدی دیگر
میتوان کرد دویم هرگاه معبد یهود یا نصاری در بلاد مسلمانان باشند و اهلش
برطرف شده باشند جایز است او را خراب کردن و آلتش را صرف مساجد کردن و
دور نیست که جایز باشد قبله او را تغییر دادن و مسجد کردن سیم نماز واجب را در مسجد
افضل

افضل است بجای آوردن و نماز سنت را اگر ایمن باشد از ریا بهتر آنست که در
مسجد بجای آورد و اگر ایمن نباشد بهتر آنست که در خانه بجای آورد در آن
چیزی است که سجده بر او میکنند فصل ششم بدانکه جایز نیست سجده کردن
مگر بر چیزی که از زمین باشد یا از زمین روییده باشد هرگاه او را نخورند و نپوشند
پس جایز نیست پیشانی گذاشتن بر مثل پوست و موی و استخوان و نه چیزی که از زمین
باشد اما باستحاله از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره و عقیق و
نمک و احوط آنست که سجده بر آجر و مانند آن نکنند و همچنین جایز نیست سجده
کردن بر چیزی که در عادت او را خورند مثل نان و میوه‌ها و جایز است سجده بر
چیزی چند که در دواها خورند مثل هلیله خام و بلیله و اگر چیزی را در بعضی از
بلاد خورند یا جماعتی خاص خورند مثل تریاق ظاهر آنجماعت که معتاد این
است نمیتوانند سجده کردن و احوط آنست که کسی که عادت نکرده اند نیز
سجده نکنند و در کتان و پنبه خلافست احتیاط عظیم در ترک سجده بر
آنست و جایز است سجده کردن بر کاغذ و بهتر آنست که اگر کاغذی را از ابریشم
ساخته باشند سجده نکنند و بهتر آنست که اگر کاغذ را آهار داده
باشند سجده نکنند و مکروه است بر کاغذ نوشته سجده کردن بشرط آنکه پیشانی
بر نوشته نگذارند که اگر بگذارند جمعی از علما گفته اند صحیح نیست هرگاه کرب
او زاج داشته باشد و اگر گرما عظیم باشد و نتواند سجده بر زمین کردن و
نتواند زمین را سرد کردن و چیزی دیگر که سجده را بر او توان کردن نداشته
باشد سجده کند بر جامه اش و اگر جامه نداشته باشد که بر طرفش توان سجده
کردن سجده کند بر پشت دستش یا آنکه کف دست بر زمین باشد و در غیر
پیشانی در کار نیست این شروط و بهتر آنست که پیشانی را بر خاک گذارد
درجه از سجده بجز او نیز اگر خلافست
و بهتر آنست که بر خاک حضرت امام حسین صلعم بوده باشد پس در خبر است از حضرت
امام جعفر صادق صلعم که سجده کردن بر خاک امام حسین زمین را منور میگرداند

تا طبقهٔ هفتم و میرسد آسمانها را یعنی آن نماز البته مقبول درگاه الهی میشود
و بهتر آنست که بینی را نیز بر خاک آنحضرت نهاد و سایر اعضای سجده را بر خاک

فصل هفتم در اذان و اقامه است و اخبار در فضیلت هر دو بسیار است

از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق صلعم وارد شده است
که آنحضرت فرمود که هرگاه اذان و اقامه بگوئی در عقب تو نماز میکنند دو صف
از ملایکه و اگر اقامه تنها بگوئی نماز میکنند در عقب تو یک صف ملایک
و از آنحضرت منقولست که صف از مشرقست تا مغرب و در حدیث صحیح
وارد شده است که رسول خدا صلعم فرمود هر که در شهری از شهرها یکسال اذان
بگوید بهشت او را واجب میشود و از آنحضرت منقولست که فرمود که هر که
چهل سال اذان بگوید بواسطهٔ حق سبحانه و تعالی فردای قیامت حق سبحانه و تعالی
او را ثواب عمل چهل صدیق کرامت کند که اعمال ایشان همه نیکو و مقبول
بوده باشد و هر که بیست سال اذان بگوید حق تعالی او را مبعوث کند و او را
مانند ورق آسمان نور بوده باشد و هر که ده سال اذان بگوید چون او را حق
سبحانه تعالی او را ساکن گرداند با حضرت ابرهیم در درجهٔ او و هر که یکسال
اذان بگوید چون حق تعالی او را مبعوث کند گناهان او همه آمرزیده باشد هر چند بسیار بوده
باشد و هر که بواسطهٔ رضای حق سبحانه و تعالی یک نماز با اذان کرده باشد خالصاً لوجه الله
حق تعالی گناهان گذشتهٔ او را بیامرزد و توفیقش کرامت کند که دیگر معصیت
نکند در بقیهٔ عمر و جمع کند میانهٔ او و میانهٔ شهدا در بهشت و از حضرت امام محمد باقر صلعم
منقولست که حق تعالی می آمرزد گناهان مؤذن را آنقدر که چشم کار کند و آنقدر
که صدای او در آسمان برود و تصدیق میکند او را هر تر و خشکی که صدای او را می
شنود و هر که با اذان او نماز میکند در آن مسجد او را بهره از آن نماز هست و
هر که بصدای او نماز میکند او را حسنه هست و حضرت فرمود که هر که هفت سال
اذان بگوید بواسطهٔ خدا فردای قیامت حاضر شود در آن صحرا بی گناه و منقولست
که چون

که چون فرشتگان اذان اهل زمین را میشنوند و میگویند که این آوازهای امت
محمد است صلعم بتحمید حق سبحانه و تعالی پس ایشان استغفار میکنند از برای
امت آنحضرت تا ایشان از نماز فارغ شوند و اخبار درین باب بسیار است
و اذان و اقامت در نمازهای پنجگانه سنت است خواه ادا کنند و خواه قضا و
خواه تنها نماز کنند و خواه بجماعت و خواه مرد و خواه زن و بعضی از علما گفته
اند که اقامت در نماز جماعت واجبست و اذان نیز و بعضی گفته اند که اقامت در هر نمازی
واجبست و اذان در صبح و شام هم واجبست و احوط آنست که در نماز جماعت ترک
نکنند و منفرد در صبح و شام اذان و اقامه را ترک نکنند و باقی نمازها را با اقامه
بکنند و زنان اکتفا بشهادتین میتوانند کرد و اذان میتوانند گفت بشرط آنکه
آواز ایشان را نامحرم نشنود و در نوافل اذان مشروع نیست و همچنین در فرایض
غیر یومیه و مشهور آنست که در فرایض غیر یومیه مؤذن سه نوبت میگوید
الصلوة و روایت در نماز عیدین واقع شده است احوط آنست که غیر آن را
نگویند و کسی که نماز قضا یومیه کند اول مرتبه که متوجه قضا میشود در مرتبه
اذان و اقامت میگوید و باقی نمازها را که در آن وقت میکند با اقامت تنها میکنند
و جمعی گفته اند که همه را با اذان و اقامت گفتن بهتر است و اول احوطست
و احوط آنست که روز جمعه اذان بواسطهٔ نماز عصر نگوید هرگاه ظهر را در اول
وقت بجای آورده و بعد از آن بی فاصله عصر را بجای آورد و اگر فاصله شود
آنقدر که سایه زیاده از چهار قدم بشود خلافست احوط آنست که اکتفا با
قامت کند بواسطهٔ عصر و اگر بگوید ظاهرا ابرا نباشد و در روز عرفه اذان بواسطهٔ
عصر نگوید و بهتر آنست که عصر را در وقت فضیلت ظهر بجای آورد و اذان
نگوید برای آن و همچنین اذان نگوید در مشعر الحرام بواسطهٔ نماز خفتن
و جمعی کثیر از علما ذکر کرده اند که هرگاه دو نماز را در یک وقت کنند مثلا هرگاه
عصر را در وقت فضیلت ظهر بجای آورند اذان بواسطهٔ عصر ساقط میشود

پس اول اذان و اقامت بواسطه ظهر بجای آورد و دیگر اقامت بواسطه عصر بجا
می آورد و اگر ظهر را در وقت فضیلت عصر بجای آورد اول اذان بواسطه عصر
میگوید و دیگر اقامت بواسطه ظهر و دیگر اقامت بواسطه عصر و برین قیاس مغرب
و عشا را و احوط آنست که هر جا جمع کند میان دو نماز در یک وقت اذان
بواسطه نماز دویم نگوید و اگر بعنوان مذکور بجای آورد ظاهرا بهتر باشد و هر
گاه شخصی در مسجدی نماز جماعت بگذارد و جماعتی دیگر وارد شوند در آن مسجد
و خواهند نماز جماعت کنند یا منفردی خواهد که نماز کند پس اگر کسی از آن
جماعت نمانده باشد اذان و اقامت میتوانند گفت و اگر شخصی مانده باشد
در تعقیب اذان و اقامت نگویند بنا بر مذهب مشهور و هر گاه شخصی اذان
بگوید بقصد آنکه نماز منفرد بکند بعد از آن جماعتی بهم رسند و خواهند که بجماعت
نماز کنند بهتر آنست که بآن اذان اکتفا نکنند و اعاده اذان بقصد جماعت بکنند
اما مؤذن پس شرطست که عاقل باشد و مسلمان باشد و مرد باشد اگر بواسطه مردان
اذان گوید و شرط نیست که بالغ باشد پس اگر صبی ممیز باشد اکتفا باذان او میتوان
کرد بواسطه نماز و سنت است که عادل باشد و اگر فاسق باشد اذان او صحیح است
و کور نباشد و اگر کور را معلمی باشد که خبر دهد او را بوقت جایز است و دانا باشد
بمعرفت وقتها و باوضو باشد و بر بلندی ایستاده باشد نه بسیار بلند مثل مناره
و سنت است که بلند آواز باشد و جمعی گفته اند که سنت است که خوش آواز باشد
و اگر کسی فراموش کند اذان و اقامت را و داخل نماز شود تا قراءت نکرده است
سنتست که برگردد بلکه تا برکوع نرفته است برگردد بلکه تا از نماز فارغ نشده
است بر میتواند گشت که اذان و اقامت بگوید و بعد از آن نماز را از سر گیرد
و بهتر آنست که اول صلوات بر محمد و آل او بفرستد و بعد از آن نماز را قطع
کند و همچنین اگر اقامت را نگفته باشد بر میتواند گشت اما اگر اقامت را گفته
باشد و اذان را نگفته باشد احوط آنست که بر نگردد و تا وقت داخل شود

اذان

اذان نگوید و در وقت فضیلت اذان میتواند گفت و اگر وقت فضیلت بدر رود احوط
آنست که اذان اعلام را نگوید بلکه اذان خود را نیز نگوید و اکتفا باقامت کند و
اذانیست که مردم مطلع شوند — اذانیست که برای نماز خود میگوید
بهتر آنست که اذان را در اول وقت بگوید و در صبح جایز است پیش از وقت گفتن و چون
وقت داخل شود باز بگویند و بهتر آنست که آنکه پیش میگوید غیر آنکس باشد که در وقت
میگوید و درین حکم فرقی نیست میان ماه رمضان و غیر آن و احوط آنست که مؤذن
مزد نگیرد بر اذان و جمعی کثیر از علما گفته اند که حرامست و اگر بیت المال باشد جایز است
که بقدر ضرورت باو بدهند و بهتر آنست که بواسطه خدا بگوید اما اگر وقفی کرده باشند
بواسطه مؤذنان قصوری ندارد گرفتن آن و فصول اذان و اقامت سی و پنج است
اذان هیجده فصل است و اقامت هفده فصل است بنا بر مذهب مشهور میان علما
اذان — باین عنوان در اذان بگوید اَللهُ اَکبرُ اللهُ اَکبرُ اللهُ اَکبرُ اللهُ اَکبرُ اَشهدُ
اَن لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد
ان محمدا رسول الله حیّ علی الصلوة حیّ علی الصلوة حیّ علی الفلاح حیّ علی
الفلاح حیّ علی خیر العمل حیّ علی خیر العمل الله اکبر الله اکبر لا اله الا
الله لا اله الا الله و اقامت چنین است مگر آنکه دو تکبیر از اول می افتد و یک تهلیل
از آخر و بعد از حیّ علی خیر العمل دو مرتبه میگوید قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة
و در سفر و ضرورت اکتفا بیک فصل میتوان کرد در اذان و اقامت و ترتیب در اذان
و اقامت شرطست باینکه اول اذان را باین عنوان بگویند و دیگر اقامت را باین عنوان
پس اگر اول اقامت را بگوید می باید که بعد از اذان اعاده آن کند و اگر فصلی از این
فصول را پیش بگوید می باید که اعاده کند تا ترتیب حاصل شود و سنتست که
مؤذن در حال اذان و اقامت رو بقبله باشد و مبالغه در اقامت بیشتر است و انگشتان
خود را در گوشها گذارد و سنتست که وقف کند بر اواخر فصول اذان و اقامت
و اذان را بتانی بگوید و اقامت را تند بگوید با فاصله و در اثنای اذان و اقامت
سخن نگوید و مبالغه در اقامت بیشتر است تا آنکه بعضی از علما حرام میدانند حرف

زدن در اثنای اقامت را و فاصله کند میان اذان و اقامت بدو رکعت نماز یا نشستنی
و بهتر آنست که چون بنشیند این دعا را بخواند که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِیْ بَارًّا وَ رِزْقِیْ
دَارًّا وَ عَیْشِیْ قَارًّا وَ عَمَلِیْ سَارًّا وَ اجْعَلْ لِیْ عِنْدَ قَبْرِ رَسُوْلِكَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَ آلِهٖ قَرَارًا وَ مُسْتَقَرًّا و یا فاصله کند بتسبیحی یا تحمیدی و در شام با بینهما یا بسکته
و سنت است که اذان را بلند بگوید و اقامت را پست ترک و همزه و ها و الف را ظاهر کنند در
اذان و اقامت و هر چند اسم حضرت پیغمبر صلعم بگوید صلوات بفرستد بلکه هرگاه اسم
آن حضرت را برد یا کسی نزد او ببرد صلوات بفرستد و بعضی قایل بوجوب شده اند
احوط آنست که ترک نکند و مکروهست مکر رگفتن فصلها زیاده از قدری که از شارع
متلقی شده است و همچنین گفتن الصلوة خیر من النوم و بعضی گفته اند حرام است
چون از شارع متلقی نیست و همچنین بهتر آنست که اشهد ان علیا ولی الله
و محمد و علی خیر البشر و امثال اینها را نگوید اگرچه ولی حق است و محمد و علی
بهتر از همه خلایقند و لیکن داخل اذان و اقامت نیست لازم نیست هر چه
حق باشد داخل کنند و اگر بواسطه تقیه از جاهلان گویند بواسطه تیمن و تبرک
بگویند و دانند که از شارع متلقی نیست و درین باب چند مسئله است **اول**
سنتست که هرگاه اذان را بشنود حکایت اذان بکند و اگرچه در بیت
الخلا باشد و سنتست که چون شهادتین را بشنود از روی اخلاص بگوید
وَ اَنَا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ اَكْتَفِیْ بِهِمَا عَمَّنْ
اَبٰی وَ جَحَدَ وَ اُعِیْنُ بِهِمَا مَنْ اَقَرَّ وَ شَهِدَ بعدد خلق خدا ثواب در نامه
اعمال او بنویسند از مقران و منکران و در حدیث است از حضرت امام جعفر
صادق صلعم که هر که در وقت اذان صبح و اذان شام این دعا را بخواند اگر در آن
روز یا در آن شب بمیرد با توبه بمیرد و دعا اینست که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
بِاِقْبَالِ نَهَارِكَ وَ اِدْبَارِ لَیْلِكَ وَ حُضُوْرِ صَلَوَاتِكَ وَ اَصْوَاتِ دُعَا
تِكَ اَنْ تَتُوْبَ عَلَیَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ **دویم** مکروهست
که در

که در اثنای اذان رو بجانب راست و چپ کند یا بگردد بلکه می باید ملازم سمت
قبله باشد و همچنین مکروهست پاره اذان را شخصی بگوید و بعضی دیگری بلکه
یک کس تمام کند **سیم** چون موذن قد قامت الصلوة بگوید احوط آنست که هر که با
آن امام نماز میکند حرف نزند و بعضی گفته اند که حرامست و اگر موذن سخن گفته باشد
سنتست که اقامه را اعاده کند مگر چیزی چند که تعلق بنماز داشته باشد مثل پیش
داشتن امام **چهارم** هرگاه امام اذان موذنی بشنود اگر آن موذن نماز جماعت کند
یا بواسطه نماز جماعت اذان گوید اکتفا بآن میتوانند کرد و احتیاج باذانی دیگر نیست
و اگر موذن منفرد باشد احوط آنست که امام اذان بگوید و اکتفا بآن نکند **پنجم** هرگاه
حدثی ازوی صادر شود در اثنای اذان و اقامت وضو سازد و از آنجا تمام کند
اگر اذان باشد و اگر اقامت باشد از سر گیرد **ششم** هرگاه نزاع کنند موذنان مقدم
دارند هر که افصح باشد و اصلح باشد و اعلم بوقت باشد و اگر درین صفات مساوی
باشند قرعه بیندازند و اگر همه با هم بگویند جایز است و اگر وقت باشد هر یک بعد از
دیگری بگوید و قصد اعاده اذان اول کند و اگر بیکی اکتفا کنند ظاهرا بهتر باشد
و بعد از اذان این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَ الصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ
بَلِّغْ مُحَمَّدًا صلعم الدَّرَجَةَ وَ الْوَسِیْلَةَ وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضِیْلَةَ بِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ
وَ بِمُحَمَّدٍ صلعم اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِیْ بِهِمْ وَجِیْهًا
عِنْدَكَ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ **مقصد دویم** در چیزی چند است
که در نماز واجبست و در آن هفت مطلب است **مطلب اول** در نیت است
و خلافی نیست در آنکه اگر ترک کند نیت را عمدا یا سهوا نمازش باطلست
و لیکن خلافست که رکن نماز است و داخل نماز یا شرط نماز است و خارج
از نماز و شرطیتش اظهر است و فایده معتدبها برین مسئله مترتب نمیشود
و نیت عبارتست از قصد اموری که خواهد آمد و درین دغدغه نیست که قصد
تعیین فعل می باید کرد با آنکه این نماز ظهر است یا عصر و آنکه غرض رضای الهی

وفرمان برداری اوست واحوط آنست که قصد وجوب یا ندب واداء یا قضا بکند
واحوط آنست که بیش از نماز واجبات نماز و مندوبات نماز را بداند تا آنکه
واجب را بعنوان وجوب بفعل آورد وسنت را بعنوان ندب پس اگر مجتهد
حی عادل پس اگر دلیل وجوب یا ندب ظا باشد واجبست که هر فعلی از افعال صلوة را
بدلیل بداند واگر مقلد باشد بتقلید مجتهد حی عادل پس اگر دلیل وجوب یا ندب ظاهر باشد
بهتر آنست که قصد آن بکند واگر دلیلش ظاهر نباشد قصد قربت یا مطلق رجحان
کافی است بلکه اگر ظاهر باشد نیز نیت قربت کافی است وچون نماز مرکب است
از واجبات و مندوبات ویک حقیقت است در وقت نیت خلافست که چگونه
نیت میکند بعضی گفته اند که قصد میکند که واجبات را بعنوان وجوب بفعل
می آورم و مندوبات را بعنوان ندب بواسطه رضای خدا و بعضی گفته اند
که قصد واجبات میکند وبس و مستحبات بتبعیت منوی میشود هرچند
نیت نکند واین قول بعید است وبعضی گفته اند که همه را قصد واجب میکنیم
باینمعنی که هر نمازی که مشتمل بر مستحبات باشد اکمل افراد واجب تخییری است
واین نیز خالی از بعدی نیست وبعضی گفته اند که قصد میکنیم واجب مشتمل
بمستحبات را واین نیز دو معنی دارد یکی آنکه واجباتی که مقرون است
با مستحبات واین بمعنی اول برمیگردد ودویم آنکه درین صورت قصد مستحبات
نمیکنند بلکه واجبات قصد میکنند وگویا این واجبات بسبب مقارنت بمستحبات
کمالی بهم رسانیده است که نیت او کافی است از نیت مستحبات واین بمعنی ثانی
برمیگردد وچون گمان آنست که نیت وجوب وندب درکار نیست این اشکال
وارد نمیشود ولیکن اگر بمعنی اول نیت کند بهتر است ودیگر بهتر آنست
که اول مجمل نماز را در خاطر در آورد واینمعنی را نیز منظور دارد که چه نماز
یست واین که واجبست یا سنت واینکه اداست یا قضا پس بعد از آن
قصد کند که این نماز را بواسطه فرموده الهی بجای می آورم واگر خود را درست
ساخته

ساخته باشد ومعانی فاسده را از نفس بیرون کرده باشد از قبیل ریا وطمع بهشت
وترس دوزخ همین که مشغول نماز میشود اینها همه منظورش خواهد بود میتواند
گفت الله اکبر واحتیاج باین نیست که این الفاظ را بگوید یا در خاطر بگذراند حاصل
آنکه اکثر مردمان غلط کرده اند نیت را وگمان ایشان آنست که نیت عبارتست
از الفاظ وسعی میکنند در تصحیح آن که مبادا از مخرج نگویند وبعضی سعی میکنند
که معانی این الفاظ در خاطر ایشان بگذرد وگو مطلب چیزی دیگر باشد واین
هردو نیت نیست بلکه نیت عبارتست از امری که اینکس را بران میدارد
که آن کار را بکند مثلا بعضی را گمان آنست که عبادت ایشان از ریا خالی
است ودر وقت نیت سعی میکنند که در خاطر خود در آورند قصد قربت را مع هذا
اگر خوب تفکر کنند میدانند که مطلب ایشان یا ریاست یا ترس دوزخ یا طمع
بهشت یا آنکه مثلا ثواب بسیاری شنیده اند از برای عبادتی بر آن میشوند که
او را بجای آورند مشخص است که باعث طلب ثواب شده است وهمچنین
اگر شنیده اند که در ترکش عقاب هست ترک نمیکنند چنانکه مشاهده است که اکثر
مستحبات را ترک میکنند و واجبات را ترک نمیکنند واگر نیکو نظر کنند اکثر مردم
خوب عبادت ایشان بواسطه خوف از جهنم است وجمعی کثیر باعتبار عادتست
که عادت کرده اند بعبادت اگر ترک کنند دلگیر میشوند وجمعی کثیر بواسطه ناموس
است که اگر ترک کنند ایشان را سرزنش میکنند که فلانی تارک الصلوة است
وجمعی کثیر بواسطه آنکه ایشان را متعبد گویند عبادت میکنند ودر اثنای عبادت
اینها همه بخاطر میگذرانند که ما بواسطه خدا میکنیم ولیکن حق تعالی مطلع
است وخود نیز میداند که کاذبست پس مشخص شد که نیت مشکل تر از
عمل است وبهتر از عمل است نه باینمعنی که احمقان تصور کرده اند که در خاطر خود
گذرانند مثل وسواسیان که سعی میکنند تا نصف نیت را که کرده اند اول از خاطر
شان رفته برمیگردند وگاه باشد که پنجاه مرتبه برگردند ویکمرتبه تمام بخاطرشان

نکنند و اگر تمام کذشت دیگر وسواس میکنند که مبادا بعضی را فراموش کرده باشیم
دیگر بر میگردند و در حدیث صحیح وارد شده است که این عمل شیطانست بلکه اشکال
نیت آنست که با خود ملاحظه نماید اگر در حضور مردم او را عجبی و ریائی بهم رسد باید
که در حضور مردم نکند اگرچه این هم ریائی است خفی ولیکن بهتر از آنست چرا که
او نیز بواسطه خلق رفته است بخلوت و مؤمن آنست که مردمان همه نزد او
مانند کشته باشند که وجود و عدم ایشان هر دو نزد او یکسان بوده باشد ولیکن
چون نفس را مصفی از کدورات نساخته اند علاجی نیست او را بغیر آنکه
در حضور مردم عبادت کمتر کند خصوصا نوافل را و می باید که علاج خود بکند
بعلم و عمل اما علم بآنکه بداند که وجود و عدم مردمان یکسانست نسبت بنفع
و ضرر او اگر حق سبحانه و تعالی نفع او را خواهد اگر عالمیان در مقام ضرر او باشند
باو ضرر نمی توانند رسانید و اگر حق تعالی ضرر او را مصلحت داند عالمیان باو نفع
نمیتوانند رسانید خصوصا در امر عبادت که هر که عبادت بواسطه ریا کند حق تعالی
او را در نظر آنهائی که عبادت بواسطه ایشان کرده است خوار و زار و بیمقدار
میکند و اگر مطلوبش حق سبحانه و تعالی باشد هر چند مخفی تر میکند سیمای ایمان او از
روی او ظاهر تر میشود و محبت خلق نسبت باو بیشتر میشود بواسطه محبت خالق
و من حیث العمل پاره در ریاضات و مجاهدات می باید کوشید بقانون ریاضت و باز
بتضرع و زاری از حق تعالی طلب ازاله این صفات رذیله میباید کرد تا حق سبحانه و تعالی
بفضل خود این صفات را از اینکس محو سازد و تحقیقش آنست که آدمی تا
بمقام محبت در نمی آید بوئی از اخلاص بمشامش نمیرسد و تحقیق این معانی
در کتب دیگر کرده ایم والله تعالی یعلم و چون اکثر عوام ادراک ایشان از رسیدن
باین معنی قاصر است ناچار بهتر آنست که در حال نیت قصد کنند که نماز واجب
پیشین ادا میکنم از جهت رضای حق تعالی و بعد از آن بی فاصله تکبیرة الاحرام بگویند
و احوط آنست که بزبان نگوید و می باید که در حکم نیت باشند تا از نماز فارغ شوند
یعنی

یعنی منافی نیت اول نکنند پس اگر قصد کند در اثنای نماز که نماز را قطع کردم یا قصد
کند که حدثی بجای آورد و بجای نیاورد پس اگر بر این قصد باشد و نماز را تمام کند نمازش
باطلست و اما اگر بعد از این قصد پیش از آنکه عملی بجای آورد مثل قراءت و غیر آن
از این قصد بر گردد و نماز را بقصد اول تمام کند ظاهرا نمازش صحیح باشد و اگرچه احوط
آنست که چنین قصدی نکند و اگر بکند بعد از اتمام این نماز نمازی دیگر احتیاطا بجای
آورد و اگر قصد کند بعضی از افعال صلوة غیر صلوة را مثل آنکه در حال رکوع قصد کند
بخم شدن آنکه استراحت کند یا مار یا عقرب را بکشد و مانند اینها و باین اکتفا کند نمازش
باطلست و اگر بر گردد و مرتبه دیگر رکوع کند صحیح است بنا بر مذهب جمعی و بعضی گفته
اند که نمازش باطلست و احوط آنست که این نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده
بکند و اگر در وقت رکوع قصد هر دو بکند هم قصد و هم قصد کشتن مار را احوط
در اینجا نیز اتمام و اعاده است و اگر قصد کند ببعضی از افعال صلوة ریا را
پس اگر فعل واجب باشد و بآن اکتفا کند نمازش باطلست و اگر فعل سنت باشد
یا اگر واجب باشد بر گردد و باز آنرا بکند احوط آنست که این نماز را تمام کند و احتیاطا
اعاده و اگر در اثنای نماز ذکری بگوید بقصد فهمانیدن آنکه من نماز میکنم و در
اینجا هستم یا ذکر را بلند بگوید تا کسی بیاید و اشاره کند که در خانه را بگشاید ظاهرا
قصوری نداشته باشد و اگر نکنند بهتر است **دویم** از واجبات نماز تکبیرة الاحرام است
و آن رکن است در نماز که بترک او عمدا و سهوا نماز باطل میشود و صورتش الله
اکبر است و اگر کسی الله اعظم بگوید نمازش صحیح نیست و همچنین اگر بفارسی
یا بترکی یا غیر آن بگوید در حالت اختیار نمازش باطلست و اگر کسی نداند واجب است
که یاد گیرد تا وقت نماز تنگ شود و اگر وقت تنگ شود و یاد نگرفته باشد بزبان خود بگوید
مثل آنکه فارسی بگوید خدا بزرگتر است و کسی که لال باشد آنقدر که ممکنش است
گفتن بگوید و اگر هیچ ممکن نباشد زبانش را حرکت بدهد و در خاطر خود در می
آورد که این حرکت دادن عوض تکبیرة الاحرام است و اگر نتواند الله اکبر را در خاطر بگذراند

بهتر است و اگر معنی او را نیز در خاطر در آورد بی دغدغه تر است و واجب است که
تکبیر را در حال ایستادن بگوید پس اگر نشسته بگوید با قدرت بر ایستادن یا در حالت
راست شدن بگوید یا در حالت گفتن متحرک باشد باطلست بلکه می باید ایستاده باشد
با قرار و بعد از آن تکبیر بگوید بلکه هرچه در حالت نماز در کار است می باید که در حالت
تکبیر داشته باشد مثل رو بقبله کردن و ستر عورت کردن و مانند آن و احوط آنست
که جمیع آنچه در نماز در کار است همه را در حالت نیت نیز داشته باشد و می باید
که حرفی یا حرکتی زیاد و کم نکند پس اگر همزه الله را مد کند که الفی ظاهر شود و همچنین
بای اکبر را مد کند که اکبار شود باطلست و همچنین اگر همزه الله را بیندازد و باو
وصل کند بما قبلش یا همزه اکبر را بیندازد یا الف وسط الله را بیندازد باطل
است و احوط آنست که وقف کند بر اکبر و بعد از آن ما بعدش را بخواند و بهتر
آنست که الف میان الله را زیاده از قدر طبیعی مد نکند و همچنین بای اکبر را
مد نکند و سنت است که هفت تکبیر بگوید و هر یکی از این هفت را که خواهد
قصد تکبیرة الاحرام میتواند کرد و می باید که نیت را مقارن آن دارد و سنت
است که بواسطه هر تکبیری دستها را بالا برد و شکم دستها بقبله باشد و ابتدا کند
بتکبیر در وقتی که ابتدا میکند ببالا بردن دست و منتهی شود تکبیرش بمنتهای بردن
دست برابر رو و نزدیک گوشها و اگر اول دستها را چنین بالا برد و بعد از آن
تکبیر بگوید نیز خوبست و احوط آنست که دست بالا بردن نزد هر تکبیری
ترک نکند و چون تکبیر بگوید این دعا بخواند اللّهم انت الملک الحق لا
اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر
الذنوب الا انت پس دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند که لبیک و سعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبد
یک بین یدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجأ و لا منجا و لا مفر منک الا
الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت الحرام
پس دو

پس دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند که وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض علی ملة ابراهیم و دین محمد صلعم و منهاج علی حنیفا مسلما و
ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب
العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اعوذ
من الشیطان الرجیم بعد از آن بسم الله بگوید و حمد بخواند و در بعضی روایات
واقع شده است که در عقب تکبیر سیم این دعا بخواند که یا محسن قد اتاک
المسیئ و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیئ و انت المحسن
و انا المسیئ فصل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی
و در بعضی وارد شده است که بگوید رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی
ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات
یوم یقوم الحساب و بعضی از علما گفته اند که بهتر آنست که پیش از این
تکبیرات این دعا بخواند که اللهم انی اقدم الیک محمدا صلعم بین یدی
حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا والآخرة
و من المقربین و اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و د
عائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم و سنت است که چون بنماز
برخیزد دل خود را متوجه جناب اقدس الهی کند و در حالتی که این دعاها
و تکبیرات گوید معانی اینها را متذکر باشد و از روی کسل و خواب آلوده متوجه
نماز نشود بلکه اینها را از خود دور کند و اگر احتمال آن دهد که در اثنای نماز
او را بول یا غایط یا باد آزار دهد پیشتر خود را از اینها پاک کند تا حضور قلب
از وی فوت نشود و چون متوجه نماز شود می باید که این معنی را در خاطر در آورد
که بنده ذلیل نزد پادشاه جلیل بعبادت او ایستاده و اگر این حالت را داشته
باشد که همگی قلب او ناظر بجناب اقدس الهی فبها و الا این معنی را منظور سازد
که منظور حق تعالی و حق تعالی متوجه اوست چنانکه در حدیث است که هرگاه بنده متوجه

غیر حق سبحانه و تعالی شود خطاب میرسد که ای بنده متوجه که میشوی بکسی که بهتر از
من است و اگر سه مرتبه متوجه غیر شود دیگر حق تعالی نظر رحمت باو نمیکند و اقل
مراتب توجه آنست که بنده معانی این عبارات را فهمد و در حین مخاطبه
داند که خطاب با که میکند و در هر خطابی صادق باشد مثل توجهی که از وَ
جَّهْتُ وَجْهِیَ ظاهر میشود و اخلاصی که از اِنَّ صَلوٰتِی وَنُسُکِی فهمیده
میشود و فنائی که از مثل مِنْکَ وَبِکَ وَلَکَ وَاِلَیْکَ مستفاد میشود
و در حین تکبیرة الاحرام ملاحظه عظمت الهی بکند چنانکه از حضرت امام
جعفر صادق عم منقولست که چون تکبیر گوئی خداوند خود را ببزرگی یاد کنی
باید که غیر حق تعالی در نظر تو حقیر باشد بدرستی که هرگاه بنده تکبیر گوید و خدشه
از حقیقت بزرگی در خاطرش باشد یا آنکه دیگری را بزرگ داند خداوند عالمیان
میفرماید که ای دروغ گو مرا فریب میدهی بعزت من و جلال من که هر آینه ترا
از حلاوت ذکر خود محروم گردانم و ترا از قرب خود محجوب سازم و لذت منا
جاتم را از تو بردارم و بهتر آنست که اینمعنی را ملاحظه نماید که حق تعالی اعظم
است از آنکه او را وصف توان کردن و هرگاه بنده ملاحظه عظمت الهی
چنانکه باید بکند باید که حقیر شمارد اقلا شیطان و دنیا و نفس اماره و
هوای نفس را و چنان در خاطر داشته باشد که متابعت اینها نکنند که اگر
متابعت اینها در خاطر داشته باشد حق تعالی را اعظم از اینها ندانسته خواهد
بود بلکه اینها خدای او خواهند بود چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که
اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰاهُ یعنی آیا دیدی کسی را که خدای خود را
هوای خود کرده و هرچه هوای او طلب مینماید متابعت او میکند و همچنین
فرمود که اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ یعنی آیا عهد
نکردم بشما ای فرزندان آدم که بندگی شیطان مکنید و آیات و احادیث در
باب زیاده از حد و حصر است و منقولست از حضرت امیرالمؤمنین و امام
المتقین

المتقین علی بن ابی طالب عم که چون مرتبه اول الله اکبر میگوید اینمعنی قصد کند
که حق تعالی از آن اعظم است که او را بانگشتان لمس توان کرد و دست بالا
بردن اشاره بآنست و چون ده انگشت است اشاره بآنست که او را
ادراک نمیتوان کرد به پنج حاسه ظاهره که عبارتست از باصره و سامعه و ذائقه و شامه م
و لامسه و پنج حاسه باطنه که حس مشترکست و خیال و وهم و حافظه و متخیله
و از آن اعظم است که او را وصف توان کرد بایستادن یا نشستن که از
صفات اجسام است و در تکبیر دوم قصد کند که حق تعالی از آن اعظم است
که وصف توان کرد او را بحرکت یا سکون زیرا که این هر دو از لوازم جسم
است و در تکبیر سیم قصد کند که حق تعالی از آن اعظم است که جسم باشد یا آنکه
او را درازی و پهنا و عمق بوده باشد یا بزرگی و کوچکی و مقدار که از لوازم
جسم است او را باشد یا شبیهی بوده باشد او را از جسمانیات و روحانیات
و در تکبیر چهارم قصد کند که حق تعالی از آن اعظم است که محل عوارض یا امراض
بوده باشد و او را تغیر بوده باشد از حالی بحالی چرا که هرچه محل حوادث است
حادثست و ممتنع اند بوده که واجب الوجود بوده باشد و در تکبیر پنجم قصد کند که
حق تعالی از آن اعظم است که او را وصف توان کرد بآنکه جوهر است یا عرض
یا حلول کند در چیزی و در ششم قصد کند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است
که جایز باشد بروی زوال و عدم یا منتقل شدن از مکانی بمکانی زیرا که او
مکانی نیست و اینها صفات محدثات است و در تکبیر هفتم قصد کند که حق تعالی
از آن منزه است که او را حواس ظاهره یا باطنه بوده باشد زیرا که اینها هم
صفات ممکناتست و واجب الوجود بالذات از این صفات معراست و می
باید که در حین توجه بجناب اقدس الهی در جمیع احوال تصور ذات اقدس
بکند و همچنین مکانی یا جهتی و چگونگی از جهت وی قرار ندهد و اگر در هر
تکبیری همه اینها را در خاطر درآورد بهتر است و اگر مفصل نتواند مجملا

درخاطر در آورد اینمعنی را که حق سبحانه وتعالی از آن اعظم است که او را نسبتی بممکنات
یا مشابهتی باینها باشد یا او را وصف توان کرد و اینمعنی را بداند که هرچه در ذات
مقدس تصور کند ذات از آن مقدس است آنچه پیش تو بیش از آن ره
نیست غایت فهم تست الله نیست و اگر دعا را نتواند بهفت تکبیر اکتفا
کند و اگر آن هم مشکل باشد به پنج یا سه و بهتر آنست که اقلا دعای توجه را
بخواند که آن وجهت وجهی است تا آخر و در حین خواندن این دعا چنان
کند که تا ممکن دل را متوجه سازد و خود را خالص کرداند و چنین باشد
تا از نماز فارغ شود و سعی کند که اگر خاطرش در اثنای نماز متوجه نشود باز
خود را متوجه سازد و چنین سعی نماید تا عاقبت اینمعنی ملکه شود و می باید
که حضور قلب موجب خضوع و خشوع او باشد و آن سبب گریه و زاری او باشد تا
بهره از مضمون الصلوة معراج المؤمن بیابد و سنتست که امام تکبیر را بلند بگوید
که ماموان بشنوند و ماموان آهسته بگویند **سیم** از واجبات نماز قیام
است و آن رکن است در حالت تکبیرة الاحرام و پیش از رکوع و در حال نیت
نیز بنا بر مذهب مشهور در حال اختیار پس اگر کسی ترک کند قیام را در این حالت
عمدا یا سهوا نماز او باطلست و احوط آنست که تکیه بر چیزی نکند که اگر آن چیز را
بردارند او بیفتد و می باید که بر سر دو پا بایستد و احوط آنست که تکیه آن بر یک
پای بیشتر از تکیه او بر پای دیگر نباشد و احوط آنست که پاها را زیاده از یک
وجب از هم دور نکند و اگر بسیار از هم دور گذارد که نگویند راست ایستاده
باطلست و همچنین می باید که راست بایستد پس اگر کج بایستد خواه میل به پیش
کند یا پس یا بجانب راست یا چپ که از حد راست ایستادن بدر رود باطلست و سنتست که استخوانهای پشتش راست باشد و همچنین گردنش راست ایستاده باشد و سر را به پیش یا بجانبین نیفکند و
دستها را بیاویزد گشاده و انگشتانش به پهلوی هم باشد بگذارد برابر
زانوها

زانوهایش نرسیده باشد و پاها را بهم نچسپاند و میانه ایشان فاصله بگذارد
از یک انگشت تا یک وجب و بهتر سه انگشت گشاده است و چنان کند
انگشتان هر دو پایش محاذی قبله باشد و پیش و پس نباشد بلکه برابر
هم باشد و دوششهای را نیز بیاویزد و بالا نکشد و چنان کند که نظرش
بموضع سجودش باشد و نظر بجانب راست و چپ و آسمان نکند و از
روی شکستگی و خضوع نظر کند و چشم را از حدقه بیرون نیاورد و مردان
بایستند مثل لانه و زنان راسنتست که پاها را بهم بچسپانند و دستها را
بر روی پستانها گذارند و اگر ممکن نباشد او را تمام نماز ایستادن هرچه ممکنش
باشد بایستد و آنچه را ست نتواند ایستاده تکیه کند و اگر نتواند بهم را ایستاده
کند تکیه کرده و اگر محتاج باشد بکسی که اجرت کند که تکیه بر او کند احوط آنست
که اجرت کند اگر چه زیاده از اجرت المثل باشد و اگر بهیچ وجه ممکن نباشد
او را ایستادن بی تعب بسیار بنشیند و در نشستن نیز رعایت
امور ایستادن بکند که راست بنشیند اگر ممکنش باشد و اگر نه آنچه
ممکنش باشد راست بنشیند و باقی را تکیه کند و الا همه را تکیه کند و
اگر نتواند نشستن به پهلو بخوابد و احوط آنست که به پهلوی راست
بخوابد روی بقبله و اگر ممکنش نباشد به پهلوی چپ بخوابد و اگر ممکنش
نباشد بر پشت میخوابد پای بقبله و درین حالات ایما میکند از برای
رکوع و سجود بسر اگر ممکن باشد و الا بچشم و احوط آنست که پیشانی را بر مهر
و مانند آن برساند یا مهر و موضع را بلند کند یا خود بردارد یا دیگری بر پیشانی
گذارد و احوط آنست که ایمای بواسطه سجود را بیشتر کند تا فاصله
بشود و در وقت ایما قصد کند که این چشم برهم گذاشتن بجای رکوع
است و این باز کردن بجای سر برداشتن از رکوع و برین قیاس تا
باخر و بهتر آنست که درین وقت ملاحظه نماید که عبث چشم برهم نزند

وباز نکنند واگر شخصی نماز نشسته کند و سبک شود برخیزد و ترک قراءت کند
وچون راست شود قراءت کند و همچنین اگر ایستاده باشد و ضعف غالب شود که
نتواند ایستاد و تکیه کردن بنشیند واگر درین صورت ترک قراءت کند
نیز بهتر است و اکثر گفته اند که قراءت بکند در حال نشستن و آن نیز بد نیست
و همچنین در هر حالتی از پائین ببالا میرود و از بالا بپائین می آید واگر
شخصی نماز نشسته کند ممکنش باشد که برخیزد و رکوع کند واجبست
که برخیزد و بعد از آن برکوع رود ایستاده که اگر نکند نمازش باطلست بنا
برمذهب مشهور و هرگاه نماز نشسته کند مخیر است بهر عنوان که خواهد نماز
میتواند کرد خواه دو زانو و خواه چهار زانو و خواه پا دراز کرده و لیکن
بهتر آنست که در حالت قراءت مربع بنشیند یا نکه زانوها را بلند کند و کف
پاها را بالیتین بزمین گذارد و چون برکوع رود دو زانو بنشیند و بهتر آنست
که آنقدر کج شود که اگر ایستاده می بود کج میشد و بهتر آنست که رانها را از ساقها
بردارد و چنان کند که سرش مساوی زانوهاش باشد و در حال تشهد متورک
می نشیند و انشاء الله کیفیت تورک خواهد آمد و در نماز نافله مخیر است میان
ایستاده و نشسته و بهتر آنست که با قوت ایستاده بکند و احوط آنست که
اگر قوت داشته باشد خوابیده نکند **چهارم** از واجبات نماز قراءتست و آنچه
واجبست خواندن سوره حمد در نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول از نماز
سه رکعتی و چهار رکعتی و احوط آنست که سوره را ترک نکند بعد از حمد و
بهتر آنست که بقصد قربت بفعل آورد مگر آنکه وقت تنگ باشد که اکتفا بحمد
میکند و در دو رکعت آخر چهار رکعتی و رکعت آخر سه رکعتی مخیر است میان
حمد و تسبیحات اربع و صورتش اینست که سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و احوط آنست که با آن استغفار نیز ضم کند یا نکه بگوید
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ یا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی و بهتر آنست که سه نوبت تسبیحات

اربع

اربع را بخواند با استغفار و ظاهرا امام را بهتر آنست که حمد بخواند و منفرد
تسبیحات با استغفار اگرچه حمد مطلقا اسلم است و جایز است که در
یک رکعت حمد بخواند و در رکعت دیگر تسبیح و احوط آنست که هرگاه که شروع
بیکی ازین هر دو بکند رجوع بدیگری نکند و واجبست در قراءت که اول
حمد را بخواند و حمد را تمام بخواند و بسم الله نیز جزو حمد است پس اگر خلل
کند بحرفی از آن صحیح نیست و از آن جمله است تشدید و مد متصل و واجبست که حروف را از مخارج خود بگوید مثلا مخرج ضاد را از ظا نگوید و بر هر کلمه
وقف نکند که نقصان حرکت است و همچنین وقف بحرکت موجب زیادتی
حرکت است و همچنین ترتیب آیات را بنحوی که متواتر است بخواند و بهر یک
از قراءات سبعه که بخواند صحیح است و بهتر آنست که بقراءت عاصم بخواند و احوط
آنست که بقراءت ابوجعفر و خلف و یعقوب نخواند و احوط آنست
که با سوره بسم الله بخواند واگر سوره را پیش از حمد بخواند واجبست که
بعد از حمد اعاده کند آن سوره را یا غیر آن سوره را و احوط آنست که در
نماز واجب سوره عزیمه نخواند واگر فراموشی بخواند رجوع کند بسوره دیگر مادام
که از آیه سجده نگذشته باشد که اگر گذشته باشد سجده بکند و نماز را
تمام کند و احتیاطا اعاده کند و در نماز نافله جایز است سوره عزیمه خواندن
و چون آیه سجده بخواند بسجده رود و بهتر آنست که اگر سجده در آخر سوره
باشد بعد از سجده حمد بخواند تا رکوع بعد از قراءت واقع شود و احوط آنست که سوره
نخواند که بسبب خواندن آن وقت فوت شود پس اگر شروع در آن کرده باشد
و خوف فوت شدن وقت باشد پس اگر آنقدر وقت باشد که سوره خفیف بخواند
قطع کند سوره طویل را و سوره خفیف بخواند واگر وقت نباشد قطع کند و نماز را
تمام کند و احوط آنست که در نماز واجب زیاده از یک سوره و کمتر از یک سوره نخواند
و در نماز نافله زیاده و کم جایز است بی دغدغه واگر آیه را یا کلمه را بواسطه اصلاح

که اداء آن قاری نکو بیند و واجبست رعایت حرکات
او کردن پس وصل بسکون نکند صح

مکرر بخواند قصور ندارد مگر آنکه بواسطهٔ وسواس مکرر خواند که دغدغه عظیم میشود و
بهتر آنست که شخصی که مبتلا بوسواس باشد هر چند شیطان وسوسه کند او را که غلط
خواندی ملتفت نشود و جواب او بگوید که تو غلط میگوئی من درست خواندم
واحوط آنست که نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و دو رکعت اول نماز خفتن را
بلند بخواند و باقی را آهسته بخواند و احوط آنست که چون آهسته خواند رعایت کند
که خود بشنود و کسی که نزدیک او باشد نشنود و بر زنان جهر واجب نیست و اگر
نامحرم آواز ایشان را نشنود بلند میتوانند خواند و چون تسبیحات اربع خوانند
احوط آنست که آهسته بخواند و مشهور آنست و اگر کسی بی ترتیب بخواند حمد را از
روی عمد و اکتفا بآن کند نمازش باطلست و اگر پیش از رکوع برگردد و بترتیب
بخواند آن نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده کند و اگر نسیانا بی ترتیب بخواند برگردد
و بترتیب بخواند آن تا برکوع نرفته باشد و همچنین است هر غلطی که کند در قراءت
پیش از رکوع تدارک کند و اگر بعد از رکوع بخاطرش آید نمازش صحیح است و احتیاطا
سجده سهو میکند و کسی که حمد نداند یا درست نداند واجبست که سعی نماید در
یاد گرفتن و درست کردن تا وقت تنگ نشود پس چون وقت تنگ شود هر چه داند
بخواند و هر چه نداند احوط آنست که بعوض او بمقدار آنچه نمی داند از سوره
دیگر بخواند و همچنین اگر هیچ از حمد نداند بعوض او بمقدار او از سوره دیگر
بخواند یا از تسبیحات اربع بخواند و کسی که گنگ باشد حرکت دهد زبان خود را
بقراءت بمقدار آن و قصد کند که این حرکت دادن عوض قراءت است و اگر الفاظ
قراءت را در خاطر بگذراند بلکه معانی را نیز بهتر است و احوط آنست که اگر ممکن باشد
درین صورتها که اقتدا کند نماز بجماعت بکند و احوط آنست که اگر قرآن از خاطر
داشته از روی نوشته نخواند و می باید که در اثنای قراءت چیزی دیگر نخواند
مگر آنچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و احوط آنست که آیه دیگر در اثنا
نخواند و می باید که بسیار خواندنش نشود که از حد قاری بدر رود و احوط
آنست

آنست که بعد از حمد بلکه مطلقا در نماز آمین نگوید و همچنین احوط آنست
که هرگاه در نماز سوره والضحی بخواند سوره الم نشرح را نیز بخواند و همچنین
هرگاه سوره فیل را بخواند سوره لایلاف را نیز بخواند و بسم الله در میان هر دو
بخواند و سنت است که در رکعت اول پیش از حمد استعاذه بخواند بلند یا
آهسته و بهتر آنست که باین عبارت بخواند که أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ
و بهتر آنست که در رکعات دیگر نخواند و سنت است که حروف قراءت را نیکو ظاهر سازد
و مراعات صفات آواز تفخیم و ترقیق و استعلاء و اطباق و غیر آن بکند و وقف
تام بکند و اگر دست بهم نرسد وقف حسن بکند و وقف تام الحمد چهار است بر آخر
بسم الله و مالک یوم الدین و نستعین و آخر حمد و وقف حسن در ده است بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم نعبد المستقیم علیهم علیهم و
بهتر آنست که ~~رعایت حرکات نیکو بکند~~ سوره توحید را بیک نفس نخواند و بر هر
آیه از آیات او وقف نیکوست و بهتر آنست که رعایت حرکات نیکو بکند و مد منفصل
بکند و مد را زیاده از چهار الف نکند و تشدید را بسیار سخت نگوید که سه حرف
شود و اشباع کسره کاف ملک بکند و همچنین اشباع ضمه دال نعبد نیکوست
و واو بعد از آن را خوب ظاهر سازد و دال یوم الدین را واضح سازد و همچنین
یاء ایاک چنانکه کافی مشوه نشود و فتحه کاف را نیکو ظاهر سازد بی اشباع
و ملاحظه نماید که حرفها را بسیار سخت نگوید که مانند مشدد شود مثل نون و با
و دال نعبد و تاء نستعین و ضاد صراط را خوب ظاهر سازد و حروف مد را سیر
کند مثل یاء عالمین و رحیم و دین و نستعین و بر نکشد و فتحه طاء صراط را خوب
واضح سازد بی مبالغه و همچنین فتحه نون الذین را و ملاحظه نماید که تاء انعمت
و ضاد مغضوب از سخت گفتن مثل مشدد نشود و الضالین را کشیده نگوید
مگر آنکه ما بعد حرف استعلا یا را یا الله ما قبل مفتوح یا مضموم باشد که درین
یعنی تا بعد حرف را که الف است [illegible] بگوید [illegible] که در الله است
صورتها تفخیم میکند و سعی نماید که همزه و تاء را خوب ظاهر سازد و ادغام [illegible] نکند

چنانکه ابو عمرو می کند در الرجیم ملک و سنتست که در نوافل سوره بعد از حمد بخواند
و زیاده نیز جایز است و نوافل روز را بهتر آنست که زیاده از یک سوره نخواند که
در نماز ظهر و عصر سوره سبح اسم و والشمس و مانند آنرا بخواند و نماز عصر و شام را سوره
اذا جاء و الهیکم و مانند ان بخواند و نماز صبح را سوره عم و لا اقسم و هل اتی علی الانسان
و هل اتاک حدیث الغاشیه بخواند و اگر هر نمازی را در رکعت اول سوره انا
انزلناه و در ثانی قل هو الله احد بخواند نیز فضیلت دارد و در صبح دوشنبه
و پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان بخواند و در نماز شام و خفتن شب جمعه
در رکعت اول آن سوره جمعه بخواند و در رکعت دویم شام سوره قل هو الله
احد میخواند یا سبح اسم ربک و در رکعت دویم خفتن سوره سبح اسم میخواند
یا اذا جاءک المنافقون و صبح جمعه را سوره جمعه میخواند در رکعت اول و در
رکعت دویم قل هو الله احد میخواند یا اذا جاءک المنافقون و احوط آنست
که در نماز جمعه رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دویم سوره منافقین و بهتر
آنست که در ظهر و عصر روز جمعه نیز چنین کند و اگر فراموش کند و سوره دیگر
غیر از دو سوره بخواند سنتست که عدول کند باین دو سوره و بهتر آنست که اگر
از نصف تجاوز کرده باشد عدول نکند و همچنین اگر سوره جحد یا توحید خوانده
باشد بهتر آنست که عدول نکند و در نمازهای دیگر عدول میتواند کرد از سوره بسوره
هرگاه بنصف سوره نرسیده باشد مگر آنکه سوره جحد و توحید باشد که عدول نمی
تواند کرد و نوافل روز را آهسته بخواند و نوافل شب را بلند بخواند و نوافل شب
را طول دهد و نوافل روز را سبک بکند و سنتست که در هفت موضع سوره قل
یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند در دو رکعت نافله صبح و دو رکعت
اول نافله پیشین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت
احرام و نماز صبح هرگاه روشن شود و دو رکعت اول نماز شب اگر وقت باشد
بهتر آنست که هر رکعتی الحمد رسی قل هو الله احد بخواند و اگر در رکعت
اول

اول قل یا ایها الکافرون نیز جمع کند بهتر است و سنت است که امام قراءت را چنان بخواند
که هر که در عقب اوست قراءت را بشنود ما دام که بسیار از حد بدر نرود و سنت است
که ماموم هر چه خوانند آهسته بخواند که خواندن را امام نشنود و سنتست که چون
نماز گذارنده بآیه رحمت رسد از حق سبحانه طلب رحمت کند و چون بآیه عذاب رسد پناه
بخدا برد از شر آن بشرط آنکه دعای طویل نخواند و همچنین ماموم نیز بشنود آیت
بهشت را از امام طلب بهشت کند باینکه بگوید اللهم انی اسئلک الجنة و
چون آیت دوزخ بشنود پناه بخدا برد از شر آن باینکه بگوید اللهم انی اعوذ بک
من النار و اگر خود یا کسی عطسه کند بگوید که الحمد لله رب العالمین و احوط
آنست که سکوت بسیار در حالت قراءت بفعل نیاورد که اگر آنقدر بفعل آورد
که او را قاری نگویند قراءت را از سر گیرد و اگر او را نماز گذارنده نگویند نماز را
از سر گیرد و احوط آنست که این نماز را تمام کند و اعاده کند و همچنین احوط آنست
که نیت قطع قراءت نکند پس اگر بکند و باز نیت کرده قراءت را تمام کند صحیح است
و سنت موکد است که در حین قراءت مستحضر معنی آن بوده باشد و همچنین در سایر
اذکار چنانکه وارد است از سید کائنات صلعم که نماز نیست مگر با حضور قلب و در
احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلعم که از نماز آنقدر مقبولست
که دل با حق تعالی است پس باید که هر چه با حق تعالی خطاب کند خداوند خود را حاضر
و ناظر دانسته در مقام مخاطبه در آید با کمال خوف و نهایت امید و هر چه حق تعالی خطاب
کند خود را مخاطب داند که گویا او را خطاب میکند و هر چه از آیات وعد و وعید
بخواند چنان تصور کند که اینها همه با اوست و اگر قصص پیشینیان بخواند
بداند که غرض عبرت از حال ایشانست و چنان تصور کند که بنده ذلیل نزد
پادشاه جلیل ایستاده گاهی خداوند با او در خطابست و گاهی او با خداوند
در مناجات پس چون استعاذه کند می باید که چون بمنزله شخصی داند
که در دست چندین هزار شیاطین جن و انس گرفتار شده و بخودی

خود ممکنش نیست که از شر اینها رهائی یابد به پناه بخداوند خود میبرد و از روی تضرع
و زاری میگوید که اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم یعنی پناه می برم بخداوند عظیم
الشأن از شر شیطان رانده شده از رحمت او و چون بسم الله الرحمن الرحیم گوید
ملاحظه نماید که در هیچ امری خصوصا در عبادت بی مدد و یاری حق سبحانه و تعالی کاری نمیتوانم
کرد پس قصد میکند که بیاری خدا با اسم خدا شروع می نمایم در قرائت آن خداوندی که
رحمن است بنعمتهای ظاهره بر جمیع خلایق و رحیم است بنعمتهای باطنه بر خواص و چون
الحمد لله گوید قصد کند که هر حمد و ثنای که هست مخصوص ذات خداوندی است که
مستجمع صفات جمیع کمالست و این را ملاحظه نماید که نعمتهای حق تعالی بر وی غیر متناهی
است در مقام شکر گذاری در آمده بشکری که حق تعالی ذات خود را کرده و چون رب العالمین
گوید ملاحظه یگانگی ذات مقدس او کند که آفریننده و پرورش دهنده و روزی دهنده همه
عالمیان از انس و جن و ملایکه و غیر ایشان اوست و همه در تحت قدرت او داخلند و چون الرحمن
الرحیم گوید دو مرتبه دیگر بواسطه زیادتی امید خداوند خود را بصفت رحمانیت و رحیمیت
میخواند و درین حالت باید که ملاحظه نماید که چنانکه این دو صفت در دنیا شامل حال
عوام و خواص است در آخرت نیز چنین است و ملاحظه بزرگواری و عظمت و شأن
او کند از ملاحظه نعمتهای غیر متناهی اخروی و باید که درینجا رجای او غالب باشد و چون
مالک یوم الدین گوید یعنی صاحب روز جزا و اگر مَلِکِ گوید یعنی پادشاه روز جزا ملاحظه
قهر و عظمت و جلال حق سبحانه و تعالی کند و ملاحظه عقاب او و می باید که روز قیامت
و عقوبتهای آن روز همگی منظور او بوده باشد و درین ملاحظه خوف او غالب باشد که
مؤمن می باید خوف و رجای او یکسان باشد خوف او از اعمال قبیحه اش بوده باشد و رجای
او از کرم و جود الهی بود و در تقدیم آیت رحمت بر غضب امیدواری بسیار است چنانکه
در حدیث قدسی وارد شده که حق سبحانه و تعالی میفرماید که سَبَقَتْ رَحْمَتی غَضَبی و می باید
که عارف بعد از ملاحظه این معانی او را حالتی بهم رسد که قابلیت مناجات با رب الارباب
داشته باشد که بعد از آن متکلم شود با ایاک نعبد چون وسیله قبل از حاجت میباشد
و وسیله

و وسیله بندگان بجناب اقدس الهی بندگی اوست بشرط اخلاص بنده میگوید که
ترا عبادت میکنم و بس نه غیر ترا و میباید که درین مخاطبه صادق باشد و عابد شیطان
و نفس و هوا و دنیا و مردمان نباشد و خود را از ریا مبرّی ساخته باشد تا کاذب
نباشد و چون آدمی بخودی خود نمی تواند باین عبادت رسیدن ناچار متکلم میشود با ایاک
نستعین یعنی از تو یاری میجویم و بس در جمیع امور خصوصا در امر عبادت مخلصان
و میباید که درین معنی نیز کاذب نباشد و در خاطرش استعانت از غیر جناب
اقدس الهی نبوده باشد بلکه خلق را نیز وسیله نداند و در مقام توحید خالص در آید
و چون این معانی را در خاطر در آورد این را نیز در خاطر در آورد که گویا از وی سؤال
میکنند که ای بنده چه مراد داری و ترا چه مقصود است بعد از آن گویا شود که اهدنا
الصراط المستقیم گویا بنده میگوید که خداوندا من از تو ترا و راه ترا میخواهم خداوندا
هدایت کن و راه نمائی کن مرا براه راست و در احادیث اهل بیت علیهم وارد است
که براه راست راه متابعت ایشانست ظاهرا و باطنا و باید که درین حالت ملاحظه
بیچارگی خود کند و اعتصام بحبل المتین الهی جوید و طلب زیادتی معارف
و حقایق ربانی کند و طلب وصول باعلای مراتب کمال انسانی که محبت و معرفت
و فنا و بقاست کند و چون بنده کما هو حقه نمیداند که راه راست کدام است و کمال
چیست میگوید که صراط الذین انعمت علیهم یعنی خداوندا بنما بمن و برسان مرا
براه آنهائی که انعام کرده بر ایشان در آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و در آیه اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و
الشهداء و الصالحین و در اخبار وارد است که مراد از نبیین درین آیت سید
الانبیاء و مراد از صدیقین افضل الصدیقین است که آن علی بن ابی طالبست ع
و مراد از شهدا سیدان جوانان اهل بهشت حسن و حسین اند و مراد از صالحین
بقیه ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم حاصل آنکه می باید که در حین طلب
ملاحظه اکمل راهها و افضل وسیلها کنند و آن بی دغدغه راه ایشانست و بعد

ازین ملاحظه نماید که جمعی بواسطه تقلید پدران و پیشینیان از روی عناد راه
حق را گذاشته اند و متوجه باطل شده اند بحق سبحانه و تعالی پناه می برد که غیر المغضوب
علیهم یعنی نگاه دار مرا از راه کسانی که بسبب عناد و تعصب از جاده حق
منحرف شده اند و مستحق غضب و نکال تو گشته اند و درین حالت میباید
که ملاحظه اینمعنی نماید که هرچند بنده اقرب حاصل شود ایمن نباشد از
بعد و انحراف و دیگر ملاحظه نماید که جمعی بسبب جهل و غباوت از راه
راست گشته اند و در بیابان ضلالت گرفتار شده اند بجناب اقدس
الهی پناه می برد از آنکه مثل ایشان باشد یا مثل ایشان شود و حقایق
و معارف حمد زیاده از آنست که کسی باو تواند رسید یا درین مختصرات درج توان
کرد و در حدیث معتبر واقع شده است که هر آیه از آیات قرآنی گنجی است از گنجهای
رحمانی می باید که خواننده از گنج نگذرد بلکه بر سر هر گنجی که رسد سر آنرا بردارد
و ملاحظه کند که در گنج چه مخزونست خصوصا سوره حمد و بهتر آنست که بعد از حمد
و سوره سکته بفعل آورد و بهتر آنست که اگر داند در هر رکعتی سوره غیر سوره
رکعت سابق بخواند **مطلب پنجم** در رکوع است و آن رکن است که بترک او
عمدا و سهوا نماز باطل میشود و آن واجبست در هر رکعتی یکبار مگر در نماز
آیات که در هر رکعتی از آن پنج رکوع واجبست و واجبست در رکوع چهار چیز
اول خم شدن آنمقدار که انگشتان دستش بزانو یا برسد و احوط آنست که کف
دست برسد و غیر مستوی الخلقه یا آنکه دستش دراز یا کوتاه باشد رجوع بمستوی
الخلقه میکنند و آنقدر که مستوی الخلقه خم میشود او خم میشود و اگر اینقدر نتواند
خم شدن آنقدر که ممکنش باشد خم شود پس اگر مطلقا خم نتواند شدن ایما کند
بسر و اگر نتواند ایما کند بچشم و اگر کسی خم باشد در خلقت یا بواسطه مرض
احوط آنست که بواسطه رکوع اندکی خم شود تا فرق شود میان قیام او و
رکوع او **دویم** واجبست که بقدر ذکر واجب قرار بگیرد و اگر مرض داشته
باشد

باشد که قرار نتواند گرفت از وی ساقط میشود **سیم** واجبست ذکر در آن بهر ذکری
که خواهد و احوط آنست که یا ذکر سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید یا سبحان الله
و احوط ازین آنست که سه مرتبه تسبیح کبیر را بگوید **چهارم** واجبست سر برداشتن
از رکوع که راست شود و اگر نتواند بواسطه مرضی هرچه تواند راست
شود و اگر کسی را باید بعد بگیرد بواسطه راست شدن **پنجم** واجبست
قرار گرفتن در راست شدن و اگر چه اندکی باشد و اما مستحبات رکوع پس
آن تکبیرات است بواسطه رکوع در وقت ایستادن پیش از رکوع رفتن
و سنت است دست بالا بردن و تکبیر را در حین بالا بردن گفتن بعنوانی که
دست گشوده باشد و انگشتان نزدیک هم باشند احوط آنست که ترک
اینها نکنند و چون دست بزیر آورد برکوع رود و چون برکوع رود اول
دست راست بر زانوی راست گذارد و دیگر دست بر زانوی چپ و میباید که
انگشتان او گشاده باشد و زانو را بان بگیرد مانند لقمه و اگر یک دست عذر داشته
باشد دست دیگر را بگذارد و زانوها را به پشت نکند و پشتش را راست کند
و گردنش را بنحوی که برابر پشتش شود و سر را به پائین نیندازد و اینمعنی
در خاطر خود در آورد که ایمان آوردم بخدا اگر چه گردنم را بزنند و پاهایش
محاذی یکدیگر بگذارد و میان ایشان یک وجب فاصله کند و نظرش را بمیان
پاهای خود اندازد یا بر هم گذارد و بعد از آن این دعا بخواند که اللهم لک رکعت
و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک قلبی
و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و
عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر
سبحان ربی العظیم و بحمده سه مرتبه تمام یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که آن حضرت سی و سه مرتبه یا
سی و چهار مرتبه در رکوع و سجود تسبیح کبیر فرموده اند و شصت مرتبه نیز منقولست

و یا نصد مرتبه نیز روایت کرده اند ولیکن امام جماعت باشد بهتر آنست که زیاده
از سه مرتبه نگوید بلکه دعا نیز نخواند مگر آنکه حال مامومان را داند که ایشان قوت
بر زیاده دارند و ایشان را ملال حاصل نمیشود و سنتست که امام ذکر را چنان
بگوید که مامومان بشنوند و ایشان چنان نگویند که امام بشنود و می باید که
چون این دعا و تسبیح خواند معنی او را بداند و خود را متصف باین معانی بگرداند
پس چون گوید که اللهم لک رکعت در خاطر در آورد که خداوندا از برای تو رکوع
کردم غرضی بغیر از رضای تو ندارم و از برای تو مسلمان و مطیع شدم و بتو ایمان
آوردم و بر تو توکل کردم در همه امور خود و تو پروردگار منی خاشع است
از برای تو دل من و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت
من و خون من و مغز استخوان من و پی من و استخوانهای من و آنچه بر
داشته است او را پایهای من نه از روی گردنکشی و نه از روی بزرگی و نه
از روی ملال و دلتنگی و چون سبحان ربی گوید در خاطر در آورد که منزه
میدانم و بپاکی یاد میکنم پروردگار خود را که عظیم و بزرگوار است از هر چه
لایق بذات او و صفات و افعال او نیست و حمد او میکنم که او مرا تو
فیق این تسبیح داده است و این دانش کرامت کرده است و می باید که درین
هنگام ملاحظه شکستگی و بیچارگی خود بکند و ملاحظه عظمت و جبروت حق
سبحانه و تعالی بکند و او را از عبادت خود نیز منزه داند و بی نیاز و در نهایت
خضوع و شکستگی در آید و این شکستگی را شرف خود داند و نخواهد که سر از رکوع
تعظیم الهی بردارد و چون سر بردارد بگوید که سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ الحَمدُ
لِلّٰهِ رَبِّ العالَمینَ اَهلِ الکِبریاءِ وَالعَظَمَةِ وَالجَبَروتِ یعنی حق سبحانه
و تعالی اجابت نمود دعای حامدان خود را و در معرض قبول افتاد ثنای
ایشان یعنی ان شاء الله مقبول گردد و چون حسب الامر متکلم باین کلمه شد و تا
قبول نکند چنین فال خیری را امر نمیفرماید پس گویا مقبول شد در مقام شکر

گذاری

گذاری قبول در آمده میگوید الحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمینَ و این معنی را در خاطر در
می آورد که کرم او شامل حال جمیع عالمیانست آن خداوندی که اهل بزرگواری
و عظمت و بخشش و بزرگی اوست و دیگران همه بنده و مطیع و منقاد
اویند و مستفیض از جود غیر متناهی او و بهتر آنست که این کلمات را بلند
بگوید و بهتر آنست که دستهایش در حال رکوع در آستین و زیر جامه اش نباشد
مطلب ششم در سجود است و آن واجبست در هر رکعتی دو سجده و هر دو باهم
رکنست در نماز که بترک هر دو نماز باطل میشود و اگر یکی را ترک کند سهوا نماز باطل
نمیشود و واجبات سجود شش است اول سجده کردنست بر هفت عضو که
آن پیشانیست و کف دستها و زانوها و انگشتان مهین پایها و احوط آنست
که بینی را نیز بزمین برساند و بهتر آنست که بر خاک گذارد و احوط آنست که تمام
پیشانی را بر خاک گذارد و اقلا بمقدار درهمی و تمام کف دست را بزمین گذارد
و کاسه زانوها را و سر انگشتان مهین را و احوط آنست که زور او بر همه یکسان
بوده باشد بالنسبه دویم واجبست که پیشانی را بگذارد بر آنچیزی که سجده
بر آن جایز است و آن پیش گذشت و احوط آنست که آن بر پیشانی نچسپیده
باشد پس اگر سجده بر خاک یا ریگ کند و بچسبد بر پیشانی اش آنرا ازاله کند
و باز بسجده رود و بهتر آنست که باقی مساجدش نیز بر ما یصح السجود علیه
باشد و بهتر از آنست که بر خاک باشد خصوصا دستهایش سیم واجبست
که آن قدر کج نشود که موضع پیشانیش مساوی محل ایستادنش شود یا زیاده
و کم بمقدار چهار انگشت و احوط آنست که هیچ زیاده و کم نباشد و احوط
آنست که باقی مساجدش نیز مساوی باشد با محل ایستادن او و احوط
آنست که هرگاه پیشانی او بر بلندی رسد یا بر چیزی که سجده بروی صحیح نبوده
باشد پیشانی را از آن بر ندارد بلکه بکشد تا بزیر آورد یا بر مهر و مانند آن
گذارد یا مهر را بزیر پیشانی کشد و اگر نتواند بواسطه مرضی کج شدن این

مقدار آنقدر که ممکنش باشد بلند شود و موضع سجده را بلند کند و پیشانی را
بر آن گذارد و اگر آن نیز ممکن نباشد ایما کند بسر و اگر نتواند بچشم و احوط
آنست که ایمای بواسطه سجود را زیاده از ایمای رکوع کند چهارم واجب
است ذکر و احوط آنست که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ بگوید یا سه بار سبحان
الله و احوط از آن آنست که سه تسبیح کبیر بگوید و احکام تسبیح مثل رکوع است
در استحباب زیاده پنجم واجبست قرار گرفتن بقدر ذکر واجب اگر ممکن
باشد و الا ساقط میشود ششم واجبست سر برداشتن از برای سجده اول
تا درست بنشیند با قرار و سر برداشتن از برای سجده دویم فی نفسه واجب
نیست بلکه از برای رکعت دویم یا تشهد واجبست و سنتست که چون
ایستاده باشد تکبیر بگوید و دست بردارد از برای سجده اول و برابر رو برد
و چون دست بزیر آورد بسجده رود و دو دستهای خود را اول بر زمین گذارد
و دیگر زانوها را و چون دست بر زمین گذارد کف دست بر زمین گذارد و بس
دار آنجهارا بر زمین نگذارد و بر زانوها و رانها نگذارد بلکه کشاده دارد پاهای
خود را و دستها را نزدیک زانوها نگذارد و نزدیک رو نبرد بلکه میان هر دو گذارد
برابر دو شانها نه برابر زانوها و شکم خود را از زانوها بردارد و دستها را از شکم
جدا کند چنانکه مجوف باشد و چون دست بردارد بسجود کشد و اگر بر زمین بر کند
بهتر است و انگشتها را بگشاید و گشوده از هم ندارد و چون قرار گیرد این
دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ
وَأَنْتَ رَبِّي سَجَدَ وَجْهِيَ لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ یعنی خداوندا خالص از برای
تو سجده کردم و بتو ایمان آوردم و از برای تو مسلمان و منقاد شدم و بر تو توکل
کردم و تو پروردگار منی سجده کرد روی من از جهت آن خداوندی که او را آفریده
است و او را محل شنوائی و بینائی گردانیده است حمد و سپاس مر خداوند عالمیان را
سزا است

سزاست بزرگوار است آن خداوندی که بهترین آفرینندگانست چون آدمی
غافل از فعل خود است پس بعد از آن تسبیح سجود را بگوید و مراتب تنزیه
و تقدیس را بخاطر بگذراند و هر چند زیاده بگوید بهتر است تا بانصد مرتبه
بشرط عدم ملال پس چون سر از سجده اول بردارد تکبیر بگوید بنحو سابق
و بر ران چپ بنشیند و هر دو پا را از جانب راست بیرون آورد و پشت پای
راست را بر شکم پای چپ گذارد و بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاجْبُرْنِي
وَادْفَعْ عَنِّي إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ یعنی خداوندا بیامرز مرا و رحم
کن مرا و تلافی کن شکستهای مرا و دفع کن بلاها را از من بدرستی که من محتاجم
هر چه را بسوی من فرستی بزرگوار است خداوندی که پروردگار عالمیانست طلب
مغفرت میکنم از پروردگار خود و توبه و رجوع میکنم بسوی او و جایز است دعا
کردن در حال سجود از برای دین و دنیا و آخرت و چون بهترین حالات قرب بنده بجناب
اقدس الهی حالت سجده است مناسب آنست که غیر قرب او چیزی طلب نکند و چون
بسجده دویم رود باز تکبیر بگوید و دست بالا برد نزدیک بگوش و چون سر از سجده
دویم بردارد باز تکبیر بگوید بنهج اول و سنت است که بنشیند درست اندکی
و بعد از آن دستها بر زمین اندازد و زانوها را اول بردارد و بعد دستها را
مانند شتر و در روایتیست از حضرت امیر المؤمنین ع که شخصی بآنحضرت
گفت که ای پسر عم بهترین خلق خدا چه معنی دارد سجده اول حضرت فرمود که
تاویلش اینست که بنده میگوید چون سر بر زمین میگذارد که خداوندا اصل
ما از خاک بوده و درین هنگام شکستگی و بیچارگی خود را یاد کند و چون سر
بر میدارد تاویلش اینست که خداوندا ما را از خاک آفریدی و از خاک برداشتی
و درین هنگام نعمتهای حق سبحانه و تعالی را بر خود یاد کند و چون بسجده دویم
میرود معنی اش آنست که خداوندا باز ما را بخاک خواهی برد و درین صورت

تنهائی و وحشت و عذاب قبر را یاد کند و چون سر از سجده دویم بر میدارد تاویلش
اینست که باز مارا از خاک مبعوث خواهی ساخت و درین صورت احوال قیامت
و حشر و نشر و جنت و جحیم را یاد کند بلکه بنا بر نماید بچشم یقین و چون خواهد
که برخیزد بگوید که بِحَوْلِ اللّٰهِ اَقُومُ وَ اَقْعُدُ و در روایتی دیگر وارد است که
بگوید که اللّٰهُمَّ رَبِّی بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ اَقُومُ وَ اَقْعُدُ وَ اَرْكَعُ وَ اَسْجُدُ
و در روایتی دیگر واقع است که چون از تشهد برخیزی بگو که بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوَّتِهِ
اَقُومُ وَ اَقْعُدُ و همه نیکوست و درین گفتن می باید که در خاطر در آورد که ایستادن
من و نشستن من و رکوع من و سجود من همگی بحول و قوت الهی است و باعانت
و توفیق او مرا فعلی نیست و مکروهست میان هر دو سجده بر پاشنه پا نشستن
و درین باب چند مسئله است اول هرگاه شخصی در پیشانی او دملی باشد که نتواند
سجده کردن گوی بکنند دمل در آن رود و اطراف پیشانیش بزمین رسد و اگر
نتواند بهتر آنست که جانب راست پیشانی بزمین گذارد و اگر نتواند جانب
چپ پیشانی بگذارد و اگر نتواند ذقن را بگذارد دویم سجدهای قرآن پانزده
است چهار آن واجبست و آن سوره الم السجده و حم سجده و النجم و اقرا است
و واجبست این سجده ها بر کسی که آیه سجده را بخواند یا گوش بدهد و احوط آنست
که اگر بشنود نیز سجده بکند احتیاطا و چون بسجده رود نیت بکند و چون
که سر بردارد سنت است که تکبیر بگوید و احوط آنست که در حال سجده با وضو
باشد و پیشانی را بر چیزی گذارد که صحیح باشد سجده بر او و روی بقبله باشد
و ذکر بگوید و بهتر آنست که این ذکر را بگوید که سَجَدْتُ لَكَ تَعَبُّداً وَ رِقّاً
لَا مُسْتَنْكِراً عَنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا مُسْتَنْكِفاً وَ لَا مُسْتَعْظِماً بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ
خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ و می باید که چون آیه را بخواند یا بشنود بی فاصله بسجده
رود و اگر فراموش شود هر وقتی که بخاطرش رسد بجای آورد و یازده سجده
سنتست و آن سوره اعرافست و نحل و رعد و بنی اسرائیل و مریم و حج

دردو

در دو موضع و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت سیم دو سجده شکر سنت است
در وقت حصول نعمتی یا دفع بلائی و از آنجمله است سجده شکر بعد از نماز بواسطه
شکرانه توفیق نماز و اخبار در فضیلت این بی شمار است از آنجمله حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آنحضرت فرمود
که سجده شکر واجبست بر هر مسلمانی تمام میکنی بآن نمازت را و خشنود میگردانی
بآن پروردگارت را و بتعجب در می آوری بآن فرشتگان را از خود بدرستی که
هرگاه بنده نماز بگذارد و بعد از آن سجده شکر بکند حق تعالی حجاب از میان
بنده و ملائکه بر میدارد و میفرماید که یا ملائکتی نظر کنید به بنده من که ادا کرد
فرض مرا و تمام کرد عهد مرا پس بسجده شکر من رفته است بواسطه این نعمتی
که او را کرامت کرده ام ای فرشتگان من او را چه ثوابست نزد من پس فرشتگان
گویند پروردگارا ثواب او رحمت تست پس پروردگار عالمیان فرماید که
دیگر چیست فرشتگان گویند که پروردگارا ثواب او جنت تست پس
خداوند عالمیان فرماید که دیگر چیست پس فرشتگان گویند خداوندا جزای او
آنست که کفایت کنی مهمات او را پس خداوند عالمیان فرماید که دیگر چیست پس
حضرت فرمود که نمی ماند خوبی مگر آنکه حق تعالی میفرماید و فرشتگان میگویند
پس بگو حق تعالی میفرماید که دیگر چه پس فرشتگان گویند که پروردگارا دیگر ما
چیزی نمیدانیم آنچه دانستیم گفتیم دیگر تو میدانی حق تعالی فرماید که من شکر کنم
او را و ثنا گویم چنانکه او شکر و ثنای من کرد و فضل خود را بجانب او کنم و خود را
باو بنمایم یعنی بکمال معرفت او را برسانم که چنان یقین بهم رساند که گویا مرا دیده
است و بهتر آنست که باین عنوان بجای آورد که چون بسجده اول رود
بگوید اللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُكَ وَ اُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ وَ اَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ
وَ جَمِيعَ خَلْقِكَ اَنَّكَ اللّٰهُ رَبِّی وَ الْاِسْلَامَ دِينِی وَ مُحَمَّداً نَبِيِّی وَ عَلِيّاً
وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ

محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن
بن علی و الحجة بن الحسن اتقرب بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء اللهم
انی انشدک دم المظلوم سه نوبت بخواند این عبارت آخر را و بعد از آن
بگوید که اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه نوبت پس طرف راست
رو بر زمین گذارد و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی
الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی و کان عن خلقی غنیا صل
علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه بگوید پس طرف
چپ رو را بر زمین گذارد و بگوید که یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل
قد و عزتک بلغ مجهودی سه مرتبه پس مرتبه دیگر پیشانی را بگذارد
و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید پس هر حاجتی که دارد بخواهد که ان شاء الله
بر آورده میشود پس چون سر بردارد دست بر موضع سجود بمالد و دست
بر جانب چپ رو کشد و بعد از آن بر پیشانی و دیگر بر جانب راست رو
پس بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن
الرحیم اللهم اذهب عنی الغم و الحزن و اگر این را زیاده کند بهتر است
و السقم و العدم و الصغار و الذل و الفواحش ما ظهر منها و
ما بطن سه مرتبه بگوید و سنت است که درین سجده آرنجها و سینه را
بر زمین گذارد و در روایتی دیگر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که آنحضرت
بعد از نماز بسجده رفتند و باواز حزین و چشم گریان این دعا خواندند که رب
عصیتک ببصری و لو شئت لاکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو
شئت و عزتک لاصممتنی و عصیتک بیدی و لو شئت
و عزتک لکنعتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و عزتک لجذمتنی
و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی و عصیتک
بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی و لیس هذا جزائک منی

راوی

راوی گوید که شمردم هزار نوبت العفو العفو فرمود پس طرف راست رو را بر
زمین گذاشت و باواز حزین فرمود که بؤت الیک بذنبی عملت سوءا
و ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای
سه مرتبه پس طرف چپ رو را بر زمین گذاشت و فرمود که ارحم من اساء
و اقترف و استکان و اعترف سه مرتبه پس اگر بسجده ثانی رود و صد مرتبه
شکرا شکرا بگوید یا الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال کما هو اهله
و مستحقه ثواب اثرا بغیر از حق تعالی کسی نمیداند و اگر وقت تنگ باشد
در سجده اول صد مرتبه یا سه مرتبه العفو بگوید و چون طرف راست رو را
بر زمین گذارد سه مرتبه بگوید یا الله یا رباه یا سیداه و باز طرف چپ رو را
بر زمین گذارد و همین را سه مرتبه بگوید پس مرتبه دیگر پیشانی را بر زمین
گذارد و صد مرتبه یا سه مرتبه شکرا شکرا بگوید ثواب عظیم دارد و بهتر آنست
که سجده شکر عقیب تعقیب نماز باشد **مطلب هفتم** در تشهد و سلام است
و این تشهد واجبست در نماز دو رکعتی یک نوبت و در سه رکعتی یا چهار رکعتی
دو نوبت و واجبست در و نشستن بقدر تشهد واجب و قرار گرفتن
و شهادتان و احوط آنست که این فرد را واقع سازد که اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و احوط آنست که بگوید بعد از آن اللهم صل علی محمد و آل محمد و سنت
است که در حال تشهد زانوها را بر زمین برساند و میانه هر دو فاصله بگذارد
و پشت پای چپ را بر زمین گذارد و پشت پای راست را بر شکم پای چپ
گذارد و الیتین را بر زمین رساند و سر انگشت مهین را بر زمین
گذارد و درین حالت در خاطر خود در آورد که خداوندا باطل را بمیران
و حق را قایم کن و پیش از تشهد بگوید که بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی
کلها لله یا بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله و بعد

از شهادتین بگوید در تشهد اول که ارسله بالحق بشیراً ونذیراً
بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب وان محمداً نعم الرسول
اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع
درجته پس دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین ودر
تشهد دویم بعد از نعم الرب بگوید که التحیات لله والصلوات الطاهرات
الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات
لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفا فلله واشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله
ارسله بالحق بشیراً ونذیراً بین یدی الساعة اشهد ان ربی
نعم الرب وان محمداً نعم الرسول واشهد ان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور والحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین
اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وسلم علی محمد
وآل محمد وترحم علی محمد وآل محمد کما صلیت وبارکت وترحمت
علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد
وآل محمد واغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم صل
علی محمد وآل محمد وامنن علی بالجنة وعافنی من النار اللهم صل
علی محمد وآل محمد واغفر للمؤمنین والمؤمنات ولمن دخل بیتی
مؤمناً ولا تزد الظالمین الا تباراً السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته السلام علی انبیاء الله ورسله السلام
علی جبرئیل ومیکائیل والملائکة المقربین السلام علی محمد بن
عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده السلام علی الائمة الراشدین
المهدیین

المهدیین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته وسنت که امام تشهد را بلند بخواند که ماموماًن
بشنوند وایشان آهسته بخوانند که امام نشنود ومنفرد در همه اذکار
مخیر است میانه جهر واخفات بغیر از قنوت که سنت است که بلند بخواند
ومشهور آنست که سنتست در حال تشهد که دستهایش بر رانهایش
باشد گشاده وانگشتان بپهلوی هم ونگاه کردن بر کنار خود واما سلام
پس خلافست در وجوب واستحباب آن احوط آنست که ترک آن نکند
واحوط آنست که نیت خروج بصیغه السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
بکند واگر بصیغه السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین نیز بکند ظاهراً
صحیح باشد واگر بواسطه نهایت احتیاط السلام علیکم را مقدم دارد
بر نیت اگرچه موافق روایت آنست که السلام علینا را مقدم دارد
والسلام علیکم را بعد از آن بقصد سلام بجای آورد وسنت است
که امام یک سلام دهد واشاره بجانب راست کند بر رو وبسیار نکرده اند
باین خطاب انبیاء وائمه وملائکه وجمیع مسلمانان جن وانس را خصوصاً
ماموماًن وماموم دو سلام میدهد یکی از جانب راست ودیگری از جانب
چپ سلام میدهد قصد جماعت مذکوره میکند بار دامام وآنچه از جانب چپ سلام
میدهد قصد جماعت مذکوره میکند با ماموماًن اگر در دست چپ او کسی باشد
والا یک سلام میدهد ودر سلام اول ماموماًن را نیز داخل میکند ومنفرد یک
سلام میدهد وجمیع را قصد میکند وبگوشه چشم اشاره بجانب راست میکند
بنابر مشهور وبهتر آنست که در حال سلام چنان نشیند که در حال تشهد
می نشست واما مستحبات پس اکثر آن در ضمن واجبات گفته شد
ودیگر سنتها است قنوت سنت موکد در هر نمازی یکبار پیش از رکوع
مگر در جمعه که سنت است در او دو قنوت یکی در رکعت اول پیش از رکوع

بحث سلام

بحث قنوت
جمیع نمازها

و دیگری در رکعت ثانی بعد از رکوع و مکر نماز آیات که در وی پنج قنوت است
در رکعت اول دو قنوت و در رکعت دویم سه قنوت و احوط آنست که
ترک قنوت نکنند و بهتر آنست که قنوتهائی را بخوانند که از ائمه معصومین صع
منقولست و بهتر آنست که هر قنوتی که خوانند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات
بر محمد و آل محمد و استغفار از گناهان بوده باشد و بهتر آنست که کلمات فرج را
بخوانند و بعد از آن بگوید اللّٰهم صلّ علی محمّد و آل محمّد کما هدیتنا به
اللّٰهم صلّ علی محمّد و آل محمّد کما کرّمتنا به اللّٰهم اجعلنا ممّن
اخترته لدینک و خلقته لجنّتک اللّٰهم لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انّک انت الوهّاب
اللّٰهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنّا فی الدنیا والآخرة
انّک علی کلّ شیءٍ قدیر و بعد از آن مطالب دنیوی و اخروی طلب میتوان
کرد و احوط آنست که بعربی طلب کند هر چه طلبد و اگر قنوت را پیش از رکوع
فراموش کند بعد از رکوع بجای آورد و اگر بعد از سجده بخاطرش رسد بعد از
نماز قضا کند و اگر در اثنای راه بخاطرش رسد رو بقبله کند و بجای آورد و
مشهور میان علما آنست که در حال قنوت نظر بکف دستها میکند و سنّتست
که کفهای دست او گشوده باشد و مقابل آسمان باشد و پشتش بجانب زمین
تعقیب
در فضیلت
باشد و چون از قنوت فارغ شود دست بر رو کشد بنا بر مذهب جمعی تتمه
در تعقیب نماز است و در فضیلت آن احادیث بسیار است از آنجمله در
حدیث معتبر واقع شده است که دعا بعد از نماز واجب فاضلتر از نماز نافله است
و دعا بعد از فریضه افضلست از دعای بعد از نافله چنانکه افضلست فریضه
از نافله و وارد شده است تعقیب خواندن تاثیرش در زیادتی روزی
بیشتر از سفر کردن است منقولست که خداوند عالمیان میفرماید که ای
فرزند آدم یاد کن مرا بعد از صبح یک ساعت و بعد از عصر یک ساعت تا من کفایت
کنم

کنم مهمات ترا و بزرگترین کارهای ترا و بهترین تعقیبها تسبیح حضرت فاطمه زهرا است صع
و در حدیث صحیح آمده است که هر که تسبیح فاطمه زهرا صع بخواند پیش از آنکه
از حالت نشستن تغیر بدهد بگرداند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد
و در حدیث دیگر وارد است که عبادت کرده نشده است حق تعالی را بتحمیدی
بهتر از تسبیح فاطمه زهرا صع و اگر چیزی بهتر از آن می بود هر آینه آنرا
رسول خدا صع بفاطمه میداد و هر بنده که مداومت کند شقی نمیشود و از حضرت
امام جعفر صادق صع منقولست که تسبیح فاطمه صع عقیب هر نمازی در هر
روز بهتر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز و کیفیتش آنست
که سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله و
بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله و می باید که زیاد و کم نکند و اگر سهواً
زیاد شود قصور ندارد اگر چه بهتر آنست که مرتبه دیگر از سر گیرد و رعایت
اعرابش بکنند با آنکه اگر وقف کند اعرابش را نگوید و اگر گذرد اعرابش را و وصل
کند بکلمه دیگر و سنّتست تسبیح با خود داشتن از خاک حضرت امام حسین ع
که اگر تسبیح با آن گوید ثواب دارد و اگر نگوید آن تسبیح در دست او تسبیح
میگوید ثوابش از او است و اگر از روی سهو او را حرکت دهد در نامه عمل او
ثواب یک تسبیح مینویسند و اگر حرکت دهد با ذکر ثواب چهل تسبیح می
نویسند و از حضرت امام جعفر صادق صع منقولست که هر که تسبیح از خاک
قبر حسین بن علی صع داشته باشد حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او چهار
صد حسنه مینویسد و چهار صد گناه محو میکند و چهار صد حاجات او را بر
می آورد و چهار صد درجه او را بلند میکند و سنّتست که ریسمانش
کبود باشد و سی و چهار دانه باشد و آن تسبیح را حضرت فاطمه صع ساخت
از خاک حمزه وقتی که حمزه شهید شد و آنحضرت بعد از هر نماز بآن تسبیح
میگفت و بهتر آنست که بعد از آن تهلیل بگوید و بهتر آنست که این تهلیل

بگوید الله اکبر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی
و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر لا اله
الا الله وحده صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده
اللهم اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء
الی صراط مستقیم و سنت است که چون از نماز فارغ شود هر دو دست را
بر بالای سر برد و ده مرتبه عقیب هر فریضه بگوید سبحان الله العظیم
و بحمده لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بسیار بگوید اللهم
اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من
رحمتک و انزل علی من برکاتک و سی مرتبه تسبیحات اربعه
بخواند و البته عقیب هر نمازی از حق تعالی طلب بهشت بکند و پناه باو برد
از شر جهنم و اقلا این دعا بخواند که اللهم انی اسئلک من کل خیر
احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم
انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی
الدنیا و عذاب الآخرة و دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس
دستها بگشاید و بگوید که اللهم انی اسئلک باسمک المکنون
المخزون الطهر الطاهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم
و سلطانک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق
رقبتی من النار و تخرجنی من الدنیا امنا و تدخلنی الجنة
سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و
آخره صلاحا انک علام الغیوب و سنت است که در تعقیب هر فریضه
لعن بر اعادی دین خصوصا بنی امیه بکند و در صبح بهتر آنست که در
مصلا بنشیند تا آفتاب طالع شود و در تعقیب قرآن اگر داند بخواند
و اقلا پنجاه آیه در تعقیب صبح بخواند و دعا نیز بخواند و بهترین دعاها

دعاهای صحیفه کامله است و ادعیه تعقیب و فضایل آن بسیار است و این مختصر
گنجایش تفصیل زیادتی ندارد هر که خواهد رجوع کند بمصباح شیخ طوسی رضی الله عنه
و کتب ابن طاوس ره و بعد از صبح مکروه است خواب کردن که در خبر است که
ارزاق بنی آدم در آن وقت قسمت میشود کسی که در خواب باشد قسمت او
نمیرسد و حضرت فرمود که خواب صبح شوم است منع روزی میکند و رنگ را زرد
میکند و رو را قبیح میکند و متغیر میسازد و اول خواب هر شومی است بدرستی
که حق تعالی قسمت میکند ارزاق را از میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس
زنهار که این خواب را مکنید و ترنجبین و مرغ بریان بر بنی اسرائیل
درین وقت نازل میشد پس کسی که درین ساعت خواب بود نصیب او نمی آمد چون
بیدار می شد نصیب خود را نمی یافت محتاج بسوال و طلب بوده و از رسول خدا صلعم
منقولست که هر که از نماز صبح فارغ شود و در جای نماز بنشیند تا آفتاب طالع
شود حق تعالی او را از آتش نجات دهد و اگر کسی وضو نگاه دارد تا وضو دارد
او را تعقیب کننده مینویسند **و اما خاتمه** در چیزی چند است که نماز را باطل
میکند و آن بر دو قسم است **اول** چیزی چند است که عمدا یا سهوا هر گاه واقع شود
نماز باطل میشود و آن چیزهای است که موجب وضو و غسل است مثل بول و غایط
و منی و حیض بنا بر مذهب مشهور میان علما و بعضی گفته اند که اگر حدث سهوا
در اثنای نماز صادر شود وضو بسازد و از آنجا تمام کند و خالی از قوت نیست
احوط آنست که چنین کند و اعاده نیز بکند و همچنین اگر پشت بقبله کند عمدا
و سهوا نماز باطل میشود بنا بر مذهب جمعی پس اگر وقت بیرون رفته باشد احوط
قضا است و اما چیزی چند که عمدا نماز را باطل میکند و از آنجمله رو به پشت کردن
اگرچه بدن نگردد و همچنین است اگر بدن را عمدا بگرداند و اگر رو را عمدا بجانب
راست یا چپ کند ظاهرا نمازش باطل نمیشود اگرچه احوط آنست که اعاده
آن نماز بکند بعد از تمام اول دیگر سخن گفتن است بدو حرف یا بیشتر

بچیزی که قرآن و دعا نباشد و همچنین بیک حرفی که معنی داشته باشد مثل ق وع
و مانند آن بنا بر مذهب مشهور بلکه احوط آنست که بیک حرفی بی معنی نیز
متکلم نشود و احوط آنست که اگر تواند تنحنح و سرفه و عطسه و مانند آن
که حرف ظاهر شود نکند اگرچه ظاهرا قصور نداشته باشد و اگر کسی را اکراه کنند
که حرف زند احوط اعاده آن نماز است و احوط آنست که کنکاش در اثنای نماز اشاره
نکند و دیگر قهقهه است و آن خنده‌ای است که صدا اشتهر شود یا خنده سخت و احوط
آنست که خنده نکند اگرچه صدا نداشته باشد مگر تبسم و اگر تبسم را نیز نکند
بهتر است و اگر شخصی در برابر او کاری کند یا سخنی بگوید که او را بخنده
در آورد بی اختیار احوط آنست که آن نماز را اعاده کند بلکه احوط آنست که
اگر سهوا نیز قهقهه کرده باشد اعاده نماز کند و دیگر فعل کثیر است بحیثیتی که او را
نماز گذارنده نگویند و ظاهرا درین صورت نماز باطل میشود اگرچه سهوا باشد
و قصوری ندارد مثل برداشتن چیزی و گذاشتن آن و یک گام حرکت
کردن یا دو گام و دست بر ریش مالیدن یا بدن خارانیدن یا عقرب و مار
کشتن و مانند اینها هرگاه پی در پی واقع نشود مثل آنکه هر یک از اینها در
رکعتی واقع شود اگرچه بهتر آنست که مطلقا اینها ازین کس واقع نشود
بلکه هرچه منافات با خشوع و حضور قلب داشته باشد واقع نشود و
دیگر دست راست بر دست چپ گذاشتن است بنا بر مذهب مشهور مگر
بواسطه تقیه که در آن صورت واجبست و لیکن اگر تقیه نکند معلوم نیست
که نمازش باطل شود اگرچه احوط اعاده آن نماز است و احوط آنست
که دست را نیز بر بالای دست راست ننهد و دیگر گریه کردنست بواسطه
امور دنیا که صدای داشته باشد بنا بر مذهب مشهور و احوط و اگر بواسطه
امور آخرت باشد پس آن افضل اعمالست چنانکه در حدیث صحیح
وارد شده است از رسول خدا صلعم که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که

برتو

برتو باد به بسیاری گریه کردن که بنا میکنند از برای تو بعدد هر قطره از آب
دیده هزار خانه در بهشت و از حضرت امام جعفر صادق صلعم منقولست
که اگر شخصی بواسطه یاد بهشت یا دوزخ بگرید پس آن افضل اعمالست
و نیز از آنحضرت پرسیدند که میتواند بتکلف خود را بگریه در آورد حضرت
فرمود که چشمش روشن والله و چون چنین شود مرا یاد کن در وقت
گریه و از آنحضرت منقولست که هرچه هست او را کیل و وزنی هست
مگر گریه از ترس حق تعالی بدرستی که قطره از آن دریاهای آتش را فرو
می نشاند و اگر شخصی بواسطه امتی بگرید حق تعالی آن امت را رحم میکند
بواسطه گریه آن شخص و آنحضرت فرمود که هر چشمی گریان خواهد
بود در روز قیامت مگر سه چشم یکی چشمی که از ترس حق تعالی گریسته
باشد دیگر چشمی که از محرمات الهی بسته باشد و نامحرم را نه بیند دیگر چشمی
که بیداری کشیده باشد بواسطه خدا و هر چشمی که پر از آب دیده شود
از ترس حق تعالی حق سبحانه و تعالی آن بدن را بر آتش دوزخ حرام گرداند
و چون آن آب دیده بر رو روان شود بر آن رو گرد مذلت و خواری
ننشیند و هیچ قطره نزد حق سبحانه و تعالی محبوب تر نیست از قطره
آب دیده در سیاهی شب از ترس حق تعالی که غرض خدا باشد و بس
و آنهائی که از ترس الهی بسیار میگریند در اعلی مراتب بهشت باشند
که کسی دیگر با ایشان شرکت نداشته باشد و بهترین حالت گریه حالت سجود
است و می باید سعی کند که گریه کند اگرچه بقدر سر مگس بوده باشد
و احادیث درین باب زیاده از حد و حصر است و دیگر چیزی خوردن
و آشامیدن است اگر آنقدر بخورد که او را نماز گذارنده نگویند و در کم
از آن خلافست احوط آنست که نخورد مگر در نماز وتر هرگاه روزش
روزه باشد و تشنه باشد آب میتواند خورد و اگر نباتی در دهانش

باشد و آب شود و فرو برد ظاهرا قصور نداشته باشد اگرچه بهتر آنست که نکند
و احوط آنست که مرد موی سر را در میان گره نزند که جمعی گفته اند که نماز
باطل میشود و مکروهست ملتفت شدن بجانب راست و چپ و خمیازه
کشیدن و بدهان یا بسینه و بازی کردن بدست و ریش و در خاطر خود چیزها
غیر اموری که تعلق بنماز دارد و آب دهان انداختن و آب بینی انداختن و
انگشتان شکستن و باد کردن موضع سجده خصوصا هرگاه شخصی نزدیک
او باشد و همچنین خواب آلوده متوجه نماز شدن و از روی تنبلی نماز کردن
و آه کشیدن و ناله کردن بیک حرف و اگر بواسطه خوف الهی باشد نیکوست و
مکروهست بر خود پیچیدن بول و غایط و باد تا آنکه پیش از نماز به بیت الخلا
رود و سعی نماید که چیزی نماند تا در حال صلوة بر خود نه پیچد و اگر در حال صلوة
عارض شود مشهور میان علما آنست که واجبست بر خود پیچیدن و در
روایت صحیح واقع شده است که صبر کند اگر باعث تعجیل نماز کردن نشود و همچنین
مکروهست در موزه تنگ نماز کردن بنابر مشهور و مکروهست دست بر کمر زدن
و آروق زدن و رو باسمان کردن و تند نظر کردن بموضع سجود و پیش و پس
رفتن اندکی و انگشتان دست را در غیر رکوع گشوده داشتن و کسی که زیر
جامه یا لنگ نداشته باشد مکروهست او را گشودن بندهای پیراهن یا قبا
و بی ضرورتی اشاره بسر یا بدست کردن یا دست بر هم زدن یا دست بر دیوار
زدن و تبسم کردن و تکیه دادن بر چیزی که اگر آن چیز را بردارند او بیفتد
و سنت است که چون نماز کند با خود قرار دهد که این آخر نمازی است که
من میکنم پس لازم اوست که دل را فارغ کند از خواطر فاسده و امور
دنیویه و می باید هر چند نام خدا برد ملاحظه بزرگواری و عظمت و شان الهی
بکند و هر مرتبه که اسم نبی صلعم به برد یا بشنود صلوات بفرستد مادام که بسیار
نشود در اثنای قراءت و بهتر آنست که در اثنای حمد زیاده از دو نوبت
صلوات

صلوات نفرستد و در سوره اگر سبک باشد یکبار و اگر طویل باشد در خور آن و در حال
رکوع و سجود و قنوت هرچه صلوات فرستد نیکوست و اگر کسی عطسه کند بگوید که
یرحمک الله یا الحمد لله رب العالمین و اگر خود عطسه کند حمد بگوید و کسی که
سهو بسیار کند سنتست که نماز را تخفیف دهد و بهتر آنست که پیش از
نماز با انگشتان شهادت راست ران چپ را زور کند و بگوید بسم الله و بالله
و توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و جایز است
که رکعتهای نماز را بسنگ ریزه یا انگشت یا انگشتر مانند آن حساب
کند و اگر کسی بر او سلام کند و بگوید سلام علیکم او رد کند بهمان صیغه و
همچنین اگر گوید السلام علیک او نیز بگوید السلام علیک و نگوید علیک
السلام و احوط آنست که چنان جواب دهد که سلام کننده بشنود و بسیار
بلند نکند و اگر جماعتی باشند و یکی از آنجمله جواب دهد احوط آنست که نماز
گذارنده جواب ندهد و اگر دعاهای دیگر کنند مثل صباح الخیر و شب بخیر است
و مانند اینها یا سلام نادرست و بهتر آنست که بگوید اللهم ارحمه یا رحمک الله
و بهتر آنست که بر نماز گذارنده سلام نکنند و جایز است در اثنای نماز
دعا کردن از برای خود و غیر بواسطه امور دنیا و آخرت و همچنین ذکر
و تسبیح و غیر آن و بهتر آنست که اینها را در حال قراءت بفعل نیاورد مثل
آنچه مستثنی شده است و جایز نیست که چیزهای حرام بطلبد از خدا همیشه
خصوصا در حال نماز و اگر بطلبد احوط اعاده آن نماز است و مشهور میان
علما آنست که جایز نیست در حال اختیار قطع نماز کردن و جایز است
قطع نماز هرگاه ترسد که مالش تلف شود یا قرض دارش بگریزد یا طفلی در
چاه افتد یا از بام بزیر افتد و مانند اینها و بهتر آنست که بواسطه مال قطع
نماز نکنند و اما خللی که در نماز واقع شود یا از روی عمد است یا سهو یا
شک اما عمد پس کسی که خلل کند بواجبی از واجبات نماز و ترک آن

کند عمدا نمازش باطل میشود خواه رکن باشد مانند رکوع و سجود و خواه شرط
باشد مانند طهارت و خواه جزو باشد مانند قراءت و خواه کیفیت باشد مانند قرار
گرفتن در رکوع و سجود و همچنین اگر بجای آورد چیزهای را که ترک باید کرد مثل
فعل کثیر و سخن گفتن عمدا و اگرچه اینها را از روی جهل بمسئله بجای آورد
که جاهل معذور نیست مگر جهر و اخفات بنا بر قول بوجوب جاهل معذور است
و همچنین معذور است کسی که نداند که جامه اش مغصوبست یا مکان نمازش
مغصوبست یا نداند که جامه اش نجس بوده یا بدنش یا محل سجودش و احوط
آنست که جاهل نجاست اعاده نماز کند در وقت و همچنین معذور است کسی
که جاهل باشد بغصبیت آب وضو او و اگر نماز کند در پوستی که از دست مسلمان
گرفته باشد یا از بازار مسلمان خریده باشد و بعد از آن ظاهر شود که پوست میته
بوده است اعاده نمی کند و احوط آنست که در وقت اعاده کند و احوط آنست
که نماز نکند در پوستی که نداند که از جنس چیزیست که نماز در آن میتوان کرد
یا نه و اگر نماز کند احوط اعاده است و اما سهو پس اگر خلل کند برکنی از ارکان
نماز سهوا نمازش باطل میشود مثل آنکه پیش از راست ایستادن تکبیر
احرام بگوید و همچنین اگر نیت کند پیش از قیام بنا بر مذهب مشهور و احوط
و همچنین اگر خلل کند در تکبیر احرام تا شروع در قراءت کند یا خلل کند در رکوع
یا بسجود در رود یا خلل کند بهر دو سجده یا برکوع رود در رکعتی دیگر
و احوط آنست که اگر پیش از رکوع بسجود رود تا سیا برخیزد و رکوع
بکند و نماز را تمام کند احتیاطا و اعاده کند باحتیاط واجب و همچنین
نماز باطل میشود هرگاه زیاده کند رکنی را مثل آنکه دو مرتبه تکبیرة الاحرام بگوید
مگر آنکه قصد ابطال اول بکند و منافی بفعل آورد اگرچه تکلم به نیت باشد
که درین صورت ثانی صحیح است و همچنین اگر رکوعی زیاده کند یا دو سجده
زیاده کند سهوا نمازش باطل است که اگر کسی شک کند در رکوع پیش

از سجود

از سجود و برکوع رود و بعد از آن بخاطرش رسد که پیشتر رکوع کرده است
بعضی گفته اند که می اندازد خود را بسجود و احوط آنست که این نماز را
چنین تمام کند و احتیاطا اعاده کند و اگر یک رکعت نماز زیاده کرده باشد
نمازش باطلست بنا بر مذهب جمعی کثیر و بعضی گفته اند که اگر در نماز چهار
رکعتی یک رکعت زیاده کند سهوا پس اگر در رکعت چهارم بقدر
تشهد نشسته باشد نمازش صحیح است و احوط اعاده است و اگر پیش از
رکوع بخاطرش رسد بنشیند و تشهد و سلام بخواند و نمازش صحیح است
و احتیاطا سجده سهوی بکند و اگر یک رکعت از نماز کم کند پس اگر وقتی
بخاطرش رسد که از وی چیزی صادر شده باشد که عمدا و سهوا نماز را باطل کند
مثل پشت بقبله کردن یا حدث نماز را از سر گیرد و اگر چیزی صادر شده
باشد که عمدا نماز را باطل کند نه سهوا مثل سخن کردن و قهقهه نمازش صحیح است
و برخیزد و آنچه نکرده است تمام کند و اگر اعاده کند احتیاطا نیز بهتر است و اگر
در صورت اول نیز تمام کند و اعاده کند بهتر است و اگر پیش از سلام
منافی از وی صادر شود سهوا ظاهرا نمازش صحیح است و احوط آنست که
خلل در نماز
اگر حدث و مانند آن در میانه واقع شده باشد وضو سازد و سلام بدهد و نماز را
احتیاطا اعاده کند و اگر خلل کند بواجبی که رکن نباشد پس آن بر سه قسم است
اول آنکه تدارک آن نمی باید کرد و آن صورتی است که واجبی را ترک کند
و محلش در گذرد مثل آنکه قراءت را تمام یا بعضی از آن را ترک کند یا جهر
و اخفات آن را ترک کند سهوا تا برکوع رود یا ذکر رکوع را فراموش کند
یا قرار گرفتن در رکوع را فراموش کند تا سر بردارد یا سر برداشتن
از رکوع را فراموش کند یا قرار گرفتن در سر رکوع را فراموش کند برداشتن
را فراموش کند تا بسجود در رود یا ذکر سجود را فراموش کند یا سجده کردن
بر اعضای سبعه غیر پیشانی را فراموش کند یا قرار گرفتن در سجده را فراموش

کند تا سر بر دارد یا درست سر برداشتن را از سجده اول فراموش کند یا
قرار گرفتن در سر برداشتن از سجده اول را فراموش کند تا بسجده
اول بسجده دویم رود و همچنین در سجده دویم هرگاه ذکر را فراموش کند
یا قرار گرفتن را یا سجده کردن بر اعضای سبعه غیر پیشانی را فراموش
کند تا سر بر دارد در این مواضع نماز او صحیح است و اگر احتیاطا سجده سهوی
بکند بهتر است **قسم دویم** آنست که تدارک می باید کرد و سجده سهو در کار
نیست و آن گاهیست که حمد را فراموش کند تا بسوره رود بر میگردد و حمد را
میخواند و بعد از آن آن سوره را میخواند یا غیر آن سوره را و ظاهر آنکه تدارک
جهر و اخفات پیش از رکوع در کار نباشد و اگر رکوع را فراموش کند و پیش
از سجود بخاطرش رسد برخیزد و در رکوع رود و بعد از آن بسجود رود و
اگر یک سجده را فراموش کند و پیش از رکوع بخاطرش رسد بسجده رود
و برخیزد و قراءت را از سر گیرد و بعد از نماز احتیاطا سجده سهوی بکند
و همچنین کند اگر دو سجده را فراموش کرده باشد و احوط آنست که اعاده نیز بکند
و اگر یک سجده را فراموش کرده باشد پس اگر بعد از سجده اول نشستن واجب
را با طمانینه بجای آورده است وقتی که بسجده رود نشستن در کار نیست
و اگر ننشسته است یا بقصد جلسه استراحت نشسته است اول بنشیند
و قرار گیرد و بعد از آن بسجده رود و آنچه بعد از آن کرده است مرتبه دیگر بکند
و همچنین هرگاه تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع بخاطرش رسد بنشیند
و تشهد بخواند و برخیزد و قراءت را از سر گیرد و اگر تشهد آخر را فراموش کرده
باشد یا یک سجده رکعت آخر را فراموش کرده باشد و پیش از سلام بخاطرش رسد
بجای آورد و همچنین اگر هر دو سجده را فراموش کرده باشد و اگر بعد از
سلام بخاطرش رسد پس اگر دو سجده باشد نمازش باطل است و اگر یک سجده
یا تشهد باشد بجای آورد اگر منافی مثل حدث واقع نشده باشد و اگر واقع
شده

واقع شده باشد احوط آنست که اعاده نیز بکند و اگر صلوات بر نبی و آل را فراموش
کرده باشد احوط آنست که بعد از سلام بجای آورد **قسم سیم** آنست که او را بجای
آورد با سجده سهو و آن گاهیست که یک سجده را فراموش کند و بخاطرش
نرسد تا برکوع رود بعد از نماز آنرا قضا میکند و سجده سهو میکند بنابر
مشهور و احوط آنست که اگر این سهو در دو رکعت اول باشد نماز را نیز اعاده
بکند و اگر تشهد را فراموش کند و بخاطرش نرسد تا برکوع رود بعد از نماز تشهد را
بجای آورد بنابر مشهور و احوط دو سجده سهو بجای آورد و بهتر آنست که چون
خواهد که اینها را بجای آورد نیت کند بدل و بزبان بگوید که بجای آورم سجده را
که فراموش کرده ام و یا تشهدی را که فراموش کرده ام در نماز ظهر مثلا از جهت
آنکه واجبست از برای رضای الهی و احوط آنست که در تشهد منسی قصد احتیاط
کند نه وجوب و اما شکی که در نماز واقع شود پس اگر شک کند در نماز واجب دو رکعتی
مثل نماز صبح و جمعه و سفر و عیدین و کسوف یا در نماز شام نمازش باطلست و جمعی
گفته اند که اندک زمانی صبر کند پس اگر بخاطرش رسد یا یک طرف راجح شود بنابر
آن نهد و اگر هر دو طرف مساوی بماند نمازش باطلست و این بهتر است و اگر
شک در عدد رکوعهای نماز کسوف کند ظاهرش آنست که بنابر اقل میگذارد
و همچنین نمازش باطلست هرگاه شک کند در دو رکعت اول از نماز چهار
رکعتی و همچنین هرگاه نداند چند رکعت کرده است نمازش باطلست
و همچنین اگر نداند که نیت ظهر کرده است یا عصر نمازش باطلست بنابر مشهور
و احوط آنست که قصد کند هر نمازی را که او را میبایست کرد و تمام کند و بعد
از آن احتیاطا اعاده کند و اگر شک کند در فعلی از افعال نماز پس اگر
محلش باقی باشد که داخل واجبی دیگر نشده باشد آنرا بجای آورد و اگر
وقتش گذشته است نمازش صحیح است و شک اعتبار ندارد و احوط
آنست که اگر شک در افعال دو رکعت اول کند خصوصا در ارکان آن

بحث شک در نماز

اعاده نماز نیز احتیاطا بکند و اگر شک در قرائت حمد کند در سوره باشد برمیگردد
و حمد را میخواند و اگر شک در قرائت کند و شروع در قنوت کرده باشد ظاهرا
شک اعتبار ندارد و اگر شک در رکوع کند بعد از آنکه خود را انداخته باشد
پیش از آنکه سجده کرده باشد ظاهرا اعتبار ندارد و احوط آنست که بعد از نماز اعاده
آن بکند و اگر شک کند در سجده در حال تشهد یا شک کند در تشهد وقتی که برخواسته
باشد اعتبار ندارد و اگر شروع در برخواستن کرده باشد و راست نشده باشد
و شک در سجده کند سجده را بجای می آورد و اگر در جائی که تلافی باید کرد تلافی
کند و بعد از آن ظاهر شود که بیشتر کرده بود پس اگر رکن نباشد قصوری ندارد
و اگر رکن باشد نمازش باطلست مگر در رکوع که در آن خلافست و گذشت
و اگر محلش گذشته باشد و تلافی کند ظاهرا نمازش باطلست و اگر در اعاده این
نماز قصد احتیاط بکند بهتر است و اگر در نماز چهار رکعتی یقین در دو داشته باشد و شک
در زیادتی کند پس آن پنج صورت دارد و جمعی از علما گفته اند که این پنج صورت
واجب عینی است بر هر کس دانستن بلکه شرط صحت صلوة است که اگر کسی
نداند نمازش صحیح نیست اگرچه شک نکند و این احوط است اول آنست که
شک کند میان دو و سه پس اگر پیش از اکمال سجدتین بوده باشد نمازش باطلست
و اگر بعد از اکمال سجدتین بوده باشد اگرچه سر بر نداشته باشد یا ذکر سجده دویم را
نکرده باشد بنا بر سه می نهد و نماز را تمام میکند و بعد از نماز دو رکعت نماز نشسته میکند
و بعضی گفته اند یا یک رکعت ایستاده و بهتر دو رکعت نشسته است و احوط در این
صورت آنست که نماز را نیز اعاده کند بعد از احتیاط دویم آنست که شک کند
میان سه و چهار بنا بر چهار گذارد و چون سلام دهد دو رکعت نماز نشسته بگذارد
که اگر سه باشد چهار شود سیم آنست که شک کند میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین
بنا بر چهار گذارد و سلام دهد و بعد از آن دو رکعت نماز ایستاده بکند که
اگر دو باشد چهار شود و اگر در اینصورت نیز احتیاطا نماز را اعاده کند بهتر است

چهارم

چهارم آنست که شک کند میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار گذارد
و سلام دهد و دو رکعت ایستاده کند که اگر دو باشد چهار شود پس دو رکعت نشسته
کند که اگر سه باشد چهار شود و بعضی گفته اند که یک رکعت ایستاده میکند و دو
رکعت نشسته و این نیز جایز است والله یعلم پنجم آنست که شک کند میان چهار
و پنج پس اگر شک بعد از سجدتین است نماز را تمام میکند و دو سجده سهو
بواسطه احتمال زیادتی میکند و اگر میان دو سجده شک کند میان چهار و پنج ظاهرش
آنست که تمام میکند و دو سجده سهو میکند و اگر احتیاطا اعاده کند بهتر است و اگر شک
بعد از رکوع و پیش از سجود باشد احوط آنست که تمام کند و دو سجده سهو بجای
آورد و نماز را اعاده کند و اگر شک پیش از رکوع باشد فی الحقیقه شک میان سه
و چهار است زیرا که شک میکند که من سه رکعت کرده ام و این ایستادن چهارم
است یا چهار رکعت تمام کرده ام و این ایستادن پنجم است بنا بر چهار میگذارد
و می نشیند و تمام میکند و دو رکعت نماز احتیاط میکند بواسطه آنکه اگر سه باشد
چهار شود و دو سجده سهو میکند احتیاطا بواسطه قیام در موضع قعود و این
پنج صورت شک در روایات واقع شده است و علما زیاده بر آن را ذکر کرده اند
که اگر شک کند میان دو و چهار و پنج یا دو و سه و چهار و پنج یا سه و چهار و پنج
بنا بر چهار می گذارد و در این سه صورت در صورت اول دو رکعت ایستاده
میکند و در صورت دویم دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته میکند و در
صورت سیم دو رکعت نشسته میکند و در هر سه صورت دو سجده سهو میکند
و احتیاطا نماز را نیز اعاده میکند و اگر شک کند میانه دو و پنج یا سه و پنج یک
احتمالش آنست که باطلست و احتمال دیگر آنست که بنا بر اقل گذارد و تمام
کند و دو سجده سهو بجای آورد احوط آنست که چنین کند و احتیاطا بعد از
آن نماز را اعاده کند و اگر شک تعلق برکعت ششم شود یک احتمالش آنست
که نماز باطل باشد و احتمالی دیگر آنست که حکم پنج داشته باشد و اگر احکام پنج را

در آن جاری سازد احتیاط و نماز را از سر گیرد و بعد از آن بهتر است و بدانکه
نماز احتیاط حکم نماز اصل دارد در آنکه ناچار است در او از نیت و بهتر آنست
که نیت را بلفظ نگوید و قصد کند که دو رکعت نماز احتیاط میکنم در فرض ظهر یا
عصر بواسطه آنکه واجبست از جهت رضای خدا و تکبیر احرام بگوید و الحمد
بخواند و سوره نخواند و در رکوع و سجود بجای آورد و قنوت نخواند ظاهرا و تشهد
و سلام بجای آورد و احوط آنست که میان نماز احتیاط و نماز اصل چیزی از و
صادر نشود و اگر در نماز صادر شود سبب بطلان نماز است مثل حدث
و گشتن از قبله و حرف زدن عمدا و اگر سهوا سخن گوید احوط آنست
که دو سجده سهو بجای آورد و می باید که بعد از نماز بی فاصله بجای آورد
و همچنین احوط آنست که منافی میان نماز و اجزاء منسیه مثل سجود و تشهد
بجای نیاورد و احتیاط درین بیشتر باید کرد و اگر مابین نماز اصل و
نماز احتیاط یا اجزاء منسیه حدثی بی اختیار صادر شود واجبست که و
ضو سازد و احتیاط و اجزاء منسیه را بجای آورد و احتیاط نماز را اعاده
کند و درین باب چند مسئله است **اول** هرگاه در صورت شک فکر کند و یک
طرف بر ظن او غالب شود بنا بر آن گذارد پس اگر شک کند مثلا میان دو و سه
و جانب سه راجح شود او اتمام میکند و نماز احتیاط نمیکند و اگر شک کند میان
چهار و پنج و پنج در نظرش راجح شود چنانست که پنج رکعت کرده است
و احتمالات سابق در آن جاریست و بعضی گفته اند که اگر در دو رکعت
اول ظنش غالب شود نمازش باطلست می باید که علم داشته باشد
بآن احتیاط آنست که بعد از اتمام اعاده نماز کند احتیاطا و همچنین
احوط آنست که کمال ملاحظه نماید که شک در افعال دو رکعت اول نیز
از و واقع نشود و اگر شود تمام کند و احتیاطا اعاده کند **دویم** هرگاه شخصی
شک بسیار کند یا سهو بسیار کند ملتفت نمیشود و چنان قرار میدهد

باخود

باخود که کرده ام اگر طرف اکثر صحیح باشد و اگر میگوید که نکرده ام مثلا اگر شک کند
میان دو و سه میگوید که سه کرده ام و اگر در نماز دو رکعتی باشد میگوید دو رکعت
کرده ام و همچنین اگر سهو کرده باشد که موجب سجده سهو باشد سجده
سهو را بجای نمی آورد و دیگر سجده یا تشهد را فراموش کرده باشد احوط
آنست که او را بجای آورد و دغدغه میشود که نمازش باطل باشد و اگر
بعد از گذشتن از آن بخاطرش رسد که آن فعل را نکرده بود و یقین
حاصل شود پس اگر رکن باشد نماز را احتیاطا اعاده میکند بعد از
اتمام این نماز و اگر غیر رکن باشد نمازش صحیح است و اگر رکعت باشد
بجای آورد و پیش از مبطل و اگر حدثی و مانند آن صادر شده باشد نماز را
از سر میگیرد و کثیر السهو کسی است که در عادت او را گویند که سهو بسیار
میکند و در روایت صحیح وارد شده است که هرگاه شخصی سه نماز او بی سهو نباشد
او کثیر السهو است و بعضی گفته اند که آنست که در یک نماز سه سهو بکند یا در سه
نماز سهو بکند و در مرتبه چهارم سهوش اعتبار ندارد و چون کثیر السهو شود سهوش
اعتبار ندارد تا سه نماز پی در پی از وی واقع شود بی سهو ظاهرا در کثرت
سهو و شک لازم نباشد که سهو یا شکی باشد که تدارک آن بنماز احتیاط یا سجده
سهو باید کرد و همچنین اعتبار شک در نماز احتیاط و بنا بر بیشتر می نهد
مگر آنکه بیشتر سه باشد که بنا بر کمتر می نهد و همچنین در افعال او و همچنین
در سجده سهو میان عدد او و افعال او و همچنین در سجده منسیه و تشهد منسی
و همچنین اگر هر نمازی را اعاده کند مثل نماز دو رکعتی یا سه رکعتی اگر شک
کند در اعاده اعاده نمیکند مرتبه دیگر و اگر پیش نماز شک کند و ماموم یقین
داند رجوع بماموم میکند و اگر ماموم شک کند و امام یقین داشته عمل بدانسته
امام میکند و اگر هر دو شک کنند اگر موافق باشند در شک مثل آنکه هر دو شک کنند
میان سه و چهار هر دو بنا بر چهار میگذارند و هر دو نماز احتیاط میکنند و اگر یکی

شک کند میان دو و سه و دیگری شک کند میان سه و چهار جمعی از علما گفته‌اند که هر دو
بنا بر سه میگذارند و تمام میکنند و جمعی گفته‌اند که هر یک عمل شک خود میکنند با آنکه اگر امام
شک میان سه و چهار کرده است بنا بر چهار میگذارد و تمام میکند و ماموم بنا بر سه
میگذارد و چون امام سلام میدهد ماموم بر میخیزد و یک رکعت دیگر میکند و چون سلام
میدهد هر یک از ایشان دو رکعت نماز احتیاط میکنند که اگر نماز ایشان سه
باشد چهار شود و این قول اظهر است اگرچه بهتر آنست که بعد از این اعمال نماز را
احتیاطا اعاده کنند **سیم** سجده سهو واجبست در آنچه مذکور شد و در جائی
که سخن گوید در اثنای نماز سهوا و در سلام دادن در غیر موضعش سهوا بنابر
مشهور و احوط آنست که دو سجده سهو بکنند بواسطه هر زیاد و کمی که سبب بطلان
نماز نباشد و بهتر آنست که در شک میان دو و چهار نیز سجده سهو بکنند و همچنین
احوط آنست که دو سجده سهو بکنند بواسطه ایستادن در موضع نشستن و
نشستن در موضع ایستادن و احوط آنست که اگر چند سبب بهم رسد که موجب
سجده سهو باشد از برای هر یک دو سجده بکنند و وقت این سجده بعد از سلام است
و احوط آنست که پیش از فعل منافی بجای آورد و احوط آنست که جمیع آنچه در سجده
نماز واجب بود در اینجا رعایت کنند از استقبال و طهارت جامه و سجده بر اعضای
سبعه و گذاشتن پیشانی بر ما یصح السجود علیه و ذکر و غیر آن و احوط آنست
که چون خواهد بجای آورد نیت را مقارن گذاشتن پیشانی بر زمین دارد و قصد
کند که دو سجده میکنم بواسطه سلام یا کلامی که در نماز ظهر یا عصر از من واقع شده
است مثلا بواسطه آنکه واجبست ادا از برای رضای خدا و در جائی که مشخص
نبوده باشد وجوب آن قصد قربت کنند و اگر دو سجده سهو را نکنند هر وقت که بخاطرش
رسد می باید کرد و بهتر آنست که نیت ادا و قضا نکنند در اینصورت و احوط
آنست که یکی از این ذکرها را در هر یک از این دو سجده بگوید که بسم الله و بالله اللهم
صل علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله
وبالله

وبالله السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا بسم الله و بالله و السلام علیک
و رحمة الله و برکاته و چون ذکر بگوید سر بردارد و درست بنشیند و دیگر
بسجده رود و باز یکی از این ذکرها را بگوید و چون سر بردارد بگوید اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس
سلام دهد احتیاطا **مقصد سیم** در بقیه نمازهاست و در آن چند بحث است
بحث اول در نماز قضاست بدانکه هرگاه نمازی از مکلف فوت شود در وقت
خواه عمدا ترک کند یا سهوا یا بخواب رود اگرچه کل وقت خواب باشد یا مست شده باشد بخوردن
مست کننده یا بیهوش دارو عمدا خورده باشد و بیهوش شود یا مرتد شده باشد
و بعد از آن توبه کند در همه اینصورتها واجبست قضا و اگر پیش از بلوغ نماز
فوت شده باشد یا در حال دیوانگی یا بیهوشی که بسبب اختیار او نبوده باشد
قضا واجب نیست و بهتر آنست که هر نمازی که در حال بیهوشی فوت شده
باشد قضا کند اقلا سه روز را اقلا یکروز را و همچنین ساقط است قضا
از حایض و نفسا و کافر اصلی هرگاه مسلمان شود و اگر خلاف مذهبی شیعه شود
هرچه در ایام بد مذهبی کرده اند اگر موافق مذهب باطل خود درست کرده باشد
قضا نمی باید کرد و هرچه ترک کرده اند یا موافق مذهب خود نکرده باشند قضا
میباید کرد مگر آنکه موافق مذهب حق کرده باشند بنا بر مذهب جمعی و احوط
در اینصورت نیز اعاده است و اگر کسی را آب و خاک بهم نرسد احوط آنست
که ادا کند و چون آب یا خاک بهم رسد قضا کند و نمازهای یومیه هرچه فوت شده
است قضا واجبست و نوافل آن هرچه فوت شود سنتست قضای آن
باستحباب مؤکد و اگر بواسطه مرض فوت شده باشد جایز است تصدق کند
بدل از قضا بآنکه از برای هر دو رکعت نماز مدی طعام که عبارتست از صد درم
سنگ قدیم اصفهان تخمینا تصدق کند و اگر مشکل باشد از برای هر چهار
رکعت یک مد تصدق نماید و اگر قدرت نداشته باشد یک مد بواسطه نوافل

روزه یکمد بواسطه نوافل شب تصدق کند و نماز را قضا کردن بهتر است
و هرگاه نمازها از وی فوت شده باشد و ترتیب آنرا داند که چگونه فوت شده است واجب
که با آن ترتیب قضا کند مثلا هرگاه یک روز نمازش فوت شده باشد اول صبح را
میگذارد و دیگر پیشین و دیگر دیگر و دیگر شام و دیگر خفتن و اگر ترتیب آنرا نداند
و داند چند نماز از وی فوت شده است احوط آنست که بعنوانی بکند که ترتیب حاصل
شود مثلا هرگاه نماز ظهری و عصری از وی فوت شده باشد و نداند که اول عصر فوت
شده است از روزی و دیگر ظهر فوت شده است از روزی دیگر یا برعکس عصری
میکند و ظهری میکند و باز عصری میکند یا برعکس و اگر با اینها شامی فوت شده باشد
این سه نماز را یکبار میکند و شام را میکند و باز مرتبه دیگر آن سه نماز را میکند
و اگر با اینها خفتنی نیز فوت شده باشد این هفت نماز را میکند و خفتن را میکند
و باز مرتبه دیگر این هفت نماز را میکند و اگر صبحی با اینها فوت شده باشد این
پانزده نماز را میکند و صبح را در میان میکند و باز مرتبه دیگر پانزده نماز میکند
و اگر بواسطه هر نماز یک روز بکند کافی است بلکه اگر بواسطه هر نمازی سه نماز
بکند و تردید کند در نماز چهار رکعتی آن میان سه نماز پیشین و پسین و
خفتن ظاهرا کافی باشد و اگر پنج نماز از وی فوت شده باشد ابتدا کند از صبح
و چهار روز نماز بکند و ختم نماید بصبح صحیح است و همچنین اگر ده نمازش فوت
شده باشد نه روز نماز میکند و ختم میکند بانچه اول ابتدا کرده است و این بهترین
شقوق است و اگر عدد آنرا نداند مثلا میداند که نماز بسیاری از وی فوت شده
است و نمیداند که چه نماز است و چند نماز است جمعی کثیر از علما گفته اند که وا
جبست که آنقدر قضا کند که ظنش بهم رسد که همه را قضا کرده است و جمعی گفته
اند که آنقدر قضا کند که علمش بهم رسد و این بهتر است و اگر در اثنای نماز قضا بخاطرش
رسد که نمازی پیشتر از این در ذمه اش هست نیت را بگرداند و قصد نماز سابق
کند اگر وقت عدول باقی باشد مثلا هرگاه در اثنای نماز ظهر قضا بخاطرش رسد که صبح
قضا را

قضا را نکرده است اگر برکوع رکعت سیم نرفته است قصد قضای صبح کند و تمام
کند و بعد از آن ظهر را قضا کند و اگر برکوع رفته است اول ظهر را اتمام کند و
بعد از آن صبح را بکند و بعد از آن ظهر را احتیاطا قضا کند و اگر یک نمازش
فوت شده باشد و نداند که چه نماز است از پنج نماز سه نماز میکند صبح میکند و مغرب
میکند و چهار رکعتی میکند و تردید میکند در آن میان پیشین و پسین و خفتن
اگر در حضر باشد و اگر در سفر باشد شام میکند و دو رکعتی میکند و تردید میکند میان
صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر نداند که این نماز در سفر از وی فوت شده است یا در
حضر سه نماز میکند یک دو رکعتی و تردید میکند میان چهار نماز که مذکور شد
و یک چهار رکعتی میکند و تردید میکند میان سه نماز مذکور و یک شام میکند و اگر
مکرر یک نماز از پنج نماز فوت شده باشد از وی مکرر باین نحو قضا میکند که تا ظن
یا علم او را بهم رسد که قضا کرده است و اگر شخصی را نماز بسیار در سفر و حضر فوت
شده باشد می باید که با هر چهار رکعتی دو رکعتی نیز ضم کند که اگر در حضر باشد صحیح
است و اگر در سفر نیز بوده باشد صحیح است و احوط آنست که هرگاه نماز قضا داشته
باشد نافله نکند و همچنین نماز واجب در اول وقت نکند و مشغول قضا شود
تا وقت فریضه حاضره تنگ شود بعد از آن مشغول حاضره شود خصوصا نماز
آن روز که فوت شده است خصوصا هرگاه یک نماز از وی فوت شده باشد اگرچه از
آن روز نباشد بلکه احوط آنست که مشغول هیچ امری نشود مگر بقدر ضرورت
و ظاهر اینها واجب نباشد و لیکن بهتر است و احوط آنست که اگر متوجه نماز
حاضره بخاطرش رسد که قضا دارد نقل کند نیت آنرا بقضا اگر وقت نقل
باقی باشد چنانکه گذشت و الا نماز را اتمام کند و اگر احتیاطا اعاده کند بهتر
است در صورتی که یک قضا داشته باشد و قضا را موافق ادای باید کرد پس
اگر نماز در حضر از وی فوت شده باشد تمام میکند اگرچه در سفر کند و نمازی که
در سفر از وی فوت شده باشد قصر میکند و اگرچه در حضر کند و اگر کسی یکمرتبه

ترک نماز کنند آنرا حلال دانند کافر است و در بعضی از روایات واقع شده است
که مطلق کافر است پس اگر کافرزاده باشد و مسلمان باشد و بعد از آن کافر شود توبه
اش میفرمایند اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند و اگر توبه نکند او را می کشند
و اگر مسلمان زاده باشد و مرد باشد میکشند او را و توبه اش را قبول نمیکنند
و جمعی گفته اند که میان او و خدا توبه اش قبولست و عباداتش صحیح است
و خالی از قوتی نیست و اگر دعوی شبهه کند که در حق او محتمل باشد قبول
میکنند مثل آنکه تازه مسلمان شده باشد یا صحرا نشین باشد که کم شنیده
باشد و ندانند که نماز واجبست و یا گوید که من غرضم از آنکه گفتم نماز واجب
نیست نماز نافله بود و میشنوند از وی این عذر را و اگر کسی حلال نداند
ترک کردن نماز را و ترک کند گناه کار است و بگناه کبیره مانند کفر در عقوبت او را
تعزیر میکنند حاکم شرع و اگر دیگر ترک کند باز او را تعزیر میکنند و در مرتبه سیم میکشند
او را و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم این بهتر است **بحث دویم** در نماز جمعه
است و آن واجبست بعوض ظهر مثل صبح و ساقط میشود با آن ظهر و سنتست
که قراءت آنرا بلند بخوانند و احوط آنست که ترک بلند خواندن نکنند و اول
وقت آن اول ظهر است و در آخرش خلافست بعضی گفته اند که تا ظهر را
میتوان کرد آن را میتوان کرد و مشهور آنست که وقتش بیرون میرود وقتی
که سایه زیادتی شاخص مثل شاخص شود و بعضی گفته اند که وقتش تنگست
بمقدار زمان فعلش و احوط آنست که ملاحظه وقت بکنند و بعد از آن فی جمله
بجای آورند و از وقت ثانی تاخیر نکنند و اگر سایه زیادتی از شاخص زیاده
شود جمعه را بجای آورند و احتیاطا ظهری بجای آورند و اگر در اثنای نماز
وقت بیرون رود و اگر بمقدار یک رکعت دریافته باشند باقی را بعنوان
جمعه تمام کنند و اگر کمتر از یک رکعت دریافته باشند احوط آنست که بعنوان
جمعه تمام کنند و احتیاطا ظهری بجای آورند و اگر وقت بیرون رود و شروع
نکرد

نکرده باشند می باید ظهر را بجای آورند و اگر بر شخصی نماز جمعه واجب باشد و او نماز
ظهر را بگذارد نمازش باطلست و واجبست که سعی نماید تا خود را به نماز جمعه
برساند پس اگر دریابد فبها و الا مرتبه دیگر ظهر را بجای آورد و اگر یقین داند یا گمان
داشته باشد که آنقدر وقت هست که اقل خطبه را با دو رکعت سبک بجای آورد
واجبست و اگر گمان خطبه و یک رکعت داشته باشد جمعه را بجای آورد و احتیاطا بعد
از آن ظهر را بجای آورد اما اگر ماموم در نیابد خطبه را و یک رکعت را در رکعت
ثانی برسد و ملحق شود نمازش صحیح است بعد از سلام امام یک رکعت دیگر میکند
پس اگر امام را پیش از رکوع رکعت دویم دریابد بی دغدغه صحیح است و اگر
امام را در حالت رکوع دریابد احوط آنست که ملحق شود و جمعه را تمام کند
و بعد از آن ظهر را احتیاطا اعاده کند و بدانکه نماز جمعه واجب نیست مگر
بشرط چند اول رخصت امام زمانست در وقت حضور آن حضرت بنا
بر مذهب مشهور و در حال غیبت آن حضرت خلافست بعضی گفته اند که نایب
و بعضی میگویند که احتیاج بر رخصت نیست
عام حضرت که مجتهد جامع الشرایط است میتواند کرد و بعضی گفته اند که اجتهاد
شرط نیست بلکه عادل میتواند کرد و بعضی گفته اند که هیچ کس نمیتواند کرد
و باز خلافست که در حال غیبت واجب عینی است یا افضل فردین واجب
تخییریست مظنون این فقیر است که واجب عینی است و هرگاه شرط
نماز جماعت در او بود باشد و ایمن باشد و تواند خطبتین خواندن و عدد
معتبر جمع شوند واجبست و تقصیر در آن را از کبایر میدانم و در این باب رساله
تالیف نموده ام و جمیع اخبار و ادله را جمع و تحقیق کرده ام والله یعلم **شرط دویم**
عدد است و محقق آنست که اگر شش کس با امام جمع شوند که مجموع هفت نفر
باشند واجب عینی است و اگر چهار کس با امام بوده باشند که مجموع پنج نفر باشند
واجب تخییری است و احوط آنست که در این صورت ترک نکنند و اگر عدد
از هم بپاشند پیش از نماز و تا وقت باشد بهم نرسد نماز جمعه ساقط میشود

وبعد از وقت آن ظهر را بجای باید آورد و این بنابر مذهب مشهور است و احوط آنست
که اگر تا قریب بآخر وقت بهم رسد جمعه را بکنند و ظهر را بعد از آن احتیاطا بکنند
و اگر بعد از دخول نماز از هم بپاشند واجبست که تمام کنند اگر چه یک کس باشد
احوط آنست که بعنوان جمعه تمام کنند و احتیاطا ظهر را اعاده کنند شرط سیم
خواندن دو خطبه است که مشتمل باشند هر یک بر حمد خدا و صلوات بر پیغمبر
و سوره خفیفه یا آیه تمام فایده و احوط آنست که باین ترتیب بخوانند و
بعربی بخوانند و احوط آنست که حمد بعبارت الحمد لله رب العالمین بوده باشد
و صلوات بعبارت صلوات بوده باشد خواه اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید
و خواه صلی الله علیه و آله و مانند آن و موعظه بهر عبارتی که باشد خوبست و احوط
آنست که اقلا شش نفر باشند که اقل واجب خطبه را بفهمند و بهتر آنست که خطبه
اول در آخر او سوره خفیفه مثل قل هو الله احد بخوانند و در آخر خطبه دویم
آیه اِنَّ اللهَ یَامُرُ بِالعَدلِ وَالاِحسانِ الخ بخوانند و احوط آنست که در خطبه دویم
صلوات بر ائمه اثنی عشر مفصلا بفرستد و استغفار از جهت مومنان بکند
و بهتر آنست که هر خطبه مشتمل بر شهادتین باشد و بهتر آنست که در خطبه اول
نیز صلوات بر نبی و آل بفرستد و دعا از برای مؤمنین و مؤمنات بکند و بهتر
آنست که چون از خطبه دویم فارغ شود بگوید که اللهم اجعلنا مِمَّن یَذَّکَّر
فَتَنفَعَهُ الذِّکری و بهتر آنست که خطبه چند که از ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین منقولست بخواند و آن در مصباح کبیر و کلینی و غیر آن هست
و بعضی از آنها را در رساله ذکر کرده ایم و احوط آنست که خطبه را پیش از زوال
واقع نسازد و سنتست که بر منبر بخوانند و چون بالا رود اندکی بنشیند
و بخواند و واجبست که خطبه را پیش از نماز بخواند و در حال خطبه ایستاده
باشد با قدرت و اگر نتواند احوط آنست که دیگری را بدارد که خطبه بخواند و احوط
آنست که امام نماز جمعه خود خطبه بخواند و احوط آنست که در میان دو خطبه
بنشیند

بنشیند اندکی و احوط آنست که بر سر پا بنشیند و ساکت باشد و احوط آنست
که خطیب در حال خطبه با طهارت باشد بلکه بهتر آنست که ماموما نیز با طهارت
باشند و احوط آنست که اقلا آنقدر بلند بخواند که عدد بشنوند و بهتر آنستکه
بلند بخواند که همه بشنوند و احوط آنست که ایشان گوش دهند و ساکت باشند
و احوط آنست که خطیب نیز در اثنای خطبه سخن نگوید شرط چهارم جماعتست
و صحیح نیست تنها گذاشتن و واجبست که عدد معتبر که پنج کس باشند نیت
اقتدا بکنند و احوط آنست که امام نیز نیت امامت بکند و اگر امام اصل حاضر باشد
جایز نیست کسی را در آن شهر نماز کردن مگر آنکه آنحضرت را مانعی بوده باشد
که دیگری را نصب میفرماید شرط پنجم آنست که میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد
و ملاحظه انتهای نماز گذارندگان از هر دو طرف باید کرد پس از هر دو طرف هر کس
که داخل فرسخ شده باشد نماز آنها باطلست و آنجماعتی که یک فرسخ فاصله باشد
صحیح است و احوط آنست که دورتر بایستند تا دغدغه نباشد و اگر دو طایفه
نماز جمعه کنند در کمتر از یک فرسخ پس اگر هر دو با هم تکبیرة الاحرام بگویند نماز هر
دو باطلست و واجبست که هر دو اعاده کنند نماز را بعنوان جمعه و اگر یکی
از ایشان پیشتر تکبیرة الاحرام بگوید نماز آنها صحیح است و نماز آنجماعت دیگر
باطلست و این جماعت را واجبست که نماز را ترک کنند و اقتدا بامام اول
کنند یا دور شوند بقدر یک فرسخ و اعاده جمعه کنند و اگر نه نماز ظهر را اعاده
کنند و اگر ندانند که کدام یک سابق بوده اند پس اگر مشخص باشد که پیشتر
گفته ولیکن معلوم نباشد که کدام یک است همه اعاده ظهر کنند و اگر مشخص
نباشد پیشی و پسی احوط آنست که همه اعاده جمعه کنند و ظهری بعد از آن
احتیاطا بکنند و در صورت اول نیز این بهتر است و دیگر بدانکه نماز جمعه
واجب نیست مگر بر کسی که بالغ باشد و صبی ممیز را صحیح است نماز ولیکن
واجب نیست و دیگر عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست و از او صحیح نیست

و دیگر می باید که مرد باشد پس بر زن واجب نیست و احوط آنست که خنثی بجای
آورد و ظهر احتیاطا نیز بکند دیگر شرطست که آزاد باشد پس بر بنده واجب
نیست اگرچه مولی رخصت دهد و حکم بنده دارد ام ولد و مدبر و مکاتب مشروط
و مکاتب مطلق که چیزی نداده باشد و اگر پاره مال کتابت داده باشد احوط آنست
که نماز جمعه را بجای آورد و اگر بعد از ان ظهر کند احتیاطا بهتر است و همچنین
است حکم بنده که بعضی از و آزاد شده باشد و شرطست که مسافر نباشند پس بر مسافر
نماز جمعه واجب نیست پس اگر کسی کثیر السفر باشد یا سفرش معصیت باشد یا
نیت اقامت ده روز کرده باشد یا سی روز بی نیت مانده باشد در جائی بر این جماعت
نماز جمعه واجبست و صحیح است دیگر شرطست که کور نباشد و بیمار نباشد و لنگی
نباشد که مشکل باشد او را حاضر شدن و پیری نباشد که متعذر باشد او را آمدن
و باران بسیار نباشد که برین جماعت واجب نیست و بعضی گفته اند که گرمای
سخت و سرمای سخت نیز نباشد که در آن صورت نیز واجب نیست و احوط
آنست که سرما و گرما مانع نشود و باز شرطست که میان او و جائی که نماز
جمعه میکنند زیاده از دو فرسخ نباشد و احوط در دو فرسخ آنست که حاضر
شود و در کمتر از دو فرسخ البته واجبست حضور و احوط آنست که در زیاده
از دو فرسخ نیز هرگاه انقدر راه باشد که چون نماز صبح را در خانه بکند نماز
جمعه را با امام دریابد و چون نماز جمعه را بکند پیش از شام بخانه برسد ترک
نکنند نماز جمعه را و هرگاه این جماعت که بر ایشان نماز جمعه واجب نیست
مشقت کشند و حاضر شوند واجب میشود بر ایشان و صحیح است که عدد
جمعه باشند و از ظهر مجزی است بغیر از کودک و دیوانه و زن و احوط آنست
که زن حاضر نشود و اگر بشود نماز جمعه بکند احتیاطا و ظهر را اعاده کنند
و احوط آنست که مسافر و بنده را بعد حساب نکنند و اگر بغیر ازیشان
کس بهم نرسد جمعه بکنند و ظهر را احتیاطا اعاده کنند و بر کافر نماز جمعه
واجب

واجبست و لیکن از و صحیح نیست تا مسلمان نشود و اگر مسلمان شود و نماز نکرده
باشند واجبست که نماز جمعه بکنند و اگر کرده باشند واجبست که ظهر را بجای آورد
و همچنین کودک هرگاه بالغ شود و دیوانه هرگاه عاقل شود و بنده هرگاه آزاد شود
و مسافر هرگاه نیت اقامت کنند اگر پیشتر نکرده باشند بنده و مسافر ظهر را و اگر کرده
باشند پس ساقط است جمعه از ایشان و کسی که نماز جمعه از و ساقطست سنتست
که ظهر را در اول وقت بکنند مگر کسی را که صحیح باشد از وی نماز جمعه که سنتست او را حضور
نماز جمعه و نسبت باو افضل دو فرد واجب تخییری خواهد بود و اگر چنین شخصی
نماز ظهر را کرده باشد و بنماز جمعه حاضر شود واجب نیست او را نماز جمعه کردن بلکه
سنتست او را اعاده کردن ظهر بعنوان جمعه و اشهر میان علما آنست که بعد از
پیشین حرامست سفر کردن تا جمعه را بجای نیاورند کسانی که جمعه بر ایشان واجب
باشد مگر آنکه سفر واجب باشد و فوت شود و بعد از طلوع صبح سفر مکروهست و شرط
است در امام نماز جمعه آنچه شرطست در امام نماز جماعت و زاید بر آن شرطست
که مرد باشد و بهتر آنست که اگر غیر بنده یافت شود بنده امامت نکنند و همچنین اگر
غیر پیس یا خوره دار یا کور باشد ایشان امامت نکنند و درین باب چند مسئله است
اول حرام است بیع و شری بعد از اذان جمعه در صورتی که نماز جمعه کنند و واجب
عینی دانند و احوط آنست که هر معامله که منافات با حضور نماز جمعه داشته باشد
نکنند و اگر بیع واقع سازد گناه کرده است اما صحیح است بنا بر مذهب مشهور
و احوط آنست که اعاده صیغه این بیع در وقت جواز آن بکنند دویم هرگاه شخصی
بواسطه کثرت و ازدحام نتواند بسجود رفتن در رکعت اول پس اگر وقتی
که امام برخیزد ممکنش باشد سجده کردن و ملحق شدن ملحق شود و الا صبر کند
که چون امام برکوع رود با او برکوع رود و چون بسجود رود با او بسجود رود
و قصد کند که این سجده رکعت اول است و چون امام سلام دهد برخیزد
و یک رکعت دیگر را بکند و اگر قصد سجده رکعت دویم کند نمازش باطل است

وبعضی گفته اند که این دو سجده را عبث می انگارد و دو سجده دیگر میکند و نماز را تمام میکند
و احوط آنست که چنین کند و بعد از آن ظهر را اعاده کند و اگر در رکعت دوم نیز نتواند
بسجود رفتن نماز خود را بعنوان ظهر تمام میکند بنابر مشهور و بعضی گفته اند که بعنوان
جمعه تمام میکند احوط آنست که بعنوان جمعه تمام میکند و ظهر را احتیاطا بجای می آورد
سیم اذان دوم بدعتست و بهتر آنست که چون خطیب بر منبر رود سلام کند در روز جمعه
و جواب او بگویند و اگرچه یک کس باشد و بعد از آن بنشیند و مؤذن اذان
بگوید پس خطیب برخیزد و خطبه بخواند سنتست که خطیب فصیح باشد و خطبه
را مناسب حال مردمان بخواند پس اگر ایشان رقیق القلب باشند آیات
رحمت بخوانند و الا آیات غضب و اگر از هر دو باشند از هر دو بخوانند و میباید که خطیب متقی
و صالح باشد تا تاثیر کند خطبه او و عمامه بر سر داشته باشد و ردای بردیمانی بر دوش اندازد
و تکیه کند در حال خطبه بر کمان یا عصا و احوط آنست که در حال خطبه حرکت نکند و
پشت بقبله باشد و مستمعان رو بقبله نشسته باشند و رو بجانب او داشته
باشند و اما آداب روز جمعه پس از آنجمله است غسل و آن کد سنت چنانکه گذشت و دیگر
سنتست بیست رکعت نماز در روز جمعه که شانزده رکعت آن نافله ظهر و
عصر است و چهار رکعت بر آن افزوده شده است و در کیفیت آن روایات مختلف
است و در بعضی از روایات واقع شده است که شش رکعت را نزد چاشت بکنند
و شش رکعت را قریب بظهر و دو رکعت را بعد از زوال پیش از جمعه و شش رکعت را
بعد از جمعه و در بعضی وارد شده است که شش رکعت را در وقتی کند که آفتاب
پهن شده باشد و شش رکعت دیگر را بعد از آن بزمانی و شش رکعت دیگر را بعد
از آن بزمانی و دو رکعت بعد از پیشین و غیر از این دو طریق نیز واقع شده است
و هر یک از اینها که عمل کند نیکوست و سنتست که بامداد بمسجد رود و پیش از
رفتن ناخن بگیرد و شارب بگیرد و سر بتراشد و سر را بخطمی بشوید و بوی خوش
بکند و ریش را شانه کند و پاکیزه ترین جامها را بپوشد و عمامه بر سر گذارد و باید که
باسکینه

با سکینه و وقار باشند و آنکه دلش بیاد خدا باشد و با آرام تن باشد خصوصا در وقت رفتن
بمسجد و تا مقدور شان باشد اعمال خیر بکنند که ثواب آن در روز جمعه دو برابر روزهای دیگر
است و تعظیم آن بسیار بکنند بانواع عبادات و از برای خانه خود چیزی که موجب خوشحالی
ایشان باشد از روز جمعه بخرد مثل میوه و گوشت و شعر نخوانند و حکایات باطل نخوانند
و نشنوند و در خبر است که آفتاب طالع نشده است در روزی که بهتر از روز جمعه باشد
و دعا در آن بسیار بخوانند و نمازهای دیگر مثل نماز حضرت امیر المؤمنین و نماز فاطمه زهرا صلوات الله
و نماز جعفر طیار بکنند با دعاهای که بعد از اینهاست و غیر اینها که در مصباح کبیر و غیر آن
مذکور است و شب جمعه را بعبادت بسر آورد و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صه
وارد شده است که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی ندا میفرماید در هر شب جمعه از اول شب
تا آخر شب که آیا نیست بنده مؤمنی که مرا بخواند بواسطه کار آخرت یا دنیا پیش از
طلوع صبح تا من اجابت کنم دعای او را آیا نیست بنده مؤمنی که توبه کند و بازگشت
کند بسوی من از گناهان پیش از طلوع صبح تا من توبه او را قبول کنم آیا نیست
بنده مؤمنی که من روزی بر وی تنگ کرده باشم و از من سوال کند که روزی او را زیاده
کنم پیش از طلوع صبح تا من روزی او را زیاده کنم و فراخ گردانم آیا نیست بنده مؤمنی که
بیمار باشد و از من سوال کند پیش از طلوع صبح که شفا دهم او را تا عافیت دهم او را آیا
نیست بنده مؤمنی که در حبسی و غمی گرفتار باشد و از من سوال کند تا او را از حبس نجات
دهم تا او را خلاص کنم آیا نیست بنده مؤمنی مظلوم که از من سوال کند که داد او را از
ظالم او بگیرم پیش از طلوع صبح تا من او را یاوری کنم و داد او را از ظالم او بگیرم پس حضرت
فرمود که این ندا میکنند تا طلوع صبح و در روایات دیگر وارد شده است که هر شب
این ندا میکنند در ثلث آخر شب و در شب جمعه و شبهای مبارک رمضان در تمام
شب این ندا میکنند و سنتست که هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل او بفرستد در شب
و روز که در حدیث صحیح وارد شده است که از پسین پنجشنبه و شب جمعه فرشتگانی
چند از آسمان بزیر می آیند و با ایشان قلمها از طلا و صحیفهای نقره است و تا

آفتاب فرو رفتن روز جمعه نمی نویسند چیزی مگر صلوات بر محمد و آل محمد را و
سنتست که پیش از توجه بمسجد در جمعه و عیدین دعا بخوانند و دعا طویل بود ذکر
نکردیم و در مصباح مذکور است و سنتست که بعد از عقیب نماز صبح روز جمعه سوره
الرحمن بخوانند و هر مرتبه که فبای آلاء ربکما تکذبان بخوانند بگوید لا بشیء من آلائک
رب اکذب و شب جمعه سوره کهف و بنی اسرائیل و طواسیم را بخوانند و سنتست
که نماز ظهر را در مسجد جامع گذارد هر چند نماز نکند و مشهور آنست که سنتست بلند
خواندن در دو رکعت اول و احوط آهسته خواندنست و هرگاه شخصی در بلاد تقیه باشد
باید که اول ظهر خود را بگذارد و بعد از آن با ایشان نماز جمعه کند و جایز است که دو رکعت
ظهر را با ایشان کند و چون سلام دهند برخیزد و دو رکعت دیگر را بکند بحث
سیم در نماز عید رمضان و عید قربان است و آن واجبست بشرایط جمعه و
ظاهر نزد اقل آنست که چنانچه نماز جمعه در حال غیبت واجبست نماز عید نیز واجبست
ولیکن در پنجا پنج کس کافیست احوط آنست که بقصد قربت واقع سازد و نیت
وجوب و ندب نکند و ظاهرا در پنجا پنج کس کافیست در وجوب عینی و احوط آنست
که میان دو عید واجب یک فرسخ بوده باشد و احوط آنست که دو خطبه را بعد از
نماز ترک نکنند مگر آنکه بتنهائی نماز کنند که در آن صورت ترک بهتر است و هرگاه
نماز عید واجب باشد جایز نیست تخلف مگر بواسطه عذر که در آن صورت
بتنهائی واقع میسازد مستحبا و اگر شرایط وجوب مفقود باشد سنتست که
بعنوان جماعت واقع سازند و اگر دست بهم ندهد منفردا بکنند و وقت این نماز
از طلوع آفتاب است تا پیشین و بهتر آنست که نماز عید قربان زودتر بکنند و
نماز عید رمضان را دیرتر و اگر وقت بگذرد قضا ندارد و کیفیتش آنست که بعد
از نیت تکبیرة الاحرام بگوید پس حمد بخواند و سوره مثل والشمس و هل اتاک
حدیث الغاشیه و مانند اینها بخواند و مشهور آنست که در رکعت اول سوره سبح اسم
ربک الاعلی و در رکعت دویم سوره والشمس و ضحیها بخواند و بعد از آن تکبیر گوید
و دست

و دست بردارد و قنوت بخواند و احادیث مختلف است در قنوت و ظاهر آنهم
نیکوست از آنجمله منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلعم که میان هر دو تکبیر این
تکبیر را بخوانند که اللهم اهل الکبریاء و العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل
العفو و الرحمة و اهل التقوی و المغفرة اسئلک فی هذا الیوم الذی جعلته
للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و مزیدا و شرفا ان تصلی علی محمد
و آل محمد کافضل ما صلیت علی عبد من عبادک و صل علی ملائکتک و رسلک
و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات
اللهم انی اسئلک من خیر ما سألک عبادک المرسلون و اعوذ بک من شر ما
عاذ بک منه عبادک المرسلون پس تکبیر دیگر بگوید و این دعا میخواند تا پنج تکبیر
و پنج دعا میخواند پس تکبیر میگوید و برکوع میرود و دو سجود میکند و در رکعت دویم بعد
از حمد یکی از آن سورها یا سوره والشمس میخواند و بعد از آن تکبیر میگوید و این دعا را
میخواند تا چهار تکبیر و چهار دعا پس تکبیر پنجم میگوید و برکوع میرود و دو سجود و تشهد
و سلام میگوید و بعد از آن دو خطبه میخواند و بهتر آنست که خطبه منقول را بخوانند
و احوط آنست که جمیع آنچه در خطبه جمعه رعایت کرده در پنجا نیز آنرا بجای آورند
و سنتست که بواسطه هر تکبیری دست بالا برد بنحوی که در یومیه مذکور شد و اگر
بعضی از تکبیرات را یا تمام را فراموش کند نمازش صحیح است و اگر شک کند در عدد
تکبیرات بنا بر اقل می نهد و ماموان نیز تکبیر و قنوت میخوانند و اگر این قنوتها
را ندانند هر چه دانند بخوانند و اگر ماموم وقتی برسد که امام چند تکبیر گفته باشد ملحق
شود و چون امام برکوع رود بقیه را پی در پی بگوید و خود را برکوع برساند و اگر
در ینصورت بعد از هر تکبیری مستمی دعائی بخواند بهتر است مثل اللهم اغفر لنا
و سنتست که این نماز را در صحرا بکنند مگر در مکه که در مسجد الحرام میکنند
و پا برهنه بیرون روند با سکینه و وقار و تکبیر عید را خوانند در هر چند قدم
و بر روی زمین بایستند و سجاده نیندازند و پیش از بیرون رفتن موذنان

سه مرتبه الصلوة بگویند و بهتر آنست که پیش از نماز هم بگویند و در عید فطر پیش از
بیرون رفتن چیزی بخورند و در عید قربان بعد از برگشتن از قربانی بخورند و در عید فطر
سنتست باستحباب مؤکد و بعضی گفته‌اند واجبست که تکبیر بگوید عقیب چهار نماز
عقیب شام شب فطر و خفتن و صبح و نماز عید و بچند طریق واقع شده است و بهمه
خوبست یکی آنست که بگوید اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ
اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اللّٰهُ اَکْبَرُ عَلیٰ ما هَدٰانا و در عید قربان عقیب
پانزده نماز بگوید اگر در منی باشد اولش ظهر روز عید و آخرش صبح روز سیزدهم و
اگر در جای دیگر باشد عقیب ده نماز بگوید اول از ظهر روز عید و آخرش صبح روز
دوازدهم باین عنوان که در فطر مذکور شد و در آخرش زیاد کنند وَلَهُ الشُّکْرُ عَلیٰ ما اَبْلانا
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الْاَنْعامِ و در روایتی دیگر زیاد میکنند
اللّٰهُ اَکْبَرُ عَلیٰ ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الْاَنْعامِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ ما اَبْلانا و بهر دو نیکوست
و مکروهست وقت بیرون رفتن با سلاح بیرون روند مگر آنکه دشمنی ظاهر بوده
باشد و مکروهست نافله پیش از نماز و بعد از نماز مگر در مسجد رسول خدا صلعم که
سنتست دو رکعت نماز پیش از بیرون رفتن بکنند و سنتست که بعد از نماز و خطبه
دعاهای منقول را بخوانند و بعد از آن در عید قربان هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل
او بفرستند و سنتست که ترک غسل نکنند و پیش از نماز غسل کنند و زینت بکنند
و بوی خوش بکنند و بهترین جامها بپوشند و سنتست که اگر شخصی بنماز نرسد بعد
از ظهر چهار رکعت نماز بکنند و هرگاه عید در روز جمعه واقع شود کسی که نماز عید کرد
مخیر است در نماز جمعه و بهتر آنست که حاضر شوند و احوط آنست که امام حاضر شود و کسانی
که در شهر نیستند حاضر شوند و منبر را از شهر بیرون نبرند در صحرا منبری از گل بسازند
و هرگاه عید واجب باشد چون آفتاب طالع شود پیش از نماز عید سفر روا نیست
و احوط آنست که بعد از صبح نیز سفر نکنند تا نماز عید بکنند و اشهر میان علما آنست
که تکبیرات زاید واجبست و همچنین قنوت و لیکن ظاهرا هر قنوتی که
بخوانند

بخوانند جایز است و احوط آنست که منقول را بخوانند و اگر تکبیرات را در رکعت اول
پیش از قرائت بخوانند جایز است و بعد از قرائت بهتر است و خلافی در نقل نکرده‌اند
در وجوب سوره در این نماز پس باید که ترک نکنند **بحث چهارم** در نماز آیات است
بدانکه نماز واجبست نزد آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زمین لرزش و اخاویف
آسمانی مثل بادهای سخت و سیاه و زرد و سرخ و صیحه‌های عظیم و چیزهائی که اکثر مردم
از آن خوفناک شوند و وقت نماز کسوف و خسوف از وقتی است که ابتدا بگرفتن
کند تا وقت بر طرف شدن و اگر آنقدر وقت نباشد که نمازی سبک بکنند مشهور آنست
که واجب نیست و احوط آنست که بکنند اگر یک رکعت را در وقت دریابد بلکه کمتر و در
زلزله شرط نیست که زمان وسعت نماز داشته باشد بلکه تا زنده است میکنند و بهتر آنست
که نیت ادا و قضا نکنند و در اخاویف سماوی اگر آنقدر وقت نباشد که توان گذارد
نماز سبکی احتیاطا بگذارد اگرچه وقت در رفته باشد و نیت ادا و قضا نکنند و کسی که
علم بهم نرساند بکسوف و خسوف تا وقت آن بیرون رود پس اگر کل گرفته باشد
واجبست قضا و اگر تمام نگرفته باشد قضا واجب نیست و بهتر آنست که قضا کنند و اگر غیر
کسوف و خسوف از زلزله و اخاویف واقع شود و ندانند احوط آنست که بجای
آورد خصوصا زلزله را و اگر عمدا ترک کرده باشد و کل گرفته باشد قضا واجبست و اگر
بعضی گرفته باشد و عمدا ترک کرده باشد یا نسیانا ترک کرده باشد اگرچه تمام گرفته باشد
مشهور میان علما آنست که قضا واجبست و آن احوط است و اما کیفیت این
نماز آنست که تکبیر احرام بگوید پس حمد بخواند و سوره پس برکوع رود پس سر بردارد
و حمد و سوره بخواند و باز برکوع رود و همچنین تا پنج مرتبه بعد از آن بسجده رود و
باز برخیزد و حمد و سوره بخواند و برکوع رود تا پنج مرتبه و این بهترین طرق منقول این
نماز است و اگر خواهد بعد از حمد بعضی از سوره میخواند و برکوع میرود و پس سر بر
میدارد و باز از آنجا که گذاشته است میگیرد و پاره دیگر میخواند و باز برکوع میرود
تا مرتبه پنجم تمام میکند و برکوع میرود و بعد از آن بسجود میرود و رکعت دیگر را

بدین عنوان میکنند و اگر خواهد یک رکعت را بعنوان اول میکند و رکعت دیگر را بعنوان
دویم و دیگر صورتها هست اما این سه صورت بی دغدغه است و سنت است که این نماز را
بجماعت بگذارند در مسجد جامع مگر آنکه خوف خروج وقت باشد که در ینصورت همه جا
هست میتوان کرد و تنها نیز میتوان کرد و اگر ماموم در یابد امام را پیش از رکوع اول
ملحق شود و اگر نه احوط آنست که در آن رکعت ملحق نشود و سنت است که این نماز را طول
دهد بمقدار زمان کسوف و سنت است که اگر فارغ شود و منجلی نشده باشد اعاده نماز کند
یا بدعا مشغول شود تا منجلی شود و احوط آنست که یکی از این دو را ترک نکنند و سنت است
که سورهای دراز بخوانند اگر وقت باشد و رکوع و سجود در هر یک بمقدار قرائت بوده باشد
و اگر خوف خروج وقت باشد بهتر آنست که یکمرتبه سبک بجای آورند و بعد از آن اعاده کنند
نماز را و طول دهند اگر در اثنای نماز برطرف شود سبک تمام کنند و سنت است که هر مرتبه
که سر از رکوع بردارد تکبیر بگوید مگر در پنجم و دهم که سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ میگوید و سنت است
که پنج قنوت بخوانند پیش از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و اگر کسوف
یا خسوف و غیر آن در وقت فریضه حاضره واقع شود پس اگر وقت اینها تنگ باشد اینها را
مقدم دارد مگر آنکه وقت حاضره تنگ باشد که در ینصورت حاضره را مقدم میدارد و اگر
وقت کسوف در رفته باشد احتیاطا قضا میکند و اگر وقت هر دو فراخ باشد احوط آنست
که حاضره را مقدم دارد دوم اگر [illegible] نماز در وقت نماز شب باشد این نماز اولی است
و واجبست که این نماز را مقدم دارد و جایز نیست که در حال اختیار این نماز را سواره
بکنند یا راه روند و کنند و در حال اضطرار جایز است مثل باقی نمازهای واجب
پنجم در نماز اموات است و این نماز واجب است بر همه مسلمانان که علم بفوت
بهم رسانند و اگر بعضی از ایشان بجا آورد از دیگران ساقط میشود و واجبست
که نماز کنند بر هر که شیعه اثنا عشری باشد و بالغ باشد و احوط آنست که اگر
طفل شش ساله باشد از ایشان بر او نماز کنند و نیت قربت کنند و کمتر از
شش ساله را احوط آنست که نماز نکنند و جایز نیست نماز کردن بر کفار و
خوارج

خوارج و نواصب و غلاة و مرتد و مجسمه و بر غیر ایشان از مخالفان خلافست
احوط آنست که نماز می کنند باین عنوان که اگر مطلوب شارع باشد فبها والا لعنت
باشد و چهار تکبیر بگوید و در تکبیر چهارم او را لعنت و نفرین کند چنانکه خواهد آمد
و سزاوارترین مردمان بنماز میت وارث اوست بنا بر مذهب مشهور میان علما
و بعضی گفته اند که بی رخصت ایشان نماز جماعت نمیتوان کرد اما بانفراد میتوان
کرد و احوط آنست که مطلقا بی رخصت ایشان نماز نکنند مگر آنکه ایشان غایب
باشند یا طفل باشند یا خود نکنند و منع مردم کنند که در این صورت بی رخصت ایشان
نماز می باید کرد و اگر پدر و پسر باشند پدر اولی است و همچنین جد اولی است
از برادر بنا بر مذهب مشهور و شوهر اولی است بزن از همه خویشان زن حتی از
فرزند و اگر وارث مردان و زنان باشند مردان اولی اند از زنان و وارث اگر خود قابلیت
امامت داشته باشد خود امامت میکند و الا شخصی را که قابلیت داشته باشد رخصت
میدهد تا او نماز کند و جایز است که زن پیش نماز زنان بکند و میباید که در میان
ایشان بایستد و مکروه است که پیش بایستد و همچنین اگر جماعت برهنگان
باشند یکی از ایشان امامت ایشان میکند و در میان ایشان می ایستد و پیش نمیرود
و غیر زن و برهنه سنت است که پیش بایستند اگر چه ماموم یکی باشد بخلاف غیر
نماز میت که اگر یک ماموم باشد دست راست می ایستد و اگر زنان با مردان جمع شوند
زنان در عقب مردان می ایستند و عقب [illegible] نیز احتیاطا و اگر حایض بوده
باشد او در صف جدای می ایستد و در صف زنان نیز نایستد و اگر وارث چند
کس باشند که همه بشرایط امامت باشند جمعی گفته اند که اعلم را مقدم دارند
و جمعی گفته اند که بهتر قاری را اقرا است مقدم می دارند و اگر در این دو صورت هر دو
مساوی باشند مشهور آنست که بزرگتر را مقدم می دارند و اگر هر دو در سن
مساوی باشند مشهور آنست که هر که خوشروتر باشد مقدم می دارند و بعضی
گفته اند که هر که خوش نام تر باشد و الله تعالی یعلم و اگر هاشمی حاضر باشد مشهور آنست

که اگر شرایط امامت باشد سنت که ولی او را مقدم دارد و اگر امام اصل حاضر باشد او
اولی است از همه کس و اما کیفیت این نماز آنست که نیت کند و پنج تکبیر بگوید
و در وجوب دعا میانه تکبیرات خلافست احوط آنست که دعاهای منقول را بخوانند
و مشهور آنست که چون تکبیر اول بگوید شهادتین را بخوانند و در تکبیر دوم صلوات
بر محمد و آل محمد و انبیا بفرستد و دعا از جهت ایشان بکنند و چون تکبیر سیم بگوید
استغفار از جهت مؤمنین و مؤمنات بکنند و چون تکبیر چهارم بگوید دعا از جهت
میت بکنند و چون تکبیر پنجم بگوید فارغ شود و بعد از آن استغفار از جهت خود بکنند
و در روایتی صحیح دیگر قریب باین واقع شده است که در تکبیر اول حمد و تمجید الهی
بکنند و در تکبیر دویم دعا از برای نبی و آل بکنند و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات
بکنند و در تکبیر چهارم دعا از برای میت بکنند و چون تکبیر پنجم بگوید فارغ شود و اگر
جمع میان این هر دو روایت کنند بهتر است باینکه چون نیت کند و تکبیر بگوید و
بگوید که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الحمد والعزة والجبروت
الهاً واحداً احداً صمداً فرداً حیاً قیوماً دائماً لم یتخذ فی عز جلاله وکبریائه
صاحبةً ولا ولداً واشهد ان محمداً عبده ورسوله ارسله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس تکبیر دویم بگوید و بخواند
که اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد کافضل
ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل
علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس تکبیر بگوید و بگوید که اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات
انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس تکبیر بگوید و بگوید اللهم
ان هذا المسجی قدامنا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت
خیر منزول به وقد قبضت روحه الیک وقد احتاج الی رحمتک و
انت غنی عن عذابه اللهم ولا نعلم من ظاهره الا خیراً وانت اعلم

بسر

بسریرته اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وتقبل منه وان کان مسیئاً
فتجاوز عن سیئاته واغفر له ذنبه وافسح له فی قبره واجعله من رفقاء
محمد صلی الله علیه وآله و بعضی گفته اند که همه را جمع کنند در هر تکبیری و بهتر بین روایات
جمع این است که چون تکبیر اول بگوید بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له اللهم صل علی محمد ان هذا المسجی قدامنا عبدک ابن عبدک وقد قبضت
روحه الیک وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم ولا نعلم
من ظاهره الا خیراً وانت اعلم بسریرته اللهم ان کان محسناً فضاعف احسانه
وان کان مسیئاً فتجاوز عن سیئاته و تکبیر دویم و سیم و چهارم را نیز که بگوید همین
دعا را بخوانند و عمل باین بد نیست و بهتر آنست که با هر دعائی از دعای سابق این دعا را
ضم کنند تا عمل بهمه کرده باشند و اگر مخالف حق باشند در تکبیر چهارم بلکه در هر تکبیری این دعا بخوانند
که اللهم املأ جوفه ناراً وقبره ناراً وسلط علیه الحیات والعقارب و اگر
مستضعف باشند و آن کسی است که مخالف حق باشد و عناد با شیعیان نداشته باشد
یا کسی که اعتقاد با هل بیت داشته باشد و با دشمنان ایشان بد نباشد بگوید که اللهم
اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و اگر در میان بلاد
مخالفین باشد و معلوم نباشد که شیعه است یا مخالف حق این دعا بخوانند که اللهم
ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه واحشره مع
من کان یتولاه و اگر طفل باشد بگوید که اللهم اجعله لابویه ولنا سلفاً
وفرطاً واجراً و چون از نماز فارغ شوند سنت که بجای خود بایستند تا جنازه را
بردارند و واجب است که نیت کند و بهتر آنست که چنین نیت کند که نماز بر این
میت حاضر میکنم از برای آنکه واجبست قربة الی الله و واجبست که رو بقبله بایستد
و سر جنازه بجانب راست او باشد اگر امام باشد و در مأموم در کار نیست و احوط در
منفرد آنست که بر جنازه بایستد و از جنازه بیرون نرود و واجبست که میت
بر پشت خوابیده باشد مگر در حال تعذر مثل آنکه شخصی را از حلق کشیده باشند

وکیفیت آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و طهارت از حدث شرط نیست پس جنب
و حایض و بی وضو این نماز را می توانند کرد و احوط آنست که جمیع شروط نماز یومیه
را غیر طهارت درین نماز رعایت کنند و اگر طهارت را نیز رعایت کنند بهتر است و اگر و
ضو میسر نباشد تیمم کنند و میباید که از جنازه بسیار دور نشود مگر آنکه نماز جماعت باشد
و صفوف بسیار باشد و نماز بر میت نمیتوان کرد تا غسل او و کفن او نکنند اگر ممکن
باشد و اگر کفن نداشته باشد او را بقبر گذارند و عورتش را بپوشانند و بعد از آن
بروی نماز گذارند و اگر بیرون قبر نیز عورتش را بپوشانند و نماز کنند جایز است
و سنت است که امام برابر میان مرد بایستد و سینهٔ زن بنا بر مذهب مشهور و اگر مرد
و زن جمع شوند و خواهند که یک نماز بر هر دو کنند چنان کنند که سینهٔ زن برابر میان
مرد باشد و مرد بجانب امام باشد و زن بجانب قبله و امام چنان بایستد که محاذی
میان مرد و سینهٔ زن باشد و اگر طفلی جمع شود با ایشان مخیر اند که پیش از زن بگذارند
یا پس زن بگذارند و سنت است که کفش را بکنند و اگر موزه در پا داشته باشند در
کار نیست کندن و اگر پا برهنه باشند بهتر است و سنت است که بواسطه هر تکبیری
دستها بالا برد و سنت است که نماز جنازه را در جائی چند کنند که مقرر است بواسطه
نماز تا آنکه مردمان که بشنوند که شخصی فوت شده است و دانند که کجا روند شاید که
بواسطه کثرت نماز گذارندگان حق سبحانه و تعالی میت را بیامرزد چنانکه در حدیث
صحیح واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق صلعم که هرگاه شخصی بمیرد و چهل
مؤمن در جنازهٔ او حاضر شوند و بگویند که اللّهمّ انّا لا نعلم منه الّا خیراً و انت
اعلم به منّا یعنی خداوندا پروردگارا ما نمیدانیم از او مگر خوبی و تو داناتری باو از ما
حق سبحانه و تعالی میفرماید که من قبول کردم گواهی شما را در حق او و آمرزیدم او را از
چیزی چند که من میدانم و شما نمیدانید و نماز جنازه را در مسجد میتوان کرد و مشهور
آنست که اگر در مسجد نکنند بهتر است و احوط آنست که بر یک جنازه دو مرتبه نماز
نکنند و کسی که در اثنای نماز برسد نیت میکند بقصد وجوب و داخل میشود و تکبیرات

ودعای

و دعای خود در امیخوانند و چون امام فارغ شود بقیه را اگر ممکن باشد با دعای مختصر تمام کنند و اگر
جنازه را بردارند اگر برابر او بردارند بقیه را پی در پی بگویند و اگر میتی را نماز نکرده
باشند بر قبر او نماز کنند هر چند مدت مدید شود و اگر نماز بر جنازه کنند و جنازهٔ دیگر
حاضر شود بهتر آنست که آن نماز را تمام کنند و بعد از آن بر این جنازه نماز کنند و در هر وقتی
نماز جنازه میتوان کرد مگر آنکه وقت حاضره تنگ شود که حاضره اولی است و بهتر آنست
که با وسعت وقت اوّل حاضره را مقدم دارد مگر آنکه خوف فوت نماز جنازه باشد یا خوف
ضایع شدن میت **بحث ششم** در نماز نذر و عهد و یمین است و آن واجبست هرگاه
شرایط نذر متحقق شده باشد با آنکه بالغ باشد و عاقل باشد و مسلمان باشد و اگر زن نذر
کند با رخصت شوهر بکند و اگر بنده نذر کند با رخصت مولی نذر کند و بهتر آنست که فرزند
بی رخصت پدر نذر نکند و اگر بکند ظاهرا منعقد میشود و می باید که از روی قصد بکند
پس اگر مست باشد یا بزور او را بر این دارند که نذر کند یا غضبناک شود چنانکه او را
قصدی نماند منعقد نمیشود و آن چند صورت دارد یکی آنکه بگوید اگر حق سبحانه و تعالی
بمن مال عطا کند یا بیمار مرا شفا دهد بشکرانه این لله علی ان اصلی رکعتین یا بگوید
که اگر من فلان طاعت را بکنم یا فلان معصیت را امروز نکنم بشکرانه این لله علی
ان اصلی رکعتین یا بگوید که اگر من درین شب نماز شب نکنم یا فلان معصیت
بکنم بکفاره این لله علی ان اصلی رکعتین درین صورتها منعقد میشود بی
دغدغه و واجبست بر او دو رکعت نماز مثل صبح و احوط آنست که ایستاده بجای
آورد و دو سوره بخواند و بر غیر قبله نکند و در حال اختیار سواره و پیاده نکند
و اگر عکس اینها کند نذرش منعقد نمیشود مثل آنکه بگوید که اگر ترک نماز بکنم
یا شراب بخورم بشکرانه این لله علی ان اصلی رکعتین و این نذر معصیت است
و اگر مشروط نسازد یا آنکه بگوید لله علی ان اصلی رکعتین خلافست در منعقد
شدن آن اظهر آنست که منعقد میشود و قسم مثل نذر است در شروط مذکوره
در اینجا اذن پدر در کار است و صیغهٔ او مثل آنست که والله یا بالله یا تالله و غیر اینها

از صیغهای قسم که من دو رکعت نماز بکنم و عهد آنست که بگوید که عاهدتُ اللهَ
اَن اُصلّیَ رکعتینِ یعنی با خدا عهد کردم که دو رکعت نماز بکنم واجب میشود مثل
نذر و در عهد نیز اذن پدر درکار است بنابر مشهور و احوط و اگر نذر را مقید
بوقتی ساخته باشد که درین روز بکنم اگر نکنند کفاره میباید داد و همچنین عهد
و یمین را اگر مخالفت کند کفاره واجبست و اگر وقتی مقرر نساخته باشد همه عمر
وقت اوست و احوط آنست که فورا او را بجای آورد و کفاره مخالفت قسم و عهد بنده
آزاد کردنست یا ده مسکین طعام دادن هر مسکینی را مدّی یا ده مسکین را پوشانیدن
هر مسکینی را دو جامه اگرچه پیراهن و زیرجامه باشد اگر عاجز بشود سه روز روزه
گیرد و کفاره نذر خلافست بعضی گفته اند که همین کفاره قسم است و بعضی گفته اند
که بنده آزاد کردنست یا دو ماه روزه گرفتن یا شصت مسکین طعام دادن و ممکن
این آنست که مخیر است اگرچه ثانی بهتر است خصوصا هرگاه نذر صوم بوده باشد
و مخالفت کند والله یعلم و تفصیل اینها انشاء الله در کتاب نذر دانسته خواهد شد
بحث هفتم در نماز سفر است بدانکه نماز چهار رکعتی را دو رکعت میباید
کرد در سفر هرگاه هشت شرط موجود باشد اول مسافت است و آن هشت فرسخ است
و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار ذرع شرعی است و ذرعی بیست و چهار انگشت
است و انگشتی عرض هفت جو است و عرض جو هفت موست از موی یال یابو
بنابر آنچه مشهور است میان مردم و بعضی گفته اند که میل آنمقدار راهیست که
چشم کار کند و سواره را از پیاده فرق کند در زمین هموار پس اگر مشهور میان
مردم آن باشد که آن راه هشت فرسخ است یا دو عادل گواهی دهند یا خود راه
را گز کرده باشد و نود و شش هزار گز ده بوده باشد و بگز کرباس چهل و هشت
هزار گز تخمینا یا بیست و چهار میل بوده باشد که در هر میلی رعایت کرده باشد
که چشم چه مقدار می بیند و فرق میکند میان سواره و پیاده درینصورت نماز
را قصر میکند و اگر مشخص باشد که مسافت نرسیده است قصر میکند و اگر بعضی گویند
که هشت

که هشت فرسخ است و بعضی گویند که کمتر است مشهور میان علما آنست که تمام میکند
و اگر احتیاطا قصری نیز بکنند بهتر است و اگر قصد چهار فرسخ داشته باشد و خواهد که همان
روز برگردد قصر میکند و اگر اراده نداشته باشد که همان روز برگردد مشهور آنست
که تمام میکند و ظاهرا مخیر است میان قصر و تمام و اگرچه تمام کردن احوطست و هرگاه مقصد او
دو راه داشته یکی از آن مسافت باشد و دیگری نباشد و از راه دورتر برود بواسطه آنکه
نماز را قصر کند و روزه را افطار صحیح است اگرچه بهتر آنست که از راه کوتاه تر برود و نماز
را تمام کند شرط دوم قصد مسافت است پس اگر کسی بطلب غلام گریخته یا حیوان جسته
برود که هرجا که باو رسد او را بگیرد و سفرش دور کشد اگرچه چندبرابر مسافت برود قصر
نمیکند و وقت برگشتن اگر مسافت بوده باشد تا منزل قصر میکند مگر آنکه اینمعنی در
سفر بهم رسیده که همان قصر میکند و همچنین اگر اول قصد کمتر از مسافت کند و بعد از آن
نیز قصد کمتر کند تا بسیاری از راه برود قصر نمیکند و وقت رجوع قصر میکند اگر مسافت
باشد و اگر از شهر بیرون رود و در محلی توقف کند و انتظار رفقا کشد پس اگر هشت
فرسخ رفته باشد نماز را قصر میکند تا یکماه و بعد از آن تمام میکند مگر آنکه درین میانه قصد
اقامت ده روز کند که تمام میکند و اگر بحد ترخص نرسیده باشد نماز را تمام میکند و اگر از حد
ترخص تجاوز کرده باشد و بمسافت نرسیده باشد پس اگر جزم داشته باشد که البته رفقا
خواهند آمد یا عزم داشته باشد که اگر رفقا نیایند او برود نماز را قصر میکند و اگر متردد
باشد و نداند آمدن رفقا و تا ایشان نیایند او نرود نماز را تمام میکند شرط سیم آنست
که قطع سفر نکنند بآنکه در ابتدای سفر قصد کند که در ما بین هشت فرسخ ده روز در یک
موضعی توقف خواهم کرد یا قصد راهی کند که درین میانه او را منزلی بوده باشد که در
آن منزل شش ماه وطن کرده باشد درینصورت در راه و در منزل هر دو نماز را
تمام میکند و اگر از محلی که روانه میشود تا آن محل که قصد اقامت ده روز در آنجا
دارد یا تا وطن که شش ماه در آنجا بوده باشد مسافت بوده باشد در راه قصر میکند
و در آنجا نماز تمام میکند و وطنی که در آنجا شش ماه بوده است مشهور آنست

که شرط نیست که پی در پی در آنجا بوده باشد و لازم نیست که در منزل خود بوده باشد بلکه
می باید که در حوالی آن اقامت کرده باشد که از حد ترخص ملک بیرون نبوده باشد و ملک اگر
چه درختی باشد کافیست و احوط آنست که اگر در ملک خود اقامت نکرده باشد جمع میانه
قصر و اتمام کند بلکه احوط آنست که اگر شخصی ملکی در شهری داشته باشد هر چند در آنجا
اقامت نکرده باشد یا قصد اقامت ده روز بکند و نماز را تمام کند یا جمع کند میانه قصر و
اتمام احتیاطا و اگر شخصی در شهری متولد شده باشد و همیشه در آن شهر بوده باشد
ظاهرا وطن او باشد و همچنین اگر شهری را وطن خود ساخته باشد هر چند آنجا متولد
نشده باشد و شش ماه در آنجا بوده باشد اگر از آنجا مسافر شود چون بآنجا رسد تمام
میکند اگر چه قصد اقامت ده روز نکند و احوط درینصورت نیز قصد اقامت است
یا جمع بین القصر والاتمام **شرط چهارم** آنست که سفرش مباح باشد پس اگر سفر واجب
یا سنت باشد قصر میکند البته و همچنین اگر سفر جایز باشد مثل سفر تجارت و بهتر
آنست که در ماه رمضان سفر جایز نکند تا بیست و سه روز از ماه نگذرد و اگر سفر
معصیت باشد نماز را تمام میکند مثل سفری که بواسطه ضرر بر مسلمانان روند مثل دزدی
و غارت کردن و کشتن مسلمانان یا ضرری بایشان رسانیدن یا غلامی که از مولی
گریخته باشد یا زنی که بی رخصت شوهر بزیارات یا حج سنتی رود یا بشکار لهو رود
و اما اگر سفر مباح باشد و در اثنای سفر نامشروعی چند کند نماز را قصر میکند و احوط آنست
که سفری نکند که بسبب نامشروعی باشد مثل سفری که مستلزم ترک طلب علم واجب باشد مگر
آنکه در حضر ممکن نباشد و باید بطلب آن رفتن که در آن که در آنصورت با امکان
واجبست و احوط آنستکه هرگاه شخصی تابع سلطان جور باشد و او سفرش
معصیت باشد و تابع در آن معصیت شریک نباشد چنین سفری نکند و اگر دست
بهم دهد جمع کند میانه قصر و اتمام و اگر در اثنای راه از آن قصد برگردد و سفر خود را مباح
سازد نماز را قصر میکند ولیکن مشهور آنست که ملاحظه کند که از آنجا تا مقصدش
اگر مسافت بوده باشد قصر کند و الا در وقت برگشتن قصر میکند اگر مسافت بوده باشد

و بهتر آنست

و بهتر آنست که از آنجا تا حد ترخص آنجا نرود و نماز را قصر نکند و اگر در اثنای سفر
مباح قصد سفر معصیت کند سفر معصیت میشود و تمام میکند تا از آن قصد برگردد
و اگر شکار بواسطه قوت خود و عیالش بوده باشد یا بواسطه تجارت بوده باشد نماز را
قصر میکند **شرط پنجم** آنست که کثیر السفر نبوده باشد مثل صحرانشین که هر چند
روز در جائی اند و مکاری و کشتی بان و قاصد و پیله ور پس اگر این جماعت و جمعی
که یکجا مقیم نبوده باشند سه سفر بکنند که در هیچ یک از آن ده روز در خانه خود
نمانند و ده روز در خانه خود بقصد اقامت نمانند کثیر السفر اند و نماز را تمام میکنند
و روزه را میگیرند و این جماعت پیش از سه سفر هرگاه اینها از مکاری و ملاح و شاطر گویند احوط
آنست که تمام بکنند و قصر نیز احتیاطا بکنند و روزه را بگیرند و احتیاطا قضا بکنند و
و اگر این جماعت در شهر خود ده روز بمانند یا در غیر شهر خود بنیت اقامت ده روز بمانند
یا بی نیت یکماه بمانند و بعضی گفته اند که چهل روز بمانند از کثرت سفر در می آیند و من
بعد اگر سفری کنند نماز را قصر میکنند تا سه سفر دیگر بکنند که در میانه آن اقامت نکنند
باقامت مذکوره یا این اسامی بر ایشان صادق آید بنا بر مذهب بعضی بعد از آن دیگر
تمام میکنند تا دیگر اقامت ده روز کنند بنحو سابق و اگر درین صورتها جمع کنند میان
قصر و اتمام بهتر است و اگر این جماعت پنج روز اقامت کنند احوط آنست که نماز ظهر و عصر را
بعد از تمام قصری بآن ضم کنند و در روایتی صحیح واقع شده است که هرگاه مسافر بنجعه سفر کند
نماز را قصر میکند و جمعی گفته اند که جد این آنست که آنقدر دو منزل را یکی کنند
احوط آنست که درین صورت با تمام قصر هم کنند **شرط ششم** آنست که آنقدر حرکت کند
که پنهان شود دیوارهای شهری که از آن بیرون میرود اگر شهر کوچک باشد و پنهان شود
دیوار محله او اگر شهر بزرگ باشد یا مخفی شود اذان آن شهر یا محله بنا بر مذهب مشهور و
پنهان شدن دیوار بآنست که خوب تمیز آن نتوانند کرد نه آنکه سیاهی آن برطرف
شود و همچنین اذان متوسط اعتبار دارد نه بسیار بلند و در هوای معتدل اعتبار
دارد نه وقتی که باد از آنجانب آید و بی مانع اعتبار دارد نه آنکه محلات دیگر یا

باروی شهر حایل باشند و دیوارها اعتبار دارند نه مثل بارو و منار و گنبدهای عالی و اگر آنقدر
برود که همه پنهان شود بهتر است و در برگشتن نیز قصر میکند نماز را تا آنقدر که آواز
اذان را تواند شنید و اگر مسافر در اثنای سفر قصد کند اقامت ده روز را در محلی
تا در انجاست نماز را تمام میکند و احوط آنست که درین اثنا نرود بحد ترخص انجا
و همچنین در وقت قصد اقامت کردن قصد نداشته که بحد ترخص انجا رود دیگر
جاهای که عرفا داخل انجا باشد مثل باغات و مقبرهای آن شهر و هرگاه پیش از دخول
شهری قصد بودن ده روز در آن شهر داشته باشد مشهور آنست که حکم شهر خودش
بهم میرساند پس چون بحد ترخص آن میرسد نماز را تمام میکند و همچنین وقت بیرون
رفتن تا از حد ترخص بیرون نرود نماز را تمام میکند و احوط آنست که تا داخل شهر
نشود تمام نکند و تا از حد ترخص بیرون نرود قصر نکند و اگر کمتر از ده روز قصد
اقامت کند یا قصد نداشته باشد و گوید امروز میروم یا فردا و طول کشد تا یکماه نماز را
قصر میکند و بعد از آن تمام میکند اگرچه یک نماز در آنجا بوده باشد و اگر نیت اقامت
ده روز در جائی بکند و بعد از آن رایش از ماندن برگردد پس اگر نماز تمام کرده
است بعد از قصد تا انجاست نمازها تمام میکند اگرچه یک نماز باشد و الا رجوع بقصر
میکند مگر آنکه بی قصد یکماه بماند که بعد از آن تمام میکند و هرگاه شرایط قصر متحقق
شود واجبست قصر نماز و روزه مگر در چند صورت یکی آنکه بقصد چهار فرسخ برود
و اراده رجوع در آن روز نداشته باشد که درین صورت ظاهرا مخیر است میان قصر و
اتمام اگرچه اتمام احوط است دوم هرگاه مسافر بیکی ازین چهار موضع رسد که آن
شهر مکه است و شهر مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر حضرت امام حسین ع و احوط آن
است که در شهر کوفه و کربلا تمام احتیاط کند بلکه احوط آنست که درین مواضع
قصد اقامت ده روز کنند و نماز را تمام کنند و اگر قصد نداشته باشند بهتر است
که تمام کنند و احوط آنست که قصر کنند یا تمام و مشهور آنست که این حکم تخییر مخصوص
نماز است و در روزه اگر بگیرد و قضا کند احوط است و بعضی گفته اند که تا مشاهد

الائمه

ائمه معصومین ص نیز این حکم دارد و دلیلش ظاهر نیست اگر کسی احتیاط کند بد نیست
و اگر مسافر عمدا نماز را تمام کند نمازش باطلست و واجبست اعاده آن در وقت و
قضای آن در خارج وقت و اگر جاهل مسئله بوده باشد و تمام کند نمازش صحیح است و اگر
مسئله را داند و فراموش کند و تمام کند پس اگر وقت باشد اعاده میکند و اگر وقت بیرون
رفته باشد قضا نمیکند و اگر وقت نماز داخل شود در شهر احوط آنست که نماز بکند
و بسفر رود و همچنین اگر در سفر باشد و خواهد داخل شهر شود احوط آنست که نماز را
در سفر بکند قصرا و داخل شود و اگر نکند احوط در هر دو صورت آنست که نماز را قصر
و تمام بکند و اگرچه ظاهرا در هر دو صورت مخیر است میان قصر و اتمام و سنتست
که مسافر در عقب هر نمازی که قصر میکند سی مرتبه بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا
اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ و درین باب چند مسئله است اول هرگاه مسافر قصد
اقامت ده روز کند در شهری پس اگر درین اثنا بحد ترخص آن شهر رود پس اگر
در خاطر داشته باشد که بعد از برگشتن ده روز دیگر خواهد ماند مشهور آنست
که تمام میکند در رفتن و برگشتن و در شهر و اگرچه احوط آنست که چون از
حد ترخص بیرون رود تا بحد ترخص داخل شدن جمع کند میان تمام و قصر احتیاطا
و اگر در خاطر داشته باشد سفر را بعد از آن و نیت اقامت ده روز نداشته باشد
جمعی گفته اند که قصر میکند و جمعی گفته اند که تمام میکند و احوط جمع است میان قصر و تمام
و اگر بر گردد و متردد باشد میان ماندن ده روز یا کمتر درین صورت نیز خلافست
و احوط درین صورت جمع است میان تمام و قصر احتیاطا دوم هرگاه شخصی داخل
نمازی شود بنیت قصر و در اثنای نماز بخاطرش رسد عزم ماندن ده روز نماز را تمام
میکند و همچنین اگر قصد اقامت کرده باشد و در اثنای نماز از آن قصد برگردد نماز را
قصر میکند سیم هرگاه مسافر بحد ترخص رسد و نماز را قصر کند و بعد از آن از آن
سفر برگردد اعاده نمیکند نمازی را که کرده است و احوط آنست که اگر تا چهار
فرسخ رفته باشد و از آن عزم برگردد هر نمازی را که قصر کرده است اعاده کند
چهارم اعتبار در قضا بحال فوات صلوة است نه بحال وجوب پس اگر

نمازی در سفر بر وی واجب شده باشد و چون بشهر رسد از وی فوت شود چهار رکعت قضای
باید کرد و بر عکس دو رکعت و احوط در قضا نیز آنست که جمع کند میان قصر و اتمام پنجم
هرگاه وقت نافله پیشین داخل شده باشد و متوجه سفر شود دستست که آن نافله را بجا
آورد اگر چه در سفر باشد و بهتر آنست که پیش از رفتن بجا آورد و الله یعلم بحث
هشتم در نماز خوف است و مطارده است بدانکه این نماز نیز مثل نماز سفر قصر است
هر چند خوف در حضر باشد خواه جماعت کنند و خواه منفرد و احوط در صورت اخیر آنست
که نماز تمامی ضم کند با آن و اگر این نماز را بجماعت گذارند مخیر است امام که نماز را مثل نماز
بطن النخل گذارند با آنکه با یک طایفه نماز گذارد و طایفه دیگر حراست دشمن کنند
و بعد از آن مرتبه دیگر همان نماز را اعاده کند با طایفه دیگر و میخواهد بعنوان
نماز ذات الرقاع نماز میگذارد پس اگر دشمن در غیر جهت قبله باشند و قوتی داشته
باشند که خوف آن باشد که اگر مسلمانان همگی مشغول نماز شوند ایشان هجوم
آورند پس درین صورت مسلمانان را دو فرقه میکنند و یک فرقه را در برابر دشمن
باز میدارد و در نماز دو رکعتی امام با طایفه اول یکرکعت نماز میکنند و در رکعت
دویم می ایستد و قرائت را طول میدهد و ماموان قصد انفراد میکنند و نماز خود را
تمام میکنند و می روند در برابر دشمن و آنجماعت که در برابر دشمن بودند می آیند
و اقتدا میکنند پس امام برکوع میرود و سجود میکنند و تشهد را طول میدهد تا
ایشان قصد انفراد کنند و یکرکعت دیگر را بکنند و بنشینند و تشهد بخوانند
پس امام سلام دهد و ایشان سلام دهند و اگر نماز سه رکعتی باشد امام مخیر است
که با طایفه اول یکرکعت بکنند و در رکعت دویم صبر کند که ماموان نماز را تمام
کنند و بجای آن طایفه روند و چون اقتدا کنند برکوع رود و سجود کند و چون
تشهد خواند ایشان نیز همراهی کنند استحبابا و چون برکعت سیم بایستد
ایشان نیز برخیزند و چون برکوع رود ایشان قنوت بخوانند و ملحق شوند
با امام در رکوع و چون تشهد خواند ایشان نیز تشهد خود را بخوانند و
امام مستحبات تشهد را بخواند تا ایشان برخیزند و یکرکعت دیگر را بکنند
وچون

وچون بخوانند امام با ایشان سلام دهد و اگر خواهد با طایفه اول دو رکعت بکند و
با ایشان تشهد کند و تشهد را طول دهد و ایشان برخیزند و نماز را تمام کنند و
بجای آنها روند و چون آنها بیایند امام برخیزد و ایشان اقتدا کنند و یکرکعت با
ایشان بکند و در تشهد دویم بنشینند و طول دهد تا ایشان دو رکعت دیگر را بکنند
و با ایشان سلام دهد و احوط آنست که در حالت نماز سلاح با خود داشته باشند
و احوط آنست که سلاح نجس نباشد و اگر سلاح مانع واجبات نماز باشد نکنند مگر آنکه
خوف دشمن باشد که آن واجب ساقط میشود و اما نماز مطارده و آن وقتی است
که کار تنگ شده باشد و شمشیر بر یکدیگر زنند این نماز را بحسب امکان میکنند
اگر وضو داشته باشند یا وضو توانند گرفت فبها و الا تیمم میکنند اگر خاک یا زمین مقدور باشد
و الا تیمم از یال اسب یا نمد زین و غیر آن میکنند و نماز را بایما میکنند سواره و پیاده
هر چه ممکن بوده باشد و اگر ممکن باشد سجده بر پیش زین میکنند و الا ایما بسر میکنند
و اگر ممکن است همه را رو بقبله میکنند و اگر نه هر چه ممکن باشد و اگر نه تکبیرة الاحرام
را رو بقبله میکنند و اگر نه آن نیز ساقطست و اگر فرصت اینها نیز نباشد نماز
تسبیح میکنند و مشهور آنست که نیت نماز ظهر میکنند و تکبیر احرام میگویند و بجای
هر رکعتی میگوید که سُبحانَ اللهِ والحمدُ لِلّهِ ولا اِلهَ اِلّا اللهُ واللهُ اکبر و استغفار
نیز بگوید بهتر است پس تشهد بخوانند و سلام بدهد و اگر نماز سه رکعتی باشد سه
مرتبه تسبیحات اربع میخوانند و ظاهر آنست اگر کار تنگ تر شود بجای هر رکعتی یک الله اکبر
کافی باشد و همچنین است حکم هرگاه خوف از دزد باشد یا درنده و احوط آنست که
اگر خوف دزد و سبع باشد با نماز دو رکعتی چنینی نماز چهار رکعتی نیز ضم کند اگر
مشکل نبوده باشد و اگر بگل فرو رفته باشد یا غرق شده باشد بهر عنوان که ممکن
باشد نماز میکنند و نماز را تمام میکنند مگر آنکه در سفر باشد یا خوف و هرگاه شخصی نماز
شروع کرده باشد و بعد از آن خوفی بهم رسد نماز را بعنوان نماز خوف تمام
میکنند و اگر بعنوان نماز خوف شروع کرده باشد و ایمن شود نماز را تمام میکنند

واحوط آنست که اگر پشت بقبله کرده باشد در اثنای نماز بعد از نماز اعاده آن درست
رو بقبله بکنند و اگر کسی گمان دشمنی کند و نماز را بعنوان نماز خوف بکنند و بعد از آن
ظاهر شود که دشمن نیستند یا ضرر ایشان ممکن نبوده که بایشان رسد نمازی که کرده
اند صحیح است و اعاده نمی باید کرد مگر در صورتی که تقصیر کرده باشند در ملاحظه کردن
که درین صورت احوط اعاده است و هرگاه شخصی در کشتی باشد و ساحل نزدیک
باشد و ممکن باشد که نماز را در ساحل کند احوط آنست که در ساحل بکنند و اگر ممکن
نباشد یا مشکل باشد در میان کشتی میکنند پس اگر ممکن باشد که کشتی را باز دارند و
لنگر بیندازند ایستاده نماز میکنند رو بقبله و اگر این نیز مشکل باشد و کشتی روان
باشد ایستاده نماز میکنند رو بقبله و هر چند کشتی از قبله بگردد او بگردد و رو بقبله
کند و اگر این نیز مشکل باشد هر چه ممکن باشد رو بقبله نماز کند اگر چه تکبیرة الاحرام باشد
و اگر آن هم مشکل باشد ساقط است و اگر ایستاده مشکل باشد نشسته و اگر آن هم مشکل
باشد بر پهلو نماز کند و قصر نمیکنند مگر در سفر یا خوف [بحث نهم] در نماز استسقاست
و این نماز سنتست وقتی که کم شود آب چشمها و نهرها و کم آید بارانها و کیفیت این
نماز مثل نماز عید است و لیکن درین نماز در قنوت طلب رحمت و باران میکنند
و هر دعای که هست نیکوست و لیکن درین بهتر آنست که در قنوت و غیر آن دعاهای
منقول را بخوانند مثل دعای صحیفهٔ کامله و دعای حضرت امیر المؤمنین ع که در مصباح
و غیر آن مذکور است و چون باران کم شود بهتر آنست که عقیب نمازها دعا کنند
اگر تاخیر شود امام در روز جمعه امر کند مردمان را که سه روز روزه بگیرند شنبه و یکشنبه
و دوشنبه در روز دوشنبه بیرون روند و اگر چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیز روزه
بگیرند بد نیست و غیر این سه روز نیز نیکوست و روز سیم بیرون روند
بصحرا یا برهنه با آرام تن و ذکر قلب و خشوع و در زیر آسمان این
نماز را بکنند و بهتر آنست که در مساجد شهر نکنند مگر در مکهٔ معظمه و مشهور آنست
که بیرون برند با خود پیران را از مرد و زن و اطفال و حیوانات را و جدای اندازند
میان

میان اطفال و مادران تا باعث گریهٔ ایشان شود و اهل ذمه را بیرون نبرند و چون
امام از نماز جماعت فارغ شود ردا را از دوش بگرداند و جانب راست آنرا بجانب
چپ کند و بر عکس و بعضی گفته اند که روی او را به پشت یا پایین او را به بالا کنند
و این هم بد نیست و این فال خیر است که حق سبحانه و تعالی گردانید خشک سالی را بفراوانی پس امام
رو بقبله کند و صد مرتبه الله اکبر باواز بلند بگوید پس رو بجانب راست خود کند
و صد مرتبه سبحان الله بگوید پس رو بجانب چپ کند و صد مرتبه لا اله الا الله پس رو بمردمان
کند و صد مرتبه الحمد لله بگوید پس دستها بردارند همه و دعا کنند پس خطبه بخوانند و
مبالغه کنند در تضرعات و اگر دو خطبه بخوانند مثل نماز عید بد نیست و بهترین خطبها
خطبهٔ حضرت امیر المؤمنین صع است که در من لا یحضر و مصباح و تهذیب مذکور است و اگر تاخیر شود
اجابت دعا مکرر بیرون روند باین کیفیت تا رحمت الهی ایشان را دریابد [بحث دهم]
در نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و اخبار صحیح در فضیلت آن
بسیار است از انجمله در خبر است که در روز فتح خیبر حضرت جعفر از حبشه نزد رسول خدا صلعم
آمد و چون خبر او را آوردند که آمده است حضرت فرمود که نمیدانم که بکدام یک ازین دو نعمت
خوشحالی بیشتر کنم بسبب آمدن جعفر یا بسبب فتح خیبر اندک زمانی شد جعفر آمد حضرت
رسول خدا صلعم برجست و جعفر را در بر گرفته میان چشمانش را بوسید پس بجعفر فرمود
که یا جعفر نمی خواهی که عطا کنم ترا نمیخواهی که احسان کنم ترا نمیخواهی که شفقتی
کنم ترا پس مردمان همه منتظر بودند که حضرت طلا یا نقره بجعفر خواهد داد جعفر
گفت چرا نخواهم یا رسول الله حضرت فرمود که چهار رکعت نماز بگذار که هر وقت
این چهار رکعت نماز را بگذاری حق تعالی گناهان گذشته ات را بیامرزد اگر چه مثل
ریگ بیابان و کف دریا باشد اگر توانی هر روز بگذار و اگر نه هر دو روز یکبار
بگذار یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال که حق سبحانه و تعالی گناهانت را می آمرزد
جعفر گفت چگونه بگذارم این نماز را یا رسول الله حضرت فرمود که تکبیرة الاحرام
بگو و قراءت بکن و بعد از آن پانزده مرتبه در حالت ایستاده بگو سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس چون برکوع روی ده بار بگو بعد چون

سر از رکوع برداری ده بار بگو پس چون بسجده روی ده بار بگو پس چون سر از
سجده برداری ده بار بگو پس چون مرتبه دویم بسجده روی ده بار بگو پس چون
سر از سجده برداری ده بار بگو پس مجموع آن در یک رکعت هفتاد و پنج تسبیح
است که هر یک از آن چهار تسبیح است سیصد میشود و هر چهار رکعت هزار و
دویست تسبیح میشود و هر تسبیحی را ده حسنه میدهد که مجموع دوازده هزار حسنه
باشد که هر حسنه از کوه احد بزرگتر باشد و این ثواب از برای شیعیان است و پس
و بهتر آنست که بعد از حمد در رکعت اول اذا زلزلت بخواند و در رکعت دویم اذا
جاء و در رکعت سیم انا انزلناه و در رکعت چهارم والعادیات قل هو الله احد
و در حدیث دیگر در رکعت اول اذا زلزلت و در رکعت دویم والعادیات و در رکعت
سیم اذا جاء و در رکعت چهارم قل هو الله احد و در حدیث دیگر در هر رکعتی حمد و
توحید بخواند و همه خوبست و همه را بقل هو الله احد تنها نیز خوبست و راوی
از امام جعفر صادق ع پرسید که آیا این ثواب که رسول خدا ص از برای جعفر فرمود
مارا نیز هست حضرت فرمود که آری والله و اگر فرصت نباشد که یکبار بکند دو بار
بکند و اگر حاجتی داشته باشد جایز است که اصل نماز را بکند و سیصد تسبیح را در راه
بخواند و اگر خواهد نمازهای نافله یومیه را باین عنوان بجای آورد هر دو ثواب او را
خواهد بود و سنتست که در سجده آخر نماز جعفر این تسبیح را بخواند بعد از ده
تسبیح که یَا مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ یَا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَکَرَّمَ بِهِ یَا مَنْ لَا یَنْبَغِی
التَّسْبِیحُ اِلَّا لَهُ یَا مَنْ اَحْصَی کُلَّ شَیْءٍ عِلْمُهُ یَا ذَا النِّعْمَةِ وَالطَّوْلِ یَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ
یَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْکَرَمِ اَسْئَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَ مُنْتَهَی الرَّحْمَةِ مِنْ کِتَا
بِکَ وَ بِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ الْاَعْلَی وَ کَلِمَاتِکَ التَّامَّاتِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ
مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا و کذا بجای کذا و کذا حاجات خود را طلبد

بحث یازدهم

نافله ماه مبارک رمضانست و باقی نوافل بدانکه از حضرت امام جعفر صادق ص
منقولست که اگر توانی چنان کن که در شبانروزی در ماه رمضان و غیر رمضان
هزار رکعت نماز بگذاری که حضرت امیر المؤمنین ص در هر شبانروزی هزار رکعت

نماز

نماز میگذارد و اشهر در روایات آنست که سنتست در ماه رمضان هزار رکعت نماز
زیاده بر نوافل شبانروزی بانکه در بیست شب هر شب بیست رکعت نماز بگذارد
هشت رکعت بعد از شام و دوازده رکعت بعد از خفتن و عکس این نیز وارد شده است
و در ده شب آخر هر شب سی رکعت نماز بگذارد هشت بعد از شام و بیست و دو بعد از
خفتن و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم هر شب صد رکعت زیاده کند
مجموع هزار رکعت میشود و اگر خواهد در این سه شب اکتفا میکند بصد رکعت و
هشتاد رکعت دیگر را باین عنوان میکند که در هر چهار جمعه هر جمعه ده رکعت میگذارد
بنماز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ص که آن چهار رکعت است و نماز جعفر طیار که آن
نیز چهار رکعتست و نماز حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که آن دو رکعت است
و در جمعه آخر بیست رکعت نماز حضرت علی بن ابی طالب ص میکند و در شب شنبه این جمعه
بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا ص میکند و نماز حضرت امیر المؤمنین ص چهار رکعت
است هر رکعتی الحمد یکبار و پنجاه مرتبه قل هو الله احد و نماز حضرت فاطمه ص دو رکعتست
رکعت اول الحمد و صد مرتبه انا انزلناه در رکعت دویم الحمد و صد مرتبه قل هو الله احد
و چون در بعضی از روایات نفی این نماز واقع شده است بهتر آنست که این نماز را باین عنوان
واقع سازد که اگر بخصوص ماه رمضان مطلوبست والا چون نافله فی نفسه مطلوب شارع
است و اگر کسی هر شب هزار رکعت بکند بهتر است از آن جهت میگفتم والله یعلم
و سنتست نماز شب عید فطر و آن دو رکعتست رکعت اول الحمد و هزار نوبت قل هو
الله احد و در رکعت دویم الحمد و یکنوبت قل هو الله احد بخواند و سنتست که نماز عید
غدیر خم و آن دو رکعتست پیش از زوال به نیم ساعت در هر رکعتی الحمد یکبار و ده
نوبت قل هو الله احد و ده نوبت آیة الکرسی تا هم فیها خالدون و ده نوبت انا انزلناه
و همچنین است نماز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است بنا بر مشهور و بعضی
گفته اند که بیست و پنجم است و در حدیث است که این نماز نزد حق سبحانه و تعالی
برابر است با صد هزار حج و صد هزار عمره و بعد از آن دعای منقول را بخواند و

تعظیم و تکریم این روز مهما امکن بکنند که اعظم عیدها ست و دیگر نماز حاجتست
و آن بسیار است از آنجمله از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هرگاه
ترا حاجتی بزرگ نزد حق سبحانه و تعالی بوده باشد سه روز روزه بگیر روز چهارشنبه
و پنجشنبه و جمعه پس چون روز جمعه شود غسل کن و جامه تازه بپوش و بر پشت
بام بلندتر خانه ات برو و دو رکعت نماز بگذار و دستها بجانب آسمان بردار و این
دعا بخوان که اللّهمّ انّی حللت بساحتک لمعرفتی بوحدانیّتک و صمدانیّتک
وانّه لا قادر علی حاجتی غیرک و قد علمت یا ربّ انّه کلّما تظاهرت
نعمتک علیّ اشتدّت فاقتی الیک و طرقنی همّ کذا و کذا و بجای کذا و کذا
حاجت خود را عرض کند و انت بکشفه عالم غیر معلّم واسع غیر متکلّف فاسئلک
باسمک الّذی وضعته علی الجبال فنسفت و وضعته علی السّماء فانشقّت
وعلی النّجوم فانتثرت وعلی الارض فسطحت واسئلک بالحقّ الّذی جعلته
عند محمّد وعلیّ وفاطمة والحسن والحسین وعلیّ ومحمّد وجعفر وموسی
وعلیّ ومحمّد وعلیّ والحسن والحجّة ان تصلّی علی محمّد واهل بیته و
ان تقضی حاجتی وان تیسّر لی عسیرها و تکفینی مهمّها فان
فعلت فلک الحمد وان لم تفعل فلک الحمد غیر جائر فی حکمک ولا
متّهم فی قضائک ولا خایف فی عدلک پس طرف رو را بر زمین گذارد و بگوید
اللّهمّ انّ یونس بن متّی عبدک دعاک فی بطن الحوت وهو عبدک فاس
تجبت له وانا عبدک ادعوک فاستجب لی پس حضرت فرمود که بسیار است
که مرا حاجتی هست این دعا را میخوانم و چون بر میگردم حاجتم بر آورده است و نماز
استخاره دو رکعتست و احادیث بسیار در کیفیت آن واقع شده است از انجمله
از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هرگاه اراده کاری داشته باشید دو رکعت
نماز بگذارید بعد از آن حمد و ثنای الهی بجای آورید و درود و صلوات بر محمد و آل او بفرستید
و بگویید که اللّهمّ ان کان هذا الامر خیرا لی فی دینی و دنیای فیسّره لی و قدّره

لی وان

لی وان کان غیر ذلک فاصرفه عنّی راوی روایت میکند که گفتم چه سوره بخوانم
حضرت فرمود که هر سوره که خواهی بخوان و اگر خواهی قل هو الله احد و قل یا ایّها الکافرون
بخوان و قل هو الله احد خواندنش برابر است با ثلث قرآن و در روایتی دیگر واقع است
که در سجده آخر نماز شب صد و یکبار بگو استخیر الله برحمته استخیر الله برحمته حق
سبحانه و تعالی آنچه خیر است پیش می آورد و دیگر استخاره ذات الرّقاع است و آن نیز
از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هرگاه اراده کاری داشته باشی شش پاره
کاغذ بردار و در سه کاغذ آن بنویس بسم الله الرّحمن الرّحیم خیرة من الله العزیز الحکیم
لفلان بن فلانة افعله و نام شخص و مادرش را بنویسد و در سه کاغذ دیگر بنویسد بسم الله
الرّحمن الرّحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة لا تفعل پس مجموع را در زیر
جانماز بگذار پس دو رکعت نماز بگذار پس چون از نماز فارغ شوی بسجده رو و صد مرتبه
بگو استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة پس راست بنشین و بگو اللّهمّ خر لی فی
جمیع اموری فی یسر منک و عافیة پس دست بزیر مصلا کن و آن رقعها را بر هم
زن و یک یک بیرون آور پس اگر سه افعل بیرون آید پی در پی پس بکن آن کاری را
که اراده داری و اگر سه رقعه پی در پی در آید لا تفعل پس آنرا مکن و اگر یکی افعل
و دیگری لا تفعل پس بیرون آور تا پنج رقعه هر چه بیشتر است عمل بآن کن
و ششم را بیرون میاور که احتیاج بآن نداری دیگر از نمازها نماز شکر است از
حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که آنحضرت فرمود که هرگاه حق سبحانه و تعالی نعمتی
بتو کرامت کند دو رکعت نماز بگذار در رکعت اول الحمد و قل هو الله احد بخوان
و در رکعت دویم الحمد و قل یا ایّها الکافرون و در رکعت اوّل در رکوع و سجود بگو
الحمد لله شکرا شکرا وحمدا و در رکعت دویم در رکوع و سجود بگو الحمد
لله الّذی استجاب دعائی و اعطانی مسئلتی دیگر نماز فراخی روزیست
راوی روایت میکند که بحضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که من چیزی داشتم
و همه از دستم بیرون رفته است و بتنگی عظیم مبتلا شده ام حضرت فرمود که ترا
دکانی هست گفتم بلی داشتم و الحال ترک کرده ام حضرت فرمود که بدکان خود بنشین

ویر وب دکانرا و چون خواهی که بیازار روی دو رکعت نماز یا چهار رکعت نماز بگذار
و در عقیب نماز این دعا بخوان که تَوَجَّهْتُ بِلَا حَوْلٍ مِنِّي وَ لَا قُوَّةٍ وَ لَكِنْ بِحَوْلِكَ
يَا رَبِّ وَ قُوَّتِكَ وَ أَبْرَأُ مِنَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ إِلَّا بِكَ فَأَنْتَ حَوْلِي وَ مِنْكَ قُوَّتِي
اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقاً كَثِيراً طَيِّباً وَ أَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ
فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ راوی میگوید که من چنین کردم مال من بسیار شد
دیگر نماز دفع گرسنگی منقولست از آنحضرت که هر که گرسنه شود وضو بسازد و دو رکعت
نماز بگذارد و بگوید یَا رَبِّ إِنِّي جَائِعٌ فَأَطْعِمْنِي ناحق سبحانه وتعالی همان ساعت اورا
طعام دهد دیگر نماز شفای بیمار است راوی روایت میکند که من بیمار شدم بیماری
عظیم و نزدیک بفوت شدم و همه کس قطع طمع از من کردند و مادرم جزع مینمود
حضرت امام جعفر صادق صلعم فرمود بمادرم که بر پشت بام خانه رو زیر آسمان و دو رکعت
نماز بگذار و چون سلام دهی بگو که اللَّهُمَّ إِنَّكَ وَهَبْتَهُ لِي وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً اللَّهُمَّ
وَ إِنِّي أَسْتَوْهِبُكَهُ مُبْتَدِئاً فَأَعِرْنِيهِ چون مادرم این نماز کرد من بهوش
آمدم و گوسفند برطرف شده بود و ماه رمضان بود و هریسه پخته بودند بواسطه سحور
من نیز با ایشان هریسه خوردم دیگر دعای طلب فرزند است از حضرت امام محمد باقر صلعم
که هر که خواهد که حق سبحانه وتعالی اورا فرزند کرامت کند پس باید که بعد از نماز جمعه دو رکعت
نماز بگذارد و طول دهد رکوع و سجود را پس بگوید که اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ
بِهِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ اللَّهُمَّ هَبْ لِي ذُرِّيَّةً
طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ اسْتَحْلَلْتُهَا وَ فِي أَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا
فَإِنْ قَضَيْتَ فِي رَحِمِهَا وَلَداً فَاجْعَلْهُ غُلَاماً وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ
نَصِيباً وَ لَا شِرْكاً و نمازهای سنت زیاده از حد وحصر است و اکثر آن در مصباح
شیخ طوسی و اقبال ابن طاوس وغیر آن از کتابهای دعا مذکور است و هر نافله
دو رکعت می باید کرد مگر نماز وتر و نماز اعرابی بنابر مشهور که آن چهار رکعت بیک
سلام است بحث دوازدهم در نماز جماعت است و فضیلت آن زیاده از
حد وحصر است از آنجمله از حضرت سید الانبیاء والمرسلین صلعم منقولست که نماز
نیست

نیست کسی را که نماز نگذارد و در مسجد با مسلمانان مگر آنکه اورا علتی بوده باشد
و حضرت فرمود که غیبت نمیتوان کرد مگر کسی را که در خانه خود نماز کند و رو از جماعت ما
بگرداند و هر که رو از جماعت بگرداند حلال است غیبت او و بر طرف میشود عدالت او
و واجبست از و دوری کردن و اورا بنزد امام مسلمانان برند تا اورا بترسانند پس اگر
بعد از آن بجماعت حاضر شود فبها و الا خانه را بر او بسوزانند و جماعتی ترک نماز جماعت
کردند در زمان رسول خدا صلعم پس حضرت فرمود که می باید که بنماز جماعت حاضر شوید و الا
خانهای شما بر شما خواهم سوخت و آن حضرت فرمود که هر که نماز پنجگانه را بجماعت کند
گمان هر خوبی باو ببرید و در حدیثی واقع است که نماز جماعت افضلست از نماز در
مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز و در حدیثی دیگر واقع
شده بطرق متعدده صحیحه که نماز جماعت برابر است با بیست و پنج نماز تنها و جمع
کرده اند این دو حدیث را که اگر در عقب عالم باشد برابر است بهزار نماز و در عقب
غیر عالم برابر است به بیست و پنج نماز و در حدیث دیگر واقع است که این ثواب
وقتی است که یک شخص با امام نماز گذارد و پس اگر زیاده باشد مضاعف میشود مفروضا
شلا هرگاه در مسجد جامع باشند و در عقب عالم باشند و یک کس باشد این نماز برابر است
با صد هزار نماز و اگر دو کس باشند برابر است با صد هزار صد هزار و اگر سه کس
باشند برابر است با صد هزار صد هزار صد هزار و مضاعف میشود تا ده کس بعد از آن
دیگر حد وحصر آنرا کسی نمیداند بغیر از حق سبحانه وتعالی و اگر در عقب غیر عالم باشند و
در مسجد جامع باشند برابر است با دو هزار و پانصد نماز و اگر دو کس باشند که اقتدا
کرده باشند برابر است با دو هزار و پانصد دو هزار و پانصد نماز و همچنین تا ده
کس و بعد از آن حصر آنرا نمیداند کسی بغیر از حق سبحانه وتعالی و احادیث درین
باب زیاده از حد وحصر است باینها اکتفا نمودیم و نماز جماعت سنتست در همه
فرایض و مبالغه بیشتر است در فرایض شبانروزی و در جمعه و عیدین با شرایط
واجبست و جایز نیست جماعت در نافله مگر در نماز استسقا و عیدین

با عدم شرایط و همچنین نماز واجب که کرده باشند مرتبه دیگر بجماعت اعاده آن
سنت است و بعضی گفته اند که سنت است جماعت در نماز غدیر و وجه آن ظاهر نیست
و کمتر آنچه نماز جماعت بآن حاصل میشود دو کس است که یکی امام باشد و دیگری ماموم
مگر در جمعه و عیدین که کمتر آن پنج کس است و اگر ماموم امام را پیش از رکوع دریابد آن
رکعت را دریافته است و اگر در حال رکوع دریابد بهتر آنست که اگر رکعت آخر نباشد صبر
کند تا امام را در رکعتی دیگر دریابد و اگر رکعت آخر باشد ملحق شود و رکعت را درمی
یابد و اگر بعد از ین نماز را احتیاطا اعاده بکنند بهتر است و میباید که میان امام و ماموم
حایلی نباشد که مانع دیدن امام باشد در همه احوال نماز پس اگر دیواری باشد که در
بعضی احوال امام را توان دید صحیح است و همچنین اگر حایل ماموم آن باشند یا ستونهای
مسجد باشند صحیح است و اگر امام در میان مقصوره باشد که طرفین امام را ببینند و کسی
که امام را ببینند نماز او صحیح است و کسانی که امام را نه بینند نماز ایشان صحیح نیست و احوط
آنست که داخل مقصوره نشود امام هر چند طرفین کسانی را ببینند که ایشان امام را ببینند
مگر آنکه ماموم زنان باشند که اگر حایل باشد قصور ندارد بشرط آنکه احوال امام را در
رکوع و سجود دانند بتکبیرات مؤذنان و غیر آن و احوط آنست که ایشان نیز
امام را توانند دید و میباید که امام بر بلندی نباشد و ماموم در پستی بقدری که عرفا
گام نتوان برداشت و احوط آنست که یک وجب نیز بلند نباشد و بهتر آنست که مساوی
باشند و ماموم جایز است که بر بلندی باشد و امام در پستی مگر آنکه بسیار عالی باشد
مانند منار و مثل آن و بهتر آنست که ماموم نیز برابر امام باشد و میباید که امام و ماموم
از یکدیگر دور نباشند مگر آنکه فاصله ماموان باشند و اگر اندکی فاصله باشد قصور ندارد
و همچنین بهتر آنست که ماموان بیکدیگر متصل باشند و اگر اندکی فاصله باشد قصور ندارد
و صفها نیز نزدیک هم باشند و احوط آنست که فاصله زیاده از خوابگاه اسب نباشد
و بهتر آنست که فاصله صفها مثل خوابگاه گوسفند و کمتر نباشد و بهتر آنست که جماعتی که
نزدیکتر ند با امام بیشتر تکبیر احرام بگویند و بعد از آن دورتر و واجبست که ماموم
متابعت

متابعت امام کند با آنکه بیشتر از امام تکبیر احرام نگویند و با او نیز نگوید بلکه در عقب او
بگوید و در ایستادن بیشتر نایستد و بهتر آنست که برابر نیز نایستد اندکی پس تر بایستد
و بهتر آنست که پا و سر ماموم هر دو پس تر باشند از پا و سر امام و میباید که در رکوع
و سجود بیشتر از امام برکوع و سجود نروند و اگر عمدا بروند دغدغه بطلان نماز میشود
و مشهور آنست که اگر عمدا بروند می باید بایستند تا امام ملحق شود و نماز ایشان
صحیح است و ثواب نماز ندارند و اگر سهوا بیشتر از امام برکوع یا سجود روند سر بر
دارند و مرتبه دیگر با امام بروند و زیادتی رکوع و سجود در اینجا ضرر ندارد و اگر سر بر ندارد
جمعی گفته اند که نماز او باطلست و احوط آنست که آن نماز را تمام کنند و اعاده کنند و اگر
با امام برکوع و سجود در روند در حدیث واقع شده است که ثواب نماز جماعت ندارد و بهتر
آنست که در عقب امام این افعال را واقع سازند و احوط آنست که در اذکار نیز تابع
امام باشند با آنکه صبر کنند در رکوع و سجود مثلا و بعد از آن ذکر بگویند و همچنین میباید
که پیشتر از امام سر از رکوع و سجود بر ندارند پس اگر پیشتر عمدا سر بردارند دغدغه بطلان
میشود و مشهور آنست که اعاده نمیکنند و احوط آنست که بعد از اتمام آن نماز را
اعاده کنند و اگر نسیانا سر بر دارد باز برکوع رود و اگر نرود دغدغه بطلان نماز میشود و
ناچار است ماموم را از نیت اقتدا و امام را در کار نیست بواسطه صحت نماز لیکن اگر
خواهد که ثواب نماز جماعت داشته باشد می باید که نیت امامت بکند و در جائی که جماعت
واجب باشد مشهور آنست که نیت آن نیز واجبست و می باید که ماموم قصد امامی معین
کند بنام یا صفت یا اشاره و وقتی که داند که صلاحیت امامت دارد و احوط آنست
که ماموم در نماز جهریه هر گاه قرائت امام را بشنود اگر چه صدائی باشد بی تمیز حروف
قرائت نکند و گوش بدهد با امام و اگر صدای امام را نشنود سنت است که خود قرائت
کند اگر قرائت شنود درست باشد و در نماز اخفاتیه احوط آنست که قرائت نکند بلکه
تسبیح بگوید آهسته اگر تسبیحات اربع بگوید بهتر است و اگر امام سنی باشد
سنت است که بجماعت او حاضر شوند از برای تقیه و بهتر آنست که در صف اول

ایشان بایستند و خود آهسته اذان و اقامت بگویند و نماز از برای خود کنند و
قراءت را آهسته بخوانند اگر چه نماز جهریه باشد و اگر بیشتر از او از قراءت فارغ شود
تسبیح بگوید تا او فارغ شود و اگر او بیشتر فارغ شود بقیهٔ قراءت را در رکوع
و سجود تمام کند و اگر بیشتر نماز خود را در خانه بگذارد و با ایشان اعاده کند با این
عنوان ثوابش بیشتر است و جایز است نماز ظهر بعصر و شام بخفتن و غیر آن
و بهتر آنست که نماز عصر را بظهر اقتدا نکنند و نمازیرا که بعنوان انفراد کرده
باشند سنت است اعادهٔ آن هر گاه جماعتی بهم رسد خواه هر دو کرده باشند نماز خود را
یا یکی کرده باشد و دیگری نکرده باشد پس آنکه نماز نکرده است نیت واجب
میکند و آنکه کرده است نیت سنت میکند و اگر نیت وجوب و ندب نکند قصد
ندارد و اگر نماز بجماعت کرده باشند احوط آنست که اعاده آن نکنند بجماعت
و سنت است که اگر ماموم مرد باشد و یک کس باشد در جانب راست امام بایستد و بهتر
آنست که اندکی پست تر از امام بایستد و اگر دو کس یا بیشتر باشند در عقب
بایستند و اگر زن باشد خواه یک زن و خواه بیشتر احوط آنست که در عقب
بایستند و اگر مردان نیز باشند مرد در عقب مردان بایستند و اگر زن پیش نمازی
زنان کند بهتر آنست که همه در یک صف بایستند و اگر پیش نمازی نکنند بهتر است
مگر در نماز میت و همچنین هر گاه برهنه پیش نمازی برهنگان کند امام
در صف ایشان می نشیند و اندکی زانو را پیش میکند و هم از برای رکوع و
سجود ایما میکنند و سنت است که در صف اول اهل فضل بوده باشند از
علما و صلحا و عقلا و هر که افضل باشد بهتر آنست که در دست راست بایستند
و نزدیکتر با امام باشند و مکروه است که اطفال را بلکه غیر اهل را در آنجا جای دهند
و مکروه است که ماموم تنها بایستد از صف مگر آنکه جا نباشد در صف پیشتر و بهتر
آنست که از صف پیشتر شخصی به پس آید بی آنکه رو از قبله بگرداند و با او
بایستد و ثواب این شخص از ثواب دیگران بیشتر است و سنت است
که صفها

که صفها بیکدیگر متصل باشند و مردان هر صف دوشش بدوشش مساوی ایستاده
باشند و در میان فاصله نگذارند و جائی که ماموم قراءت نتواند کرد اگر پیش از
امام فارغ شود سنت است که تسبیح بگوید تا امام فارغ شود و سنت است که چون
موذن قد قامت الصلوة بگوید همه برخیزند و احوط آنست که بعد از آن
هیچ سخن نگویند و نافله نیز نکنند و سنت است که امام تشهد و سلام را بلند
بگوید که عقب او بشنوند بلکه جمیع اذکار را بلند بگوید و ماموم همه اذکار را
چنان بگوید که امام نشنود و اگر امام بمیرد در اثنای نماز یا بیهوش شود سنت است
که ماموان شخصی از ایشان را که صلاحیت نماز جماعت داشته باشد پیش
کنند بی آنکه سخن بگویند و همه قصد اقتدا باو کنند بقیهٔ نماز را و اگر نباشد چنین
شخصی همه قصد انفراد کنند و قراءت را از آنجا که امام گذاشته تمام کنند و اگر از
سر گیرند بهتر است و همچنین اگر امام را حدثی بهم رسد شخصی را پیش کند که
تا ایشان نماز خود را تمام کنند و مکروه است که در این صورت شخصی را
پیش کنند که دیر رسیده باشد و نمازش کم باشد بلکه بهتر آنست که کسی را مقدم
دارند که اقامت را با امام دریافته باشد و اگر مسبوق را مقدم دارند وقتی که نماز
قوم تمام شود اشاره کند تا ایشان سلام دهند بعد از آن برخیزد و نماز خود را
تمام کند و امام جماعت پس شرطست که مومن اثنا عشری باشد و عادل باشد
و مشهور میان علما آنست که عدالت ملکهٔ تقوی و مروت است یعنی حالتی داشته
باشد که در نفس او راسخ شده باشد که آن معنی باز دارد او را از گناهان
کبیره و اصرار بر صغیره و مروت عبارتست از آنکه کاری چند از وی صادر
نشود که دلالت بر خست نفس و رکاکت عقل کند مثل آنکه در بازار
راه رود و چیزی خورد یا لباس اجلاف پوشد و امثال اینها پس اگر کسی
تائب شود از گناهان حکم بعدالتش نمیتوان کرد تا مدتی بر آید که خاطر جمع
شود که این ملکه او را حاصل شده است و دانستن این بمعاشرت کنند تا گمان

باطنی میشود بنابر مذهب مشهور بانکه چند گاه با او معاشرت کنند تا گمان بهم رسد
که او ارتکاب کبایر نمیکند و اصرار بر صغایر و خلاف مروت ندارد و یا آنکه ببینند
که دو عادل اقتدا باو میکنند یا ببینند جمعی کثیر را که اقتدا باو میکنند و
بعضی گفته اند که می باید که اینجمع را معرفتی بعدالت بوده باشد فی الجمله و بعضی
گفته اند که اصل در مسلمانان عدالت است تا خلافش ظاهر شود پس اگر شخصی
ظاهرش خوب باشد باو اقتدای توان کرد تا خلافش ظاهر شود و احوط قول مشهور
است و در کبایر خلاف است که چند است احوط آنست که آن شخص مجتنب
از همه باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که از کبایر است شرک است
که کفر باشد جمیع افرادش و ناامیدی از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی
و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی بغیر حق و دشنام فحش دادن و مال یتیم
خوردن و از جنگ گاه گریختن و سود خورده یا بیع جنس بجنس با زیادتی
و نقصان و جادوگری کردن و زنا کردن و لواط کردن و قسم دروغ
و دزدی کردن خصوصا از غنیمت و ترک نماز و ترک زکوة و گواهی ناحق دادن
و کتمان شهادت و شراب خوردن و عهد شکستن با خدا و خلق و
کردن و اعرابی شدن بعد از مهاجرت و آن در زمان رسول خدا صلعم بود که ... هجرت
ترک وطن خود کردن و در خدمت آن حضرت بودن ترک آنحضرت و ساکن بادیه شدن را
بوده والیوم گفته اند بعضی که ترک طلب علم است و در روایتی روزه ماه رمضان ... کبیره
خوردن و در روایتی دیگر هرچه حق سبحانه و تعالی وعده جهنم کرده است از کبایر است
دیگر افترا بر خدا و رسول بستن و بعضی گفته اند که غیبت کردن بغیر ... است
بستن و ترک جمیع سنتها کردن و مسافران را آب منع کردن هر گاه زیاده از یک میل
باشد و ملاحظه از بول نکردن و کاری کردن که دیگری پدر و مادر این کس را دشنام
دهد و ضرر در وصیت کردن و همچنین گفته اند بعضی راضی بقضای الهی
نبودن و اعراض بقدر الهی کردن و تکبر کردن و حسد بردن و کینه مومنان
داشتن

داشتن و در حرم الهی مخالفت کردن و همچنین در مدینه طیبه و سخن چینی کردن
و بیعت امام زمان را شکستن و عضوی از اعضای مومنان را بناحق انداختن
و مردار و سایر نجاسات خوردن و واسطه زنان بودن و اصرار بر صغیره گفته اند که
از جمله کبایر است و آن بسیار کردن گناهان صغیره است و بعضی گفته اند که هر گاه
صغیره بکند و در خاطر داشته باشد که مرتبه دیگر آنرا بکند اصرار است و اگر مکرر نیز کند
اگرچه دو بار باشد که در میانه تایب و پشیمان نشود اصرار است و اگر هر مرتبه که صغیره
کند نادم و پشیمان شود این اصرار نیست و بعضی گفته اند که اگر گناه کبیره نیز
کند و بعد از آن توبه کند گویا توبه نکرده است و بنابر مشهور از عدالت بیرون
میرود تا مدتی که آن ملکه او را بهم رسد و در بعضی اخبار وصف بعضی از مناهی به بزرگی
شده است از آنجمله ترک حج با استطاعت کردن و امر بمنکر کردن و نهی از معروف
کردن و دروغ گفتن و خلف وعده کردن و امانت را خیانت کردن و بعبث لعنت را
بمومنان کردن و ایذای مومنان کردن و بنده خود را بعبث زدن و جاده مردمان را
بستن و آب مباح را از مردمان منع کردن و عیال خود را باز رسیدن با امکان و
تعصب شهر و محله و قبیله بردن و آن آنست که بدان شهر و قوم خود را بهتر از خوبان
شهر دیگر و محله دیگر و قبیله دیگر دانند و ظلم کردن حق مسلمانان و مکر کردن با مسلمانان
و دو زبان بودن و حقیر دانستن مومنان و در مقام عیب جوئی ایشان بودن
و سرزنش کردن ایشان و دروغ بر ایشان بستن و دشنام دادن ایشان و
گمان بد بایشان بردن و ایشانرا ترسانیدن و ترازو دزدی کردن و ترک
امر معروف و نهی منکر کردن و در مجالس فساق نشستن که در آن مجلس فسق
کنند و بدعتی بهم رسانیدن و با اهل بدعت نشستن و گناهان را سهل شمردن
اگرچه صغیره باشد و قمار بازی کردن و حرام خوردن و در حدیث معتبری از حضرت
امام جعفر صادق صلعم منقولست که شخصی از آن حضرت می پرسد که بچه چیز دانسته
میشود عدالت شخصی میانه مسلمانان تا شهادتش را قبول کنند از برای نفع

وختر مسلمانان پس حضرت فرمود که بانکه او را بشناسند بمستور بودن گناهان از وی
دعفت ورزیدن و شکم و فرج و دست و زبان خود را نگاه داشتن و این دانسته میشود
باجتناب کردن از گناهان کبیره که حق سبحانه تعالی وعده آتش بآن کرده از شرب خمر
و زنا و ربا و عقوق پدر و مادر و گریختن از حربگاه و غیر آن و دلیل این همه آنست که بپوشانند
جمیع عیوب خود را تا حرام باشد بر مسلمانان عیب او گفتن و بدی او را تفتیش کردن
حاصل آنکه از و بدی نه بینند و واجبست درین صورت بر مسلمانان که خوبی او را
بگویند و اظهار عدالت او بکنند در میان مردم و نمازهای پنجگانه را مداومت بر آن
داشته باشد که بجماعت گذارد و تخلف نورزد از جماعت مسلمانان و مسجد ایشان
مگر عذر باشد او را پس هرگاه چنین شود از قبیله و محله او حال او را بپرسند ایشان گویند
که ما بغیر از خوبی از و ندیدیم مداومت دارد بر نمازها و در اوقات خود آنرا بجا می آورد
و این معنی باعث آنست که شهادت او و عدالتش میان مسلمانان روا باشد زیرا که
نماز ستر و کفاره گناهانست و گواهی نمیتوان داد بر کسی که نماز میکند هرگاه در
زیرا اگر نه چنین بکنند که نماز کنند
مسجد مسلمانان حاضر نشود و بجماعت ایشان نرسد و بواسطه همین جماعت و اجتماع را
مقرر ساخته اند تا بدانند نماز گذار را از غیر آن و بدانند که کی محافظت اوقات
نمازها میکنند و کی نمیکنند و هرگاه این را ندانند نمیتوان گواهی صلاح شخصی دادن
زیرا که شخصی که نماز نگذارد او را صلاح نیست میان مسلمانان بدرستی که رسول خدا صلعم اراده
کرد که جماعتی را بسوزاند با خانهای ایشان بواسطه ترک نماز جماعت با آنکه
بعضی از ایشان نماز در خانه خود میکردند و از ایشان قبول نکردند و چگونه
قبول کنند گواهی یا عدالت شخصی را میان مسلمانان که حکم خدا و رسول شده باشد
که این را با خانه با تشش بسوزانند و رسول خدا صلعم فرمود که نماز نیست کسی را
که نماز نگذارد در مسجد با مسلمانان مگر بواسطه علتی تمام شد حدیث دیگر
شرطست در امام جماعت که عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست و اگر دیوانه
ادواری باشد مکروهست اقتدا باو کردن و شرطست که بالغ باشد بنا بر مذهب مشهور
مگر آنکه

مگر آنکه اطفال امامت اطفال کنند و شرطست که حرام زاده نباشند تا آنکه علم بهم رسد
که او حرام زاده است اما اگر مردم سخنان گویند و ثابت نباشد قصوری ندارد و شرطست
که مرد باشد اگر ماموم مرد یا خنثی باشند و می باید که امام نشسته نباشد و ماموم ایستاده
و امام امی نباشد و ماموم قاری و امی آنست که لحن میکند در قرائت و حروف را از مخرج
نمیگوید یا زبان نش میگیرد و مکرر می گوید یا مخرج بعضی از حروف ندارد و همچنین
اگر گنگ باشد امامت غیر گنگ نمیتواند کرد و شرط نیست که امام آزاد باشد بلکه بنده
امامت بنده و آزاد میتواند کرد و اگر چه بهتر آنست که اگر نابینا باشد اقتدا باو نکنند
و احوط آنست که پیس و خوره دار و کسی را که بواسطه گناهی حد زده باشند و توبه کرده
باشد امامت نکنند اگر غیر ایشان بهم رسد کسی که صلاحیت امامت داشته باشد و همچنین
اعرابی امامت مهاجران نکنند و همچنین کسی را که او را ختنه نکرده باشند امامت
نکنند و مکروهست امامت کسی که ماموان از و کراهت داشته باشند بشرط آنکه
کراهت نه بواسطه زیادتی صلاح او باشد و امامت کسی که تیمم کرده باشد کسی را
که وضو داشته باشد اگر دیگری یافت شود و اگر غیر ایشان جماعت نباشد ترک جماعت
نمی باید کرد و اگر امام اصل باشد او اولی است از همه کس بلکه سزاوار آنست که رخصت
او کسی مطلق امامت نکنند و دیگر صاحب مسجد که ملازمت جماعت در مسجدی داشته
باشد و امیری که امارت شرعی داشته باشد و صاحب منزل اگر چه بعاریت باشد ایشان
اولی اند از دیگران اگر چه دیگران زیادتی بهادا شته باشند و اگر ایشان رخصت
بهند دیگری را ظاهرا کراهت نداشته باشد و جمعی گفته اند که هرگاه با شخصی شرایط
امامت در او بوده باشد اولی است از دیگران و دلیلش ظاهر نیست
و هرگاه نزاع کنند امامان در امامت پس کسی که ماموان او را مقدم دارند
او اولی است پس اگر ماموان مختلف باشند بعضی گفته اند که اختیار بیشتر را مقدم
میدارند خصوصا هرگاه بیشتر اهل فضل و صلاح بوده باشند و اکثر گفته اند که
اقرا را مقدم میدارند و مراد از اقرا کسیست که قرائت را بهتر داند و بهتر خواند

وبعضی گفته اند که مجتهد باشند در علم قراءت وظاهرا در کار نیست وبعضی گفته اند
که اعلم را مقدم میدارند وخالی از قوت نیست ومراد از اعلم کسی است که اجتهاد
مسایل نماز بیشتر کرده باشد یا تقلید مجتهد حی کرده باشد وبیشتر تحصیل کرده باشد
نسبت بشخصی که او نیز مقلد باشد واگر هر دو در علم باحکام نماز برابر باشند
ویکی از ایشان بمسایل غیر صلوة دور نیست که او مقدم باشد واگر در این نیز مساوی
باشند مقدم میدارند کسی را که زودتر مهاجرت کرده باشد یا اولاد جماعتی باشد که زودتر
مهاجرت کرده باشد یا بیشتر بتحصیل علوم آمده باشد یا بیشتر در شهرها ساکن شده باشد
واگر در اینها مساوی باشند مقدم میدارند هر که را بزرگتر باشد در اسلام پس
اگر شخصی مثلا دو سال باشد که مسلمان شده باشد ومسلمان زاده بیست ساله باشد
این بیست ساله سه سال از آن هفتاد ساله بزرگتر است واگر در اینها نیز مساوی
باشند مشهور آنست که مقدم میدارند کسی را که صباحت روی او بیشتر باشد وبعضی
گفته اند که مقدم می دارند کسی را که خوش نامتر باشد وبعضی گفته اند که مقدم میدارند
کسی را که تقوی وورع او بیشتر باشد واگر در اینها مساوی باشند قرعه می زنند باسم
هر که در آید او را مقدم میدارند واین ترتیب بر سبیل استحباب است نه بر سبیل اشتراط
ودرین باب چند مسئله است اول هرگاه ثابت شود بعد از نماز که امام فاسق بوده
است یا کافر بوده است یا بی وضو بوده است یا جنب بوده است نماز ماموم‌ان صحیح
است وایشانرا اعاده نماز نمی باید کرد واگر پیشنماز غلط دانند نماز ایشان باطلست
واگر در اثنای نماز مطلع شوند قصد انفراد کنند ونماز خود را تمام کنند واگر بعد از نماز
احتیاطا اعاده کنند بهتر است دوم هرگاه ماموم داخل مسجد شود وامام در رکوع
باشد وترسد که تا بامام رسد امام سر از رکوع برداشته باشد پس اگر رکعت آخر نباشد
صبر کند که در رکعت دیگر داخل شود احتیاطا واگر رکعت آخر باشد نیت کند وتکبیر
احرام بگوید وبرکوع رود ودر حال رکوع جایز است که راه رود تا بصف ها رسد
وجایز است که رکوع وسجود بکند وچون برخیزد راه رود تا بایشان رسد واگر
بنشینند

بنشینند بواسطه تشهد او نیز بنشیند وچون امام سلام دهد برخیزد ونماز خود را
تمام کند سیم احوط آنست که نمازیرا که اقتدا کرده باشند از امام مفارقت نکنند نه
بنیت انفراد ونه بدون آن مگر بواسطه عذری که در آن صورت نیت انفراد میکنند
وجدا میشود واگر در اثنای قراءت باشد بهتر آنست که قراءت را از سر گیرد واحوط
آنست که صبر کند تا قراءت را تمام کند بعد از آن جدا شود واگر تشهد با امام خوانده
باشند وامام طول دهد تشهد را جایز است جدا شدن وبهتر آنست که نیت
انفراد بکنند وجدا شود وبهتر از آن آنست که صبر کند تا امام نماز را تمام کند مگر
آنکه عذر داشته باشند واگر نماز جماعت واجب باشد البته میباید جدا شود تا
امام تمام کند چهارم نماز جماعت در کشتی جایز است واگر کشتی بگردد وممکن باشد هم
بگردند امام بجای ماموم آید وماموم بجای امام وهمچنین اگر در چند کشتی باشند
اقتدا میتوان کرد هرگاه کشتی ماموم پیش نیفتد که در آن صورت نیت انفراد
میکنند پنجم هرگاه ماموم شروع در نافله کند وامام تکبیر احرام بگوید پس اگر ممکن
باشد که پیش از رکوع نافله را تمام کند وخود را با امام برساند فبها والا قطع میکنند نافله را
وملحق بامام میشود واگر ماموم در نماز واجب باشد وممکن باشد تمام کردن آن پیش
از رکوع تمام کند واگر همان نماز باشد اعاده کند استحبابا واگر پیش از رکوع نتواند
نقل نیت کند بنافله ودو رکعت سبک بکند وخود را پیش از رکوع با امام رساند
ششم هرگاه ماموم وقتی برسد که امام بعضی از نماز را کرده باشد آنچه در می یابد
اول نماز اوست پس اگر در رکعت دوم برسد وملحق شود پس چون امام قنوت
خواند او نیز مستحبا بخواند بواسطه متابعت امام وچون امام بتشهد بنشیند
احوط آنست که بر سر پا بنشیند تا امام تشهد را بخواند واگر او نیز تشهد را نیز
بخواند استحبابا بهتر است وچون امام در رکعت سیم برکوع رود او قنوتی
مختصر بخواند وخود را برکوع برساند وچون امام سجود بکند وبرخیزد
او بنشیند وتشهد خود را بخواند یا وملحق شود بامام وچون امام بتشهد

بنشینند او بر سر پا بنشینند و با امام تشهد بخوانند استحبابا تا امام سلام دهد
پس برخیزد و یک رکعت خود را بکنند و اگر در رکعت سیم برسد وقتی که در رکعت
چهارم امام برکوع رود او قنوت خود را بخواند و ملحق شود و چون سلام دهد
برخیزد و رکعت دویم را با الحمد و سوره بخواند و قنوت بخواند تا تمام کند و اگر در
رکعت چهارم بعد از سر برداشتن از رکوع امام را در یابد مشهور آنست
که تکبیری میگوید استحبابا و ملحق میشود و با امام نماز را تمام میکند و بعد
از آن برمیخیزد و نماز را از سر میگیرد و بهتر آنست که در این صورت نشسته
بقبل بکنند و از سر گیرد و همچنین اگر برسد وقتی که امام یک سجده کرده
باشد و اگر در حال تشهد امام را در یابد مشهور آنست که تکبیر اولی میگوید
و می نشیند و چون امام سلام میدهد برمیخیزد و نماز را تمام میکند و از سر میگیرد
و اگر ننشیند و بایستد تا امام سلام دهد و بعد از آن شروع در قراءت کند
بهتر است و سنت است که امام بنشیند آنقدر که
این جماعت نماز های خود را تمام کنند والله یعلم
تم الکتاب بعون الملک المنان فی تاریخ
یوم الاثنین غرة شهر ذیحجة الحرام فی سنة
ثلثة و عشرین بعد الف علی ید احوج
عباد الله الغنی محمد رضا ابن میر عبد الله
الحسینی دریا بار
هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده
گنهکارم
تم

قد سمع منّی السید الجلیل النبیل مسائل الصلوة و غیرها فلیروِ عنّی هذه
الرسالة و غیرها مما سمع منّی کتبه هذه الغانیة احوج المربوبین الی
رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما بالنبی و آله الوصی
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیرة
الوری اما بعد فقد اجزت السید الجلیل دام توفیقه و غیره ممن اراد سلوک
سبیل الهدی ان یروی هذه الرسالة عنی و الدی العلامة و ان یعمل بمودعها
فانی قد نظرت فیهما مرارا امرار و ناظرته قدس سره فی حیاته لا سیما فی تلک
الاحتیاطات التی احتوت علیها فان سلوک الاحتیاط فی زمان غیبة
الامام علیه السلام آمن عن المهالک و کتب بیمناه
الوازرة الداثرة افقر العباد الی رحمة ربه الغافر
ابن محمد تقی محمد باقر عفی الله عنه
حامدا مصلیا
علی محمد و آله و سلم
تسلیما

رسالهٔ اثنی عشریه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم
پرستش و انقیاد معبودی را سزا است که در بارگاه قبولش عمل یسیر را عزت پسند
نشینی و جرم کثیر را در معرض انتقامش خلعت بخشش گزینیست بند
کان اشهد حیات ابدی و شربت بقا و ثبات سرمدی از قدح انقیاد اوامر و نواهی
حضرت محمدی صلعم چشانند و میوه سعادت را بر درخت اقتفای آثار ائمه طاهرین
علیهم افضل صلوات المصلین رسانند و بعد چون رسالهٔ شهیره باثنی عشریه
که رشحه ایست از رشحات سحاب اقلام دُرر بار عالیحضرت علامه زمان
فرید عصر و وحید اوان عالم صمصام و حبر قمقام سلطان اعاظم علما برهان ا
اساطین حکما عارف انوار لاهوتیه واقف اسرار ملکوتیه حلال مشکلات

عقلیه و کشّاف معضلات نقلیه شمس سماء افاضت بدر فلک افادت بهبهات
من این للشمس بیان کانفاس المسیح انّی للبدر قلم کالسحاب الشیخ عقل حادی
عشر افضل اهل بدو و حضر محیی شریعت ائمه اثنی عشر علیهم السلام آنکه دارد روشنی
از روشنی او شرع نبی بهاء الملة والحق والدین محمد اتا نام و نام نیک بماند
بجهان دهر تا نام نیکی زری و تا شرع پروری نیکوتر رساله ایست که مصنف
شده و بهتر مقاله ایست که مؤلف گشته بر نهمتان همه مؤمن زخاک برخیزند
اگر بخاک کنی این رساله را تصویر و بواسطه عربی بوده آن فارسی زبانان را
از آن حظی تام و انتفاع تمام نبود بنده راصد فیوض قدسیه ابن محمد علی
صدر الدین محمد تبریزی شرح الله صدره و یسّر امره را ترجمه کردن آن بزبان
پارسی مامور و مقرر ساختند امتثال للامر المطاع مع قلة البضاعة و قصر الباع بروی را
مبادرت نمود و من الله التوفیق و الاعانة و علیه التکلان آنچه در نماز بنج کانه
معتبر است دوازده نوع است زیرا که یا افعال است یا تروک و هریک از ین دو یا واجب
است یا مستحب و هریک ازین چهار یا متعلق است بزبان که آنها را لسانیه گویند
یا بدل که جنانیه گویند یا بسایر جوارح و اعضا که ارکانیه نامند پس این مقاله مسمی باثنی
عشریه و منحصر در دوازده فصل شد باین تفصیل اول افعال واجبه لسانیه دوم
در افعال واجبه جنانیه سیم افعال واجبه ارکانیه چهارم افعال مستحبه لسانیه پنجم
افعال مستحبه جنانیه ششم افعال مستحبه ارکانیه هفتم تروک واجبه لسانیه
هشتم تروک واجبه جنانیه نهم تروک واجبه ارکانیه دهم تروک مستحبه لسانیه
یازدهم تروک مستحبه جنانیه دوازدهم تروک مستحبه ارکانیه فصل اول
در بیان افعال واجبه لسانیه و آن دوازده فعل است اول تکبیرة الاحرام
و آن رکن است بنص و اجماع و روایت صحیحه عبد الله بن علی الحلبی که وارد
شده بعضی ناسی تکبیرة الاحرام در نماز شد متناول است و مراد بعضی در نماز
باقی بوده بر حال نماز و صحت آن نماز است و در روایت صحیحه نقلی کرده اند

روایت صحیح آنست که راویان آن همه تا معصوم علیهم عادل امامی مذهب باشند و حسن آنکه همه امامی مذهب و ممدوح باشند اما بعضی یا همه عدل نباشند و موثق آنکه همه عادل باشند اما بعضی یا همه امامی مذهب نباشند

باجزای تکبیرة الرکوع از تکبیرة الاحرام محمولست بر حال شخصی که امام جماعت را در وقت
رکوع دریابد پس یک تکبیر بگوید بقصد تکبیرة الافتتاح و تکبیرة الرکوع و تکبیرة الاحرام
جزو نماز است موافق آنچه شیخ شهید الرحمه در کتاب بیان و سایر متاخرین فرموده
اند و سید مرتضی رضی الله عنه با آنکه تکبیرة الاحرام را جزو میداند فرموده که از علمای ما فتی
بر جزئیت تکبیرة الاحرام نیافتیم و اجماع علما بر رکنیت آن مستلزم جزئیتش
نیست چنانکه نیت رکنست باجماع علما با آنکه خلافست در جزئیتش
و استدلال بر خروج تکبیرة الاحرام از نماز بعدم دخول در نماز قبل از تمام شدن او
تکبیرة الاحرام محل کلام است زیرا که جایز است که آخر تکبیرة الاحرام کاشف باشد
از دخول باولش در نماز و واجب است تکلم بتکبیرة الاحرام بر وجهی که منقولست
از پیغمبر و ائمه اثنا عشر صلوات الله علیه و علیهم چنانکه همزه الله و همزه اکبر همزه
قطع گردد بر وجهی که تکبیرة الاحرام مقارن نیت قلبیه باشد اما نیت لفظیه
پس مقارن ساختن تکبیرة الاحرام بآن بی اشکالی نیست زیرا که همزه الله
همزه قطع نمیشود اگر مقارنه واقع شود و مقارنه متحقق میشود اگر همزه الله همزه
قطع گردد دوم خواندن فاتحه در نماز دو رکعتی و در دو رکعت اولای سه رکعتی
و چهار رکعتی و مخیر است مصلی در رکعت سیم و چهارم میانه الحمد و تسبیحات اربع
و باید که ضم کند بتسبیحات استغفار را چنانکه در صحیح عبید بن زراره وارد است
و متعین نیست در رکعت سیم و چهارم خواندن الحمد کسی را که در دو رکعت
اول الحمد را فراموش کرده باشد بخلاف شیخ طوسی قدس الله سره که در کتاب خلاف
متعین میداند و قول حضرت پیغمبر صلعم که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب محمول است
بر غیر ناسی تا میان این حدیث و میان صحیحه معویه بن عمار منافات نباشد
سیم خواندن یک سوره کامله است غیر از یمه بعد از الحمد و کسی که سوره را بر الحمد
مقدم دارد سهوا اکتفا می نماید باعاده سوره و عمدا مبطل است با آنکه
احتمال دارد که عامد با ساهی مساوی باشد در حکم مذکور چهارم موافق بودن

قراءتست یا یکی از قراءات سبعه اگر چه متخالف باشند قراآت در اسقاط بعضی
کلمات مثل لفظ من در قول خدای تعالی که تجری من تحتها الانهار و واجبست که
استثنا کرده شود از ین حکم ترک بسمله را در اول سوره در قراءة نصف قراء سبعه که
آن جایز نیست باجماع علمای ما پس قول علمای ما که جایز است خواندن بهر چه موافق
یکی از هفت قراءات باشد باقی بر عموم خود نیست **پنجم** بلند خواندنست مرد و خنثی را
هرگاه اجنبی آواز خنثی را نشنود در نماز صبح و دو رکعت شام و خفتن و آهسته
خواندن در باقی نمازها و تتمه نماز شام و خفتن و کسی که جاهل باشد بوجوب جهر
و اخفات معذورست و سید مرتضی رضی الله عنه بر آنست که جهر و اخفات واجب نیست
و صحیحه علی بن جعفر شاهد اوست و مخیر است زن میان جهر و اخفات هرگاه که اجنبی
آواز او را نشنود پس اگر زن بلند بخواند چنانکه اجنبی آواز او را بشنود و او داند
که اجنبی میشنود احتمال دارد که نماز او باطل باشد و جزم کرده باین بعضی از متاخرین و محل
بحث است پس بدانکه شنیدن آواز اجنبیه حرامست بشرطی که خوف فتنه باشد
مثل وقوعی در نامشروعی لا مطلقا یعنی این حکم مطلق نیست چنانکه موافق
مذهب علامه است قدس سره در کتاب تذکره پس دور نیست که حرمت شنوانیدن
آواز را در نماز مشروط سازیم بخوف فتنه از جانب زن یا از جانب مرد و کلام
علما درین مبحث ازین شرط خالیست **ششم** ذکر رکوع و سجود است و اصح در آن
عدم تعیین لفظیست در رکوع و سجود بلکه هر چه ذکر است مجزیست و دالست
برین صحیحه هشام بن سالم و هشام بن حکم یا روایت حسنه مسمع و این روایات
را معارضی نیست نزد تحقیق **هفتم** تشهد در نماز دو رکعتی یکبار و در سه
رکعتی و چهار رکعتی دو بار بر وجهی که منقولست از حضرت پیغمبر و ائمه اثنا عشر
صلی الله علیه و علیهم و صلوة بر پیغمبر و آل پیغمبر علیه و علیهم السلام بعد از شهادتین
و واجب بودن آن اجماعیست و صحیحه زراره با صحیحه محمد بن مسلم که مشعرند بخلاف
وجوب متأولند و آن رکن نیست خلافا للخلاف یعنی شیخ طوسی علیه الرحمه را
در کتاب

در کتاب خلاف مذهب آنست که صلوة بر پیغمبر و آل رکن نماز است و واجبست در
هر دو تشهد و قول ابن جنید بوجوبش در یکی از تشهدین و بس و قول صدوق ره
بعدم وجوب در تشهد اول شاذ و نادر است **نهم** تسلیم و صیغه آن السلام علیکم و رحمة الله و
برکاته است و اصح واجب بودن اوست چنانکه بسیاری از روایات معتبره باین ناطق
است و مذهب شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب قواعد مثل آنست که تسلیم واجب
و خارج است چنانکه نیت و فرموده که صحیحه زراره که وارد شده بانکه کسی که از و
پیش از تسلیم حدثی واقع شود نمازش تمامست و صحیحه دیگر زراره بانکه کسی
نماز چهار رکعتی را پنج رکعت کرده باشد اگر بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد نشسته
باشد نماز او تمام است هیچ یک ازین دو دلالت نمیکنند بر عدم وجوب تسلیم پس دلایل
وجوب باقی ماند بی معارض و بسط این مبحث در حبل المتین است **دهم** بیرون
آوردن حروف هر چه واجبست تلفظ کردن بان از ذکر و غیر ذکر از مخارج مقرره
آن حروف یعنی هر چه در نماز گفتن آن واجبست خواه ذکر باشد و خواه غیر ذکر حروف
آنها را از مخرج مقرر بیرون آوردن واجبست و در وجوب آنچه مستحبست احتمال قوی
است یعنی آنچه در نماز گفتن آن سنت است احتمال دارد که بیرون آوردن آنها
نیز از مخارج مقرره واجب باشد **یازدهم** آنکه هر چه بان تلفظ کنند در نماز خواه
واجب و خواه سنت واجبست که بعربی باشد حتی قنوت و این قول موافقست
با مذهب بعضی از قدمای علمای ما زیرا که معهود از شارع عربی است و ظاهر تعمیم در صحیحه
علی بن مهزیار نسبت بشمول مطالب دینیه و دنیویه است نه اختلافات لغویه **دوازدهم**
آنچه در نماز واجبست گفتن آن خواه قراءة باشد و خواه ذکر آن را از بر باید گفت
کسی را که قادر باشد نه از روی نوشته علی الاقرب زیرا که معهود از شارع چنین است
و آنچه سنت است گفتن آن وجوب از بر گفتن آن نیز محتمل است و در روایت
حسن بن زیاد الصیقل ضعیف است و محمول است بر عدم حفظ یعنی اگر کسی از
بر نداشته باشد او را جایز است از روی نوشته خواندن **فصل دوم** در افعال
آنکه از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه میگوئی در شخصی که نماز کند و نگاه میکند از روی مصحف و چراغ را
نزدیک خود میگذارد آنحضرت فرمود که لا باس یعنی باکی نیست و عمل کرده باین روایت
جماعتی از اصحاب منه ره

واجبه چنانچه وآن دوازده فعل است اول تحصیل معارف خمس یعنی دانستن
اصول دین پنجگانه که بآنها متحقق میشود ایمان بدلیل بروجهی که نفس مکلف قرار گیرد
بان بحیثیتی که از تقلید محض بیرون رود اما شناختن دلایل اینها بروجهی که قادر باشد
مکلف بر دفع شبهه خصم پس آن از واجبات کفائیه است دویم حاصل کردن علم شرعی
بوجوب آنچه واجبست در نماز از کیفیتها و کردنها و اجتهادا گر مصلی از اهل اجتهاد باشد
سیم علم شرعی بانکه پاک است از حدث اصغر و اکبر و انکه بدن او و آنچه پوشیده است پاکست
از نجاسات عشره سوی خونی که هر زمان آید و نه ایستد مثل خون زخم و دمل و سوی خونی
که کمتر از مقدار درهم بغلی باشد غیر خون نجس العین و حیض و استحاضه و نفاس
و سوی جامه زنی که تربیت طفل کند بشرطی که او را جامه دیگر نباشد و در شبانروزی
یکبار آب کند و سوی آنچه متعذر باشد طهارت دادن آن و سوی آنچه تمام نشود
نماز در وی یعنی ساتر عورتین نباشد مگر بلغه زن مستحاضه که بروی تغییر آن واجبست
نزد هر نماز اگر چه ساتر عورتین نیست چهارم علم یقینی بانکه وقت نماز داخل شده
کسی را که قادر باشد بر تحصیل آن و وقت نماز صبح فجر صادق است و وقت نماز ظهر
زوال شمس است یعنی گذشتن آن از دایره نصف النهار و معلوم میشود زوال بزیاده
شدن ظل یعنی سایه مقیاس بعد از انکه بغایت نقصان رسیده باشد و آن
زیادتی فی زوال می نامند یا حادث شدن ظل بعد از انکه معدوم شده باشد چنانکه
در خط استوا که در سالی دو بار واقع میشود در وقتی که آفتاب باول حمل و میزان
برسد درین دو روز سایه منعدم در محلی که آفتاب بسمت راس اهل آن
برسد و چون از ان بگذرد سایه شروع کند در حدوث و چنانکه در بلدی که عرض
ان کمتر باشد از میل کلی مثل مکه و صنعا که آنجا نیز در سالی دو روز سایه معدوم
میگردد در محلی که آفتاب بسمت راس ایشان رسد و آن وقتیست که آفتاب
بحرکت خودش بدو نقطه از منطقة البروج رسد که دوری آن دو نقطه از معدل
مثل عرض بلد باشد پس آنچه در کلام بعضی علما مذکور است که در مکه و صنعا سایه

هر سال

هر سال در یک روز معدوم میشود خالی از خلل نیست و چنانکه در بلدی که عرض آن مساوی
میل کلی باشد که در آنجا سالی یکبار آفتاب بسمت راس ایشان میرسد و سایه منعدم
میشود در وقتی که آفتاب باول سرطان برسد در آنجا بعد از فارغ شدن از نماز ظهر اگر چه
تقدیرا باشد وقت نماز عصر است و برطرف شدن سرخی که در جانب مشرق بعد از فرو رفتن
هم میرسد وقت نماز شام است و شیخ طوسی قدس سره در کتاب مبسوط و صدوق طاب
ثراه فرموده اند که وقت شام استتار قرص آفتابست یعنی فرو رفتن آن والروایات
کالمتعارضه یعنی میان احادیث که بر هر دو مذهب وارد است معارضه است
و جمع میان احادیث بعمل کردن بمذهب اول اولی و بعد از فارغ شدن از نماز شام
اگر چه تقدیرا باشد وقت نماز خفتن است و شیخ مفید و شیخ طوسی قدس سرهما فرموده اند
که وقت نماز خفتن برطرف شدن سرخی مغربی است اما شفق زرد را پیش علمای
ما اعتباری نیست و میکنند وقت صبح تا طلوع آفتاب و ظهر و عصر تا غروب آفتاب
و شام و خفتن تا نصف شب پنجم علم بحال ساتر یعنی باید که مصلی خواه مرد باشد
و خواه خنثی بداند که آنچه ساتر بدن اوست مباحست و محض حریر نیست
و طلا و منسوج از طلا نیست و هم باید که از چیزی که گوشت او را نخورند نباشد مگر
آنچه علمای ما استثنا کرده اند مثل خز خالص و سنجاب و جایز نیست نماز کردن
در حریر محض که تمام نشود نماز در وی یعنی ساتر عورتین نباشد مثل تکه و قلنسوه
لمکاتبه عبد الجبار الصحیحه و روایة حلبی که وارد است بجواز صلوة در تکه و قلنسوه
حریر ضعیف است زیرا که در طریق آن احمد بن هلال است اگر چه از ابن ابی عمیر
روایت کرده زیرا که اعتماد بر حدیثیست که احمد بن هلال از کتاب نوادر ابن
ابی عمیر نقل کرده باشد و معلوم نیست که این روایت از آنجا باشد ششم
علم مصلی بانکه مکانی که در آنجا نماز میکند مباح است اگر چه آن علم حاصل شده
باشد بشاهد حال و مذهب سید مرتضی رضه آنست که اگر مکانی در وقتی مباح
باشد و قبل از عروض مانع شرعی از صلوة در آن مکان شخص آن مکان را غصب کند

و کلام سید المرتضی قدس سره
خالی از قوة نیست
منه

نماز کردن در آن مکان جایز است اما غیر غاصب و عدم تعدی نجاست یعنی باید که مصلی
داند که از مکان در اثنای نماز نجاستی تعدی بثوب او یا بدن او نمیکند زیرا که شیخ فخر
الدین از والد خود نسبت طاب ثراهما نقل اجماع کرده بر بطلان نماز اگر در اثنای نماز نجاستی
تعدی کند بثوب مصلی یا بدن او هر چند که کمتر از درهم بغلی باشد و باید که محل پیشانی پاک
باشد باجماع علما و ابو الصلاح طهارت جمیع مواضع اعضای سبعه را شرط میداند و در
روایت صحیحه حسن بن محبوب که وارد است تجویز سجود بر گچ اشعار هست بر وجوب
طهارت محل جبهه اگر حمل کنیم سجود را در روایت بر وضع جبهه و لیس و اشعار نیست
بطهارت محال اعضای سبعه اگر حمل کنیم سجود را در روایت بر وضع جمیع مساجد سبعه
هفتم اجتهاد در تحصیل قبله و آن واجب است بر کسی که قادر باشد بر تحصیل آن و قبله
عین کعبه است مر کسی را که در مکه باشد باجماع جمیع علما و جهت کعبه است کسی را که دور باشد
از مکه چنانکه مشهور است میانه متاخرین و معنی جهت را در رساله علیحده تحقیق کردیم و شیخ
مفید و شیخ طوسی قدس سرهما و جمهور قدما را مذهب آنست که کعبه قبله کسی است که در مسجد
است و مسجد قبله کسی است که در حرم است و حرم قبله کسی است که خارج از حرم است و شیخ
طوسی قدس سره برین مذهب نقل اجماع شیعه کرده و بعضی روایات دالست برین و قایل
بان نزدیکست بصواب و آنچه متاخرین علما ایراد کرده اند بر شیخ طوسی قدس سره
مدفوع است و جایز است اعتماد کردن در تحصیل قبله بر قواعد هیئات بموافقت
شیخ شهید قدس سره در کتاب ذکری و اکثر علامات قبله که بر زبان علما دایر است
از قواعد هیئات ماخوذ است چنانکه شیخ شهید قدس سره فرموده و حکم کرده بانکه قواعد
افاده ظن غالب میکند بتعیین کعبه و این حکم از شیخ شهید قدس سره عجب است پیش
از تدقیق لکن بعد از تامل سزاوار است بقبول کردن زیرا که مراد شیخ قدس سره محاذاة
حسیه است نه حقیقیه و کسی که از خانه کعبه دور باشد هر چند دورتر شود محاذاة
او حسا زیاد میشود و محاذاة حقیقیه لازم نیست هشتم علم مکلف بانکه نماز
او تمام است یا قصر اگر چه در نیت نماز ذکر قصر و اتمام لازم نیست اما علم

تنجیز

تنجیز در مواضع تخییر که مکه و مدینه و مسجد کوفه و حایر امام حسین علیه السلام است پس لازم
نیست نهم نیت است و آن شرط است در نماز یعنی از نماز خارج است و نماز
بی او صحیح نیست لا شطر یعنی جزو نماز نیست وفاقا للمنتهی و بیرون بودن آن از
نماز منافات ندارد بر رکن بودن شرعی و کافیست در نیت آنکه مصلی قصد کند که نماز
واجب ظهر را ادا یا قضا میگذارم امتثالا لامر الله تعالی و ضم کند باین نیت
جماعت را در صورتی که نماز جماعت واجب باشد اگر چه وجوبش بنذر و شبه نذر
باشد و قصد امام معین نیز کند اگر امام جماعت متعدد باشد دهم استدامت حکمی است
و آن باقی بودن است بر حکم نیت نماز و عازم بودن بر مقتضای آن نیت یعنی دایم
دارد این چیز را که در دل گذرانیده از اتیان یعنی بجا آوردن از افعال نماز بر آن
طریق که مامور شده بان ما دام التلبس بحاله یعنی مادام که مشغول بودن بنماز در
خاطر مصلی باشد باید که آنچه در دل گذرانیده دایم و باقی دارد و گاه تفسیر کرده
میشود استدامت بامر عدمی و آن آنست که اتیان نکند مصلی بنیتی که منافی نیت
اولی باشد و شیخ شهید قدس سره تفسیر اول را مبنی ساخته بر احتیاج باقی در بقا
بموثر و تفسیر ثانی را بر استغنای باقی در بقا از موثر و متاخرین قدس سرهم حکم
کرده اند که این بنای او این دو مذهب را برین مسئله کلامیه مستقیم نیست و ظنی انه
مستقیم یعنی ظن من آنست که این بنای او مستقیم و درست است یازدهم کذا
نیدن مریض که عاجز باشد از اتیان بافعال و اقوال نماز هر یک از آنها در محل خود
بخاطر خود اگر از اتیان ببدل آنها نیز عاجز آید و بدل هر فعل و قول مثل آن وقت در
رکنیت و غیر رکنیت و هر گاه مریض عاجز باشد از قیام و از قعود مثلا و بر پهلوی
راست رفتن او را هست که قصد کند که به پهلوی افتادن بدل است از اصل که قیام
است یا آنچه بدل است از بدل که قعود است و اولی آنست که تفصیل داده شود
بانتقال دفعی مثل آنکه از قیام و قعود هر دو بیکبار عاجز شد و منتقل شد
باضطجاع و انتقال تدریجی مثل آنکه اول عاجز شد از قیام و نشست بعد

از ان از نشستن هم عاجز شد به پهلو افتاد پس در صورت اولی دخلی نیست ثانی را
یعنی نیت بدلیت از بدل نمیکند و نیت بدلیت از قیام میکند و در صورت ثانی که عاجز شد
از قیام بعد از ان از قعود دخلی نیست اول را یعنی نیت بدلیت از اصل را که قیام
است و نیت بدلیت میکند از بدل که قعود است و اگر نیت بدلیت از هیچ یک نکند جایز است
دوازدهم اخرس تحریمه و قراءة و ذکرهای واجب را در دل گذراند محل که زبان خود را حرکت دهد
بانهانه بانیمعنی که معنی تحریمه و معنی فاتحه و معنی ذکرها را بخاطر گذراند چنانکه از کلام ذکری مفهوم
میشود بلکه حالتی که برای تکبیرة الافتتاح زبان حرکت دهد قصد کند که این حرکت دادن بجهة
تحریمه است و در وقتی که برای قراءت حرکت دهد قصد کند که این حرکت دادن عوض قراءت
است و در حالتی که برای ذکر حرکت دهد قصد کند که این تحریک برای ذکر است و اقرب
آنست که اقتدا کردن به دیگری در صورتی که ممکن باشد بر اخرس و بر مریض عاجز واجب
نیست فصل سیم در افعال واجبه ارکانیه و آن دوازده فعل است اول طهارت
بوضو ساختن کسی را که از و حدث اصغر سر زده باشد و بغسل جنابت کسی را که
جنب باشد و بوضو و غسل هر دو مر حایض و نفسا و مستحاضه کثیره و متوسطه و کسی را
که مس میت آدمی نجس کرده باشد و به تیمم کسی را که عذری باشد به دو بار دست زدن
بر ما یصح علیه التیمم مطلقا یعنی خواه تیمم بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل علی الاحوط
و اخلال ضربه ثانیه بموالاتی که در تیمم شرط است توهم است دوم ایستادن در وقت
نیت و تکبیرة الاحرام و قراءت و قیام رکن است که متصل برکوع باشد پس اگر از
قیام قنوت که سنت است برکوع رود آن قیام قنوت واجب محض میشود و از
استحباب بیرون میرود و ممکن است اعتبار دو حیثیت چنانکه در تکبیرة الاحرام
و تکبیرة الرکوع و در نماز بر دو میت که احدهما زیاده بر شش سال و دیگری کمتر از
شش داشته باشد سیم استقلال در قیام و قعود و غیر اینها بمعنی انکه ثقل
یعنی سنگینی بر زمین اندازد بی انکه شریک سازد با زمین غیر زمین را از اعضا
یا دیوار و مثل اینها بحیثیتی که اگر زایل شود آن چیز مصلی بیفتد و ابو الصلاح تجویز

کرده

کرده اعتماد را بر چیزی که نزدیک باشد بمصلی از ابنیه و صحیحه علی بن جعفر و موثقه ابن
بکیر شاید مر ابو الصلاح را و این دو روایت را حمل کرده اند بر تکیه کردنی که اعتمادی
بان نباشد یعنی تمام بچنان نباشد که اگر ان زایل شود او بیفتد چهارم ما نحوی از برای
رکوع بی انکه قصد کند بان غیر رکوع را مثل چیزی از زمین بر داشتن پس اگر قصد کند غیر
رکوع را و بحد راکع نرسیده باشد رجوع میکند بانتصاب یعنی راست بایستد و قصد
هوی رکوع کند و اگر بحد راکع رسیده باشد در ینجا سه احتمال است یکی رجوع انتصاب
دوم بطلان نماز سیم اکتفا بان رکوع و در ذکری شیخ شهید قدس سره جزم کرده است
باحتمال اول پنجم رکوع و آن رکن است در هر رکعتی و حد آن در مستوی الخلقه انست
که کفهای دستش محاذی زانوها شود در حالتی که منحنی یعنی کج شده باشد بجانب پیش نه
منخنیش یعنی نه انکه در هم شکسته اعضا را تا انکه کفهای دست محاذی زانو شود
و غیر مستوی الخلقه حواله میشود بر مستوی الخلقه یعنی اگر کسی را دست دراز باشد چنانکه از زانو
گذرد بر دو واجب است که منحنی شود بقدر مستوی و واجب هست در رکوع طمانینه یعنی آرام
گرفتن و ساکن شدن بقدر ذکر واجب پس اگر پیش از انکه بقدر ذکر واجب آرام گیرد
هوی کند سهوا و هنوز بحد ساجد نرسیده باشد احتمال دارد استمرار زیرا که تدارک طمانینه
مستلزم زیادتی رکوع که رکن است میشود و احتمال دارد عود برکوع زیرا که رکن بر وجهی
که باید بفعل نیامده ششم سر برداشتن از رکوع چنانچه بعد از سر برداشتن آرام
گیرد و ساکن گردد زیاده بر سکون ضروری که میان دو حرکت مختلف است اگر چه آن زیادتی
اندکی باشد و طمانینه درین رکن نیست بخلاف شیخ طوسی قدس سره در کتاب خلاف هفتم
هوی یعنی فرو افتادن از برای هر یک از سجده تین بر وجهی که قصد نکند بان هوی
غیر سجده را پس اگر قصد کند بهوی غیر سجود را رجوع میکند بانتصاب یعنی راست
ایستادن مگر انکه رسیده باشد بحد ساجد یعنی میان پیشانی او و زمین مقدار چهار
انگشت باشد پس احتمالات ثلثه که در هوی رکوع مذکور شد اینجا هم قایم است و شیخ
و شیخ شهید قدس سره در کتاب ذکری اقتصار کرده بر ذکر ثانی که بطلان است با انکه
جزم کرده در هوی رکوع باول که رجوع بانتصاب است هشتم سجود و تحقق

میشود بلکه انداختن جمیع اعضاء سبعه که دو کف دست و دو سر زانو و دو سر انگشت
پاها و پیشانی بر زمین در حالتی که جاهای اعضای سبعه متفاوت نباشند بزیاده
از لبنه که مجموع و است بچهار انگشت منضم و اگر مصلی ترک وضع بعضی از اعضا کند سهوا
کافیست وضع پیشانی و نماز صحیح است من غیر عکس یعنی اگر وضع پیشانی را فراموش
کند و سایر اعضا را بر زمین گذارد نماز باطل است و دور نیست که بعضی اعضا در بعض
حالات از کلش مجزی باشد پس اگر رکن هر دو سجده باشد یا آنچه شارع قایم مقام مجموع
دو سجده ساخته باشد مثل یک سجده در صورتی که سجده دیگر فراموش شده دور نیست
و واجبست طمأنینه در سجده چنانکه در رکوع و نهادن پیشانی بر زمین یا اجزاء
زمین آن که مستحیل نشده باشد یا بر آنچه از زمین روییده باشد که ماکول و ملبوس
نباشد عادة و صحیحه حسن بن محبوب مشعر است بجواز سجود بر گچ و ندیدهام که کسی
بان عمل کرده باشد و صحیحه صفوان بن یحیی ناطق است بجواز سجود بر کاغذ و مخالفی
درین نیافتیم اما کلام ذکری افاده تردد میکند نهم سر برداشتن از هر یک از سجدتین
و آرام گرفتن بعد از اول رفعین و سید مرتضی رضی الله عنه واجب میداند طمأنینه را
بعد از سر برداشتن از سجده ثانیه در رکعت اول و در رکعت سیم رباعیه و این جلسه
الاستراحة است و اولی عدم ترک است زیرا که سید مرتضی رضی الله عنه نقل اجماع کرده بر و
جوبش دهم برخواستن بعد از سر برداشتن از سجده ثانیه و بعد از تشهد برای رکعت
دیگر یازدهم نشستن از برای تشهد و تسلیم و آرام گرفتن بقدر ادای آن دوازدهم
قرار گرفتن بی آنکه در اثنای نماز بجانب راست و چپ حرکت نماید و بی آنکه مکان او
بلند شود یا پست شود پس نماز باطل میشود در باد تند که حرکت دهد بر چیزی که بلند شود
یا پست بی ضرورتی اما در کشتی در حالت سیر پس بعضی از علما صحیح دانسته اند مطلقا
خواه در حال اختیار و خواه در حال ضرورت بواسطه احادیث صحیحه ابن سنان و ابن
عمار و جمیل و حسنه حماد و بعضی دیگر مقید بضرورت کرده اند و احادیثی که وارد است
بجواز در حالت ضرورت و در غیر ضرورت بعدم جواز بی ضعفی نیست اما دور از صواب
نیست زیرا که در غیر روایت جمیل اشعاری بضرورت هست آنچه دلالت بر صحت میکند
مطلقا

[illegible]

مطلقا صریح نیست در وقت سیر و اما بر دابه سایره پس اجماع است بر منع مگر آنکه
ضرورتی باشد و در جواز نماز بر دابه که ایستاده باشد و امن باشد مصلی از حرکت آن
بسبب بستن یا تعلیم در حال اختیار احتمالی است فصل چهارم در افعال مستحبه
لسانیه و آن دوازده فعل است اول اذان دوم اقامت و فصول اذان هجده
است همه دو بار دو بار سوی تکبیر در اولش که چهار بار است و صحیحه ابن سنان مفید
دو بار است و حمل شیخ طوسی قدس سره بعید است و حمل کردن بر آنکه دو بار نیز کافیست
ممکن است و فصول اقامت هفده است همه دو بار دو بار مگر تهلیل در آخر که
یکبار است و اذان و اقامت مخصوصند بنماز یومیه و سنت مؤکدند در نمازهای
جهریه خصوصا در صبح و شام و سید مرتضی رضی الله عنه بر وجوب اذان و اقامت است در صبح
و شام بر مردان و ابن ابی عقیل موافق اوست در وجوب و زیاده کرده بر و بطلان
صلوتین را اگر عمدا کسی ترک کند سیم شش تکبیر پیش از تکبیرة الاحرام و بعد
از آن یا بعضی پیش و بعضی پس و خلاف نیست درین تخییر لکن مذهب شیخ طوسی
قدس سره آنست که پیش گفتن آنها اولی است و متأخرین تابع اویند و روایتی
که دال برین باشد بنظر نرسیده و آنچه مستفاد میشود از صحیحه زراره در افتتاح
پیغمبر صلعم نماز را بتکبیر و متابعت کردن حضرت امام حسین عم آنحضرت را آنست که
گفتن آنها بعد از تکبیرة الافتتاح اولی است و علما تنبیه برین نکرده و صحیحه هشام بن
حکم در حکایت معراج افاده قبلیت نمیکند چنانکه ظن بعضی است بلکه دلالت
بر بعدیت میکند فان الصلوة معراج العبد یعنی بدرستی که نماز معراج بنده است چهارم
استعاذه یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن پیش از قرائت بواسطه
امری که در حسنه حلبی وارد است و قول ابی علی پسر شیخ طوسی قدس سرهما بوجوب
استعاذه شاذ است و محل استعاذه پیش علمای ما رکعت اولی است و بس
و استعاذه سریه است یعنی آهسته باید گفت اگرچه در نماز جهریه باشد و بلند
خواندن امام جعفر صادق علیه السلام استعاذه را محمول است بر تعلیم جواز پنجم بلند

و حاصل آنکه در جمیع [illegible] تکبیرة الاحرام [illegible] منه ره

خواندن بسمله حمد و سوره است در نماز سریه و فرقی نیست میان امام و ماموم و
تخصیص ابن جنید آنرا بامام اطلاق صحیحه محمد بن مسلم مخالف آنست و فرقی نیست
میانه دو رکعت اول و غیر آنها و تخصیص ابن ادریس آنرا بدو رکعت اول اطلاق
صحیحه صفوان موافق آن نیست ششم ترتیل قراءتست و آن حفظ وقفها و بیان
حروفست چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست و تفسیر کرده اند حفظ
وقوف را بوقف تام و حسن و بیان حروف را باتیان یعنی بجا آوردن صفاتی که
معتبر است در حروف از همس نرم گفتن و جهر و استعلا و اطباق و غیر آنها و وقوف
تامه در فاتحه چهار است و حسنه ده و ظاهر آنست که منجر سازیم سنت بودن ترتیل
را به تسبیحات رکوع و سجود بلکه بجمیع دعاها و ذکرها هفتم سؤال جنت است
نزد خواندن آیتی که در آن ذکر بهشت باشد و پناه جستن از نار نزد خواندن آیتی
که در آن ذکر نار است اما باید که بسیار نشود بحیثیتی که مخل باشد بنظم قرآن پس
اگر مخل باشد بنظم قرآن نماز باطل میشود هشتم مکرر ساختن تسبیحات رکوع و سجود
سه بار و پنج بار و هفت بار و در صحیحه ابان بن تغلب وارد است که او شمرده
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در رکوع و سجود شصت بار تسبیح گفته نهم قنوت در رکعت
دویم بعد از قراءت و پیش از رکوع و ابن ابی عقیل واجب دانسته در نماز جهریه
و صدوق علیه الرحمه در هر پنج نماز و باطل دانسته نماز را بترک قنوت عمدا و در احادیث
معتبره اشعاری بوجوب آن هست و ما در حبل المتین درین مقام بحث
بنهایت رسانیده ام و فراموش کننده قنوت بجا آورد بعد از رکوع پس اگر بعد از
رکوع بخاطر رسد بعد از نماز بجا آورد نشسته و در صحیحه زراره آنست که هرگاه
کسی را در راه بخاطر رسد روی بقبله کند و قنوت بخواند و اظهر آنست که قصد
قضا کند در صورتی که بعد از رکوع یا بعد از نماز یا در راه بجا آرد و علامه قدس
سره در کتاب منتهی المطلب تردد کرده در نیت قضا و در کلام جماعتی آنست
که افضل آنچه در قنوت گفته شود کلمات فرج است و نیافتیم چیزی که دلالت
کند برین

بر بسمله و بر یوم الدین ... و بر ضالین اما وقوف حسنه و در الحمد و در بسمله و بر الله و بر الرحمن و بر العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و نعبد و المستقیم و علیهم اول و دوم
منه ره

بر ... ما روایت ... احتمال است اول آنکه حضرت امام علیه السلام در رکوع و سجود شصت تسبیح گفته دوم آنکه هم شصت گفته ... رکوع و سجود ... باشند و در رکوع ... و در سجود ... با آنکه در احادیث ... و در آن ... منه ره

کنند برین و آنچه در صحیحه حلبی وارد است که اثن علی ربک و صل علی نبیک و استغفر لذنبک
یعنی در قنوت ثنای پروردگار بگو و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرست و استغفار
کن از گناه خود و در روایت حسنه سعد بن ابی خلف آنست که مجزیست در
قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء
قدیر و قنوت را بلند باید خواند اگرچه نماز را آهسته باید خواند بواسطه صحیحه زراره
مگر ماموم را و سید مرتضی رضی الله عنه قنوت را تابع نماز می داند در بلند و پست خواندن
دهم تکبیراتی که زیاده است بر شش تکبیر افتتاحیه که تحریمه یکی از ین شش میباشد
و آن تکبیرات در پنج نماز یومیه نود و پنج است و قنوت در هر یک از ظهر و عصر و خفتن
بیست و یک و در مغرب شانزده و در صبح یازده و پنج تکبیر قنوت و از برای سر برداشتن
از رکوع تکبیر سنت نیست بلکه بگوید سمع الله لمن حمده و از برای برخاستن از تشهد
برای رکعت دیگر تکبیر نیست بلکه بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و شیخ مفید
قدس سره فرموده که بعد از تشهد برای برخاستن برکعت دیگر تکبیر سنت است و شیخ
طوسی قدس سره فرموده که موافق برین حدیثی نیافتیم و استدلال کرده بر آنکه تکبیر سنت
نیست بکلامی اقناعی یازدهم خواندن در هر جا نحو آن دعائی که ماثور است
یعنی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقول است پس چون بنماز برخیزد بخواند آنچه
در صحیحه معویة بن وهب است اللهم انی اقدم الیک محمدا صلی الله علیه و آله بین
یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا و الآخرة
و من المقربین اجعل به صلوتی مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا
انک انت الغفور الرحیم و میانه اذان و اقامت بنشیند و بخواند اللهم اجعل
قلبی بارا و عیشی قارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر رسولک صلی الله علیه و آله
مستقرا و قرارا و مجزیست گفتن الحمد لله یا سجده چنانکه در موثقه ساباط
است و در تکبیرات سبع افتتاحی سه دعاست که در حسنه حلبی است پس دعای
اول بعد از تکبیر سیوم اینست اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک

انّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا انت و دعای دوم بعد
از تکبیر پنجم لبّیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشّرّ لیس الیک و المهدیّ
من هدیت لا ملجأ منک الّا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک
ربّ البیت الحرام دعای سیم بعد از تکبیره هفتم خواه تکبیرة الاحرام باشد یا غیر آن
وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات و الارض عالم الغیب و الشّهادة حنیفاً مسلماً
و ما انا من المشرکین انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین
لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین و در رکوع بخواند آنچه در صحیح
زراره است اللّهمّ لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکّلت و انت
ربّی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخّی و عصبی و عظامی و
ما اقلّته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر پس سه بار بگوید سبحان
ربّی العظیم و بحمده و در سجود بگوید آنچه در حسنه حلبی است اللّهمّ لک سجدت
و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکّلت و انت ربّی سجد وجهی للّذی خلقه
و شقّ سمعه و بصره و الحمد للّه ربّ العالمین تبارک اللّه احسن الخالقین پس
سه بار بگوید سبحان ربّی الاعلی و بحمده میانه سجدتین آنچه در حسنه حلبی است اللّهمّ
اغفر لی و ارحمنی و ادفع عنّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر تبارک اللّه ربّ العالمین
و بخوابیست گفتن استغفر اللّه ربّی و اتوب الیه که در صحیح حماد است و اگر خواهد بخواند
در سجود آنچه در صحیح ابی عبیده مأخوذ است پس در سجده اولی اسألک بحقّ حبیبک
محمّد صلّی اللّه علیه و آله الّا بدّلت سیّئاتی حسنات و حاسبتنی حساباً یسیراً و در سجده ثانیه
اسألک بحقّ حبیبک محمّد صلّی اللّه علیه و آله الّا کفیتنی مؤنة الدّنیا و کلّ هول
دون الجنّة و در سجده ثالثه اسألک بحقّ حبیبک محمّد صلّی اللّه علیه و آله لمّا غفرت
لی الکثیر من الذّنوب و القلیل و قبلت من عملی الیسیر و در سجده چهارم اسألک بحقّ
حبیبک محمّد صلّی اللّه علیه و آله لمّا ادخلتنی الجنّة و جعلتنی من سکّانها و لمّا
نجّیتنی من سفعات النّار برحمتک و صلّی اللّه علی محمّد و آله و اضافه کند تشهد اول
سخن کنید انشاء الله

وثانی

وثانی دعای مشهوری که در موثقه ابی بصیر است دوازدهم تعقیب است و آن بعد از
فریضه افضل است از نماز سنتی چنانکه در حسنه زراره است و افضل تعقیب تسبیح
زهرا عم است و آنچه در صحیح ابی خالد قماط وارد است که تسبیح زهرا عم در هر روز
در عقب هر نماز افضل است از هزار رکعت در هر روز و ظاهر آنست که نشستن
شرط نیست در حصول حقیقت شرعیه تعقیب بلکه شرطست در کمال آن اگرچه بعضی
از فحول تفسیر کرده اند تعقیب را به نشستن بعد از نماز برای خواندن دعا یا
چیزی طلبیدن از خدا و بعضی از علمای ما تفسیر کرده به مشغول شدن بعد از نماز بدعا
یا ذکر یا آنچه شبیه باینها باشد و شاید که مراد شبیه باینها گریه از ترس خدا و تعقل و تفکر
بر نعمای الهی و تفکر در عجایب آسمان و زمین و آنچه از این مقوله است و آیا مشغول
شدن بعد از نماز بقرآن خواندن از تعقیب است تا اگر کسی نذر تعقیب کرده باشد
و مشغول شود بعد از نماز بقرائت قرآن نذر را بجا آورده یا نه ظاهر آنست که از تعقیب
است و از نذر بجا آمده و فیه تأمل و لم اظفر فی کلام الاصحاب بشیء فی هذا الباب

فصل پنجم

در افعال مستحبه جنانیه و آن دوازده فعل است اول ترس از خدای تعالی را
شعار خود ساختن و بخاطر داشتن وقت برخاستن بنماز چنانکه از حضرت امام
زین العابدین علیه السلام منقولست دوم متوجه شدن بدل بافعال نماز پس در صحیح محمد بن
مسلم واردست که رفعت قبول نمی یابد از نماز بنده مگر آنچه توجه نموده باو یعنی بدل
یعنی از توجه قلبیه و حضور آن بفعل آورده سیم آنکه بخاطر رساند که شاید که این
نماز آخر نماز من باشد چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هرگاه نماز فریضه
بجا آری پس در وقت خودش بفعل آر مثل نماز کسی که نماز را وداع کند و ترسد
که دیگر بنماز کردن عود نکند و موفق نشود صدوق علیه الرحمه روایت کرده چهارم
حاضر ساختن فصول اذان و اقامت را در خاطر مریض که قادر نباشد بر تلفظ کردن
بآنها چنانکه در موثقه سماعه است و اگر کسی قایل شود باینکه کل اذکار سنتی را نیز
بخاطر گذراند دور نیست اما در غیر اذان و اقامت نصی صریحی بنظر نرسیده

پنجم خشوع در نماز پس بتحقیق که خدای تبارک و تعالی فرموده که الذین هم فی صلوتهم خاشعون
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون دید شخصی در نماز عبث میکند فرمود که لو خشع قلبه
لخشعت جوارحه یعنی اگر دل او با خشوع میبود هر آینه اعضای او را نیز خشوع می بود و
عبث نمیکرد ششم بنیت جماعت کردن امام جماعت را در صورتی که جماعت واجب نباشد
تا آنکه بثواب نماز جماعت فایز گردد فان لکل امرئ ما نوی یعنی بهر شخصی راست آنچه
قصد کرده هفتم بخاطر داشتن و بدل گذرانیدن عظمت خدای تعالی و کبریائی او و کوچک
و حقیر دانستن ماسوای خدای تعالی در حال تکبیر چنانکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست و قصد کند بتکبیر که خدای تعالی بزرگتر است از هر چیزی یا از آنکه او را وصف
توان کرد و این هر دو در معنی تکبیر از ائمه معصومین علیهم السلام مرویست هشتم آنکه در حال
رکوع بخاطر گذراند که آمنت بک و لو ضربت عنقی یعنی خدایا ایمان بتو آوردم اگر چه
گردنم را بزنی نهم آنکه در سجده اولی بدل بگذراند که اللهم منها خلقتنا یعنی بارخدایا
ما را از زمین خلق کرده و در سر برداشتن از سجده اولی و منها اخرجتنا یعنی از زمین
ما را بیرون آورده و در سجده دوم و الیها تعیدنا یعنی ما را بزمین عود خواهی کرد و در
سر برداشتن از سجده دوم و منها تخرجنا تارة اخری یعنی ما را از زمین بیرون خواهی آورد
یکبار دیگر چنانکه مرویست اینها از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دهم آنکه بدل بگذراند در
حال تورک در تشهد وقتی که پای راست بلند و پای چپ را پست میکند اللهم امت الباطل
و اقم الحق یعنی خدایا باطل را بمیران و قایم دار حق را چنانکه باز از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست یازدهم ملاحظه معنیهای آنچه میخوانند در نماز بلکه معنیهای جمیع
آنچه تلفظ میکند بآن در نماز از دعا و ذکرها زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که کسی که دو رکعت نماز بگذارد و بداند آنچه در آنها گوید انصرف و لیس بینه
و بین الله عز و جل ذنب الا غفر له یعنی از نماز فارغ که شود برخیزد از جای خود و
نباشد میان او و میان خدای تعالی گناهی مگر که خدای تعالی بیامرزد آن گناه را دوازدهم
آنکه قصد کند امام بصیغه خطاب در تسلیم پیغمبران و ائمه معصومین صه و حفظه و

مأمومین

مأمومین را و اعلام مینماید از جانب خدای تعالی مأمومین را بسلامت
و ایمن بودن از عذاب روز قیامت چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
و قصد میکند مأموم بسلام اول جواب سلام امام را زیرا که امام بسلام
خود دلش قصد تحیت او هم کرده و واجب نیست این قصد زیرا که امام
بسلام خود دلش قصد محض تحیت مأموم نکرده و صدوق ره فرموده که مأموم
یک سلام میدهد بقصد جواب سلام امام بعد از آن دو سلام میدهد از دو جانب
یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و جواب امام را مقدم دارند نسبته
زیرا که حق آدمیست و حق آدمی مضیق است و قصد میکند منفرد یعنی
کسی که اقتدا نکرده آنچه امام قصد میکند سوی الاخیر یعنی که سلام بر مأمومین
است و ترجمه اعلام از جانب خدای تعالی بسلامت و ایمنی از عذاب قیامت

فصل ششم در افعال مستحبه ارکانیه و آن دوازده نوع است که توزیع
یافته بر دوازده عضو اول وظیفه پیشانی یعنی آنچه به پیشانی باید بجا
آورد و آن سجود بر جمیع پیشانی است یا بقدر درهم شرعی از آن لا اقل
یعنی کمتر از درهم شرعی نباید در صفها یعنی گذاشتن پیشانی بر خاک و افضل
تربت امام حسین علیه السلام است و بعضی از علمای گفته اند که سنت است سجده کردن
بر چوبی که از صندوق مرقد حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد
دوم وظیفه چشم و آن نگاه کردن است در وقت ایستادن بجای سجده و در
وقت رکوع بمیان دو قدم خود و این هر دو در صحیحه مشهوره زراره است لکن
در صحیحه حماد آنست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چشمهای مبارک را پوشانید در وقت
رکوع و حمل بر استحباب تخییر بطریق جمع است میانه این دو حدیث و آنچه در روایت
مسمع است که پیغمبر صلعم نهی کرده اند از پوشانیدن چشم در نماز محمول است بر
غیر وقت رکوع و در وقت سجود نگاه کند بجانب بینی و در میانه سجدتین
و قعود تشهد و تسلیم بکنار خود دلش در حال قنوت بباطن کفهای دست

[illegible] و سجده بر جمیع [illegible] افضل است [illegible]

و ایما کند منفرد در محل سلام دادن بگوشهٔ چشم بجانب راست سیم وظیفه
انف و آن سجود بر بینی است مثل باقی اعضا سبعه چنانکه در صحیح حماد است
و ارغام به انف چنانکه در صحیح زراره است باین معنی که بینی را در حال
سجود برساند برغام بفتح را که خاکست و سید مرتضی رضی الله عنه اعتبار
کرده جانب بالای بینی را که متصل است بابروها و ابن جنید قدس سره هم جانب
بالا را ماخذ به یعنی بلندی که بر بینی است اعتبار فرموده و شیخ شهید قدس سره
در ذکری تفسیر کرده ارغام را بسجود کردن بر بینی و ظاهر آنست که ارغام اخص
است از این تفسیر چنانکه گفتیم و غیر خاک قایم مقام خاک نمیشود در حصول
سنت ارغام و شیخ زین الدین قدس سره برخلاف این است و استدلال
نموده بانچه در موثقه ساباطی است که حضرت امیر المومنین عم فرموده که مجزی نیست
نمازی که نرسد بینی در آن نماز بجزی که رسد بان پیشانی و این دلیل مثبت
مدعای او نیست چهارم وظیفه گردن و آن کشیدن گردنست در حال رکوع
چنانکه در صحیح حماد است و آنکه باید که گردن موازی پشت باشد در این حدیث
نیست چنانکه شیخ زین الدین قدس سره ظن کرده و ممکن است از جانب ایشان
عذر گفتن بانکه حدیث حماد چنین است و سوی ظهره یعنی امام در حال
رکوع پشت خود را هموار گردانید و پشت شامل پشت گردن هست
پنجم وظیفه سرهای دوش و آن انداختن سرهای دوش است به پایین و بالا
بکشیدن چنانکه در صحیحه مشهوره زراره است ششم وظیفه دستها و آن برداشتن
دستهاست برای تکبیرات نماز و سید مرتضی رضی الله عنه آنرا واجب میداند و
انداختن دستها بر رانها در وقت ایستادن و تجنیح بمعنی بال گشادن یعنی دور
داشتن دستها از بدن در وقت سجود چنانکه در صحیح حماد است و بالای هم
بردن دستها نزد فارغ شدن از نماز چنانکه در صحیح صفوانست هفتم
وظیفه کفها و آن رو بقبله داشتن کفهای دست است در وقت برداشتن

دستها

دستها بتکبیر بحیثیتی که ابتدای دست برداشتن با ابتدای تکبیر باشد و انتهایش
با انتهای آن بر وجهی که دستها از گوشها تجاوز نکنند و گذاشتن کفهای دست در حال
رکوع بر زانوها و مقدم داشتن گذاشتن دست راست بر زانوی راست بر
گذاشتن دست چپ بر زانوی چپ و پر کردن انها از زانوها و این مرقوم در صحیحه
مشهوره زراره است و بلند کردن کفهای دست برابر رو در محل قنوت بر وجهی که
کفها بجانب آسمان باشد و گذاشتن کفها بر زمین پیش از زانوها در وقت
سجود رفتن چنانکه در صحیحه مشهوره زراره است و المراة بالعکس یعنی زن
اول زانوها را بر زمین گذارد و بعد از آن دستها را و بگذارد زن دستها را بر رانها
در حال ایستادن و بر پایین رانها بالاتر زانوها بر زمین در محل رکوع تا آنکه بسیار
خم نشود و این در صحیح زراره است و افاده آن میکند که خم شدن زن در حال رکوع کمتر
از خم شدن مرد است چنانکه بعضی از مشایخ ما فرموده اند هشتم وظیفه انگشتان
دستها و آن گذاشتن دو انگشت سبابه است در گوشها در محل اذان گفتن و پهلوی
هم گذاشتن جمیع انگشتان در حال ایستادن و در حال سجود و تشهد و گشادن
و از هم دور داشتن آنها بر زانو در محل رکوع چنانکه در صحیحه مشهوره زراره است و پهلوی
هم گذاشتن ما عدای انگشت بزرگ در محل قنوت اما نزد برداشتن دستها بتکبیرات
پس مثل قیام است نزد جماعتی و مثل قنوت نزد جمعی دیگر و شیخ مفید قدس سره اختیار
ثانی کرده و شیخ شهید قدس سره تابع او شده نهم وظیفه پشت و آن هموار کردن
آنست در محل رکوع بر وجهی که اگر یک قطره آب یا روغن ریخته شود بر پشت از آنجا
نریزد چنانکه صحیح حماد بان صریح است دهم وظیفه زانوها و آن زانوها را بجانب پس
بردن است در محل رکوع چنانکه در صحیح حماد است و برداشتن زانوها از زمین پیش
از دستها در وقت برخاستن برکعت دیگر و بر زمین چسپانیدن در محل تشهد
و ترک گذاشتن فرجه میانه آنها در محل تشهد و این هر دو در صحیحه مشهوره زراره است
یازدهم وظیفه قدمها و آن آنست که دوری میان قدمین ایستادن بقدر یک

انگشت باشد یا یک شبر چنانکه در صحیح مشهوره زراره است و شاید که مراد طول
انگشت باشد و در صحیح حماد بقدر سه انگشت از هم گشاده و میان این منافاتی
نیست زیرا که یک انگشت از جزئیات سه انگشت گشاده است بواسطه
آنکه حماد روایت کرده فعل امام علیه السلام را و زراره قول آنحضرت را و فاصله کردن
میانه قدمها در محل رکوع بقدر یک شبر و گذاشتن پشت قدم چپ بر زمین
و پشت قدم راست بر شکم پای چپ در محل تشهد چنانکه در صحیح مشهوره
زراره است دوازدهم وظیفه انگشتهای پاها و آن آنست که هم انگشتهای
پاها را رو بقبله دارد در محل ایستادن چنانکه در صحیح مشهوره زراره است

فصل هفتم در تروک واجبه ثانیه یعنی چیزی چند که واجب است ناگفتن
آنها و آنها دوازده است اول ترک تثویب یعنی ترک گفتن الصلوة خیر من
النوم در اذان و اقامه زیرا که آن بدعتست و قول بکر الحسن ضعیف است
و صحیح ابن مسلم محمولست بر تقیه دوم ترک مد میان حروف الله اکبر مثل
مد همزه الله بحیثیتی که همزه استفهام شود و مد اکبر بحیثیتی که جمع شود و در حکم
آنست فاصله کردن میانه الله و اکبر و اگرچه بثنای خدای تعالی باشد مثل آنکه
گوید الله تعالی اکبر و همچنین بعد از الله اکبر گفتن ذکری که متصل بآن باشد بحیثیتی
که با آن یک کلام شود چنانکه الله اکبر جل ثناؤه اگرچه مقصود باشد آنچیز بحسب معنی
مثل الله اکبر من کل شیء یعنی خدای تعالی بزرگتر است از هر چیزی یا الله اکبر من
ان یوصف یعنی خدای تعالی بزرگتر است از آنکه او را وصف توان کرد سیم ناخواندن
بسمله پیش از تعیین سوره است مگر کسی را که التزام یک سوره معین
کرده و مگر کسی که عادة سوره کرده و مگر کسی را که سوای یک سوره بخاطر ندارد
و مگر کسی که بزبانش جاری شده بسوره و قصد آن سوره و مگر آن نکرده
اما کسی که قصد کرد و بسمله سوره را مگر آن سوره که بر زبانش جاری شده
رجوع میکند بآن سوره که قصد کرده و جایز نیست که بغیر آن سوره مقصوده

رجوع

[illegible] در صحیح حماد [illegible] زبیری [illegible] ارباب [illegible] نوشته [illegible]

رجوع کند اگر آن مقصوده سوره جحد یا توحید باشد مگر سوره جمعه و منافقین
در نماز جمعه و ظهر جمعه و قاصد غیر جحد و توحید رجوع میکند بآن سوره مقصوده یا غیر آن
مقصوده پیش از تنصیف سوره که بر زبانش جاری شده یا بعد از تنصیف آن
و اعاده میکند بسمله را در جمیع صور چهارم ترک ترجیع مطرب در قرائت یعنی قرائت
کردن بطریقه نقش و صوت پس نماز بآن باطل میشود علی الاظهر و همچنین در ذکرهای
واجب اما ذکرهای سنتی پس در باطل شدن نماز دو وجه است اقرب بطلانست
و اما جهر است بلند کردن آواز زیاده بر معتاد مثل اذان گفتن در نمازی که بلند
باید خواند نظر است و اگر کسی قایل شود بتحریم دور نیست و بعضی از علما تنبیه
بر این کرده و در بعضی از روایات چیزی هست که دلالت میکند بر منع از بلند کردن
آواز زیاده بر معتاد پنجم ترک گفتن آمین بی تقیه و شیخ ابو القاسم قدس سره
در کتاب معتبر فرموده که مکروه است در احتجاج حسنه بصحیحه جمیل و دلالتی نیست
در آن بر کراهت با آنکه تقیه از عبارت آن ظاهر است چنانکه از صحیحه معویة بن وهب
و اصح تحریم آنست چنانکه گفتیم اما بطلان نماز را بگفتن آن پس بعضی از علما
منکر نند و بعضی مثبت و از مثبتین شیخ ابو جعفر طوسی است قدس سره در کتاب خلاف
و دعوی اتفاق علما کرده بر بطلان نماز بگفتن آن بی تقیه ششم ترک خواندن سوره
در رکعت سیم و چهارم و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر این هفتم ترک خواندن سوره
که فوت شود در وقت نماز بخواندن آن اگرچه یک رکعت از اول نماز دریابد و همچنین
باقی در قراءت و تشهد آخر بلکه در تسلیم هشتم ترک خواندن غیر حمد و سوره در اثنای
آن بحیثیتی که مخل باشد خواندن آن بنظم قرآن و همچنین باید ترک اعاده آیه
از حمد یا سوره در اثنای آنها اگر اعاده آن آیه مخل باشد بنظم اگرچه آن اعاده
بواسطه زیادتی اعتماد بر اصلاح باشد چنانکه وسواسیان میکنند نهم
ترک خواندن عزیمه یعنی سوره که در آن سجده واجب هست بنا بر
الاظهر و عمل باشهر روایات و بموافقت اکثر علما بلکه نزدیکست که اجماع

[illegible] از آن سوره [illegible] بسمله [illegible] نیست [illegible] مخیر [illegible] از آن سوره [illegible] نخواند [illegible]

[illegible] فعل [illegible] علیهم السلام [illegible] است [illegible]

باشد و ضعف روایات دالّه بر حرمت منجبر است بعمل اصحاب و خلاف ابن جنید را
قدس سره اعتدادی نیست با آنکه کلام او صریح نیست در جواز خواندن و روا
یات دالّه بر خواندن عزیمه در نماز محمول است بر جواز در نماز نافله دهم ترک دعا
کردن بچیزی که حرام است پس باطل میشود نماز بواسطه اجماعی که در تذکرة الفقها
مذکور است و اگر نه این اجماع می بود در بطلان نماز بآن محل بحث بود و اما کسی
که جاهل باشد بحرام بودن دعای حرام معذور است یا نه درین دو وجه است
یازدهم ترک سخن گفتن بدو حرف خواه چیزی از آن مفهوم شود و خواه نشود
یا بیک حرف که چیزی از آن فهمیده شود که نه قرآن و نه دعا و نه ذکر باشد پس باطل
میشود نماز اگر عمداً تکلم کند بدو حرف یا بیک حرف مفهم و بعضی از اصحاب
استثنا کرده اند حالات تنحنح را و این دور نیست و اما اشاره اخرس پس قایم مقام
تکلم است اشکال اقرب ذلک یعنی اقرب آنست که قایم مقام تکلم اوست پس باطل
میشود نماز بیک اشاره اخرس اگرچه از آن اشاره چیزی فهمیده نشود زیرا
که اشاره او قایم مقام یک کلمه اوست و اما سخن کردنی که واجب باشد همچو ترسانیدن
و خبر دادن کسی را که مشرف باشد بچاه افتادن و مثل کسی که اکراه کرده باشند
او را در اثنای نماز بر حرف زدن مبطل نماز است الاظهر نعم و اگر ترک کند سخن
گفتن واجب را و مشغول شود بقراءة احتمال دارد بطلان نماز دوازدهم
ترک عدول از سوره بعد از آنکه نصف شده باشد بجهة وقوع غلطی یا تنگی وقت
نماز و ترک عدول از اخلاص و جحد اگرچه نصف نشده باشد مگر جمعه و منافقین
در نماز جمعه و ظهر جمعه پس جایز است عدول کردن از جحد و اخلاص بجمعه و منافقین
کسی را که عمداً ترک جمعه و منافقین نکرده باشد اما بشرطی که بنصف جحد و اخلاص
نرسیده باشد و کسی که سهواً سوره سجده در نماز بخواند واجبست که عدول
کند بغیر آن سوره اگرچه از نصف تجاوز کرده باشد مادام که آیه سجده را
نخوانده اما بعد از خواندن آیه سجده احتمال دارد استمرار یعنی تمام کردن

سوره

سوره و باقی بودن بر نماز بی خواندن سوره دیگر بواسطه آنکه مانع که خواندن
سجده بود زایل شده و احتمال دارد که واجب باشد عدول مادام که برکوع نرفته
زیرا که اعتباری نیست بخواندن چیزی که نهی از آن واقع شده فصل دهم
در تروک واجبه چنانچه و آن دوازده است اول ترک قصد افتتاح بسوای تکبیرة
الاحرام پس اگر قصد افتتاح کند بعد از تکبیرة الاحرام بتکبیر دیگر نماز باطل میشود
و صحیح است بتکبیره سیم و همچنین صحیح است بهر فردی و باطل است بهر زوجی مگر
آنکه قصد بیرون رفتن از نماز کند پس صحیح است بانچه بعد از آن واقع شود خواه
زوج باشد و خواه فرد دوم ترک قصد وجوب در فعل مندوب مثل قنوت پس قول
ببطلان نماز اگر قصد وجوب فعل مندوب کند خالی از قوتی نیست و مذهب شیخ
شهید قدس سره در کتاب بیان صحت است زیرا که قصد وجوب در فعل مندوب
مؤکد عزم بجا آوردن آن فعل است اما در امکان قصد کردن عاقل وجوب
چیزی را که شک کند در وجوبش تامل است فکیف وجوب چیزی را که اعتقاد کند
سنت بودن است سیم ترک نیت سنت در فعل واجب پس باطل میشود نماز
باتفاق جمیع علما اگر قصد کند در فعل واجب آنکه سنت است و اگر کسی متردد
باشد در فعلی که آیا واجب است یا سنت بواسطه تعارض ادله اگر آن شخص
مجتهد باشد یا آنکه مجتهد زنده عادل نباشد اگر آن شخص مقلد باشد احتمال دارد
تخییر پس اگر خواهد نیت وجوب کند و اگر خواهد نیت سنت کند و احتمال
تردید دارد که چنین قصد کند که اگر واجبست واجب و اگر سنت است سنت
چنانکه در نیت زکوة مالی که غایب اند که موجود است یا نه که چنین نیت میکند
که اگر مال من موجود باشد آن زکوة واجب است و اگر ضایع شده باشد این صدقه
است و احتمال دارد نیت آنچه واجب و سنت در آن شریکند که مطلق
رجحانست و احتمال دارد نیت وجوب چنانکه مختار شهید علیه الرحمه است
در کتاب بیان چهارم ترک استدامت حکمیه بعد از نماز لاحق بنمازی

ضعف احتمال چهارم از ما سبق معلوم است لهذا تنبیه بر ضعفش نشده و از این منوط
احتمال اول الذی معلوم میشود ... که اولی از دو احتمال دیگر

که مسابق است بر آن کسی را که در اثنای نماز لاحق نماز سابق را بخاطر رساند مثل
کسی که نماز عصر میگذارد و در اثنای نماز بخاطرش رسید که ظهر نگذارده یا ظهر میگذارد
و بخاطرش رسید که صبح نگذارده هرگاه که محل عدول فوت نشده باشد یعنی رکوع رکعت
زایده نکرده باشد پنجم ترک استدامت حکمیه بعدول از نماز سابق بنماز لاحق هرگاه
ظاهر شود در اثنای نماز که وقت مختص بلاحقه است مثل آنکه در آخر وقت بنماز
مشغول شود بنماز ظهر و در اثنا ظاهر شود که این وقت مخصوص بعصر است ششم
ترک قصد با آیه مشترکست میان سوره که میخواند و سوره دیگر آنکه آن آیه از غیر آن سوره
است که میخواند و اگر کسی عمدا قصد کند که آیه مشترکه از غیر این سوره است که میخوانم
اعاده کند آن آیه را بقصد آنکه از این سوره است بقصد غیر این سوره اگر نگوییم که اعاده
آن مخل بنظم قرآنست و اگر آیه طویل باشد و اگر مخل باشد بنظم قرآن نماز باطل است
هفتم ترک قصد تمام کردن نماز ابتداء یا بعد از شروع در نماز قصر باینکه عدول
کند از قصر با تمام در مواضع تخییر هرگاه گمان کند تنگی وقت را از همین نماز تماما
از نماز دیگر قصرا یعنی اگر در یکی از مواضع تخییر باشد و ظن آن داشته باشد که
وقت انقدر نمانده که این نماز را تماما بجا آرد و نماز دیگر را قصر هم نمیتوان کرد
جایز نیست که قصد تمام کند آن نماز را خواه پیش از شروع باشد و خواه
در اثنا هشتم ترک مسافر قصد بودن ده روز در موضعی بعد از شروع
در نماز قصر تا پیش از شروع در آن هرگاه وقت نماز داخل شده باشد و قبل
از آن مع ظن ما سبق یعنی ظن مصلی آنکه وقت تنگ است و نماز را تمام نمیتوان
بجا آورد و اگر وقت نماز داخل نشده باشد مسافر میتواند که قصد اقامت نماید اگرچه
ظن تنگی وقت داشته باشد بقصد اتمام نماز آینده نهم ترک قصد قطع
نماز یا قصد کردن فعل که مستلزم قطع نماز باشد مثل قصد قهقهه و قصد بکا
یعنی گریه کردن برای دنیا پس نماز باطل میشود اگر قصد اینها کند اگرچه
قطع نماز نکند و اگرچه آن فعل که قصد کرده بجا نیارد و همچنین اگر متردد
شود

شود که آیا نماز را قطع کند یا نه یا کاری که مستلزم قطع نماز باشد کند یا نه پس
باطل میشود نماز بمجرد تردد علی تردد دهم ترک تعلیق ساختن قطع نماز
یا معلق ساختن کردن چیزی که مستلزم قطع نماز باشد بر امری که متوقع الحصول
باشد مثل آنکه در فصل بهار قصد کند که اگر باران ببارد نماز را قطع کند یا بر امری
که متوقع الحصول نباشد مثل آنکه در تابستان قصد کند که اگر باران ببارد
نماز را قطع کند پس نماز درین صورت باطل میشود اما اگر معلق سازد بر چیزی
که بحسب عادت وقوع آن محال است مثل آنکه قصد کند که اگر در اثنای نماز
این سنگ طلا شود نماز را قطع کند پس نماز باطل نیست علی الاظهر یازدهم
ترک قصد غیر نماز بقصد افعالی که واجب است در نماز مثل آنکه در وقت بر
خاستن برای رکعت دوم قصد کند محض تعظیم شخصی را پس نماز باطل است
با این قصد و [illegible] این حکم بچیزهای که سنت است مثل برداشتن
دستها در وقت تکبیر بقصد ایا کردن امری بعید است مگر آنکه فعل سنت را
بقصد غیر نماز بجا آورد بحیثیتی که فعل کثیر شود که مخل نماز باطل است و مثل آ
در ابطال نماز استمرار در فعل بعد از ادای مقداری واجب از آن فعل
هرگاه که آن زیادتی را رجحانی نباشد یعنی آن زیادتی سنت نباشد مثل آنکه
طمأنینه سر برداشتن از رکوع را تطویل کند و آنچه توهم میشود که بنا بر آنکه باقی
در بقا مستغنی است از مؤثر پس بعد از ادای قدر واجب فعل کثیر متحقق نیست
زیرا که مصلی بعد از احداث فعل مؤثر در بقای آن نیست پس فاعل فعل قلیل
یا کثیر نباشد مردود است با آنکه بحسب عرف او را فاعل فعل میگویند و بحسب
شرع درین امور حاکم عرف است دوازدهم ترک قصد ریا بفعلی که واجب باشد یا سنت
مثل آنکه تسبیحات رکوع را زیاده بگوید یا قراءت را بترتیل بجا آرد پس باطل
میشود نماز بقصد ریا بواجب یا سنت علی الاظهر با آنکه احتمال دارد که قصد ریا
در سنتی مثل سابق باشد که قصد غیر نماز است با فعال سنتی نماز پس موقوف است

بطلان نماز بر کثرت فعل چنانکه بعضی اصحاب ان حکم کرده یعنی چنانکه اگر بعضی
از افعال مندوبه نماز قصد غیر نماز میکرد نماز باطل نمیشد پس اگر قصد ریا کند سنت
نماز باطل نشود مگر انکه آن فعلی که قصد ریا بان کرده فعل کثیر شود و در همه قصد
ریا باشد پس نماز باطل است **فصل نهم** در ترک واجبه ارکانیه و آن دوازده است
اول ترک انحنای ممتد بجانب پیش کج شدن و در آن بسیار ماندن اگرچه آن
انحنا بکمتر از حد رکوع باشد و همچنین بجانب راست و چپ و بجانب عقب
کسی را که قادر باشد کج شدن بجانب عقب در قیامی که واجب باشد مثل قیام قرائت
اما انحناات مذکوره در فعلی که سنت باشد مثل قیام قنوت فلا یعنی ترک آن
واجب نیست با انکه احتمال دارد که مساوی باشد با قیام واجب در جمیع صور
مذکوره یعنی خواه بجانب پیش و خواه بجانب راست و خواه بجانب چپ و خواه
بجانب پشت و احتمال دارد که مثل واجب باشد در غیر انحنای بجانب پیش یعنی
اگر بجانب راست یا چپ یا به پشت کج شود و این را ممتد سازد نماز باطل است
اما اگر بجانب پیش باشد باطل نیست **دویم** ترک ایستادن بسیار بر یک پا
و بر داشتن یک پا دم بدم و گذاشتن آن پس ترک آن واجب نیست مگر
انکه فعل کثیر شود و همچنین کج شدن دم بدم بی امتداد و باز راست شدن
که اگر آنهم فعل کثیر شود باطل میکند **سیم** ترک دور کردن پاها از هم با نحو بیرون
برد از حد قیام اما اگر چنان واقع شود که پاها را دور باید کرد یا منحنی باید شد
چنانکه مصلی در خانه که سقف آن بسیار پست باشد محبوس باشد پس در
ترجیح دوری پاها از هم بر کج شدن بجانب پیش توقفست و بعضی از
علما ترجیح داده اند دوری را از برای که با آن فرق میماند میانه رکوع و میانه قیام
بخلاف انحنا و این ترجیح نیکوست اگر انحنا بجانب رو باشد و بحد راکع برسد
و الا که اگر بحد راکع نرسد فرق میانه قیام و رکوع باقیست پس توقف در ترجیح
در این صورت باقی می ماند و قایل شدن به تخییر هم در این صورت خوبست

واکر

واگر امر دایر باشد میانه کج شدن به پیش و یا بجانب چپ و راست و به جانب پشت
پس ظاهر ترجیح اولست اگر بحد راکع نرسد و الا که انحنای بجانب او بحد رکوع
رسد پس اخیر مرجح است بر آن بی انکه هیچ یک از ان سه را ترجیحی باشد بر دیگری
چهارم ترک استدبار یعنی پشت بجانب قبله کردن بجمیع بدن یا بروی تنها کسی که قدرت
بر آن داشته باشد و میل کردن از قبله بجانب راست یا بجانب چپ بجمیع
بدن یا بتمامی و یا سر بروی تنها پس ترک آن واجب نیست بر مشهور
و بعضی را مذهب آنست که بتمامی و یا سر بروی تنها هم ترکش واجبست
و شاید اینست قول حضرت امام جعفر صادق عم در صحیح زراره که لا تقلب
وجهك عن القبلة فتفسد صلوتك یعنی مگردان روی خود را از قبله اگر
چنین کنی نماز تو فاسد میشود یا نماز را فاسد میسازی **پنجم** ترک تکفیر و آن
گذاشتن راست بر چپ بی تقیه و باطل میشود نماز بتکفیر بی تقیه وفاقا
للاکثر بلکه سید مرتضی رضی الله عنه نقل کرده اند اجماع را بر بطلان بان و ابو الصلاح
مکروه میدانند و شیخ ابو القاسم قدس سره در کتاب معتبر موافق اوست اگر ترک
کند تکفیر را در جایی که تقیه باید کرد پس در بطلان نماز و صحتش نظر است
ششم ترک فعل کثیر بحسب عادت باطل میشود نماز بفعل کثیر اگر عمدا صادر
شود نه سهوا مگر انکه چندان فعل کثیر بجا آرد که صورت نماز بر طرف شود
و عرفا او را مصلی نگویند پس باطل میشود خواه عمدا واقع شود و خواه سهوا
و اگر در هر رکعتی کاری کند چنانکه در مجموع رکعات فعل کثیر بجا آمده باشد اما
در هر رکعتی فعل کثیر نشده باشد پس نماز باطل نیست و آن فعل هم حرام نیست
هفتم ترک چیزی خوردن و آشامیدن اگرچه بحسب عرف فعل کثیر نباشد علامه
قدس سره مقید ساخته بانکه فعل کثیر شود و شیخ طوسی قدس سره مطلقا
فرموده و مقید بفعل کثیر نکرده و احتجاج جسته باجماع اما فرو بردن آنچه در
میان دندانها مانده قصوری ندارد اگر فعل کثیر نشود **هشتم** ترک قرع

تبت نظر آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible]

کردن در فعلی از افعال نماز پیش از انکه کامل سازد فعلی را که پیش از ان فعل
واجب است مثل انحنا برای رکوع پیش از انکه قرائت کامل شود و سر برداشتن
از رکوع یا سجود پیش از انکه کامل سازد اقل واجب ذکر و طمانینه را نهم ترک
تحامل یعنی ترک سنگینی برداشتن از اعضای سبعه یا از بعضی از اعضای سجود در محل
سجود یعنی سنگینی انداختن بر اعضای سبعه واجب است پس جایز نیست
که سجده چنان کند که سنگینی بر اعضای سبعه نیندازد مثل انکه میان را از سقفی
بر ریسمانی بسته باشند و اعضای سبعه بزمین رسد اما سنگینی بر انها نیفتد دهم
ترک مریض حالت اعلا را و عدول بحالتی که تالی انست هرگاه متعذر شود
بحالت اعلا اگرچه قدرت بران داشته باشد یعنی هرگاه مریض متعذر شود
از قیام مثلا با انکه قدرت بر آن داشته باشد انرا ترک میکند عدول میکند
به تلوش مثل قعود و اگر از قعود هم متعذر شود با قدرت بر آن بپهلوی راست
بیفتد و با تعذر بان هم عدول میکند به پهلوی چپ افتادن تا انکه از ان هم
که متعذر شود به پشت بیفتد یازدهم ترک مریض هر یک از حالات اربع را هرگاه
با یکی از انها متمکن از استقرار نباشد و عدول به تلو اگرچه قدرت بر آن حال اول
داشته باشد یعنی هرگاه مریض قادر بر قیام باشد و متعذر بان نشود اما در قیام
قرار نگیرد و حرکت کند واجبست برو ترک قیام و عدول به تلوش که قعود است
با استقرار یا قعود و همچنین با عدم استقرار در قعود واجبست ترک قعود
و عدول به تلوش که اضطجاع است با استقرار بان و هکذا تا استلقا اما اگر
از حالت اول برعکس تلوش مثل انکه منتقل شود بحالت ثالثه که اضطجاع
بر این معنیست از حالت اولی که قیامست با استقرار در قعود پس محل اشکال
است دوازدهم ترک مریض حالت پستتر را هرگاه قدرت بر حالت اعلا
داشته باشد یا انکه باو مرض رسد پس در وقت انتقال از حالت اعلا به
ادنا ترک قرائت نکند و در وقت انتقال از ادنا باعلا ترک کند و بعضی گفته
اند که

اند که ساکت شود در هر دو حال تا انکه در حال دیگر ساکن شود و این نیکوست
اگر ساکت شدن در انتظار سکون بطول نه انجامد و کسی که نشسته نماز
گذارد هرگاه خفتی باید بعد از آنکه رکوع بفعل آورد برخیزد از برای سر برداشتن
از رکوع و طمانینه آن و اگر بعد از رفع راس از رکوع خفت باید برخیزد از
برای طمانینه رفع راس و اگر بعد از طمانینه رفع راس خفت باید برخیزد از
برای هوی سجود و واجب نیست طمانینه از برای سجود درین صورت بلکه
در جوازش بقصد آنکه مطلوب شارع است نظر است پس اگر درین وقت ثقلی
بهم رساند پس هوی کند برای ضعف و قصدش سجود باشد پس در حساب کردن
آن هوی بی اختیار بهوی سجود نظر است پس و اگر تجویز کنیم حساب کردن
آن هوی را بهوی سجود متصل سازد سجود را بان و الا که تجویز نکنیم بنشیند
بعد از آن سجده کند فصل دهم در متروک مستحبه لسانیه و آن دوازده
است و باکی نیست در اطلاق مستحب بر ترک مکروه زیرا که متعارفست
نزد فقها اول ترک سخن گفتن در اثنای اذان و اقامت سوی صلوة
بر پیغمبر نزد ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیخ مفید و سید مرتضی قدس سرهما حرام
دانسته اند سخن گفتن را در اقامت و شیخ طوسی قدس سره موافق
ایشانست بعد از قد قامت و صحیحه ابن ابی عمیر و موثقه سماعه شاهدند
از برای ایشان زیرا که این دو روایت صریحند در حرام بودن کلام بعد از قد
قامت بر اهل مسجد مگر در تقدیم امام و حمل کرده شده این دو روایت بر کراهت مؤکده
تا انکه جمع شود میانه اینها و میانه صحیحه حماد بن عثمان که متضمن است جواز سخن
گفتن را بعد از انکه اقامت گفته شود و یاری دهنده این مشایخ راهست که جمع
میانه احادیث مذکوره بان کنند که دو تای اول را حمل کنند بر انکه حرامست سخن
گفتن بعد از اقامت واجبه پیش ایشان که اقامت نماز جماعت باشد و روایت
ثالثه را بر انکه مشعر است سخن گفتن بعد اقامت مستحبه که اقامت منفرد باشد

دویم ترک اعراب در اواخر فصول اذان و اقامت سیم ترک ترجیع در اذان و اقامت و تفسیر کرده شده بتکرار شهادتین دو بار دیگر و باکی نیست بتکرار شهادتین بقصد اشعار و تنبیه چهارم ترک سخن گفتن بعد از فراغ مگر با چیزی متعلق باشد بنماز از واجبات مثل آنکه ماموم گوید تقدیم بر امام مکن یا چیزی مثل صف راست کردن اما تلفظ نیت از متعلقات نماز نیست پس مکروه باشد مگر آنکه موقوف باشد استحضار نیت بر تلفظ پس واجب است و سنت دانستن آن بدلیل آنکه در تلفظ مشغول ساختن دل و زبان است باهم بعبادت و این دشوارترست و افضل الاعمال احمزها مدفوع است بانکه اگر تلفظ سنت باشد این سخن درست است حال آنکه سنت بودن آن اول بحث است پنجم ترک قراءت کسی را که خواهد که یک گام یا دو گام پیش یا پس رود در محل گام برداشتن ششم ترک ناله کردن بیک حرف هفتم ساکت شدن بعد از خواندن فاتحه بعد از سوره بقدر یک نفس و بعضی این حکم را در دو رکعت آخر بلکه بعد از تسبیح نیز جاری ساخته اند هشتم ترک ماموم قراءت را هرگاه اقتدا بکسی کرده باشد که مرضی باشد یعنی شیعه عدل در نمازی که آهسته باید خواند و در نماز که بلند باید خواند هرگاه که قراءت امام را اگرچه همهمه او باشد شنود و شیخ مفید و شیخ طوسی قدس سرهما حرام دانسته اند قراءت را در نماز جهریه هرگاه همهمه را نشنود نهم ترک آیه آخر ماموم را که برای شنیدن همهمه امام قراءت کند هرگاه قراءت او پیش از قراءت امام بآخر رسد تا وقتی که قراءت امام نزدیک بآخر شود او هم آن آیه که واگذاشته بخواند و برکوع رود تا خواندن آن آیه تمجید و ذکر خدا نکند دهم ترک ادغام کبیر و آن آنست که دو حرف متماثل متحرک بهم رسند مثل الرحیم ملک زیرا که یک حرف در نماز ایستاده بصد حسنه است و در نشسته به پنجاه چنانکه در حدیثست یازدهم ترک اشباع حرکات بحیثیتی که حرکت بحرف نزدیک شود دوازدهم ترک

قرآن میان دو سوره یعنی بعد از حمد دو سوره خواندن بموافقت اکثر متاخرین علما و روایاتی که منسوبست بحرام بودن قران محمولست بر کراهت تا منافاتی نباشد میان اینها و میان آنها که دلالت میکنند بر جواز و شیخ طوسی قدس سره حمل کرده روایات داله بر حرمت را بر ظاهرش پس در نهایه و مبسوط قران را حرام دانسته بلکه نماز را باطل دانسته بتعمد قران چنانکه مذهب سید مرتضی رضی الله عنه است و بر هر تقدیری مستثنی است میانه والضحی و الم نشرح که این هر دو را باهم باید خواند و فیل و لایلاف که اینها را نیز باهم باید خواند پس اکثر علما واجب دانسته اند اینها را باهم خواندن بلکه دعوی کرده اند که سوره والضحی و الم نشرح یک سوره اند و همچنین فیل و لایلاف حتی آنکه شیخ طوسی قدس سره در کتاب تبیان نفی کرده وجوب بسمله را در میان و در احادیث بنا فتیم چیزی که دلالت کند بر وجوب قرآن یا بر وحدت این دو سوره بلکه روایت مفصل صریحست در تعدد فصل یازدهم در تروک مستحبه جنانیه و آن دوازده ترکست اول ترک قصد حصول ثواب دوم ترک قصد خلاص از عقاب چنانکه در بعضی اخبار است حتی آنکه بسیاری از علما ما نماز را و غیر آنرا در عبادات واجبه باطل دانسته اند اگر در آنها قصد یکی از این دو کنند سیم و چهارم ترک ضم یکی از این دو قصد بتقرب پنجم ترک نیت قصر در مواضع تخییر زیرا که در آنجاها اتمام افضل است ششم ترک عدول بقصد در اثنای نمازی که بقصد اتمام در آن شروع کرده در یکی از مواضع تخییر پیش از رکوع رکعت سیم اما بعد از رکوع سیم پس نماز باطل میشود اگر قصد قصر کند اگرچه قایل شویم باستحباب تسلیم هفتم ترک استدامت حکمیه بعدول از نیت حاضره بنماز فایته اگرچه آن دو نماز مختلف باشند در بلند خواندن و پست خواندن هرگاه فایته در اثنای نماز حاضره بخاطر رسد با سعت وقت پیش از رکوع رکعت زایده و سید مرتضی رضی الله عنه و اکثر قدما واجب میدانند عدول را در این صورت بنابر آنکه وقت قضا مضیق است نزد ایشان پس عدول میکنند پیش از رکوع

رکعت زایده و نماز را از سر میگیرد اگر بعد از رکوع زایده بخاطر رسد هشتم ترک وسوسه
در نیت و غیر نیت از افعال چنانکه در صحیح ابن سنان است نهم ترک در خاطر
گذرانیدن غیر خدای تعالی دهم ترک حدیث نفس و فکرهای دنیوی چنانکه در صحیح زراره
است یازدهم ترک ملاحظه کردن با قربت در فعلی از افعال آنچه لازم آن فعل گشت
از امور خارجه از مصالح نماز مثل آنکه در جلوس تشهد قصد کند با قربت راحت
را و در رکوع و سجود با قربت احتراز از رو بافتاب بودن اگر جایز باشد قصد
لازم در ضمن ملزوم چنانکه در وضو در هوای گرم قصد کند با قربت خنک شدن را
اما ملاحظه اموری که داخل باشد در مصلحت نماز مثل آنکه امام رکوع را تطویل
کند بقصد آنکه کسی که دیر رسیده رکوع را دریابد فلا یعنی ترک آن سنت نیست
دوازدهم ترک کردن استدامه حکمیه با آنکه نماز را از سر گیرد برای گفتن اذان و اقامت
کسی را که فراموش کرده باشد اذان و اقامت را نه کسی که عمدا ترک کرده و شیخ طوسی قدس
سره در کتاب نهایه فرموده که اگر عمدا کسی ترک اذان و اقامت کرده باشد میتواند
نماز را قطع کرد برای تدارک آن و اگر سهوا ترک شده باشد قطع نمیتواند کرد و در
کتاب مبسوط مطلق فرموده که قطع میتوان کرد برای تدارک اذان و اقامت
و مقید بسهو و عمد نکرده و شیخ جمال الدین قدس سره فرق کرده میان عمد و سهو
بدلیلی که جای بحث است و بهر تقدیر برجوع و قطع نماز از برای تدارک اذان
و اقامت جایز نیست الا بچهار شرط اول آنکه پیش از رکوع باشد دوم آنکه وقت
وسعت آن داشته باشد که اذان و اقامت بگوید و نماز بجای آرد سیم آنکه
بواسطه قطع شرطی از شروط نماز فوت نشود مثل آنکه ساتری را بعاریت یا اجاره
گرفته باشد تا مدتی معین که اگر نماز را قطع کند که اذان و اقامت را بفعل آرد
و بعد از آن نماز گذارد آن مدت بسر آید و در محل گذاردن بی ساتر ماند چهارم
آنکه قطع نماز مودی نشود بسقوط ادای نماز مثل آنکه به تیمم شروع در نماز
کرده باشد و در اثنای نماز پیش از رکوع آب بهم رسید و پیش از آنکه نماز را
قطع کند

قطع کند برای وضو ساختن هم آب برطرف شود و هم خاک که اگر قطع نماز را برای
وضو ساختن نزد تمکن از آب واجب نداریم زیرا که درین صورت اذن شارع
هست برای قطع نماز و قایل باشیم بمذهب شیخ طوسی قدس سره بآنکه هرگاه در
اثنای نماز که به تیمم آب بهم رسید تیمم نسبت باین نمازی که در اثنای او هستیم درست
اما نسبت بنمازی که هنوز در آن شروع نکرده ایم و متلبس بآن نشده ایم
منتقض میشود پس درین صورت اگر قطع نماز شود برای تدارک اذان
این نماز ساقط میشود فصل دوازدهم در تروک مستحبه ارکانیه و آن
دوازده نوع است منقسم بر دوازده عضو اول آنچه بچشم متعلق
است و آن ترک نگاه کردن باسمان و ترک تند نگاه کردن بچیزی دوم
آنچه متعلق است به بینی و آن آب بینی انداختن است چنانکه در صحیح
زراره است مگر آنکه در بینی بسیار جمع شود و دل را مشغول کند پس
درین وقت اولی آنست که بیرون کند سیم آنچه متعلق است بدهن و آن
ترک تثاوب که خمیازه بدهن است چنانکه در صحیح زراره و ترک تنخم که از دماغ
آب بدهن کشیدن و تلثم دهن بند بستن که مخل بقرائت و بذکرهای واجب نباشد
و در صحیح ابن مسلم وارد است که باکی نیست سوار را و ترک پف کردن موضع
سجود بی آنکه دو حرف شود و ترک آب دهن انداختن بجانب قبله و بجانب
راست و اگر بسیار شود پس بجانب چپ بیندازد یا در زیر پای چپ و ترک
تبسم اگر چه منشا آن خوشحالی باشد که بسبب ذکر عفو و تامل خدای تعالی رحمت
واسع او که رسیده است بهمه چیز را باشد چهارم آنچه متعلق است بموی سر و آن
ترک جمع کردن آنست در میان سر مرد و قول بتحریمش ضعیف است و
بآنکه آن مبطل نماز است ضعیفتر و ترک فصل میان زمین و میان بعضی
پیشانی بآن هرگاه که بعضی پیشانی بر زمین واقع شده باشد چنانکه در صحیح
علی بن جعفر وارد است از منع زن از آن و ظاهر آنست که فرقی نیست

گفت پرسیدم از برادرم امام موسی کاظم علیه السلام از حال زنی که دراز شود موی پیشانی او و هرگاه که سجده کند بعضی از آن بر زمین واقع شود و بعضی دیگر
را بپوشاند پیشانی آیا جایز است این قال لا حتی تضع جبهتها علی الارض یعنی این جایز نیست مگر آنکه بگذارد پیشانی را
بر زمین و مخفی نماند که حمل کردن منع آنحضرت را بر کراهت سجود بر بعضی پیشانی و لازم بودن سجود بر جمیع پیشانی
چنانکه در فصل هشتم گذشت دور است زیرا که [illegible]

علت ... از برای ... و این قطع نماز در صورت ... [illegible] ... نیست ... منه
[illegible] ... شیخ طوسی ... [illegible] ... نماز ... [illegible] ... نماز است ... منه

در این میان زن و مرد دو احتمال دارد که منع بر حرمت محمول شود در منصوبست هم
زیرا که رصاد قصد سجود بسهو اگرچه سجود متحقق شده بر غیر موهم پس فرق نباشد
میان حاصل شدن سهو و غیر آن از چیزهای که صحیح نیست سجود بر آنها **پنجم**
آنچه متعلق است برو و آن ترک اندک رو گردانیدن است از سمت قبله
اما زیاده بر آن حکمش گذشت **ششم** آنچه متعلق است بدستها و آن ترک
افتراش ذراعین است یعنی در حال سجود ترک گذاشتن ساقهای دست
است بر زمین چنانکه در صحیحه مشهوره زراره است اما زن سنت است
ساقهای دست را بر زمین گذارد و ترک عبث بدستها چنانکه در صحیحه
دیگر زراره است و الحاق کرده شد باین ترک عبث بباقی اعضا و ترک تحجّن
بهر دو دست یا به یکی یعنی در محل برخواستن از سجود یا از تشهد گره کردن
دست چنانکه در خمیر کردن میکنند چنانکه در حسنه زراره است و ترک
خود را کشیدن یعنی خمیازه بردن **هفتم** آنچه متعلق است بسرهای دستها و
آن ترک تطبیق است و آن گذاشتن کفهای دست است بر یکدیگر میان
زانوها در محل رکوع و ترک تصفیق یعنی کفها را بر هم زدن برای اعلام
کردن مگر برای ضرورتی و ترک گذاشتن کفها در حال سجود محاذی زانوها بلکه باید
که اندکی در محاذات زانوها منحرف سازد چنانکه در صحیحه مشهوره زراره
است **هشتم** آنچه متعلق است بانگشتان و آن ترک تشبیک است یعنی
انگشتان دستی در میان انگشتان دست دیگر کردن چنانکه در صحیحه مشهوره
زراره است و ترک شکستن آنها چنانکه در صحیحه دیگر زراره است **نهم**
آنچه متعلق است به پشت و آن ترک تبازخ در رکوع بتاء دو نقطه فوقانیه
و بای یک نقطه و زای و خای معجمه و آن کج کردن پشت است بجانب بالا یا
بیرون کردن سینه و ترک تدبیخ در رکوع نیز بتای دو نقطه فوقانیه و دال
مهمله و بای موحده و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه بجای مهمله هم مرویست

خم کردن

خم کردن پشت بجانب بالا و سر به پیش انداختن **دهم** آنچه متعلق است
بکمر و آن ترک دستها یا یکی بر کمر نهادن است چنانکه متکبرین میکنند
یازدهم آنچه متعلق است بپاها و آن ترک تورک است و مراد بتورک اینجا
سستی انداختن است گاهی بر پای و گاهی بر پای دیگر مثل آنکه پا از
زمین بردارد و اگر بسیار شود ظاهر بطلان نماز است بآن اما اگر او پا
برداشته باشد پس ترددی نیست در بطلان **دوازدهم** آنچه متعلق است
بقدمها و آن ترک چسبانیدن پاهاست بهم در حال قیام چنانکه در صحیحه مشهوره
زراره است بخلاف زن و ترک اقعا میان سجدتین و در جلسه استراحت
و در تشهد و آن آنست که اعتماد کند بر روی قدمها بر زمین و بنشیند
بر عقبهاش و گاه تفسیر کرده میشود باآنکه بنشیند بر الیتین و رانها را بالا
دارد و در بعضی روایات ایمائی باین تفسیر است و گاهی تفسیر کرده شده باآنکه
بنشیند بر قدمها چنانچه کفهای قدمین بر زمین باشد و دستها را بر زمین
بگذارد و ترک نشستن بر قدمها در حال تشهد و این از تروک مؤکده است
زیرا که حضرت امام محمد باقر عم از آن نهی کرده و فرموده در صحیحه مشهوره زراره
که ایاک و القعود علی قدمیک یعنی به پرهیز و دوری کن از نشستن بر
قدمها که خود فتاذی بذلک و لا تکون قاعدا علی الارض یعنی پس متاذی میشوی
باین نشستن و بر زمین نشسته نخواهی بود بلکه نشسته خواهی بود بعضی
از تو نشسته بر بعضی دیگر فلا تصبر للتشهد و الدعاء پس صبر نمیکنی برای تشهد
و دعا اللهم اجعلنا من المصلین الذین قلت فیهم فی کتابک الکریم قد افلح
المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون و بارک لی فی هذه الرسالة و للمؤمنین
کما بارکت علی محمد و آل محمد و تمم لی ما آتیتنی من نعمک الجلیلة الجمیلة و تمم ما انعمت
علی بابتدائه من الحاشیة و الشرح علی هذه الرسالة و سایر الرسایل انک کریم
منان و خلصنی عن اسر الفقر و الدیون و التردد الی ابواب الناس و اشغلنی

بطاعتك وعبادتك باتمام ما انعمت علي بابتدائه ثم بحمد الله وفضله وكرمه ومنه
وجوده ولطفه وحوله وقوته وتوفيقه واحسانه وامتنانه يوم الثلث ١٩ شهر
ربيع الآخر سنة الف وثلث عشرين هجرة من ابتداء تكسير الاصنام عن بيتك
الحرام في حوالي قادس في قريه اللهم تقبله منا يا كريم واحسن ذكره بين عبادك يا رحيم
يا حسن يا جميل على يدي مترجم راصد فيوضك القدسية صدر الدين محمد بن محب على التبريزي
شرح الله صدره ويسر امره واتم الله على يده سائر ما ابتداء به وخصوصا على نهج الرسالة

قد تمت هذه الرسالة على يدي الفقير الحقير المحتاج الى رحمة الله البارى
مير محمد رضا ابن مير عبد الله دريا بارى
في سنة ١٢٠٤
تم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد الانبيا والمرسلين
واشرف الاولين والاخرين محمد وعترته الاقدسين وبعد
چنين گويد احوج المربوبين الى رحمة ربه الغنى محمد تقى ابن
مجلسى الاصفهانى كه چون درين عصر افراط وتفريط بسيار در
امر رضاع واقع شده بود درميان طلبه اين رساله را نوشت
تا بنحو وسط كه صراط مستقيم است ظاهر شود وبالله الاستعانة
والتوفيق قال الله تبارك وتعالى ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من
النساء يعنى بنكاح خود در نياوريد وجماع نيز مكنيد زنانى را كه پدران
شما آنها را عقد نموده باشند يا كنيزانى را كه جماع نموده باشند
بملك يمين از جمله زنانى كه بر شما [حرام اند مم] پس بنا بر ظاهر آيه
كريمه زن پدر و زن پدر پدر و زن پدر مادر تا پدر اجداد [و زنان اجداد مم]
مادرى وهمچنين موطوءهاى آبا واجداد پدرى ومادرى هرچند
بالا روند بر فرزندان حرام اند خواه بعقد دايم يا متعه يا
تحليل باشد خواه بملك يمين ايشان باشد پس معقودهاى
آبا واجداد وموطوءهاى ايشان بر فرزندان حرام اند اگرچه بعد
از عقد وطى نكرده باشند وهمچنين موطوءهاى ايشان بر فرزندان
ايشان حرام اند اگرچه عقد نكرده باشند پس عقد آبا واجداد

هرچه

هرچه بالا روند ووطى ايشان سبب حرمت است بر فرزندان هرچند
پايين روند وموطوءه حرامست خواه وطى در قبل كرده باشند و خواه
در دبر واگر عقد كرده باشند زن آزاد را يا كنيز ديگرانرا وطى
كرده باشند حرمت بيشتر ميشود واگر آبا واجداد كنيزى را
سبى نموده باشند يا خريده باشند يا كسى بايشان بخشيده باشد
بمجرد حليت بر آبا واجداد بر فرزندان حرام نميشوند تا وطى
نكنند اما اگر نظر كرده باشند بر روى كنيز يا دست ايشان
بدست كنيزان رسيده باشد نه از روى شهوت بر فرزندان
حرام نميشوند بلكه اگر از روى خواهش نيز نظر كرده باشند
برو و بدست رسانيده باشند بدست حرام نميشوند على
الظاهر اما اگر آبا واجداد كنيز را بوسيده باشند يا نظر ببدن
ايشان خصوصا فرج كرده باشند يا دست ببدن ايشان
رسانيده باشند خلافست اظهر عدم حرمت است واحوط
حرمت است يعنى اجتناب نمايند احتياطا وهمچنين كنيز را
بفرزندان نه دهند مگر آنكه فرزندان تقوى داشته باشند
ودانند كه پدر بايشان نظر بد دست بازى نموده وبمنزله موطوءه
خود دانند وخاطر جمع باشند كه نزديكى نخواهند كرد كه در آن
صورت اگر پدران بفرزندان بخشند ضرر ندارد
واگر پدر خوف فتنه فرزند داشته باشد يا فرزند خوف
آن داشته باشد كه فريفته شود پدر نبايد بدهد و فرزند

قبول نکند ومبالغه بسیار درین باب در قرآن وحدیث وارد شده
است وذکر آنها سبب طول میشود ودیگر حق سبحانه وتعالی فرموده
که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ یعنی بر شما حرام است مادران شما
یعنی هر چند بالا روند مثل مادر خود ومادر پدر ومادر مادر و
مادر پدر پدر ومادر مادر پدر ومادر پدر مادر ومادر مادر
مادر پس در مرتبه اول یک مادر است ومرتبه دویم دو است
ومرتبه سیم چهارند ومرتبه چهارم هشت ومرتبه پنجم شانزده
اند ومرتبه ششم سی ودو هر چند بالا میروند مضاعف میشوند
وَبَنَاتُكُمْ یعنی حرامند بر شما دختران شما هر چند پایین
روند پس دختران بی واسطه دختریست که از زن اینکس
متولد شده باشد یا از متعه یا از محلله یا از کنیز خود
وهمچنین دختران پسر دختران دختر ودر مرتبه سیم
نیز چهارند که دختر پسر پسر باشند ودختر دختر پسر
ودختر پسر دختر ودختر دختر دختر ودر مرتبه چهارم هشت
طبقه اند ودر پنجم شانزده ودر ششم سی ودو وهمچنین
هر چه پایین میروند مضاعف میشوند بنحو جدات وَ
أَخَوَاتُكُمْ وحرامند بر شما خواهران شما خواه خواهر پدر ومادری
باشند وخواه پدری تنها وخواه مادری تنها وخواهر
پایین میروند وچون نام دیگر دارند حق سبحانه وتعالی
جدا فرموده است که وَعَمَّاتُكُمْ وعمه عبارت است از خواهر

پدر

پدر خواه از پدر ومادر خواهر باشند وخواه از پدر تنها وخواه
از مادر تنها وهر چه بالا روند مثل عمه های پدر وعمه های مادر
وعمه های جد وعمه های جده خواه از پدر وخواه از مادر
وهمچنین عمه های پدران ومادران اجداد بنحو سابق وَخَالَاتُكُمْ
وحرامند بر شما خاله های شما هر چند بالا روند بترتیب
عمات وعمه وخاله خواهران پدر ومادر ند خواه از پدر
ومادر هر دو باشند یا از پدر تنها یا از مادر تنها وبالا
رفتن عمه وخاله باین نحو است که عمه وخاله پدر باشند
یا عمه وخاله مادر باشند یا عمه وخاله اجداد وجدات
مادر یا پدر باشند وچنانکه لازم نیست که خواهر خواهر
خواهر باشد همچنین لازم نیست که عمه عمه عمه باشد یا خاله
خاله خاله باشد چون عمه وخاله نیز خواهر پدر ومادر ند
پس در خواهر ممکن است که خواهر پدری باشد واو خواهر
مادری داشته باشد با در پدری خواهر پدری خواهر
مادری خواهر پدری را میتوان خواست مثل آنکه
شخصی زنی کند که آن زن دختری از شوهر سابق
داشته باشد وآن شخص پسر از زن دیگر داشته
باشد این پسر آن دختر را میتواند خواست واگر
ازین زن دختری بهم رسد پس این دختر خواهر
مادری دختر سابق زنست وخواهر پدری پسر

سابق مرد است پس خواهر هست اما خواهریت
چون از پدر و از مادر نسبت نیست و همچنین دو
خواهر پدر که عمه باشد و دو خواهر مادر که خاله باشد
بهمین نسبت که مذکور شد عمه عمه بهم میرسد
که عمه نباشد و خاله خاله بهم میرسد که خاله نباشد
پس مراد از بالا رفتن عمه و خاله آنست که خواهر پدری
یا مادری یا پدر مادری جد پدری باشد یا خواهر پدری
یا مادری یا پدر مادری پدر مادر باشد یا خاله پدری
یا مادری یا پدر مادری جده پدر یا جده مادر باشد
یا عمه پدری یا مادری یا پدر مادری پدر جده پدری یا پدر
جد پدری یا پدر جده مادری یا پدر جده مادری باشد
و همچنین هر چه بالا رود عمه و خاله پایین نمیرود چون
دختر عمه و عمو و دختر خاله و خالو را میتوان خواست
وبنات الاخ دیگر حرام است بر شما دختران برادر شما
خواه برادر پدر و مادری باشد یا برادر پدری باشد
یا برادر مادری که دختران همه حرامند و همچنین دختران
پسران ایشان و دختران دختران ایشان بنحوی که
دختران پایین میروند بحسب طبقات وبنات الا
خت و حرامست بر شما دختران خواهر شما خواه پدری
باشند یا مادری یا مادر پدری که دختران ایشان

حرامند

حرامند هر چند پایین روند خواه دختران ایشان باشند
و خواه دختران پسران ایشان یا دختران دختران ایشان
بنحوی که در طبقات دختر مذکور شد و این هفت طبقه
محرمات نسب‌اند بنحوی که مذکور شد حرامند و محرمند
و عبارت مجمل آنست که همه خویشان نسبی حرامند مگر او
لاد عم و عمه و خال و خاله و همچنانکه زنان بر مردان حرامند
مردان نیز بر زنان حرامند مثل پسران بر مادران هر چند
مادر بالا رود و پسر بحسب مرتبه پایین رود و همچنین
آبا و اجداد بر دختران و برادران بر خواهران و عموها
بر دختران برادرها و خالوها بر دختران خواهرها چون حق
سبحانه و تعالی محرمات نسبی را بیان فرمود محرمات رضاعی
را بیان فرمود و بعد از هر دو محرمات مصاهره را که و
امهاتکم اللاتی ارضعنکم یعنی حق سبحانه و تعالی حرام کردا
نیده است بر شما مادرهای شما را که شیر داده اند شما را و
اخواتکم من الرضاعة و حرامست بر شما خواهرانی که بهم رسیده
است شما را از شیر و در احادیث صحیحه متواتره از
حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
بما رسیده است که آنچه را حق سبحانه و تعالی حرام کردانیده
است بر شما از نسب حرام کردانیده است مثل آنرا
از رضاع و بعید نیست که همه از آیه کریمه مستخرج

شود پس بترتیب نسب حرام است مادر رضاعی که قدری معتد به
شیر داده باشد و آن قدر در روایات صحیحه متکثره وارد است
که آن مقدار است از شیر که گوشت برویاند و استخوانرا
سخت کند و این مجمل است تفصیلش بدین نحو وارد شده است
یکی یک شبانه روز که اکثر علما ذکر کرده اند دویم عدد شیر قولی
شده است که یک شیر کامل سبب حرمت است و این قول
شاذ و نادر چون قول مخالفست با احادیث متواتره از طرق
خاصه و عامه و بازای این قول محمد بن الحسن استاد صدوق است
که پانزده شبانه روز است پی در پی و ظاهر قول صدوق
یکسال یا دو سال است و این دو قول نیز شاذ و نادرست و
آنچه مشهور است دو قولست که اکثر متقدمین بر آنند که ده
شیر کامل محرم است و اکثر متاخرین بر آنند که پانزده مرتبه
محرم است بچند شرط اول انکه شیر زن باشد و از وطی
صحیح بهم رسیده باشد خواه بعقد دوام خواه بمتعه و خواه بتحلیل
یا بملک یمین یا بشبهه بهم رسیده باشد بنا بر قول اشهر پس
اگر شیر مرد باشد یا خنثی مشکل یا از زنی بهم رسیده باشد
بدون وطی یا از زنا بهم رسیده باشد سبب حرمت نمی
شود دویم انکه زن زنده باشد که اگر چهارده شیر را در
حال حیوة زن خورده باشد و یکی یا بقیه پانزده را بعد
از موت خورده باشد نشر حرمت نمیکند علی الاشهر سیم
انکه

انکه بعد از ولادت باشد پس اگر بعد از حمل و قبل از ولادت
پستانها پر شیر شده باشد و شیر دهد طفلی را نشر حرمت
نمیکند علی المشهور و الاحوط الترک چهارم انکه شیر آدمی باشد
پس اگر شیر حیوانی را بخورند گوشت آن حیوان
حرام نمیشود و اگر بره شیر زنی را بخورد حرام نمیشود
گوشت آن اگر چه مکروه هست شیر دادن و خوردن از
حیوانات مگر در وقت ضرورة و بر تقدیر وقوع مکروه
هست گوشت آن پنجم آنکه از پستان بمکد پس اگر بدو
شند بدهان طفل یا در پیاله و بعنوان شیر یا پنیر
بخورد طفل دهند نشر حرمت نمیکند علی المشهور ششم
شرط است در عدد رضعات که هر رضعه کامل باشد
بانکه خود سر دهد بی سببی مثل شنیدن صدائی یا شخصی
کارها کند که طفل را مشغول خود کند که درین صورت تنها
از عدد محسوب نیست پس هر چه ناقص باشد در عدد
محسوب نیست اما در شدة عظم و انبات لحم بهر نحوی که
واقع شود خواه کامل و خواه ناقص نشر میکند و همچنین
در یکشبانه روز یا سه شبانه روز چنانکه در فقه
رضویست یا پانزده شبانه روز شیر کامل و ناقص
یکسانست هفتم شرط است که متوالی باشد بانکه در اثنای
شبانه روز یا ده رضعه یا پانزده رضعه شیر دیگری را

بنوشد و خوردن آب و طعام ضرر ندارد **هشتم** آنکه شیر خالص
باشد پس اگر چیزی دیگر منضم سازند که بهم ممزوج شده بنوشد
خلافست و احوط آنست که چنین نکنند و اگر بکنند آن رضعه
را در عدد رضعات حساب نکنند بانکه اگر چنین شیری که ممزوج
شده باشد ده یا پانزده داده باشد آن زن را نخواهد و اگر
خواسته باشد طلاق بدهد **نهم** شرطست که رضاع در طفلی
که شیر دایه را خورد قبل از اتمام دو سال باشد که اگر یك
شیر را بعد از اتمام دو سال بخورد نشر حرمت نمیکند و
اگر دو سال تمام شده باشد و طفل را از شیر باز نکرده باشند
بخورد نشر حرمت نمیکند علی الاشهر الاظهر و احتیاط را
ترك نمیباید کرد کما تقدم **دهم** شرط نیست که فرزند دایه
کمتر از دو سال داشته باشد و بعضی گفته اند که شرطست و
احتیاط را ترك ننمایند **یازدهم** شرط است اتحاد فحل در
حرمت اطفال بر یکدیگر هر چند مرضعه دو زن باشد پس اگر
از شیر یك شوهر پسری را شیر دهد و از شیر شوهر دیگر
دختر را شیر دهد برهم حرام نمیشوند چنانکه در روایات
صحیحه متواتره منقولست و بنا بر قول شیخ امین الدین ابو علی
طبرسی شرط نیست و بنا بر قول او در صورت مفروضه برهم
حرام میشوند **دوازدهم** شرط است که تمام عدد از یکزن باشد
اگرچه شیر یك شوهر باشد پس اگر شخصی هزار زن و خاصه

ومتعه

کلام ابن [illegible] ضعیفست آنست که شیخ طبرسی در تفسیر [illegible] ذکر میکند [illegible] والله یعلم

ومتعه داشته باشد و هر یك ازین زنان طفلی را پا
نزده شیر بدهد از شیر یك شوهر همه برهم حرام
میشوند و اگر طفلی هفت شیر از یك زن از یك شوهر شیر
بنوشد و هشت شیر را از زن دیگر آن مرد بنوشد
رضاع بهم نمیرسد بنا بر قول اشهر و اگر هفت شیر
زنی را بنوشد و از شیر باز کنند و شوهر آن زن را
طلاق دهد و بعد از عده شوهر دیگر بکند و از و
فرزندی بهم رسد و هفت شیر دیگر از شیر این
شوهر بدهد نشر حرمت نمیکند چون فحل متعدد
است اگرچه مرضعه یکیست و مثل آنکه شیر فرزند
شوهر اول را داشت که از شوهر ثانی حامله شده و
قریب بوضع حمل هفت شیر قبل از وضع حمل داد و
هشت شیر بعد از وضع حمل که درین صورت نیز نشر حرمت
نمیکند علی المشهور و تلخیص بدانکه هر گاه رضاع محقق
شود مردی که شوهر دایه است و شیر از و است و در عرف
علماء او را فحل مینامند پدر طفل میشود و شیر دهنده
مادر طفل میشود و فرزندان آن فحل خواه نسبی باشند و
خواه رضاعی برادر و خواهر طفل میشوند و فرزندان
نسبی دایه اگرچه ازین شوهر نباشند خواهران و
برادران مادری طفل میشوند اما فرزندانی که شیر

[illegible]

داده باشد از غیر غیر این شوهر بر طفل حرام نمیشوند
و برادران فحل خواه پدر مادری و خواه پدری و خواه
مادری و خواه نسبی و خواه رضاعی در غیر رضاعی
مادری عموها طفل میشوند و خواهرهای فحل پدر میشود
عمه‌ها طفل میشوند و برادران و خواهران دایه خواه
نسبی و خواه رضاعی در غیر رضاعی مادری خالوها و
خاله‌ها طفل میشوند و طفل نیز فرزند دایه و فرزند
شوهر دایه میشود و همچنین فرزندان طفل هر
چند پایین روند خواه از دختر و خواه از پسر اولاد
اولاد فحل و دایه میشوند و اعمام و اخوال فحل و زوجه
اش اعمام و اخوال طفل میشوند و همچنین عمه‌ها و خاله
ها هر دو آبا و اجداد فحل و زوجه اش اجداد طفل میشوند
بی دغدغه بمقتضای روایات صحیحه متواتره و اجماع اهل
علم از اصحاب و غیرهم و اشهر میان اصحاب ما و عامه
آنست که از قرآن مجید حکم مادر و خواهر رضاعی ظاهر میشود
و بس و این جمعی که مذکور شد حرمت و محرمیت ایشان
از احادیث متواتره و اجماع امت ظاهر میشود و حتی آنچه مذکور
شد در تفسیر محرمات سبعه نسبی همه از قرآن مجید ظاهر
نمیشود و استبعادی ندارد که همه مراد الهی باشد و
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین

اجمعین بیان فرموده باشند مراد الهی واد اگرچه بر سبیل مجاز
باشد بلکه غالبا مجاز شایع‌تر است از حقیقت و در نسبت
که هفت طایفه رضاع نیز مراد الهی باشد که امهاتکم شامل امهات م
و جدات بوده باشد و لازم دارد مادر بودن اینها دختر
بودن فرزندان ایشان را حواله علی النسب و لفظ اخواتکم
من الرضاعة شامل باشد اخوات پدر مادری و پدری
و مادری را و لازم داشته باشد اولاد ایشان را و همچنین
عمات و خالات را چون ایشان نیز داخلند در اخوات
چون اخوات پدر و مادر اند و بعد از ایشان مصاهره را
فرمود تا ظاهر شود که رضاع تابع نسب است نه مصاهره
و الا انسب آن بود که رضاع بعد از همه باشد تا شامل همه
باشد و مؤید این معنی است کلام حضرت باقر علوم الا
نبیاء و المرسلین صلوات الله علیهم که برید عجلی در صحیح باسا
نید متکثره روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر
قول الله سبحانه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا
و ترجمه ظاهر اینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که خدای شما خدا
وندیست که از آب نوع بشر را ایجاد فرمود یعنی از آبی که جمیع
بنی آدم و غیر ایشان را از آن ایجاد فرموده است نه آب منی
که جمعی از مفسران ذکر کرده اند و ازین نوع بشر یا از آب
نسب مقرر فرموده که ان خویشاوندی حقیقانه است

دمقرر فرموده که نکاح واقع سازند تا خویشاوندی سببی نیز
بهم رسد و دوران نسبی با این خویشی نزدیک کردند پس
حضرت صلوات الله علیه و آله در جواب او فرمودند که حق سبحانه
و تعالی از آب شیرین طینت حضرت آدم را بقدرت کامله
بمضمون خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً آفرید و
زوجه اش حوا را از ماده او آفرید و در نسخه اصح از زمین
نشوده آفرید از ماده استخوان زیرین پهلوی چپ و بسبب
این خلقت خویشی نسبی و سببی بهم رسید یعنی میل بزنان
و قابلیت ازدواج بهم رسید پس حضرت حوا را بعقد حضرت
آدم در آورد و بسبب این نکاح خویشی سببی بهم رسید پس
آنچه نسب است از طرف مردانست و آنچه سبب است از
ره گذر زنانست برید گفت عرض نمودم که بیان فرمایید
معنی قول حضرت سید المرسلین صلعم را که حرام میشود از شیر
دادن آنچه حرام میشود از نسب که این هفت طبقه نسب از
رضاع بهم میرسد بچه نحو و بچه شرط بهم میرسد حضرت
فرمودند که هر زنی که شیر دهد از شیر شوهرش فرزند
زن دیگر را خواه پسر را شیر دهد و خواه دختر را شیر
دهد این رضاعیست که حضرت فرمودند که بسبب حرمت
میشود و این طبقات نسب حاصل میشود و هر زنی که
شیر دهد دو طفل را هر یک یکرا از شیر شوهری از این

رضاع

رضاع نسب بهم نمیرسد میان این دو فرزند اگرچه نظر بزن
و شوهر نسب بهم میرسد و هر دو طفل فرزند زن میشوند
و هر فرزندی فرزندان آن شوهر میشود که شیر او بنوشیده
است و خویشی که او را با زن حاصل میشود خویشی صهر است
نه نسب چون نسب از جانب زوج است و سبب از جانب زوجه
است و در ضمن مسائل معنی حدیث ظاهر خواهد شد انشاء
الله تعالی و احادیث صحیحه بسیار است در اشتراط اتحاد فحل نظر
بحرمت فرزندان و نسب رضاعی ایشان و از شیخ طبرسی
عجیب است که غافل شده است از اینها مگر آنکه حمل کنیم که
او دلالت آیه را ذکر کرده است و از بعضی فضلاء متاخرین
عجیب تر است که ذکر کرده است که حدیث صحیح ندارد با آنکه
هشت حدیث صحیح دارد و هشت حسن موثق کالصحیح
سوای احادیث که مشعر است بدین معنی و اجماع اصحاب
نیز هست پس قول طبرسی را اعتمادی نیست با وجود
این دلایل پس این احادیث تخصیص داده است احا
دیثی را که دالست بر آنکه هرچه حرامست بنسب بسبب
رضاع حرام میشود و لابد است که خواهرها و برادرهای رضاعی که
شیر مرضعه را خورده اند از غیر فحل حرام نشوند و
همچنین در هر مرتبه که بالا روند مانند عموها و خالوهای
رضاعی و درین باب چند مسئله است اول هرگاه رضاع

محقق شود یا پدر مرتضع که طفل است میتواند خواستن
اولاد صاحب شیر را خواه اولاد نسبی باشد و خواه رضاعی
و همچنین اولاد نسبی مرضعه را و در روایت صحیح وارد
شده است که نمیتواند خواستن یکی در اولاد فحل و
دو مکاتبه در اولاد دایه اگرچه ممکن است که حمل کنیم نهی را
بر کراهت چنانکه ظاهر روایات معتبره و اصول و قواعد
است چون نسب اصل رضاعست و در نسب نیست
چیزی که سبب حرمت باشد و در نسب شبیه آن فر
زندان اند و فرزندان زن و در رضاع وقتی فرزند
رضاعی میشوند که شیر اینکس را خورده باشند و این
اولاد شیر اینکس را نخورده اند و فرزند زن حرمتش
مصاهره است نه نسب و محتمل است که نهی از تزویج
از جهت مرتضع باشد بولایت ولیکن احتیاط آنست
که نخواهند و اگر چنین امری واقع شده باشد طلاق
بگویند دویم آیا حرام میشوند این اولاد فحل نسبا و رضاعا
و اولاد نسبی مرضعه بر فرزندان پدر طفل که شیر
نخورده باشند ازین دایه جمعی گفته اند که حرامند چون
بمنزله اولاد پدر ایشان اند و چون بمنزله اولاد پدر
اند پس بمنزله خواهران و برادران اولاد پدر شیر
خواره باشند و ظاهر اخبار و ادله عدم حرمت است چون

جایز

جایز است خواهر خواهر نسبی را خواستن چرا جایز نباشد خواهر
خواهر رضاعی را خواستن و خواهر رضاعی نیستند تا حرام باشند
و خواهر و برادر رضاعی آنست که شیر هم را خورده باشند
پس هر دو تا که شیر هم را نخورده باشند حرام نباشند بر هم
ولیکن احوط آنست که اگر نخواسته باشند نخواهند و اگر
خواسته باشند و ممکن باشد مفارقت طلاق بگویند و الا
باهم باشند و نزدیکی نکنند و برابر هم میتوانند رفت چون
بحسب ظاهر زن است و اگر حرام شده باشد خواهر و
برادر اند و شکی نیست که اولاد نسبی و رضاعی فحل و اولاد
نسبی مرضعه را این طفلی که شیر خورده است نمیتواند
خواستن و اگر بنادانی خواسته باشد بعد از آنکه ظاهر
شود از هم جدا میشوند و احتیاج بطلاق نیست و اگر
فرزندی بهم رسیده باشد حکم حلال زاده دارد و شیر شبهه
تاثیر میکند در حرمت اما اگر دانسته باشند که بر هم
حرامند و عقد کنند زنا خواهد بود و فرزندی که بهم رسد
ولد الزنا خواهد بود و شیری که از زنا بهم رسد سبب
حرمت نمیشود بنا بر مشهور بین الاصحاب بلکه کسی خلاف
نکرده است بحسب ظاهر و علما نیز نقل نکرده اند قول کسی را
که شیر زنا سبب حرمت شود سیم هرگاه شخصی زنی
بخواهد که شیر خواره باشد و زنش شیر دهد صغیره را

[illegible]

صغیره بر شوهر حرام میشود چون فرزند شوهر میشود و
همچنین کنیز ام ولد آقا که از آقا فرزند آورده باشد اگر
شیر دهد صغیره را صغیره حرام میشود بی دغدغه و
اگر شیر زوجه کبیره با شیر ام ولد از غیر آقا بوده باشد
و صغیره را شیر دهند اشهر نزد اصحاب آنست که بمجرد
حصول رضاع زوجه کبیره حرام میشود چون مادر زنست
و اگر به کبیره مدخول کرده باشد هر دو حرام میشوند
بر او و اگر مادر زوج شیر دهد صغیره را صغیره خواهر
زوج میشود و بر شوهر حرام میشود و اگر خواهر زوج
شیر دهد زوجه را دختر خواهر میشود و اگر زن برا
در زوج شیر دهد دختر او دختر برادر زوج میشود
و عقد باطل میشود در جمیع اینصورت و اگر بیشتر
اینها را شیر داده باشد حرام میشوند بر شوهر و
نمیتواند اینها را خواستن **چهارم** خلافست درین
مسئله که چون فحل پدر رضاعی مرتضع شده است آیا
جده مرتضع که بمنزله مادر زن است بر فحل حرام
میشود و اخوات مرتضع بر فحل حرام میشوند یا نه
اکثر اصحاب بر آنند که حرام نمیشوند چون سبب
حرمت بما نرسیده است و بعضی گفته اند که چون مرتضع
فرزند فحل شد خواهران مرتضع بمنزله فرزندان او

میشوند

میشوند چنانکه دختران فحل نظر باب مرتضع مانند فرزند
شدند بنص و حق اینست که قیاس است و در اصل نیز
سخن هست چنانکه مذکور شد و همچنین مادر مادر
مرتضع دلیلی ندارد سوای قیاس و اگر در هر دو احتیاط
کنند بهتر است و درین باب چند مسئله دیگر هست
اول هرگاه زنی از شیر فحل برادر یا خواهر پدر مادری
خود را یا پدری یا مادری را شیر دهد چون برادرش
فرزند شوهرش شد زن بمنزله فرزند شوهر
میشود چون خواهر فرزند است جواب اینست که
خواهر فرزند وقتی حرامست که فرزند باشد یا ربیبه
و در رضاع وقتی خواهر میشود که شیر یک فحل را خورده
باشند و در اینجا هیچیک نیست مع هذا شبیه بمصاهره
است نه بنسب و حضرت فرموده است که هر چه بنسب
حرامست در رضاع همان حرام میشود نه بمصاهره چنانکه
و در مصاهره خواهر فرزند را میتواند خواست مثلا اگر زنی
بخواهد و او دختری داشته باشد و دختر او بمنزله
فرزند زوج و خواهر فرزند آن زوج است اگر پیش از
دخول زن را طلاق دهد آن دختر را میتواند خواست و گفته
است درین صورت که زن شیر دهد خواهر یا برادر را
مادرش در خانه شوهرش حرام میشود چون بمنزله مادر زن

میشود چون زن شوهر مادر مرضعه ولد اوست و مذکور شد که
این زن مادر زن نسبی و رضاعی نیست بلکه بمنزله مادر
زن رضاعی است و منزله را اعتباری نیست با آنکه درما
در زن رضاعی نیز سخن هست چنانکه خواهد آمد انشاء
الله دویم آنکه زن شیر دهد فرزند برادر خود را پس فرزند
فرزند عمه شد و عمه فرزند بر شوهر حرام است پس زن
بمنزله خواهرش میشود و جواب اینست که عمه ولد اگر چه
باشد باعتبار خواهر بودن حرامست و در کتاب خدا و سنت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم جائی واقع نشده است که عمه ولد
حرام باشد مگر وقتی که خواهر نسبی یا رضاعی باشد و در
اینجا هیچیک نیست و گفته است که درینصورت زن برادر
نیز در خانه شوهر حرام میشود چون بمنزله خواهرش
میشود و جواب آنست که زن برادر نه خواهر نسبی است و
نه رضاعی و منزله را اعتباری نیست سیم آنکه زن شیر دهد
دختر خواهر خود را پس زن بمنزله خواهر زن میشود و
خواهر زن حرام است جواب آنست که خواهر زن حرام نیست
مگر وقتی که با زن جمع شود با آنکه دو خواهر نسبی یا رضاعی را علی
قول جمع نماید در عقد و در اینجا چنین نیست و همچنین مادر
طفل بر شوهرش حرام نمیشود هر چند خواهر مادر رضاعی
طفل است بهمان دلیل چهارم آنکه جده شیر دهد فرزند پسر

اعتبار اینکه زن نسبی مادر فرزند جده نسبی میشود و مادر فرزند جده نسبی است یا منزله جده نسبی یا جده نسبی ع

خود را یا فرزند دختر خود را پس در فرزند پسر زن پسر
بمنزله مادرش میشود و مادر حرام است و مرضعه بمنزله
زن پسر شوهرش میشود و هر دو منزله باطل است و محرم
نیست و اگر فرزند دختر را شیر دهد دختر در خانه شوهر
بمنزله مادر زن میشود و جده در خانه شوهرش بمنزله
دختر میشود و در صورتی که فرزند دخترش را شیر دهد
شوهر جده که جد مادری ولد فحل است و دختر شوان
اولاد فحل است بر شوهرش حرام میشود بنابر احادیثی که
گذشت و اشهر بین الاصحاب آنست که اولاد فحل بر اب
مرتضع حرامند و این منزله چون احادیث دارد احتیاط
لازم است اما باقی منزلها اصلی ندارد مگر قیاس و آن
باطلست نزد ما پس درینصورت جده در خانه شوهرش
حرام نمیشود و اما دخترش در خانه شوهرش حرام میشود
پنجم هرگاه زن شیر دهد عم خود را یا عمه خود را عم و عمه
فرزند شوهر آن زن میشوند پس زن دختر برادر
یا خواهر فرزند فحل میشوند و دختر برادر یا خواهر فرزند
فرزند فرزندان اند و فرزند فرزند حرام است جواب
آنکه فرزند فرزند بنسب یا رضاع حرامست و در اینجا
هیچیک از هر دو نیست و منزله چنینی از شارع بما
نرسیده است که حرام باشد و همچنین اگر گویند که مادر

عم و عمّه جدّه است پس زن بمنزلهٔ جدّهٔ زنست وجدّهٔ زن
حرامست جواب آنست که ظاهر نمیشود که جدّهٔ رضاعی کدامست
و بر تقدیری که باشد حرمت بمصاهره است و در مصاهره
دلیلی نیست **ششم** انکه زن شیر دهد خال یا خالهٔ خود را
درینصورت زن دختر خواهر فرزند شوهرش میشود
چنانکه گذشت یا فحل بمنزله جدّ مادری یا بمنزلهٔ شوهر
مادر مادر میشود وجواب همانست که مذکور شد **هفتم**
آنکه شیر دهد فرزند عم یا فرزند عمّهٔ خود را یا زن
دیگر شوهرش شیر دهد فرزند عم زن را شوهر بمنزلهٔ
عم زن میشود **هشتم** انکه شیر دهد فرزند خال یا فرزند
خالهٔ خود را درین هر دو صورت فرزند آن فرزند فحل
میشوند و فحل بمنزلهٔ عم و خال میشود در عم و خال اما در عمّه
و خاله بمنزله شوهر عمّه و شوهر خاله میشوند و ایشان
حرام نیستند باتفاق و در عم و خال که شوهر بمنزلهٔ ایشان
میشود جواب همانست که مذکور شد که این منزله معتبر
نیست شرعاً و عم و خال پیش گذشت که نسبی و رضاعی کدام
اند و فحل درینصورت هیچیک از ایشان نیست **نهم**
هرگاه زن شیر دهد برادر شوهر یا خواهر شوهر را
از شیر شوهر زن بمنزلهٔ مادر برادر یا مادر خواهر
میشود و مادر برادر و خواهر یا مادر است یا زن پدر

وهر دو حرامند بر شوهر و جواب آنست که از شارع متلقی نشده
است که مادر برادر یا مادر خواهر حرامست بلکه مادر نسبی
یا رضاعی یا زن پدر نسبی یا رضاعی علی قول حرامست و در
اینجا هیچیک از اینها نیست **دهم** اگر شیر دهد زن فرزند
برادر شوهر یا فرزند خواهر شوهر را در فرزند برادر که
هیچ دغدغه نیست زیرا که زن بمنزلهٔ زن برادر شوهر
میشود و آن حرام نیست و همچنین اگر شیر دهد فرزند
خواهر شوهر را اگرچه زن بمنزلهٔ خواهر شوهر میشود و
و خواهر شوهر بر شوهر حرام است اما خواهر شوهر نیست
نه بنسب و نه برضاع و منزله معتبر نیست **یازدهم**
اگر زن شیر دهد فرزند فرزند شوهرش را
اگر فرزند پسر شوهر باشد زن بمنزلهٔ زن پسر میشود
و اگر فرزند دختر باشد زن بمنزلهٔ دختر شوهر میشود
و هر دو بر شوهر حرام اند پس زن حرام شود جواب آنست که
دختر نسبی و رضاعی حرامست و زن پسر نسبی حرامست و در
زن پسر رضاعی خلافست و در اینجا هیچیک نیست
و منزله دلیل ندارد مگر قیاس **دوازدهم** اگر زنی
شیر دهد عم شوهرش را یا عمّهٔ شوهرش را یا خال شوهرش
را یا خالهٔ شوهرش را پس زن بمنزلهٔ مادر اینها میشود
و مادر عم و عمّه جدّه پدریست یا زن جد و مادر خال و خاله

جده مادریست یا زن جدّه مادری و هم بر فرزند زاده
حرامند جواب آنکه اینها بر فرزندان فرزندان حرامند
و در اینجا زن بمنزلهٔ جدّه شده است نظر بشوهر نه زن
جدّه است برضاع یا نسب و نه شوهر فرزند زاده است
برضاع یا نسب و بمنزلهٔ اعتبار ندارد سیزدهم اگر کسی
دو زن داشته باشد و یکی از این دو زن فرزند فرزند
زن دیگر را شیر دهد گفته اند بعضی که هر دو زن
در خانه شوهر حرام میشوند آنکه شیر داده است
بمنزلهٔ دختر یا عروس شوهر میشود و آن زن دیگر
بمنزلهٔ جدّه فرزند شوهر میشود و هر حرامند جواب
آنست که راه حرمت یا نسب است یا رضاع و در اینجا هیچیک
از این دو نیست و بمنزله در حکم عدم است چهاردهم
هرگاه دو زن صغیره داشته باشد و هر دو شیر یک زن
را خورند تا شیر پانزدهم و هر دو باهم بخورند شیر
پانزدهم را هر یک از یک پستان هر دو یکبار فارغ
شوند هر دو بر شوهر حرام جمعی میشوند بنا بر قول
جمعی از اصحاب و عقد هر دو باطل میشود بعد از آن
هر یکرا که خواهد عقد تازه میکند و اگر بدفعات خورند
از اول تا پانزده تمام شود عقد هر دو صحیح است
وقتی که از زن دویم پانزده تمام میشود عقد هر دو باطل
میشود

میشود بنا بر مذهب جمعی که مصاهره را اعتبار میکنند و اکثر
این مصاهره را اعتبار کرده اند و همچنین اگر دو زن
داشته باشد و ظاهر شود که اینها خواهر رضاعی بوده اند
و هر دو را در یک عقد خواسته باشد کاشف می آید که
عقد هر دو باطل بوده است و اگر یکی را پیشتر خواسته
باشد دویمین باطل خواهد بود پانزدهم اگر دو زن
داشته باشد و یکی از این دو زن شیر برادر آن زن دیگر را
خورده باشد یا شیر خواهر آن زن دیگر را خورده باشند
پس یکی از اینها عمه خواهد بود و دیگری دختر برادر
و یکی خاله خواهد بود و دیگری دختر خواهر رضاعی
و در اینجا نیز خلافست و مشهور آنست که جمع نمیتوان
کرد عمه را با دختر برادر و خاله را با دختر خواهر رضاعی
بنا بر حدیث صحیح مگر باذن عمه و خاله پس اگر عمه و خاله
راضی باشند که با دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی
جمع باشند هر دو عقد صحیح است باتفاق علماء شیعه و
اگر راضی نباشند پس اگر اول دختر برادر یا دختر
خواهر را خواسته باشد و بعد از آن عمه و خاله را و عمه و خاله
پیش از عقد دانسته باشند که رضاع متحقق شده
است عقدها صحیح است و هیچیک را اختیار فسخ
نیست و اگر اول عمه و خاله رضاعی را خواسته باشد و بعد

از ایشان دختر برادر و خواهر را بی رضای عمّه و خاله
مشهور آنست که عقد دختر برادر و خواهر باطلست
و عقد عمّه و خاله صحیح است و اگر پیشتر ندانسته باشند
که رضاع واقع شده است و بعد از عقد دانسته باشند
مشهور آنست که عقد عمّه و خاله صحیح است و عمّه
و خاله که راضی نباشند عقد دختر برادر و خواهر
باطل میشود شانزدهم اگر زنی صغیره را بخواهد و
مادر شوهر یا خواهر شوهر یا زن برادر شوهر یا جدّه
شوهر یا دختر شوهر این زن صغیره را شیر دهند
و پانزده شیر کامل تمام شود زن بر شوهرش حرام
میشود و خواهر شوهر یا خواهر دختر شوهر یا دختر
برادر شوهر یا عمّه شوهر یا خالهٔ شوهر یا فرزند فرزند
شوهر میشود و اگر زن شوهر از شیر شوهر شیر
دهد صغیره را دختر شوهر میشود و درین صورتها
با جماع زن صغیره بر شوهرش حرام میشود و اگر ظاهر
شود بعد از عقد که اینها زنرا شیر داده اند کاشف
می آید که زن حرام بوده است بر شوهر پس اگر ندانسته
باشند که رضاع متحقق شده است یا رضاع را میدانسته
اند لیکن نمیدانسته اند که حرامند وقتی که دانسته
از هم جدا میشوند و فرزندی که بهم رسیده است

در

در حکم حلال زاده است و نسب بحال خود است و اگر زن
از شیر شوهر دیگر شیر دهد این صغیره را پس اگر
این شوهر جماع کرده است با این زن هر دو حرام میشوند
بر شوهر زیرا که بزرگ مادر زنست و کوچک دختر
زن و اگر جماع نکرده باشد بزرگ حرام میشود بر شوهر
و صغیره عقدش باطل میشود و شوهر مختار است در
عقد صغیره اگر خواهد هفدهم هرگاه شخصی لواطه کند
با پسری والعیاذ بالله بمقدار آنکه اندکی از سر ذکر داخل
دبر شود حرام میشود بر لواطه کننده مادر آن پسر
هر چند بالا رود و دختر آن پسر هر چند پایین رود و
خواهر آن پسر همچنین حرام میشود مادر رضاعی او
و دختر رضاعی او و خواهر رضاعی او علی المشهور بین
الاصحاب بنا بر آنکه حکم رضاع حکم نسب است در حرمت
هجدهم هرگاه شخصی مالک شود یکی از عمودین یعنی
آبا و اولاد یا محارم نسبی خود را ابد او آزاد میشوند
باجماع اصحاب و همچنین است در رضاع بمقتضای
روایات صحیحه پس اگر مالک شود فرزندان را هر چند
پایین روند از فرزندان رضاعی و مرضعه و فحل را
و پدران و مادران ایشانرا هر چند بالا روند علی
المشهور پایین و بالا و همچنین خواهرهای رضاعی را

یا عمهای رضاعی و خالهای رضاعی را هر چند بالا روند علی المشهور
یا دخترهای برادرهای رضاعی یا دخترهای خواهرهای
رضاعی را هر چند پایین روند علی المشهور همه بر او آزاد
میشوند چنانکه در نسب بر او آزاد میشوند **نوزدهم**
هرگاه رضاع متحقق شود بر فرزند رضاعی محرّم میشوند
مادری که شیر داده باشد و فحل هر چند بالا روند و اولاد
نسبی و رضاعی فحل و اولاد نسبی مرضعه هر چند پایین
روند چون همه خواهر او شده اند و همچنین عمها و خالها
هر چند بالا روند و دختران برادران و دختران خواهران
هر چند بزیر روند مجملا هر که بر او حرام میشود و
برضاع محرّم میشود و خلوت میتوان کرد با محارم رضاعی
چنانکه خلوت میتوان کرد با محارم نسبی چون حرام است
خلوت کردن با اجانب باین معنی که مرد و زن اجنبی را
مشروع نیست که در جائی باشند که ثالثی در آنجا نباشد
علی المشهور و با محارم نسبی و رضاعی احتیاج بثالث نیست
بیستم بسبب رضاع میراث نمیبرند و مستحق نفقه
نمیشوند و پدر رضاعی ولایت ندارد بر فرزند
رضاعی و مادر رضاعی حق حضانت ندارد و گواهی مرتضع
بر فحل مسموع است و اگر فحل او را بکشد در عوض
میکشند فحل را مثل پدر نسبی نیست که در عوض فرزند را

نتواند

نتواند کشت و همچنین استیفای حد و از فحل میتواند
نمود و در قسمت دیت داخل نیست و حکم پسر اگر قاضی باشد
بر فحل جاریست و بی رخصت فحل قسم و عهد و نذر یاد
میتواند نمود **بیست و یکم** پدر رضاعی که فحل است مانند
پدر نسبی است در آنکه حلیله او خواه زن دایمی باشد
یا متعه یا موطوءه بتحلیل یا موطوءه بملک را نمیتواند خواستن
و محرّم اوست علی المشهور بین الاصحاب و همچنین حلیله پسر
رضاعی حرامست بر فحل علی المشهور و احوط آنست که پدر
مرتضع مادر مرضعه را نخواهد و برابر او نرود و هم
چنین خواهر مرضعه را و اشهر آنست که اولاد مرتضع
بر فحل حرامند و محرّم اند اما مادر فرزندان پدر و مادر
مرتضع بر فحل خلاف است و رعایت احتیاط لازم است
بر فحل و بر اولاد او و حتی آنکه بعضی نقل اجماع نموده اند بر
حرمت پس احتیاط آنست که نخواهند و برابر یکدیگر
نروند اما اولاد نسبی و رضاعی فحل و نسبی مرضعه بر اب
مرتضع محرمند بمقتضای اخبار صحیحه چنانکه گذشت
و اگر برابر نروند نهایت احتیاط خواهد بود **بیست
دویم** هرگاه کنیزی فرزندان آقا را شیر داده باشد فحل
مکروهست او را فروختن چون بمنزله مادر فرزند
نست **بیست و سیم** اگر مالک شود شخصی برادر رضاعی

خود را یا پسر برادر رضاعی یا پسر خواهر رضاعی یا پسر
عم یا پسر عمه یا پسر خال یا پسر خاله رضاعی را مکروه است
که اینها را بندگی فرماید یا بفروشد و سنت مؤکد است
که اینها را آزاد نماید **بیست و چهارم** سنت است که زنا
نرا نهی کنند از شیر دادن بهر که رسند چون بسیار
است که شیر میدهند و فراموش میکنند و فرزندان
بهم میدهند و عاقبت ظاهر میشود که خواهر خود را
خواسته اند و بنابر آنکه مذکور شد که دو سه شیر ضرر
ندارد اگر دو سه شیر بدهند و در میان زنی دیگر
طفل را شیر دهد اگر هزار شیر چنینی بدهند ضرر
ندارد و عمده ضررها از دایه ها میشود هرگاه شخصی دایه
گرفت و فرزند او را مدتی شیر داد و دیگری باز آن
دایه را گرفت و فرزندان او را شیر داد هرگاه شوهر
دایه در هر دو حال یک کس باشد این هر دو طفل با هم
حرام شدند و خواهر و برادر شدند ممکن است که
اینها هم را نخواهند چون غالبا این معنی فراموش
نمیشود اما خواهرها و برادرهای این طفل بر مذهبی
که حرام میشوند بسیار است که عقد واقع میشود و فر
زندان بهم میرسد و آخر مطلع میشوند اما چون
مذکور شد که ظاهر عدم حرمت است ضرر ندارد ولیکن

مهما امکن احتیاط را از دست نمیباید داد و حضرات
سید المرسلین و ائمة الطاهرین صلوات الله علیهم امر باحتیاط
فرموده اند مثلا در عدد رضعات محرّم خلاف عظیم است
ابن جنید یک شیر را سبب حرمت میداند و ابن با
بویه که معاصر او ست اقلا یکسال را محرّم میداند
و اکملش دو سال و ابن ولید که استاد ابن بابویه
بوده است پانزده شبانه روز را محرّم میداند و اکثر
قدماء ده شیر را محرّم میدانند و اکثر متاخرین
پانزده شیر را آنچه بخاطر این شکسته میرسد که حدیث
یک شیر اگرچه صحیح است محمول بر تقیه و احادیث
متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است که یک
شیر و دو شیر ضرر ندارد و احادیث ده شیر معارض
دارد با احادیث صحیحه که ده شیر سبب حرمت نمیشود
و احادیثی که وارد است که ده شیر سبب حرمت میشود
ظاهرش تقیه است پس اگر احتیاط کنند که از ده شیر
نگذرد اولی است و حدیث پانزده یک حدیث دلالت
بر حرمت میکند و حدیث موثق است و حدیث موثق
دیگر هست که پانزده شیر سبب حرمت نمیشود و
حدیث یکشبانه روز همان حدیث پانزده شیر است
که موثق است و تعجب در این است که اکثر اصحاب

کرده شیر را سبب حرمت میدانند قایل بیک شبانه
روز شده اند ودر فقه رضوی که معتمد علیه علی ابن بابویه
ومحمد ابن بابویه بوده است وجزم داشته اند که تصنیف
حضرت ابی الحسن علی ابن موسی الرضا عم است اقل رضاع
سه شبانه روز است وابن بابویه نهایت اعتماد بر ابن
ولید داشته است ودر اکثر امور تابع اوست نقل
کرده است در مقنع که شیخما ابن ولید عمل بحدیث
پانزده شبانه روز میکرده اند اما دو حدیث دیگر
وارد است یکی یکسال که صحیح است در تهذیب ومن
لا یحضر ودو سال که در من لا یحضر قوی است باحسن
ودر تهذیب صحیح است وابن بابویه در من لا یحضر
همین دو حدیث را ذکر کرده است وبس وظاهر آنست
که اقل آنرا یکسال میدانند واین اقاویل واحادیث
بسبب توسع هست که زود بزود حکم بحرمت نکنند پس
احتیاط آنست که به پانزده نرسد واگر سابقا رضاع
واقع شده باشد آن زنرا نخواهند واگر خواسته
باشند طلاق دهند وجمعی از اصحاب تمسک بآیه کریمه
کرده اند که چون احادیث هم متعارضند عمل بظاهر
قرآن مجید میکنم وظاهر قرآن مستمی شیر را شامل
است ونه چنین است بلکه تغییر اسلوب الهی وتعبیر

بعبارت

بعبارت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم یعنی حرامست بر شما
مادرهای شما که شما را شیر داده باشند اشعار دارد که مدتی
شیر داده باشند که مادر شما شده باشند واگر مستمی
کافی بود میفرمود که واللاتی ارضعنکم با آنکه حضرت سید
المرسلین صلعم در حدیث متواتر فرموده اند که من از میان
شما میروم ودو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و
اهل بیت خود را وهرگز از هم جدا نمیشوند کتاب خدا
از اهل بیت تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ومعنی
این حدیث متواتر آنست که صورت کتاب بنحوی که نازل
شده است ومعنی کتاب الله نزد اهل بیت منست پس
رجوع بایشان کنید ورجوع باخبار ایشان رجوع
بایشانست وهمچنین حدیث متواتر که آنحضرت صلعم
فرموده اند که من شهرستان علم وحکمت الهی ام وعلی
در آن شهرستانست یعنی علوم مرا از علی تعلم کنید
واز در بیسید چنانکه آیات بسیار واخبار متواتر
بیشمار درین باب وارد است وچون تقیه عظیم بوده
است این اختلافات وارد است ومیتوان جزم کردن
که بکمتر از پانزده رضعه حرمت بهم نمیرسد ودر ما
بقی مخیر باشد هرچند عمل باخباری که دورتر است از
مذاهب عامه نمودن بهتر است اما در هر باب عمل باحوط

نمودن بهتر است اگرچه جایز باشد عمل نمودن بهر خبری
که باشد و هرگاه همه جایز باشد میان اقوال مشهوره
عمل بپانزده بهتر باشد و احتیاط پانزده بلکه ده را نیز
ترک نباید نمود اما احادیث صحیحه متواتره از طرق
عامه و خاصه که حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم فرموده اند که رضاعی محرم است که استخوانرا
سخت کند و گوشت برویاند یا خون برویاند جمعی از
اصحاب گفته اند که رجوع باهل خبرت میباید نمود هرگاه
دو عادل بگویند بگفته ایشان عمل نمیتوان نمود معلوم
نیست که این محمل را غیر معصوم بتواند یافت چون ظاهر
است که هر شیری که طفل مینوشد جزو بدن میشود و
و اشتداد عظم و انبات لحم و دم بآن حاصل میشود
و ظاهر آنست که قدری بیشتر از این مراد است و آن قدر را
هیچ کس نمیداند بغیر از معصوم که مراد الهی را میداند
پس علاجی نیست بغیر از عمل باحتیاط و این اجمال
بنکبت عامه است که این ملاعین با آنکه در صحیح بخاری
و مسلم و داود نسائی نقل نموده اند از عایشه ملعونه
که گفت حضرت سید المرسلین صلعم فرموده اند که حرام نمیشود
بیک رضعه و دو رضعه و مسلم و نسائی از ام الفضل
همین را روایات کرده اند و در صحاح سبعه ایشان

و از آن حضرت ده رضعه و پنج
رضعه روایت کرده اند

غیر

غیر بخاری ده رضعه مذکور است و در جمیع صحاح ایشان
است که حضرت صلعم پنج رضعه فرموده اند و با این همه احادیث
اکثر ایشان قایل اند با آنکه قلیل و کثیر محرم است بظاهر آیه
و مذکور شد که ظاهر آیه بر خلاف فهم ایشان است چون
اکثر این ملاعین این اعتقاد داشته اند حضرات ائمه
هدی صلعم تقیه فرموده اند و این اختلاف مانده است نزد
علماء شیعه نیز **بیست و پنجم** رضاع ثابت میشود بگواهی
دو عادل و بتواتر که جمعی کثیر شهادت دهند که علم حاصل
شود و جمعی گفته اند که ثابت میشود بشهادت یک مرد
عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله و خالی از قوت
نیست اما اگر مرد و زن اقرار کنند که ما خواهر و برادر
رضاعی ایم باقرار خود مؤاخذند پس اگر پیش از عقد
باشد عقد ایشان مشروع نیست و اگر بعد از عقد
باشد باطل میشود و اما اگر بعد از اقرار بگویند
که مراد ما گمان این بود که گفته یک زن کافیست یا یک شیر و دو
شیر یا پانزده شیر متفرق کافیست الحال دانستیم که کافی
نیست قول ایشانرا میشنوند چون بسیار اشتباه
میکنند و مسئله نمیدانند لهذا اکثر اصحاب گفته اند
که گواهی رضاع را بر سبیل اجمال نمیشنوند بلکه بتفصیل
میباید شهادت دهند باین نحو که یک شبانه روز

بالایشان بودیم و هر مرتبه که طفل شیر میخواست فلان
زن که او را میشناختیم فلان پسر را که میشناختیم شیر داد
و پستان در دهان او گذاشت و دیدیم که طفل میمکید
و شیر بحلقش میرفت یا حاضر بودیم که پانزده شیر کامل
باو داده بتفصیل سابق و دور نیست هر گاه دیده باشند
که طفل را بدایه داده باشند و دیده باشند که غیر دایه
شیر ده نبوده باشد و در آن خانه کافی باشد هر چند
احتمال بعید بوده باشد که در همه مراتب طفل شیر را
نمکیده باشد یا در چهارده شیر که دایه اول داده
باشد یک شیر را دایه دیگر داده باشد که پانزده شیر
بتوالی بهم نرسیده باشد در عرض یکسال که شیر داده
باشند و با وجود امثال این احتمالات شهادت توانند
داد برضاع باعتبار علم عادی ولیکن اکثر اصحاب گفته اند
علم یقینی میباید همین کافی نیست **بیست و نهم** سنت
است که مادر شیر دهد فرزند خود را اگر شیرش
خوب باشد و اولی نظر بمادر آنست که طلب اجرت شیر از
پدر طفل نکند و اولی نظر به پدر آنست که اجرت بدهد
اگر داشته باشد و اگر مادر اجرت خواهد اجرت بسیار
و دایه بکمتر از آن راضی شود از مادر میتوان گرفت که
بدایه دهند و اگر ممکن باشد که دایه را بخانه آورد

که حضانت

که حضانت مادر بحال خود باشد بهتر است و اگر مادر راضی
شود باجرتی که دایه گیرد مادر اولی است و اگر زن و شوهر
راضی شوند که طفل را بدایه دهند سنت است که دایه
بگیرند که صالحه باشد که اعتماد باو توان کرد و خوش خلق
باشد و خوش صورت و شیعه اثنی عشریه باشد و عاقله
باشد و فصیحه باشد چون شیر را تاثیر عظیم است
در مزاج طفل و مکروه است که دایه احمق و کم عقل باشد
یا غیر اثنی عشری باشد یا بد صورت باشد یا بد سیرت
و کج خلق باشد و مکروه است که ولد الزنا باشد یا فرزند
ش ولد الزنا باشد و اگر دایه دیگر بهم نرسد سنت است
که از آقای کنیز طلب کند که حلال کند کنیز را که زنا کرده
است و بعد از حلال کردن کراهیت مخفف میشود یا زایل
و اگر شیعه بهم نرسد بغیر از شیعه میتوان داد و اگر زن
مسلمان بهم نرسد بزن یهودیه و نصرانیه میتوان داد
اما مهما امکن دایه را بخانه آورند و نگذارند که شراب
بخورد و اگر یهودیه و نصرانیه نیز بهم نرسد بمجوسیه
میتوانند داد بشرط سابقه که بخانه نبرد و شراب
نخورد و سنت است که دایه از هر دو پستان شیر بد
هد و از یکپستان همیشه شیر ندهد و چون دایه بمنزله
مادر طفل میشود سنت است که طفل بعد از شعور

تعظیم دایه بکنند و بمنزله مادر خود دانند او را و همچنین
شوهر دایه را بمنزله پدر دانند و فرزندان
ایشانرا خواهر خود دانند و خویشان ایشانرا که
محرم او شده اند بمنزله خویشان خود دانند در تعظیم
و توقیر ایشان بکوشند **بیست هفتم** سنت است که
فرزند را دو سال شیر بدهند و یکروز کمتر ندهند
و جایز است بیست و یکماه دادن و احوط آنست که کمتر
از این شیر ندهند مگر با ضرورت چنانکه بسیار
است که مادر حامله میشود و شیرش کم میشود و طفل
شکم آزار میکشد و دایه بهم نمیرسد یا بهم میرسد
ولیکن مؤنت اجرت دایه ندارند اکتفا بکمتر میتوان
کردن و احوط آنست که زیاده از دو سال ندهند و
مشهور آنست که دو ماه زیاده میتوان داد و اولی
آنست تا ضرورتی نباشد زیاده ندهند و شیر زن
حرامست بر غیر طفلی که دو سال داشته باشد یا کمتر علی
المشهور بین الاصحاب پس اگر مضطر شوند جایز است
مثل آنکه طفل بیمار باشد یا هوا گرم باشد و خوف
اسهال باشد بجهلا باضرورت جایز است زیاده
بر دو سال اگرچه ده سال شود و منقولست که شخصی
عرض نمود بحضرت امام محمد باقر علیه السلام که زنی شیر خود را

دو شیره است و بخورد شوهرش داده تا شوهر بر او
حرام شود حضرت فرمودند که نگاه داردن زنرا و تازیانه
چند بر پشت او زنند که بپشت او را بدرد آورد که چنین
عملی کرده است **بیست هشتم** منقولست که پرسیدند
از حضرت معصوم صلوات الله علیه که زنی بزغاله را شیر
داده بود مدتی تا استخوانش سخت شده و گوشت
رو بیده و بزرگ شده و نر بر او کشیده اند و زائیده
است آیا شیر آن را میتوان خورد یا گوشت آنرا
حضرت فرمودند که این فعل مکروهست و شیر و گوشت
آن باکی ندارد الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی اشرف الانبیاء والمرسلین
محمد و عترته الطاهرین
تمت

بسم الله الرحمن الرحیم
عرضه داشت کمترین بر لوح عرض
مینگارد که بنده بالفوت مطالعه حاشیه عده که عالیحضرت
مخدومی نوشته اند نیست استدعا آنکه شفقت نموده
در تحت معروضه ذیل شرح فارسی که فهم کمترین در یابد
قلمی نمایند که حل عقده شده همگنان نیز بهره یابند
اول آنکه جمیع مذکور میسازند که خدام ترجیح بلا مرجح

را جایز میدانند و جمعی مذکور میسازند که جایز نمیدانند
عقیده حق را توضیح نماید بدان ای برادر ایدک الله تعالی
که توضیح این مقدمه و مسئله میشود مقدمه در بیان
ترجیح بلامرجح که متنازع فیه است لفظ ترجیح و الفاظی
که مناسب آنست در اشتقاق بر دو معنی اند اول
ترجیح کردن قادر است مر احد مقدورین متنافیین را
دون دیگری و بیان این آنست که هرگاه در نظر شخصی
دو چیز باشد که هر کدام تواند کرد و آن دو را جمع
نتواند کرد پس کردن او یکی را دون دیگری را ترجیح
آن بر دیگر میگویند و کرده شده را ترجیح میگویند
و رجحان نیز میگویند و کننده را مرجح بکسر جیم مشدده
میگویند و مختار نیز میگویند و داعی نمیگویند و کرده شده را
راجح میگویند و مرجح نیز میگویند و مرجح بفتح جیم مشدده نیز
میگویند و نکرده را مرجوح میگویند باین معنی محال است که هر
یک از مقدورین متنافیین راجح بر دیگری باشد خواه
بجهت واحده و خواه بجهتین بواسطه آنکه اجتماع متنافیین
در وجود محال است الثانی ترجیح تقاضا کردن چیزیست
نزد قادر که از جمله مقدورین متنافیین فلان چیز بکند
و منافی آنرا و این تقاضا کردن را اختیار نمیگویند و اراده
نیز نمیگویند و تقاضا کننده را مرجح بکسر جیم مشدده
میگویند

میگویند و داعی نیز میگویند و مختار نمیگویند و تقاضا کرده
شده را راجح میگویند و منافی آنرا مرجوح میگویند و بر این
قیاس است سایر الفاظ و باین معنی ممکن است که هر یک
از مقدورین متنافیین راجح بر دیگری باشند بجهتین
مرجحتین چنانچه در سوره بقره است یسئلونک عن الخمر
والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما
پس علم بنفع درین دو چیز فعل را راجح بمعنی دوم ساخته
و علم باثم درین دو چیز ترک را راجح بمعنی دوم ساخته مسئله
این دانستی بدان در لفظ ترجیح بلامرجح ترجیح بمعنی اول
مستعمل شده و مرجح بمعنی ثانی و الا قابل نزاع نخواهد بود
چه اگر هر دو بمعنی اول باشند یا هر دو بمعنی ثانی باشند امتناع
ترجیح بلامرجح از بدیهیات اولیات میشود بواسطه آنکه
امتناع فعل بلا فاعل معلوم هر طفلیست که بحد تمیز رسیده
باشد و اگر ترجیح بمعنی ثانی و مرجح بمعنی اول باشد جواز
ترجیح بلامرجح از بدیهیات اولیات میشود بواسطه آنکه
امکان کردن احد مقدورین المتنافیین با وجود داعی
بسوی دیگر معلوم همه کس است و آنچه نقل از سوره بقره
شده کافیست در مثال مسئله بدان ای برادر ایدک الله تعالی
که مبادی مقدورین متنافیین در انسان بسیار است
مثل شهوت و غضب و مانند آنها در افعال قبیحه و مثل عفت

و عقل رها نند آنها در افعال حسنه و هیچکدام اینها داعی نیستند
بالذات بلکه بواسطه علم بنفع حاصلست نسبت اینها داعی اند
پس داعی بالذات بسوی فعل و ترک نیست الا علم بنفع
در فعل و علم بنفع در ترک و هرگاه داعی بسوی فعل و داعی
بسوی ترک در شخصی متحقق باشد پس هر یک از فعل و
ترک را جهتیست بر دیگری بوجهی و مرجحیست بوجهی دیگر
و این از سه قسم خالی نیست اول اگر داعیین متساویین
باشند در قوة و ضعف یعنی نفع معلوم در فعل اکثر باشد
باعتقاد قادر از نفع معلوم در ترک و بالعکس دویم اگر
داعی ترک اقوی باشد یعنی نفع معلوم در ترک اکثر باشد
باعتقاد قادر از نفع معلوم در فعل چنانچه در آیه سوره بقره
گذشت سیم عکس قسم ثانی و قسم اول متحقق نیست و ذکر
برهان آن درین مقام مناسب نیست و در حاشیه مذکور
است و در تحقق قسم ثانی و قسم ثالث شکی نیست و هر کدام
از فعل و ترک درین دو قسم ممکن القصود است و ترجیح
بلا مرجح لازم نمی آید باین معنی که در مقدمه ممهده گذشت
و شاید بخاطر کسی درین مقام اعتراضات رسد پیش میگویم
اگر گوئی شخصی که بداند یقینا که ترک مثلا بهتر است از
فعل هرگز فعل نمیکند بواسطه آنکه این شریکست در محال بودن
با ترجیح بلا مرجح مسئله یعنی که در مقدمه گذشت و ما این را

ترجیح

ترجیح بلا مرجح میگوئیم ترجیح بمعنی اوست لیکن مرجح مشتق
است از ترجیح بمعنی ثانی که شما متعرض آن شده بود و آن قدر
مشترکست میان بهتر کردن چیزی از چیزی و اعتقاد بهتری
چیزی از چیزی گوئیم این قول خلاف بدیهه است بواسطه آنکه
شارب خمر مسلمان عالم بآیه بقره را امتثال کند در وقت اراده شراب
خوردن اعتقاد ببطلان مضمون آیه حاصل نمیشود و این معلوم
همه کس است و امثال این بسیار است و در تسمیه ترجیح
بلا مرجح مضایقه نیست لیکن این غیر متنازع فیه میان
علماست و خلاف اصطلاح است چنانچه معلوم میشود
از گفتهای علما در بیان مثال طریقی هارب و رغیفی جایع
و قدحی عطشان و در تقریر مذهب محمود ملاحمی که قایل
است بامتناع ترجیح بلا مرجح و تقدم وجوب فعل نسبت
بقدرت و داعی اقوی و اگر گوئی کسی که شراب خمر و محالست
که خوردن را ترجیح نداده باشد بر ترک آن گوئیم مراد از
ترجیح بمعنی اول است از دو معنی که در مقدمه گذشت
یا معنی ثانی است باعتقاد بهترست اگر معنی اول است
این قول حق است لیکن نفعی ندارد و بشما درین مقام
و ضرری بگفته ما نمیرساند و اگر معنی ثانی است این قول
خلاف بدیهه است چنانکه گذشت در عالم بآیه بقره و اگر
گوئی مبتلا بخوردن غیر مبتلا ترکست گوئیم اگر مراد

بجهت فاعل است وتغایر تغایر حقیقی پس این قول نیز خلاف
بدیهه است بواسطه آنکه همه کس میداند که یک انسان دو
انسان نیست وشراب خوردن وترک کردن را یک کس میکند در
دو وقت از روی اختیار مسلم این قول نافع نیست درین
مقام بواسطه آنکه شراب خور همیشه در شراب خوردن
نیست پس باز مفسده عود میکند واگر مراد بجهة
سبب داعی فاعل است چنانچه بیان کردیم در اول مسئله
یا بتغایر تغایر اعتباری پس این حقست لیکن فردی
بکفیه ما نمیرساند بلکه نفع میرساند مسلم کسی که اراده
نماید که شراب خورد مغلوب شهوت میشود و در آن وقت
مختار نیست گوئیم این قول خلاف بدیهه است وتکلیف ثابت
مسلم این دانستی بدانکه اگر کسی تجویز ترجیح بلا مرجح
نماید خلاف اجماع علمای امامیه نکرده بواسطه آنکه سیدنا
الاجل المرتضی طاب ثراه در جواب مسائل طرابلسیات
ثالث تجویز آن نموده وعلامه حلی رحمه الله در تهذیب اصول
بر طبق آن رفته ومحقق طوسی قدس سره العزیز در تجرید
در جواب شبهه اکتفا بتجویز آن کرده واگر کسی تجویز
آن ننماید نیز خلاف اجماع ایشان نکرده چه محقق
طوسی در بعضی مواضع حکم بامتناع آن کرده ومادر
جواب سوال ثالث حکم امثال این مقامات بیان

خواهم

خواهم کرد وبنده را در حاشیه عده وغیر آن عبارتی نیست
که دلالت بر ترجیح بلا مرجح کند بلکه هر جا که کسی بنای کلام
خود بر تجویز آن نموده بنده آنرا محل تامل دانسته وگفته
گروهی جمعی که نسبت تجویز به بنده داده اند مبنی بر عدم
التفات بعبارات حاشیه عده خواهد بود مسلم آنکه
مذکور میشود که خدام قایلند بتخلف معلول از علة تامه
توجه نموده حقیقت آنرا توضیح نمایند بدان ای برادر
وفقک الله تعالی که توضیح این بدو مقدمه ویک مسئله میشود
مقدمه اولی در بیان معنی تخلف معلول از علة تامه
علة تامه شی یعنی موقوف علیه آن شی است خواه فاعل
وخواه فاعل فاعل وخواه شرط وخواه غیر اینها وعلة تامه
شی یعنی مجموع علتهای تامه آن شی است وتخلف معلول
از علة تامه آنست که علة تامه شی باشد ولکن شی نباشد
مقدمه ثانی در بیان حسن وقبح عقلیین وتکلیف بعضی
افعال وترک از عقلا باعث استحقاق ستایش وبعضی
دیگر باعث استحقاق سرزنش واین معلوم است همه
طفلی را که بحد تمیز رسیده باشند والله تعالی بندگان
خود را مکلف ساخته بعضی افعال وبعضی تروک
در اطاعت ثواب قرار داده باوامر نواهی وبا عصیان
عذاب قرار داده باسرزنش پس می باید که هر مکلفی

قادر باشد بر مکلف به و ترک آن بحیثیتی که مصحح استحقاق
نوازش و ثواب و استحقاق سرزنش و عذاب باشد **مسئله**
بدان ایدک الله و وفقک الله تعالی که قدرت شخصی
بر فعل و ترک بحیثیتی که مستحق نوازش بر احدهما
یا ثواب بدان و مستحق سرزنش بر دیگری یا عذاب
بر آن باشد ممکن نیست الا با آنکه تخلف معلول
از علت تامه شده باشد بدلیل آنکه اگر مکلف مستجمع
علت تامه فعل و علت تامه ترک نباشد تکلیف او
قبیح و تکلیف بغیر مقدور خواهد بود و اگر مستجمع
این دو علت تامه باشد پس اگر فعل کند جانب ترک
از علت تامه خود تخلف کرده خواهد بود و اگر ترک
جانب فعل از علت تامه خود تخلف کرده خواهد بود و این
کلام خوب ظاهر میشود اگر جاری کنیم آن را در اول
افعال اختیاریه که از عبد خواه از آن اول
را اراده نامیم خواه نام دیگر و بعد از آن در ثانی
افعال اختیاریه او همچنین تا آخر افعال اختیاریه او
چرا که افعال اختیاریه او غیر متناهی نیست در جانب
مبدء چنانچه غیر متناهی نیست در جانب دیگر شاید
خاطر کسی در این مقام اعتراضات رسد پس میگوییم
اگر کسی بعنوان منع که قبول نداریم که تکلیف در این
صورت

صورت قبیح و بغیر مقدور است بنابر آنکه وجوب فعل
نسبت بداعی و قدرت شده پس منافی قدرت نیست
بلکه مؤکد است گوییم بنابر امتناع تخلف معلول از علت تامه
بنده کان مجبور نه بر اختیار و مجبورین بر اختیار منافی
قدرت است چرا که قدرت توانائیست بمعنی بدیهی که همه اهل
لغت و اطفال میفهمند پس کلام شما مشتمل بر تناقض
باشد و مع هذا مضایقه نمیکنیم در نام کردن قدرت
و میگوییم لازم می آید بر گفته شما که استحقاق سرزنش
و عذاب شود و همچنین استحقاق نوازش و ثواب
چنانچه در حدیث حضرت امیر المؤمنین ع که در باب الجبر
والقدر و الامر بین الامرین از کتاب کافی مذکور است
و ما شرح این حدیث را در کتاب شافی شرح کافی مفصلا
ذکر کرده ایم **مسئله** بعنوان معارضه که اگر تخلف معلول
از علت تامه جایز باشد لازم می آید ترجیح بلا مرجح و این
باطل بدیهیه و اتفاق بدلیل آنکه فرض میکنیم که تحقق علت
تامه شراب خوردن شخصی را مثلا در دو زمان و فرض
میکنیم که در زمان اول شراب خورد و در زمان ثانی نخورد
پس هیچ چیز نیست که اختصاص داده باشد احدی
از زمانین را بوجود معلول و دیگری را بترک آن پس
اختصاص بخودی خود متحقق شده و این ترجیح اختصاص است

بلا مرجح گوئیم اختصاص معنی اعتباری است و مرکب است از وجودی
و عدمی و منتزع است از دو چیز اول شراب خوردن و ثانی
ترک آن پس هرگاه ظاهر باشد که شراب خوردن در وقت
اول ترجح بلا مرجح نباشد چه فاعل و علم بفعل و مثل آنها در
وقت اول است و ظاهر باشد که ترک در وقت ثانی ترجح بلا
مرجح نباشد چه فاعل و علم باثم و مثل آنها در وقت ثانی نیست
ظاهر میشود که تحقق اختصاص نیز ترجح بلا مرجح نخواهد
بود چه معنی ترجح بلا مرجح که بطلان آن بدیهی و اتفاقیست
تحقق فعل است بی فاعل یا ترک بی تارک و ازین ظاهر
میشود که ترجیح بلا مرجح نیز لازم نمی آید بواسطه آنکه داعی
متعارضین در اقتضاء در زمانین متحقق آید و یکی از
آنها جزو علة تامه فعلست و جزو علت تامه ترک نیست
و یکی دیگر جزو علت تامه ترکست و جزو علة تامه فعل نیست
و ایضا ظاهر میشود که ترجیح بلا مرجح بر فرض وقوع آن ندارد
ترجیح بلا مرجح و ایضا ظاهر میشود که اگر کسی گوید که چرا در وقت
اول شراب خورد و در وقت ثانی ترک کرد گفته او اعتراض
برما نمیشود بواسطه آنکه اگر قصد او نباشد استحاله
اختصاص است بواسطه لزوم ترجح بلا مرجح یا ترجیح بلا مرجح
حواله بر بیان عدم لزوم که گفتیم کنیم و اگر قصد او وعظ
و نصیحت و باز داشتن شراب خوردن است میگوئیم

حق

حق بجانب تو است بد واقع شده و اگر قصد او طلب بیان علت
هر یکیست شروع در تفصیل میکنیم و میگوئیم علة تامه شراب
خوردن فاعل و علم بنفع و امثال آنهاست و علة تامه ترک
فاعل و علم باثم و امثال آنهاست **مقدمه** بدان این مسئله
اولین سر دو راهیست که در آن متکلمان از غیر ایشان
جدا میشوند در معرفة الله تعالی و بیان این آنست که طائفه
اولی و ثانیه اتفاق دارند که کنه ذات الله تعالی معلوم کسی
غیر خودش نیست پس بجای اثبات ذات الله تعالی اثبات
صفتی برای او باید کرد که اثبات آن صفت مانند اثبات
ذات باشد پس طائفه اولی میگویند این صفت صنع عالمیست
و طائفه ثانیه میگویند که این صفت وجوب وجود بالذات
است و مراد بصنع عالم تاثیر است در عالم بعنوان قدرت
بمعنی مصحح عبادت چه اگر قدرت بمعنی دیگر باشد مصحح
نوازش نخواهد بود چه جای عبادت چنانچه در بیان مسئله
مبین شده پس اثبات قدرت مصحح عبادت اصل عبادات
و اگر اینها نباشد و عالم چون متغیر است محل محو و اثبات
باشد و باقی مثبت الله تعالی است بقدرته و بمشیته بالغه
علم بکل خیر و شر که آن علم نزد اوست و ام الکتاب است
و جمیع احادیث باب بدا از کتاب کافی و غیر آن و آیات
منقوله در آن باب بواسطه اثبات اینمعنی قدرت و ابطال

قول یهود و تابعان ایشان است که نفی قدرت مصحح عبارت
از الله تعالی کرده اند بواسطه قیاس بنفی ترتب زمانی حوادث
از مصححیت صدور از الله تعالی کرده اند بواسطه قیاس بنفی
ترتب مکانی نیست با و والله تعالی در رد ایشان در سوره
مائده گفته وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا
بما قالوا و در سوره الرحمن گفته کل یوم هو فی شأن چنانکه از
کلام ابن بابویه ره در کتاب توحید معلوم میشود و ما در کتاب
شافی در شرح باب بدا تفصیل این را ذکر کرده ایم میفهمد
آنرا کسی که خواهد دیگر آنکه مذکور میشود که خدام قایلند با
ینکه هر علم بمسئله که در ذهن بکند ترین مکلفان موقوف
بر فکر نباشد حتی اولیا و اوصیا و انبیا و رسل **مسئله**
بدان ای برادر ارشدک الله تعالی که توضیح این بسه مقدمه
و یک مسئله میشود **مقدمه** علم در لغت عرب و اصطلاح فقها
و اهل اصول فقه اعتقاد بصدق قضیه است با عدم تجویز کذب
آن و تصور را علم نمی گویند و بقید عدم تجویز کذب ممتاز
از ظن میشود و خواه ظن صریح و خواه ظن مشتبه بعلم
و اگر مطابق واقع باشد آنرا تقلید گویند و اگر مطابق وا
قع نباشد آنرا جهل مرکب گویند و چون عدم تجویز مانند
تجویز نیست در قبول شدت و ضعف پس تجویز اگرچه
قابل شدت و ضعف است چنانچه ظنی اضعف از ظنی

دیگر

دیگر باشد اما عدم آن اما عدم تجویز قابل شدت و ضعف
نیست پس علمی اضعف از علمی دیگر نمیتواند بود مگر تجویز
ذهن نقیض را در اعتقاد ضعیف پس اعتقاد ضعیف
علم نخواهد بود و الا لازم آید که طبه ما به الامتیاز نباشد
علم و ظن برطرف شود لهذا چون طائفه مرجئه قائلند باینکه
ایمان محض عدم تصدیق فیما جاء به الرسول است و خضوع
قلبی از ایمان خارج است پس قایلند باینکه ایمان افسق
فساق مساوی ایمان جبرئیل است در قوت و ضعف
چنانچه در کافی در کتاب حجت در باب صد و یکم مذکور است
و از این ظاهر میشود که اگر کسی گوید اعتقاد من بامامت
امیر المؤمنین علیه السلام ضعیفست نسبت باعتقاد من
بوجود امیر المؤمنین یا دروغ میگوید یا علم ندارد بامامت
مقدمه ثانیه گفتیم منافی آن نیست که با بعضی از علوم معارضه
وهمیه باشد بسبب وسواس در نیت یا هوای نفس یا
شبهه که راسخ شده باشد مثل آنها حتی آنکه صاحبش منکر
علم خود باشد بلکه توهم کند که علم دارد بچیزی و آن چیز
نقیض معلوم خودش باشد بواسطه آنکه این تفاوت
در امر خارجیست نه در نفس علم و بواسطه رفع معارضه
وهمیه ابراهیم علیه السلام گفته بلی و لکن لیطمئن قلبی **مقدمه ثالثه**
اعتقاد بعادیات مثل آنکه فلان کوه که غائب از ما است

المحال اطلاق شده معلومست یا آنکه تجویز نقیض میکنیم بواسط
اعتقاد بقادر مختار و تجویز معجز خارق عادت مسئله
تجویز دو معنی دارد اول اضطراب نفس در حکم بوقوع چیزی
و بعدم وقوع نقیض آن ثانی حکم بامکان ذاتی که مقابل وجوب
ذاتی و امتناع ذاتی است اگر مراد بتجویز معنی اولست
پس اعتقاد بعادیات علم نخواهد بود بلکه ظنی است که
صاحبش بجای علم گذاشته و اگر مراد معنی ثانی است
ضرری بگفته ما نمیرسد و چون نفس آدمی اماره بسوء است
مگر موفق تر آگاه باشد که بتوهم ظن را یا هوای نفس را
یا تصور معنی شعری را بجای علم گذارد و احکام علم بر
آن جاری سازد و مباهات کنان گوید که آن از بطون
مصونه و خفیات مصونه است و چون بعضی را اظهار
کند اهل ایمان دانند عدد محکمات قرآن که باطل است
مسئله در قرآن و احادیث لفظ غیب بسیار مستعمل شده و معلوم
میشود بتتبع آن استعمالات که مراد بغیب مضمون قضیه است
که نه متبین باشد و نه علم بآن از مبینات مکتسب شده باشد
از آن حیثیت که چنین است و مراد ازین مضمون قضیه است
که علم بآن حاصل شده باشد شخصی را بیکی از طرقی که طرق
بد است نسبت بهر ذهن عاقل مکلف و فرق میان فهیم و
بلید آنست که فهیم زود تصور میکند قضیه را و بلید بخلاف
آنست

آنست و فرق میان الهام و تحدیث و وحی آنست که الهام اندا
ختن الله تعالی است تصور قضیه را در دل شخصی در وقت
حاجت آن شخص بآن تصور و تحدیث انداختن فرشته
است تصور قضیه را در ذهن امام زمان و مانند او در وقت
حاجت مثل شب قدر و وحی در غیر انبیا نمی باشد و آن
انداختن الله تعالی است علم بقضیه را که غیب باشد در دل
شخصی و آن از سه قسم خالی نیست اول بی واسطه دویم بواسطه
خلق آواز و اینرا تکلیم الله تعالی نیز میگویند سیم بواسطه
پیغام آوردن فرشته و گاهی لفظ وحی را مخصوص قسم اول را
و پیغام گذاردن فرشته استعمال میکنند و درین مقسم را
تکلیم الله تعالی میگویند و الهام و تحدیث و وحی را گاهی در
غیر این معانی استعمال میکنند مسئله اختلاف عقلا بر سه
قسم است اول حقیقی مستقر ثانی حقیقی غیر مستقر ثالث
غیر حقیقی و مراد بحقیقی آنست که احد مختلفین انکار معلوم
خود نکرده باشد در آن و مراد بمستقر آنست که باقی تواند
ماند هرچند که مبطل از مختلفین برسد بهر چه محق بآن
رسیده از تصور و حفظ و ترتیب و قضیه مختلف فیها باختلاف
حقیقی مستقر غیب است نسبت بهر ذهن و آن بر دو قسم است
اول آنست که عامه مکلفین را بعلم آن احتیاج هست مثل علم
بمسائل معرفة الله و صفات او و علم بمسائل میراث و قضاء

وامثال اینها واین قسم را در عملیات نفس حکم شرعی خوانند و
انبیا و رسل مبعوث اند بواسطه بیان این قسم و نهی از اختلاف
بی علم بوحی درین قسم واین نهی منسوخ نشده در هیچ شرعی
و بغیر از قبول این نهی ملت ابراهیم عم و اصلا الوجه الله شده
و بغیر از ضد آن با اشتراك شده در ایات قران وثانی
آنست که عامه مکلفین را بعلم آن احتیاج نیست مثل اینکه
در فلان موضع قبل بطن کدام کوه است یا قیمت فلان متاع
چیست یا تفاوت میان نعت فلان و فلان چه قدر است
و امثال اینها محل حکم شرعی خوانند و اختلاف درین قسم
بسبب ظن مجوز است نه در قسم اول مقدمه بدان ای برادر
ارشدك الله تعم که مساهله در دین از جهل است و بعد از
پیغمبر ما پیغمبری مبعوث نشده و نخواهد شد و مع هذا
هیچ پیغمبری علم غیب بی وحی نداشته پس اگر مسئله نزد مکلف
ضروری باشد و نزد دیگری ضروری نباشد و مخالفت کند
یا بخیال ضرورت چنانچه در مسئله ترجیح بلا مرجح واقع
شده در کتاب مواقف یا بمقدماتی پس در رفع آن اختلاف
حقیقی مستقر احتیاج بوحی بر رسل و انبیا نخواهد داشت
خصوصا آنکه نزد او ضروریست و این خلاف محکمات
قرآن و محکمات سایر کتب الله تعم و محکمات احادیث است
پس اگر کسی گوید که تحقیق بعض مختلف فیها باختلاف حقیقی
مستقر

مستقر بغیر اخذ از صاحب حاصل شده باشد تقلید نیست و
جهل است نسبت باو آن خیالی کرده خواهد بود که بهیچ وجه باطن
شعوری چنانچه در مقدمه اولی گفتیم و نداشته خواهد بود
که بهیچ وجه ظهور راست و در هر زمانی امام معصوم مفترض
الطاعة از جانب الله تعم که عالم باشد بهر مسئله مختلف فیها
محتاج الیها و اگر یهود یا نصاری بوی گویند که علم هیچ
شریعت موسی و عیسی موقوفست بر علم بتواتر معجز محمد صلعم
و آن نزد ما متواتر نیست عاجز خواهد شد از اینکه در
جواب گوید اول عقلیت عقل و نقل از کتب الله تعم و رسل
الله تعم متطابقند بر اینکه فایده گفتن رسل و انزال کتب
حکم در هر مختلف فیه باختلاف حقیقی مستقر است بتوسط
وحی در هر زمانی پس لازم است در هر اهل شریعتی که منسوخ
نشده باشد عالمی بجمیع آن شریعت که مفترض الطاعة و معصوم
باشد تا رفع هر اختلاف تواند کرد و اگر رجوع باو کنند
و در اهل شریعت موسی یا عیسی عالم چنینی نیست باتفاق
ما و شما و جمیع طوایف پس علم بنسخ آنها حاصل میشود
بی توقف بر علم بتواتر معجز محمد صلعم و شما در جواب اهل شرایع
سابقه بر موسی و عیسی چه گویند اگر مثل این بر شما ایراد
کنند غیر آنچه گفتیم پس بوالی خود بپسندند آنچه برای
غیر می پسندند و از آنچه گفتیم معلوم میشود نواصب

وتابعان ایشان را که در جمیع کارها بند باسلام نسبت بجویند
اختلافی که آن فتنه ارشد از قتل است وتفصیل بیان آیات
محکمات واحادیث اضطراب بحجت که همه د البد بعد آنچه گفتیم
مناسب مقام وورد کافی مذکور است وبعادت نشانی ذکر
کرده ایم شرح آنها را ودفع کرده ایم خیالات مخالفان را

لا یعلم الغیب الا الله تعالی تمت بالخیر

حکایة الشیخ ابی یزید البسطامی رحمه الله وما جری له
مع الراهب

بسم الله الرحمن الرحیم

حکی انه کان فی القرن الخامس ولی من اولیاء الله تعالی یقال
له ابو یزید البسطامی وکان قد حج البیت خمسا واربعین
حجة وختم القرآن عشرة آلاف ختمة فبینما هو واقف یوما
علی جبل عرفات اذ قالت له نفسه من مثلك یا ابا یزید وقد حججت
البیت خمسة واربعین حجة وختمت القرآن عشرة آلاف ختمة
فتحرك الجبل باذن الله تعالی من تحت قدمیه فاراد ابو یزید
ان یهرب واذا بالجبل یقول له الیك عنی یا منان علی الله تعالی
بعمله والحجر یقول له الیك عنی یا منان علی ربه بعمله قال
فرجع ابو یزید وقال یا معاشر الحجاج من یشتری منی خمسة
واربعین حجة برغیف واحد فقال له رجل من الحجاج انا
فقال ابو یزید هات الرغیف فاعطاه الرغیف فاخذه و
القاه الی الکلب شد علی نفسه وطلب بلاد الروم فالتقاه

راهب

راهب وقبض علی یده واتی به الی منزله واخلاه خلوة فجعل یعبد الله
تعالی فیها والنصرانی یاتیه فی کل یوم بالطعام والشراب بکرة وعشیا
فبقی مدة شهر کامل علی هذه الحالة فقال ابو یزید رحمه الله ویحك
یا نفس انا اکبرك وشومك ما انکسر فبینما هو یخاطب نفسه
واذا بالراهب قد دخل علیه فقال له ما اسمك قال اسمی ابو یزید
فقال له ما احسنك لو تکون عبد المسیح ثم قال له اذا قدم
عندنا تمام الاربعین یوما فان لنا عیدا عظیما واریدك
ان تحضر معنا فان لنا واعظا یعلمنا بما نعمل به من السنة
الی السنة قال فاقام عندهم تمام الاربعین یوما فاذا بالراهب
قد دخل علیه وقال له قم حتی تحضر عیدنا فوثب ابو یزید قائما
علی قدمیه فقال له الراهب کیف تمضی معی الی بین یدی الف
راهب وانی اخشی علیك من القتل لکن اخلع هذه الثیاب
والبس هذا البرنس وشد وسطك بالزنار واحمل
الانجیل علی صدرك قال فصعب ذلك علی ابی یزید فنودی
فی سره ان لنا فیه ارادة وتدبیرا فخلع ابو یزید ثیابه ولبس
البرنس وشد وسطه بالزنار وحمل الانجیل علی صدره ومضی
معه فجلس بین الرهبان فلم ینکروا علیه فما کان الا ساعة
واذا بالشیخ الواعظ الذی لهم قد اقبل فجلس ولم یتکلم ولا نطق
فقالوا له الرهبان ما لك لا تعظنا فقال لهم وکیف اعظکم و
بینکم رجل من امة محمد صلعم فقالوا له دلنا علیه حتی نقطعه بسیوفنا

فقال والله ما ادلكم عليه حتى تحلفوا لي بانكم لا تؤذونه ولا تكلمونه
فحلفوا له انهم لا يؤذونه فقال الراهب اقسمت عليك ايها
الرجل المحمدي صلى الله عليه وسلم بالله تعم الا ما نهضت من بين هؤلاء
الجماعة قال فوثب ابو [redacted] قائما على قدميه فقال له الشيخ
الواعظ ما اسمك ايها المحمدي صلى الله عليه وسلم فقال اسمي ابو [redacted] فقال له
هل تعرف شيئا من العلم قال اعرف الذي علمني ربي عز وجل فقال
له اخبرني عن واحد ما له ثان وعن ثان ما له ثالث وعن ثالث
ما له رابع وعن رابع ما له خامس وعن خامس ما له سادس
وعن سادس ما له سابع وعن سابع ما له ثامن وعن ثامن
ما له تاسع وعن تاسع ما له عاشر وعن عاشر ما له حادي عشر
وعن حادي عشر ما له ثاني عشر وعن ثاني عشر ما له ثالث عشر
فقال ابو [redacted] اسمع الجواب بعون الملك الوهاب فاما
الواحد الذي ما له ثان فهو الله عز وجل واحد لا شريك له و
اما الثاني الذي ما له ثالث فهو الليل والنهار واما الثالث الذي
ما له رابع فهو الطلاق واما الرابع الذي ما له خامس فهو التورية
والانجيل والزبور والفرقان العظيم واما الخامس الذي
لا سادس له فهو الخمس الصلوات واما السادس الذي لا سابع
له فهو الستة الايام التي خلق الله فيها السموات والارض
واما السابع الذي لا ثامن له فهو السموات السبع والارضون
السبع واما الثامن الذي لا تاسع له فهو الثمانية املاك

حملة

حملة العرش واما التاسع الذي لا عاشر له فهي التسعة الاشهر التي
تحمل فيها المرأة او التسعة الآيات التي انزلها الله تعالى على موسى بن
عمران عم واما العاشر الذي لا حادي عشر له فهو العشرة المبشرة
كان قوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها الآية
او الليالي العشر اللاتي قال الله تعالى وواعدنا موسى ثلاثين ليلة واتممناها
بعشر واما الحادي عشر الذي لا ثاني عشر له فهو اخوة يوسف
الصديق عم او الكواكب التي رآها يوسف عم لقوله تعالى يا ابت اني
رايت احد عشر كوكبا والشمس والقمر رايتهم لي ساجدين
واما الثاني عشر الذي لا ثالث عشر له فهو الائمة الاثنا عشر عليهم
او الاثنا عشر شهرا اشهر السنة قال صدقت يا ب[redacted] فا
خبرني عن من خلق من الهواء ومن اهلك حفظ في الهواء
ومن اهلك في الهواء فقال اب[redacted] خلق من الهواء عيسى بن
مريم عم وحفظ في الهواء سليمان بن داود عم واهلك في الهواء
قوم عاد وثمود فقال صدقت يا ب[redacted] فاخبرني عن من خلق
من الخشب ومن حفظ في الخشب ومن اهلك في الخشب
فقال ابو [redacted] خلق من الخشب عصاة موسى عم وحفظ في الخشب
نوح عم في السفينة واهلك في الخشب زكريا عم فقال الراهب
صدقت يا ب[redacted] فاخبرني عن من خلق من الماء ومن حفظ
في الماء ومن اهلك في الماء فقال ابو يزيد ره خلق من الماء
ادم عم وحفظ في الماء يونس عم وهو في بطن الحوت واهلك
في الماء فرعون وقومه لعنهم الله تعالى فقال الراهب صدقت يا ابا

يزيد فاخبرني عن من خلق من النار ومن حفظ في النار و
من اهلك في النار فقال [redacted] خلق من النار ابليس لعنه الله
وحفظ في النار ابراهيم الخليل عم واهلك في النار ابو لهب لعنه الله
فقال الراهب صدقت يا [redacted] فاخبرني عن من خلق من
الحجر ومن حفظ في الحجر ومن اهلك من الحجر فقال [redacted] خلق
من الحجر ناقة صالح عم وحفظ في الحجر اصحاب الكهف واهلك
من الحجر اصحاب الفيل فقال الراهب صدقت يا [redacted] فاخبرني
عن قول العلماء ان في الجنة اربعة انهار نهر من عسل ونهر
من لبن ونهر من ماء ونهر من خمر وكلهم يجرين من مجرى واحد
لا هذا يختلط في هذا ولا هذا يختلط في هذا فما يشبههم
في الدنيا فقال [redacted] يشبههم في الدنيا راس ابن آدم عم
فماء اذنه مر وماء عينه مالح وماء انفه حامض وماء
فمه حلو عذب فقال الراهب صدقت يا [redacted] فاخبرني
عن اهل الجنة فانهم ياكلون ويشربون ولا يتغوطون فما
يشبههم في الدنيا فقال [redacted] يشبههم في الدنيا الجنين
الذي في بطن امه ولو تغوط في بطن امه لماتت فقال الراهب
صدقت يا بايزيد فاخبرني عن شجرة في الجنة اسمها طوبى
لم يبق في الجنة قصر ولا موضع الا وفيه غصن من اغصانها
فما يشبهها في الدنيا فقال [redacted] يشبهها في الدنيا الشمس
فقال الراهب صدقت يا [redacted] فاخبرني عن شجرة لها اثنا

عشر

عشر غصنا لكل غصن ثلاثون ورقة ولكل ورقة خمس زهرات
اثنتان في الشمس وثلاثة في الظل فقال [redacted] اما الشجرة
فهي السنة والاغصان الاثنى عشر شهرا والورق ايام الشهر
واما الخمس الزهرات فهي الخمس الصلوات اثنتان في الشمس هما
صلوة الظهر والعصر والثلاثة التي في الظل هي صلوة المغرب و
العشاء والصبح فقال الراهب صدقت يا [redacted] فاخبرني
عن من حج البيت الحرام وطاف وليس له روح ولا وجب عليه
فريضة فقال [redacted] هو سفينة نوح عليه السلام فقال الراهب
صدقت يا [redacted] فاخبرني عن الليل اين يكون اذا جاء النهار
وعن النهار اين يكون اذا جاء الليل فقال [redacted] ذلك
في غامض علم الله تعم كان ذلك ما ظهر عليه نبي مرسل ولا
ملك مقرب ثم قال [redacted] يا راهب اريد ان اسالك
مسالة واحدة فقال الراهب سل عما بدا لك فقال اخبرني
يا راهب عن مفاتيح الجنة ما هي وما الذي مكتوب على باب الجنة
قال فسكت الراهب فقالوا له الرهبان يا ابانا غلبك في هذه
المسئلة فقال الراهب ما غلبني ولا عجزت عن تفسيرها ولكني اخاف
ان فسرتها لكم ان تقتلوني فقالوا وحق الانجيل ما نكلمك
ولا نقتلك فقال الراهب مفاتيح الجنة اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله صلعم قال فلما سمعوا الرهبان
ذلك الكلام قالوا كلهم باجمعهم ونحن ايضا نشهد ان لا اله الا الله

ونشهد ان محمدا رسول الله صلعم ثم قال الراهب الحمد لله رب العالمين
فاني كنت مسلما منذ ستين سنة وكنت اكتم اسلامي حتى
من الله علينا بهذا الرجل المحمدي صلعم قال ثم انه نودي في ستره يا ابا
محمد شيدت من اجلنا نارا وقد حللنا من اجلك
الفد قال ثم انهم خربوا الدير وجعلوه مسجدا واقام عندهم
ابو محمد حتى علمهم فرايض الاسلام والصلوة والصيام
وجميع احكام الاسلام والحمد لله رب
العالمين تمت في سنة ١٢١١

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

السورة الاولى

عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجبت لمن ايقن بالحساب كيف يجمع المال و
عجبت لمن ايقن بالقبر كيف يضحك وعجبت لمن ايقن بزوال الدنيا كيف يطمئن
اليها وعجبت لمن ايقن ببقاء الآخرة ونعيمها كيف يستريح وعجبت لمن هو عالم
باللسان وجاهل بالقلب وعجبت لمن هو مطهر بالماء غير طاهر بالقلب وعجبت لمن اشتغل
بعيوب الناس وهو غافل عن عيوب نفسه وعجبت لمن يعلم ان الله تعالى مطلع
عليه كيف يعصيه وعجبت لمن يعلم انه يموت ويدخل في القبر وحده ويحاسب
وحده كيف يستانس بالناس يقول الله تعالى لا اله الا الله حقا حقا ومحمد عبدي ورسولي

السورة الثانية يقول الله تعالى شهدت نفسي لنفسي ان لا اله الا انا وحدي وان محمد
عبدي ورسولي لمن لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي ولم يقنع بعطائي فليطلب
ربا سوائي ومن اصبح حزينا على الدنيا فكانما اصبح ساخطا علي ومن استشكى
مصيبة نزلت به فقد شكاني ومن دخل على غني فتواضع من اجل غناه ذهب ثلثا دينه
ومن لطم وجهه على ميت فكانما اخذ رمحا يقاتلني ومن كسر عودا على قبر فكانما هدم كعبتي
بيده ولم يبال من اين ياكل لم ابال من اي باب ادخله في جهنم ومن لم يكن في الزيادة في دينه فهو
في نقصان ومن كان في النقصان فالموت خير له ومن عمل بما علم زدته علما الى علم

السورة الثالثة يا ابن آدم من قنع شبع واستغنى ومن ترك الحسد استراح ومن اجتنب الحرام
خلص دينه ومن ترك الغيبة ظهرت محبته في القلوب ومن اعتزل عن الناس سلم منهم
ومن قل كلامه كمل عقله ومن رضي بالقليل فقد وثق بالله عز وجل ومن رضي من الله بالقليل من
الرزق فقد رضي الله منه بالقليل من الطاعة يا ابن آدم انت بما تعلم لا تعمل فكيف تطلب
علم ما لا تعمل يا ابن آدم اذا افنيت عمرك في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة

السورة الرابعة
من اصبح حريصا على الدنيا لم يزد من الله الا بعدا ومن الدنيا الا كدا وفي الآخرة الا جهدا
والزم الله تعالى قلبه هما لا ينقطع عنه ابدا وشغلا لا يفرغ منه ابدا وفقرا لا ينال

غناه ابداً واملاً لا يبلغ منتهاه ابداً يا ابن آدم كل يوم ينقص من عمرك وانت
لا تدرى ويأتى كل يوم رزقك وانت لا تحمدنى فلا بالقليل تقنع ولا بالكثير تشبع
يا ابن آدم ما من يوم جديد الا ويأتيك من عندى رزقك وما من ليلة جديدة الا ويأتينى
الملائكة من عندك بعمل قبيح تأكل رزقى وتعصينى وانت تدعونى فاستجيب لك
خيرى اليك نازل وشرك الى صاعد فنعم المولى انا وبئس العبد انت تسألنى
فانا اعطيك واستر عليك سوءاً بعد سوء وقبيحاً بعد قبيح واستحيى منك و
لا تستحيى منى وتنسانى وتذكر غيرى وتخاف الناس وتأمن منى وتخاف مقتهم
وتأمن غضبى **السورة الخامسة** يا ابن آدم لا تكن ممن يطوى التوبة بطول الامل ويرجو الآ
خرة بغير العمل ويقول قول الزاهدين ويعمل عمل الراغبين ان اعطى لم يقنع وان منع
لم يصبر يأمر بالخير ولا يفعل وينهى عن الشر ولا ينتهى عنه ويحب الصالحين وليس
منهم ويبغض المذنبين وهو منهم يا ابن آدم ما من يوم جديد الا والارض تخا
طبك وتقول يا ابن آدم تمشى على ظهرى ومصيرك فى بطنى يا ابن آدم تذنب على ظهرى
وتعذب فى بطنى يا ابن آدم انا بيت الوحدة وانا بيت الوحشة وانا بيت الظلمة وانا
بيت الهوان وانا بيت العقارب والحيات فاعمرنى ولا تخربنى **السورة السادسة** يا ابن
آدم ما خلقتكم لاستكثر بكم من قلة ولا لاستأنس بكم من وحشة ولا لاستعين بكم
على امر عجزت عنه ولا لاجل المنفعة ولا لدفع مضرة بل خلقتكم لتعبدونى
طويلاً وتشكرونى جزيلاً وتسبحونى بكرة واصيلاً ولو ان اولكم وآخركم وحيكم
وميتكم وصغيركم وكبيركم وحركم وعبدكم وجنكم وانسكم اجتمعتم على طاعتى
لما زاد فى ملكى مثقال ذرة ولو ان اولكم وآخركم وحيكم وميتكم وصغيركم وكبيركم
وحركم وعبدكم وانسكم وجنكم اجتمعتم على معصيتى ما نقص ذلك فى ملكى مثقال
ذرة من جاهد فانما يجاهد لنفسه ان الله غنى عن العالمين **السورة السابعة**
يا عبيد الدنانير والدراهم انى ما خلقت لكم الدنيا الا لتأكلوا فيها رزقى و
تلبسوا فيها ثيابى وتفرشوا فيها على فاخذتم كتابى فجعلتموه تحت اقدامكم

واخذتم

واخذتم الدنيا وجعلتموها فوق رؤوسكم ورفعتم بيوتكم وخفضتم بيوتى وانتم
بيوتكم واوحشتم بيوتى فلا انتم عبيدى بل انتم احرار ابرار يا عبيد الدنيا
انما مثلكم كالقبور المجصصة يرى ظاهرها مليحاً وباطنها قبيحاً يا ابن آدم كما لا
تغنى المصباح فوق البيت من ظلمة داخله فكذلك كلامكم مع افعالكم الرديئة **السورة
الثامنة** يا ابن آدم انى ما خلقتكم عبثاً ولا جعلتكم سدى ولا انا بغافل عما تعملون
لانكم لم تنالوا ما عندى الا بالصبر على ما تكرهون فى طلب رضائى والصبر على طاعتى ايسر
عليكم من حر عذاب الآخرة يا ابن آدم كلكم ضال الا من هديته وكلكم مريض
الا من شفيته وكلكم فقير الا من اغنيته وكلكم هالك الا من نجيته وكلكم
مسئ الا من عصمته فتوبوا الى ارحمكم ولا تهتكوا استاركم عند من لا يخفى
عليه اسراركم **السورة التاسعة** يا ابن آدم لا تلعنوا المخلوقين فيرجع اللعنة عليكم يا ابن آدم
استقامت سموات فى الهوى بلا عمد باسم من اسمائى ولا تستقيم قلوبكم بالف موعظة
من كتابى يا ايها الناس كما لا تلين الحجر فى الماء كذلك لا تلين الموعظة القلوب القاسية
يا ابن آدم كيف لا تجتنبوا الحرام ولا تكتسبوا الحلال ولا تخافون النيران ولا تتقون
من غضب الرحمن فلولا مشايخ ركع واطفال رضع وبهائم رتع وشاب خشع لجعلت
السماء فوقكم حديداً والارض تحتكم رصاصاً والتراب رماداً ولا انزلت عليكم
من السماء قطرة ولا انبت من الارض حبة واصببت عليكم العذاب صباً **السورة العاشرة**
يا ابن آدم قد جاءكم الحق من ربكم الآية فانكم لم تحسنوا الا لمن احسن اليكم ولم تصلوا الا من
وصلكم ولم تكلموا الا من كلمكم ولم تطعموا الا من اطعمكم ولم تنصفوا الا من انصفكم
ولم تكرموا الا من اكرمكم فليس لاحد على فضل انما المؤمنون الذين آمنوا بالله
ورسوله الذين يحسنون لمن اساء اليهم ويصلون لمن قطعهم ويطعمون
لمن احرمهم وانصفوا لمن خانهم وكلموا لمن حاجرهم واكرموا من اهانكم
السورة الحادية عشرة يا ايها الناس انما الدنيا دار من لا دار له ومال من لا مال له
ولها يجمع من لا عقل له وبها يفرح من لا يقين له وعليها يحرص من لا توكل له

ويطلب شهواتها من لا معرفة له فمن اخذ نعمة زايلة وحيوة منقطعة و
شهوة فانية نقل ظلم نفسه وعصى ربه ونسى ربه ونسى آخرته وعزه حيوته
السورة الثانية عشر يا ابن آدم اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم الآن فكما لا تهتدون
السبيل الا بالدليل فكذلك لا تهتدون طريق الجنة الا بالعلم فكما لا يجمعون
المال الا بالتعب كذلك لا يدخلون الجنة الا بالصبر على العبادة فتقربوا الى
بالنوافل واطلبوا رضائى برضاء المساكين فان رضائى لا تفارقهم طرفة عين
يا موسى اسمع ما اقول والحق اقول انه من تكبر على مسكين الا حشرته يوم القيمة
صورة الذرة تحت اقدام الناس ومن تعرض لهتك ستر مسلم هتك مثله
هتك ستره سبعين مرة سبعين مرة ومن تواضع العالم رفعه فى الدارين ومن
اهان مؤمنا فقد بارزنى بالمحاربة ومن احب مؤمنا صافحته الملائكة فى الدارين
سرا وفى الآخرة جهرا السورة الثالثة عشر يا ابن آدم اطيعوا اننى بقدر حوايجكم الى واعصونى
بقدر صبركم على النار فتزودوا الدنيا بقدر سكونكم فيها وتزودوا الآخرة بقدر مسكنكم
ولا تنظروا آجالكم المتاخرة وارزاقكم الحاضرة وذنوبكم المستورة وكل شئ هالك الا
وجهى لو خفتم من النار كما خفتم من الفقر لاغنيتكم من حيث لا تحتسبون
ولو رغبتم فى الجنة كما رغبتم فى الدنيا لاسعدتكم فى الدارين ولا تمنوا قلوبكم
بحب الدنيا فزادلها قريب السورة الرابعة عشر يا ابن آدم كم من سراج اطفاه الريح
وكم من غنى افسده الغنى وكم من صحيح عابد افسده العجب كم من فقير
افسده الفقر وكم من غنى افسده الغنى وكم من صحيح افسده العافية
وكم من عالم افسده العلم يا ابن آدم ان تعصونى وان تجوعونى واسلفونى
وعاملونى ان ربكم عندى ما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على
قلب بشر لا تنفد خزائنى ولا ينقص ملكى انا الوهاب السورة الخامسة عشر
يا ابن آدم دينك لحمك ودمك وان صلح دينك صلح لحمك ودمك وان
فسد دينك فسد لحمك ودمك فلا تكن كالمصباح يضئ ويحرق
نفسه

نفسه واخرج حب الدنيا عن قلبك فانى لا اجمع حبى وحب الدنيا فى قلب واحد
ابدا وارفق بنفسك فى جمع الرزق فان الرزق مقسوم والحريص محروم و
البخيل مذموم والنعمة لا تدوم وخير الحكمة خشية الله تعالى وخير الغنى القناعة
السورة ١٦ وخير الزاد التقوى وشر صلاحكم الكذب والنميمة وما انا بظلام للعبيد
يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ولم تنهون عما لا تنتهون ولم تامرون
بما لا تعملون وتجمعون ما لا تاكلون ولم التوبة يوما بعد يوم تاخرون وعاما بعد عام
تنتظرون آلكم من الموت امان ام بايديكم براءة من النيران ام تحققتم الفوز رسيد ن بهشت
بالجنان وبطرتكم النعمة وغركم من الله طول الآمال فلا تغرنكم الصحة والسلام فان
اياماكم معلومة وانفاسكم معدودة وسرايركم مكشوفة واستاركم مهتوكة فاتقوا الله
يا اولى الالباب وقدموا ما فى ايديكم لما بين ايديكم يا ابن آدم تقدم على عملك فانك
فى هدم عمرك من يوم خرجت من بطن امك فدنوا كل يوم من قبرك فلا تكن كالحطب
السورة ١٧ الذى يحرق نفسه بالنار لغيره لا اله الا الله حقا حقا محمد عبدى ورسولى
يا ابن آدم انا ملك لا ازول اعمل بما امرتك فانته عما نهيت حتى اجعلك ملكا
لا تزول يا ابن آدم انا حى لا اموت اعمل بما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك
حيا لا تموت يا ابن آدم انا ملك اذا قلت لشئ كن فيكون اطعنى فيما امرتك وانته
عما نهيت حتى اذا تقول لشئ كن فيكون يا ابن آدم اذا كان قولك مليحا وباطنك
قبيحا فانت رئيس المنافقين واذا كان ظاهرك مليحا وباطنك قبيحا وانت اهلك
الهالكين يا ابن آدم لا يدخل جنتى الا من تواضع لعظمتى وقطع نهاره بذكرى و
كف نفسه عن الشهوات من اجلى ويواخى القريب ويواسى الفقير ويرحم
المصائب ويكرم اليتيم ويكون له كالاب الرحيم والارامل كالزوج الشفيق
فمن كان هذه صفة ان دعانى لبيته وان سألنى اعطيته السورة ١٨
يا ابن آدم الى لم تشكرونى والى لم تسيونى والى لم تكفرونى ولست بظلام
للعبيد والى متى تجحد نعمتى ورزقك ياتيك فى كل يوم من عندى والى متى

تجفو نوم اجفانك واذا طلبت التطبيب لبدنك فمن يشفيك من ذنوبك فقد
شكوت وسخط قضائي فيك اذا لم يجد احدكم قوتا ثلاثة ايام وقال انا بشر وليس
بخير فقد جحد نعمتي ومنع الزكوة ماله فقد استخف بكتابي واذا وقت الصلوة ولم
يفرغ لها فقد غفل عني واذا قال ان الخير من عندي والشر من ابليس فقد جحد ربوبيتي
وجعل ابليس شريكا لي السورة ١٩ يا ابن آدم اصبر وتواضع ارفعك واشكرني ازيدك و
استغفرني اغفر لك وادعني استجب لك واسئلني اعطيك تصدق لي ابارك
لك في رزقك صل رحمك انسئ في اجلك واطلب مني العافية بطول الصمت
والسلامة صغر في الوحدة والاخلاص في الورع والزهد في التوبة والعبادة في العلم
والغنى في القناعة يا ابن آدم كيف تطمع في العبادة مع الشبع وكيف تطلب جلاء
القلب مع كثرة النوم وكيف تطمع الخوف من الله تعالى مع خوف الفقر وكيف تطمع
الورع مع الحرص على الدنيا وكيف تطمع حب الله تعالى مع حب الدنيا وكيف تطمع
في مرضاة الله تعالى مع احتقار الفقراء والمساكين السورة ٢٠ يا ايها الناس لا عقل
كالتدبير ولا ورع كالكف عن الاذى ولا حسب ارفع من الادب ولا شفيع كالتوبة
لا عبادة كالعلم ولا صلوة الا مع الخشية ولا فقر الا بالصبر ولا غنى كالتوفيق ولا
قرين ازين من العقل ولا رفيق اشين من الجهل يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املأ
قلبك غنى وبيدك رزقا وجسمك راحة ولا تغفل عن ذكري فاملأ قلبك فقرا
وبدنك تعبا وصدرك هما وغما وجسمك سقما ودنياك عسرا السورة ٢١ يا ابن
آدم الموت يكشف اسرارك والقيمة تبلوا اخبارك والكتاب يهتك استارك
واذا اذنبت ذنبا صغيرا فلا تنظر الى صغره ولكن انظر الى من عصيت واذا
رزقت رزقا قليلا فلا تنظر الى قلته ولكن انظر الى من رزقك اياه يا ابن
آدم لا تامن مكري فان مكري اخفى عليك من دبيب النمل على الصفا في الليلة
المظلمة يا ابن آدم هل اديتم فرايضي كما امرتكم وهل واسيتم المساكين باموا
لكم وهل احسنتم الى من اساء اليكم وهل عفوتم الى من ظلمكم وهل وصلتم
عن

عن قطعكم وهل انصفتم من خانكم وهل كلمتم من هاجركم وهل ادبتم اولادكم
وسئلتم العلماء عن امر دينكم ودنياكم فاني لا انظر الى صوركم ولا الى محاسنكم
ولكن انظر الى قلوبكم واعمالكم وارضى بهذه الخصال السورة ٢٢ يا ابن آدم
انظر الى نفسك والى جميع خلقي فان وجدت احدا اعز عليك من نفسك فاصرف
كرامتك اليه والا فاكرم نفسك بالتوبة والعمل الصالح ان كانت عليك عزيزة
فيا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم واتقوا الله قبل يوم القيمة ويوم
الواقعة ويوم التغابن ويوم الحاقة ويوم كان مقداره خمسين الف سنة ويوم
لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون ويوم الصاخة ويوما عبوسا قمطريرا
ويوما لا تملك نفس لنفس شيئا ويوم الدمدمة ويوم الزلزلة ويوم القارعة فا
التقوا الله يا اولي الالباب مواقع الجهال قبل الصيحة والزلزال اذا شيبت
من هوله الاطفال ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وعصينا السورة ٢٣ يا ايها
الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا يا موسى بن عمران صاحب البيان اسمع كلامي
الوانا اني انا الله الملك الديان ليس بيني وبينك ترجمان لبشر اكل الربا
والعاق لوالديه بغضب الرحمن ومقطعات النيران يا ابن آدم اذا وجدت قساوة
في قلبك وسقما في بدنك وحراما في رزقك فاعلم انك تكلمت فيما لا يعنيك يا ابن
آدم لا يستقيم دينك حتى لا يستقيم قلبك ولا يستقيم قلبك حتى لا يستقيم لسانك
ولا يستقيم لسانك حتى يستقيم عيونك فقد رضيت الشيطان وغضب الرحمن
يا ابن آدم لسانك اسد ان اطلقته اهلكك فطرف لسانك السورة ٢٤
يا ابن آدم ان الشيطان لكم عدو مبين ما تتخذوه عدوا فاعملوا اليوم الذي تحشرون
فيه الى الله تعالى فوجا فوجا وتقفون بين يديه الله صفا صفا وتقرؤن الكتاب حرفا
حرفا وتسئلون عما تعملون سرا وجهرا انتم تساق المتقون الى الجنان وافدا وفدا
والمجرمون الى جهنم وردا وردا الكفاكم من الله وعدا ووعيدا فاني انا الرب فاعرفوني
وانا المنعم فاشكروني وانا الغفار فاستغفروني وانا المقصود فاقصدوني

وانا العالم بالسرائر فاحذروني التورية ٥ب شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام بشر
كل محسن بنجاة وكل المسيء هالك ومن عرف الله فاطاعه نجى ومن عرف الشيطان فعصاه
سلم ومن عرف الباطل فاتقاه فاز ومن عرف الدنيا فدفعها خلص ومن عرف الآخرة
فطلبها وصل ان الله يهدي من يشاء واليه تقلبون يا ابن آدم اذا كان الله تعالى
قد تكفل لك الرزق فطول اهتمامك لماذا كان الخلف مني حقا فالبخل لماذا وان
كان ابليس عدوا فالغفلة لماذا وان كان الحساب والمرور على الصراط حقا
جمع المال لماذا وان كان عقاب الله تعالى بالنار حقا فالمعصية لماذا وان كان
ثواب الله تعالى في الجنة حقا فالاستراحة لماذا وان كان كل شيء لقضائي وقدري
فالجزع لماذا لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم التورية ٤ب يا ابن آدم
اكثروا من الزاد فان الطريق بعيد بعيد وجددوا السفينة فان البحر عميق عميق
وخففوا الحمل فان الصراط دقيق دقيق واخلصوا العمل فان الناقد بصير بصير
واخروا نومكم الى القبر وفخركم الى الميزان وشهوتكم الى الجنة وراحتكم الى
الآخرة ولذاتكم الى الحور العين وكونوا لي اكن لكم وتقربوا الي انته انته الدنيا
وتبعدوا من النار وتبغضوا الفجار وحبوا الابرار فان الله لا يضيع اجر
المحسنين التورية ٥ب يا ابن آدم كيف تعصوني وانتم تعجزون من حر الشمس
والرمضاء وان جهنم لها سبع طبقات فيها نيران تأكل بعضها بعضا وفي كل
فيها سبعون الف دار من النار في كل شعب سبعون الف مدينة من
النار وفي كل مدينة سبعون الف قصر من النار وفي كل قصر سبعون الف تابوت
وفي كل تابوت سبعون الف عقرب من النار وعلى كل تابوت سبعون الف شجرة
من الزقوم وتحت كل شجرة سبعون الف وتد من النار ومع كل وتد سبعون
الف سلسلة من النار وفي كل سلسلة سبعون الف ثعبان من النار و
طول ثعبان سبعون الف ذراع وفي جوف كل ثعبان بحر من السم الاسود
ولكل

وصف جهنم

ولكل عقرب سبعون الف ذنب من النار طول كل ذنب سبعون الف فقارة و
في كل فقارة سبعون الف رطل من السم الاحمر فبنفسي حلفت والطور وكتاب
مسطور في رق منشور والبيت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور يا ابن
آدم ما خلقت هذه النيران الا لكل كافر وبخيل ونمام وعاق الوالدين
وآكل الربا ومانع الزكوة والزاني وجامع الحرام ومؤذي الجيران الا من تاب
وآمن وعمل صالحا فارحموا انفسكم يا عبدي فان الابدان ضعيفة والسفر
بعيد والحمل ثقيل والصراط دقيق والنار تلظى والمنادي اسرافيل والقاضي
رب العالمين التورية ٦ب يا ايها الناس كيف رغبتم ورضيتم في الدنيا فانها
فانية ونعيمها زائل وحيوة منقطعة فان عندي للمطيعين الجنان بابوابها
الثمانية وفي كل جنة سبعون الف روضة من الزعفران وفي كل روضة سبعون
الف مدينة من اللؤلؤ والمرجان وفي كل مدينة سبعون الف قصر من الياقوت
وفي كل قصر سبعون الف دار من الزبرجد وفي كل دار سبعون الف بيت من الذهب
وفي كل بيت سبعون الف دكان من الفضة وفي كل دكان سبعون الف مائدة سفره
وعلى كل مائدة سبعون الف صحفة من الجواهر وفي كل صحفة سبعون الف لونا
من الطعام وعلى حول كل دكان سبعون الف سرير من الذهب الاحمر في كل
سرير سبعون الف فراش من الحرير والديباج والاستبرق وعلى حول كل سرير
سبعون الف نهر من ماء الحيوان واللبن والخمر والعسل المصفى ووسط
كل نهر سبعون الف لون من الثمار كذلك في كل بيت سبعون الف خيمة
من الارجوان وعلى كل فراش حور من الحور العين بين يديه الف وصيفة كأنهن
بيض مكنون وعلى كل رأس كل قصر من تلك القصور سبعون الف قبة من
الكافور وعلى كل قبة سبعون الف هدية من الرحمن ما لا عين رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر على قلب بشر وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون
وحور عين كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون ولا يموتون

وصف بهشت

ولا يهرمون ولا يحزنون ولا يبكون ولا يتعبدون ولا يصلون ولا يصومون ولا
يمرضون ولا يبولون ولا يتغوطون لا يمسهم فيها نصب وما هم عنها مخرجين
ممن طلب جاتي دار كرامتي وجواري فيطلبها بالصدق والاستهانة بالدنيا
والقناعة بالقليل شهدت نفسي لنفسي وعيسى وعزير عبدان من عبادي
ورسولان من رسلي السورة ٢٩ يا ابن آدم المال مالي وانت عبدي مالك من
مالي الا ما اكلت فافنيت او لبست فابليت او تصدقت وابقيت انما
انت على ثلثة اقسام فواحد لي وواحد لك وواحد بيني وبينك واما الذي
لي فروحك واما الذي لك فعملك واما الذي بيني وبينك فمنك الدعاء ومني
الاجابة يا ابن آدم تورع تعرفني وتجوع تراني واعبد تجدني وتعرضني
يا ابن آدم اذا كانت الملوك تدخل النار بالجور والعرب بالعصبية والعلماء
بالحسد والفقراء بالكذب والتجار بالخيانة والحراث بالجهالة والعباد
بالريا والاغنياء بالتكبر فاين من يطلب الجنة السورة ٣٠ يا ايها الذين
آمنوا اتقوا الله حق تقاته وتزودوا للموت قبل ملاقاته ولا تموتن الا وانتم
مسلمون يا ابن آدم مثل العلم بلا عمل كمثل الرعد والبرق بلا مطر ومثل العمل
بلا علم كمثل الشجر بلا ثمر ومثل العلم والعمل بلا زهد وخشية كبذر يذرع
على الصفا ومثل العلم عند الاحمق كمثل الدر والياقوت عند البهيمة ومثل
الموعظة عند من لا يرغب فيها كمثل المزمار عند القبور ومثل الصدقة
بالحرام كمثل من يغسل القذر ببوله ومثل الصلوة بلا زكوة المال كمثل
الجسد بلا روح ومثل العمل بلا توبة كمثل البنيان بلا اساس افامنوا
مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون السورة ١٣٠ يا ابن آدم بقدر
ما يميل قلبك الى الدنيا اخرج محبتي عن قلبك فاني لا اجمع حبي وحب الدنيا
في قلب واحد ابدا تجرد لعبادتي واخلص من الريا عملك البستك
محبتي اقبل الي وتفرغ لذكري اذكرك فوق العرش اذكرني في الصحة والغنى
اذكرك

اذكرك في الفقر والغنا اذكرني في التصدق والصفا اذكرك في الملاء الاعلى اذكرني
بالاحسان على الفقراء اذكرك بالجنة المأوى اذكرني بالعبودية اذكرك بالربوبية
اذكرني بالتضرع اذكرك بالتكرم اذكرني بالتلفظ اذكرك بالتلطف اذكرني
بترك الدنيا اذكرك بنعيم الآخرة اذكرني في الشدة الهالكة اذكرك بالنجاة
الكاملة يا ابن آدم اذكروني استجب لكم ادعوني بلا غفلة استجب لكم بلا مهلة ادعوني
بالقلوب الخالية استجب لكم بالدرجات العالية ادعوني بشفاعة زبلة استجب لكم
بكرامة كاملة ادعوني بالاخلاص والتقوى استجب لكم بالجنة والتقوى استجب بالمأوى
ادعوني بالخوف والرجا اجعل لكم من كل امر فرجا ومخرجا ادعوني بالاسماء استجب لكم
ببلوغ المطلب لا اسنا ادعوني في دار الخراب والفنا استجب لكم في دار الثواب والبقاء
يا ابن آدم كم تقول الله وقلبكم في غير الله ولسانك يذكر الله وقلبك في غير الله
وتخاف غير الله وترجو غير الله ولو عرفت الله لما اهمك غير الله وتذنب وتستغفر فان
الاستغفار مع الاصرار توبة الكذابين فما ربك بظلام للعبيد السورة ٣١ يا ابن
آدم اجلك يضحك بآمالك وقضائي يضحك من حذرك وتقديري يضحك من
تدبيرك وآخرتي تضحك من دنياك وقسمتي تضحك من حرصك فاجمل فان رزقك مقسوم موزون
معروف مكنون مخزون فبادر الموت بعملك لآخرتك فان رزقك لا ياكله غيرك
نحن قسمنا بينكم معيشتكم في الحيوة الدنيا يا دنيا مري على اوليائي كي تحببوا لقائي
تحلوا على اعدائي كي يكرهوا لقائي يا ابن آدم الموت نازل بك وان كرهت فاصبر
لحكم الله بما شاء السورة الثالثة والثلثون بسم الله الرحمن الرحيم يا ابن آدم تريد واريد
ولا يكون الا ما اريد يا ابن آدم من قصدني عرفني ومن عرفني ارادني ومن ارادني طلبني ومن
طلبني وجدني ومن وجدني خدمني ومن خدمني ذكرني ومن ذكرني ذكرته يا ابن آدم لا
تخلص عملك حتى تذوق اربع اموات موت الاحمر وموت الاصفر وموت الابيض
وموت الاسود فالموت الاحمر هو احتمال الجفا وكف الاذا والموت الاصفر الجوع
والاعسار والموت الابيض العزلة والموت الاسود مخالفة النفس للهوى ولا

تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله السورة ٣٤ بسم الله الرحمن الرحيم يا ابن آدم ملائكتي
يتعاقبون الليل والنهار ليكتبوا عليك ما تقول وتفعل من قليل وكثير فالسماء
تشهد عليك بما أرى منك والارض تشهد عليك بما عملت على ظهرها والشمس والقمر
تشهدان بما تقول وتفعل وانا مطلع عليك محصيا خطرات قلبك فلا تفعل
عن نفسك فان لك في الموت شغلا وعن قليل انت راحل وكل ما قدمته من الخير و
الشر حاصل بلا زيادة ولا نقصان وسوف ترى ما انت فاعل يا ابن آدم ليس ياتيك الحلال
الا قطرة والحرام ياتيك كالسيل ومن صفي عنه صفي دينه السورة ٣٥ بسم الله الرحمن الرحيم
يا ابن آدم لا تفرح بالغنى بالدنيا فلست بمخلد ولا تجزع من الفقر فليس هو عليك بجزم ولا تقنط
بالبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء فان الغني عزيز في الدنيا
ذليل في الآخرة والفقير ذليل في الدنيا عزيز في الآخرة وان عز الآخرة ابقى وابهى
يا ابن آدم اذا رأيت الرزق محبوسا اكثر من ثلثة ايام فقل اعوذ بالله من غضب الله
يا ابن آدم المال مالي والاغنياء وكلائي والفقراء عيالي فمن بخل بمالي على عيالي
احرقته بناري ولا ابالي يا ابن آدم ثلث واجبات عليك زكاة مالك وصلة رحمك
وقرى ضيفك فان لم تفعلهن فاني امرغك صرعة اجعلك نكالا للعالمين
يا ابن آدم ان لم ترحم جارك كما ترى حال عيالك لم انظر اليك ولم اقبل منك ولم استجب
دعاءك يا ابن آدم لا تتكبر فان اولك نطفة قذرة من مني من اي وجه خرجت
من مخرج البول من الصلب والترائب يا ابن آدم اذكر ذل الموقف بين يدي الله
فاني لم اغفل عن سرائرك طرفة عين اني عليم بذات الصدور السورة ٣٦ بسم الله
يا ابن آدم كن سخيا فان السخا من جنس اليقين والسخا من الايمان والايمان
من الجنة يا ابن آدم اياك والبخل فان البخل من الكفر والكفر في النار يا ابن آدم اتق
دعوة المظلوم فانها لا يحجبها شيء لولا اني احب الصفح والمغفرة لما ابليت
اباك آدم رددته الى الجنة يا ابن آدم لولا ان العفو احب شيء عندي لما ابليت
احدا بالذنب يا ابن اعطيتك الايمان والمغفرة من غير سؤال وتضرع فكيف ابخل
بالجنة

بالجنة مع سؤالك وتضرعك يا ابن آدم اذا اعتصمت هديتك واذا توكلت على
كفيتك واذا توكلت على غيري قطعت اسبابك من السموات والارض يا ابن آدم
لا تدع صلوة الصبح فان من صلاها يدعو له ما طلعت عليه الشمس يا ابن ادم
عصيت امري وركبت معصيتي فمن ذا الذي يحفظك من عذابي يوم القيمة
يا ابن آدم احسن خلقك مع الناس حتى احببك في قلوب الصالحين واغفر
ذنبك يا ابن آدم ضع يدك على صدرك فما تحبه لنفسك احببه للمسلمين يا ابن
آدم اطلب الآخرة ودع الدنيا فان شبرا من الآخرة خير من الدنيا وما فيها يا ابن
آدم انت في طلب الدنيا والآخرة في طلبك يا ابن آدم لا تحزن على ما فاتك من
الدنيا ولا تفرح بما اتاك منها فان الدنيا اليوم لك وغدا لغيرك وانت
في طلب الحيوة والموت في طلبك يا ابن آدم فتهيأ للموت قبل وروده ولو تركت
الدنيا لاحد من عبادي لتركتها للانبياء حتى يدعوا عبادي الى طاعتي يا ابن
آدم كم من غني جعله الموت فقيرا وكم من ضاحك صار بالموت باكيا وكم من عبد
بسطت له الدنيا فطغى وترك طاعتي وصار عليها فدخل النار وكم من عبد
قترت عليه فصبر ومات فدخل الجنة السورة ٣٧ بسم الله يا ابن آدم قلبك
موافق لسانك ولسانك موافق عملك وعملك خالصا من غيري فانا العفو
فلا اقبل الا خالصا فان قلب المنافق وراء لسانه مخالف لعمله وعمله لغير الله
يا ابن آدم ما تكلمت بكلمة ولا نظرت بنظرة ولا خطوت بخطوة الا ومعك
ملكان وعليك يا بني آدم ما خلقتكم لتجمعوا الدنيا بعضا الى بعض بل خلقتكم
لتعبدوني طويلا وتشكروني كثيرا وتسبحوني بكرة واصيلا فان الرزق
مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والحسود مغموم والنعمة ما تدوم
والناقد بصير فقوموا يا بني آدم لو ان اخوانكم تجدوا ريح ذنوبكم لما جالسوكم
وذنوبكم كل يوم بالزيادة وعمرك بالنقصان فلا تدهم عمرك بالباطل والغفلة
فان اردت المزيد اصحب القلوب واحذر ابناء الدنيا وخالط ابناء

المساكين يابن آدم اخدمني فاني احب من يخدمني فانك عبد ذليل عاجز ضعيف
وانا رب جليل قادر قوي السورة ١ ٨ يابن آدم لا تكسر مركبه وعاد على
لوح من خشب في وسط البحر ما يكون اعظم مصيبة منك لانك من ذنوبك
على يقين ومن عملك على خطر يابن آدم اني انظر اليك بالعافية واستر على ذنوبك
وانت تتفضل لي بالمعاصي وعمارتك الدنيا وخرابك الآخرة يابن آدم اذا
لم تجالس المصلحين والصالحين فلن تفلح ياموسى بن عمران اسمع ما اقول والحق
اقول ما آمن عبد حتى يامن الناس شره وكيده وغيبته وحسده وبغيه وغيبته
وحضوره وسره وعلانيته وقل ياموسى للظالمين لا يذكروني فاني لا اذكرهم فان
ذكري لهم لعنهم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر يابن آدم انك اصبحت
بين نعمتين عظمتين لا تدري ايهما اعظم عندك ذنوبك المستورة عن الناس
والثنا الحسن من الناس السورة ٩ ٨ يابن آدم لو علم الناس ما اعلم منك
ما سلم عليك احد من خلقي فاخلص من الريا والسمعة فانك عبد ذليل لرب
جليل مامور لا معرور وتزود فانك مسافر ولابد لكل مسافر من زاد يابن
آدم خزائني لا تفنى ابدا ويميني مبسوطة بالعطاء وبقدر ما تنفق انفق عليك
وبقدر ما تمسك امسك عليك يابن آدم خوف الفقر من سوء الظن بالله
ومن قلة اليقين لا تبخل على المساكين يابن آدم من اهتم بالرزق فقد شك
في كتابي ومن شك في كتابي اكبه في النار ومن لم يصدق انبيائي جحد ربوبيتي
ومن جحد ربوبيتي اكبه في النار على وجهه ولا ينال المغفرة السورة ٨
يابن آدم تفرغ لعبادتي والا املاء قلبك فقرا وبدنك تعبا وصدرك
هما وحجب دعائك واجعل دنياك عبرة ورزقك قليلا يابن آدم انا ارض
بصلوتك يوم بيوم فارض برزقك يوما بيوم يابن آدم لا اطالبني
برزق غد كما انا لا اطلبك بصلوة غد يابن آدم مهلا مهلا فان
الرزق مقسوم والحريص محروم والحسود مذموم والنعمة لا تدوم

يابن

يابن آدم احكم السفينة فان البحر عميق عميق واكثر من الزاد فان العقبة
كؤد كؤد ياموسى ان العبد يعمل في الدنيا حتى يدركه الموت فيندم ما سلف
من الذنوب والخطايا ويسال الرجعة الى الدنيا ليعمل عملا صالحا ربنا ابصرنا
فارجعنا نعمل صالحا فوعزتي وجلالي لا يردون احدا ابدا ياموسى ان
الدنيا لعب ولهو وزينة وليس للمومن منها حظ الا العبادة والهم والغم وفي الآخرة
الجنة ياموسى ان القيمة يوم شديد لا يغني والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن
والده شيئا كم من فقير قد فقره في الدنيا وخرج منها الى الآخرة وهو مسرور مشكور وكم
من غني قد ترك ماله وخرج منها الى الآخرة وهو فقير حقير يجد من ماله نادم على
عمله وجمع ماله لوارثه وكان اشد الناس عذابا يوم القيمة زدناهم عذابا فوق العذاب تمت
يتحمل ان يكون هذا الكتاب من تصانيف محمد بن الحسين الديناري فاضل كامل كذا
وجدت في بعض رسايل الدراية والرجال والله يعلم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين
والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد خلق الله تعالى خلق
شجرة ولها اربعة اغصان فسماها شجرة اليقين ثم خلق نور محمد صلى الله عليه
وآله في حجاب من درة بيضاء مثله كمثل الطاوس ووضعه على تلك الشجرة فسبح الله تعالى
عليها مقدار سبعين الف سنة ثم خلق مرآة الحياء فوضع باستقباله فلما نظر
الطاوس فيها راى صورة احسن صورة وازين هيئة فاستحيى من الله تعالى فسجد
خمس مرات فصارت علينا تلك السجدة فرضا موقتا فامر الله تعالى خمس صلوات
على محمد صلى الله عليه وآله وامته فالله تعالى نظر الى ذلك النور فعرق حياء من الله تعالى فمن
عرق راسه خلق الملائكة ومن عرق وجهه خلق العرش والكرسي واللوح والقلم
والشمس والقمر والحجاب والكواكب وما كان في السماء ومن عرق صدره خلق الانبياء
والمرسلين والعلماء والشهداء والصالحين ومن عرق ظهره خلق بيت المعمور

خلق شجرة اليقين

والكعبة وبيت المقدس ومواضع مساجد الدنيا ومن عرق حاجبيه خلق امة
من المومنين والمومنات والمسلمين والمسلمات ومن عرق اذنيه خلق ارواح
اليهود والنصارى والمجوس وما اشبه ذلك ومن عرق رجليه خلق الارض
من المشرق والمغرب وما فيهما ثم قال الله تعالى انظر امامك يا نور محمد فنظر نور محمد صلعم
فرأى من امامه نورا ومن ورائه نورا وعن يمينه نورا وعن يساره نورا
وهم علي بن ابي طالب وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام ثم سبح سبعين الف سنة
ثم خلق نور الانبياء من نور محمد صلى الله عليه وآله ثم نظر ذلك النور من هذا النور وخلق
ارواحهم فقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله ثم خلق قنديلا من العقيق
الاحمر يرى ظاهرها من باطنها ثم خلق صورة محمد كصورته في الدنيا ووضع
في هذا القنديل في قيامه كقيامه في الصلوة ثم طاف ارواح الانبياء حول
محمد صلعم فسبحوا وهللوا مقدار مائة الف سنة ثم امر الله تعالى الارواح لينظروا
اليها فينظرون اليها كلهم فمنهم من راى راسه فصار خليفة وسلطانا بين
الخلائق ومنهم من راى جبهته فصار اميرا عادلا ومنهم من راى عينه
فصار حافظا لكلام الله تعالى ومنهم من راى حاجبيه فصار نقاشا
ومنهم من راى اذنيه فصار مستمعا ومقبلا ومنهم من راى خديه فصار
محسنا عاقلا ومنهم من راى انفه فصار حكيما وطبيبا وعطارا ومنهم
من راى شفتيه فصار وزيرا ومنهم من راى فمه فصار صائما ومنهم
من راى سنه فصار حسن الوجه من الرجال والنساء ومنهم من راى لسانه
فصار رسولا بين السلاطين ومنهم من راى حلقه فصار واعظا و
موذنا وناصحا ومنهم من راى لحيته فصار مجاهدا في سبيل الله تعالى
ومنهم من راى عنقه فصار تاجرا ومنهم من راى عضديه فصار
فلاحا وسيافا ومنهم من راى عضده الايمن فصار حجاما ومنهم من راى
عضده الايسر فصار جاهلا ومنهم من راى كفه الايمن فصار صرافا
ومنهم

ومنهم من راى كفه الايسر فصار كيالا ومنهم من راى كفيه صار سخيا وكيسا
ومنهم من راى ظهر كفيه فصار بخيلا ولئيما ومنهم من راى ظهر كف الايمن فصار
صباغا ومنهم من راى انامله فصار كاتبا ومنهم من راى ظهر اصابع اليسرى
فصار خياطا ومنهم من راى ظهر اصابع اليمنى فصار حدادا ومنهم من راى صدره
فصار عالما مكرما ومجتهدا ومنهم من راى ظهره فصار متواضعا ومطيعا
بامر الشرع ومنهم من راى جنبيه فصار محاربا ومنهم من راى بطنه فصار
قانعا وزاهدا ومنهم من راى ركبتيه فصار ساجدا وراكعا ومنهم
من راى رجليه فصار صيادا ومنهم من راى تحت قدميه فصار ماشيا
ومنهم من راى ظله فصار مغنيا وصاحب الطنبور ومنهم من راى ولم ينظر
اليه فصار يهوديا ونصرانيا ومجوسيا ومنهم من لم يره ولم ينظر اليه فصار مدعيا
بالربوبية كالفراعنة وغيرها من الكافرين اعلم ان الله تعالى امر الخلق بالصلوة
على صورة اسم احمد فالقيام مثل الالف والركوع كالحاء والسجود كالميم والقعود
كالدال وخلق الخلق على صورة اسم محمد صلى الله عليه وآله فالراس مدور كالميم واليدان
كالحاء والبطن كالميم والرجلان كالدال ولا يحرق احد من الكفار على صورة
اسم محمد بل تبدل صورته صورة الخنزير ثم يحرق باب في ذكر تخليق آدم عليه السلام
قال ابن عباس خلق الله تعالى آدم من اقاليم الدنيا فراسه من تراب الكعبة وصدره من
تراب الدهناء وظهره وبطنه من تراب الهند ويديه من تراب المشرق ورجليه من تراب
المغرب وقال وهب خلق الله تعالى آدم من اراضي السبعة فراسه من الاولى وعنقه من الثانية
وصدره من الثالثة ويديه من الرابعة وظهره وبطنه من الخامسة وفخذاه وعجزه من
السادسة وساقاه وقدماه من السابعة وفي رواية اخرى قال ابن عباس خلق الله تعالى
راس آدم عم من تراب بيت المقدس ووجهه من تراب الجنة واسنانه من
تراب الكوثر ويده اليمنى من تراب الكعبة ويده اليسرى من تراب الفارس وظهره
من تراب العراق وعورته من تراب البابل ورجليه من تراب الهند وعظمه من

في ذكر تخليق آدم عم

جبل عامل

تراب الجبل وقلبه من تراب الفردوس ولسانه من تراب الطائف وعينيه من تراب
الحوض الكوثر لما كان راسه من بيت المقدس لاجرم انه صار موضع العقل
والفطينة والنطق ولما كان وجهه من الجنة صار موضع الملاحة ولما كان
اسنانه من الكوثر صار موضع الحلاوة ولما كان يده اليمنى من الكعبة صار موضع المعونة
ولما كان ظهره من العراق صار موضع القوة ولما كان عورته من البابل صار موضع الشهوة
ولما كان عظمه من الجبل صار موضع الصلابة ولما كان قلبه من الفردوس صار
موضع الايمان ولما كان لسانه من الطائف صار موضع الشهادة وجعل فيه تسعة
ابواب سبعة في راسه عيناه واذناه ومنخراه وفمه واثنان في بدنه قبله ودبره
وجميع حواس البصر في عينيه والسمع في اذنيه والذوق في فمه واللمس في اليدين
والمشي في الرجلين ويقال لما اراد الله تعالى ان ينفخ في آدم الروح امر الروح ان يدخل
في فيه ويقال في دماغه فاستدارت فيه مقدار مائتي عام ثم نزلت في عينين
فنظر الى نفسه فراى كلها طينا فلما بلغ الى اذنيه سمع تسبيح الملائكة ثم نزل الى خياشيمه
فعطس فقبل ان يفرغ من عطاسه نزل الروح الى فمه ولسانه والقنه الله تعالى
بالحمد لله فاجابه الله تعالى يرحمك ربك يا آدم ثم نزلت الى صدره فعاجل القيام
فلم يمكنه وذلك قوله تعالى وكان الانسان عجولا فلما وصلت الى جوفه اشتها الطعام
ثم انتشر الروح في جسده كله فصار لحما ودما وعروقا وعصبا وكساه الله تعالى
لباسا من ظفر يزداد كل يوم حسنا فلما قارف الذنب تبدل هذا الظفر الجلد
وبقيت منه بقية في انامله ليذكر بذلك اول حاله فلما تم الله تعالى خلقة آدم ع و
نفخ فيه الروح والبسه من لباس الجنة ونور محمد بلغ يلمع من جبهته كالقمر ليلة
البدر ثم رفع على سرير وحمل على اعناق الملائكة فقال الله تعالى لهم طوفوا به في السموات
ليرى عجائبها فيزداد يقينا فقالت الملائكة ربنا سمعنا واطعنا فحملته
الملائكة على اعناقها فطافت به في السموات مقدار مائة عام ثم خلقت له
براقا من المسك الاذفر يقال له الميمونة ولها جناحان من الدر والمرجان

فركبها

فركبها آدم وجبرئيل اخذ بلجامها وميكائيل عن يمينه واسرافيل عن يساره
وطافوا به في السموات كلها وهو يسلم على الملائكة فيقول السلام عليكم و
يقولون وعليك السلام فيقول الله تعالى يا آدم هذه تحيتك وتحية
المؤمنين من ذريتك فيما بينهم الى يوم القيمة

باب في ذكر الملائكة

في ذكر الملائكة

اعلم ان الله تعالى خلق من الملائكة الكرام اربعا اسرافيل وميكائيل وجبرئيل
وملك الموت عليهم السلام وجعلهم امور الخلايق وتدبيرهم وتدبير العالم وجعل جبرئيل
صاحب الوحي والرسالة وميكائيل صاحب الامطار والارزاق وعزرائيل صاحب الارواح
واسرافيل صاحب القرن قال ابن عباس ان اسرافيل سال الله تعالى ان يعطيه
قوة سبع سموات فاعطاه الله تعالى وقوة سبع ارضين فاعطاه وقوة الرياح وقوة
الجبال فاعطاه وقوة الثقلين فاعطاه وقوة السباع فاعطاه ومن لدن
قدميه الى راسه شعور وافواه والسن مغطاة بالاجنحة يسبح الله تعالى بكل لسان
بالف لغة وخلق من كل نفس ملكا يسبحون الله تعالى الى يوم القيمة وهم مقربون
وحملة العرش وكراما كاتبين وهم على صورة اسرافيل وينظر اسرافيل كل يوم
وليلة ثلث مرات الى جهنم فيذوب ويصير كوتر القوس ويبكي ويتضرع ولولا ان الله تعالى
مانع من بكائه ودموعه لامتلات الارض بدموعه فصارت الارض كطوفان نوح عليه السلام
ومن عظمته انه لو صب ماء جميع البحور والانهار على راسه ما وقعت قطرة على الارض

في كيفية خلق اسرافيل عم

نسخة

فصل واما ميكائيل خلق الله تعالى بعد اسرافيل بخمسمائة عام ومن راسه الى قدميه
شعور من الزعفران واجنحته من الزبرجد على كل شعر الف الف وجه وفي كل وجه الف
الف فم وفي كل فم الف الف لسان على كل لسان الف الف عين يبكي بكل عينيه رحمة
على المؤمنين الذين يذنبون وبكل لسان يستغفر الله تعالى ويقطر من كل عين
سبعون الف قطرة فيخلق من كل قطرة ملكا على صورة ميكائيل يسبحون الله
الى يوم القيمة واسماؤهم كروبيان وهم اعوان ميكائيل موكلون على المطر والنبات

والارزاق والاثمار فما من قطرة فى السماء البحار ولا ثمرة على الاشجار ولا نبات
على الارض الا وعليها ملك موكل **فصل** واما جبرئيل عم خلق الله تعالى جبرئيل
بعد ازميكائيل بخمسمائة عام وله الف وستمائة جناح من راسه الى قدمه شعور
من زعفران وشمس بين عينيه وعلى كل شعرة قمر وكواكب وكل يوم يدخل فى بحر النور
ثلثمائة وستين مرة فاذا خرج تسقط من اجنحته سبعون قطرة فيخلق الله تعالى
من كل قطرة ملكا على صورة جبرئيل يسبحون الله تعالى الى يوم القيمة واسمآءهم روحانيان وصورة ملك الموت مثل صورة اسرافيل فى الوجوه والالسنة والاجنحة **باب**
فى ذكر تخليق الموت فى الخبر عن النبى عم لما خلق الله تعالى الموت حجبه عن الخلايق
بالف الف حجاب عظمته اكثر من السموات والارض وقد شد بسبعين الف
سلسلة كل سلسلة طولها مسيرة الف عام ولا يقربون الملائكة ولا يعلمون مكانه
الا ويسمعون صوته فى كل احوال ولا يدرون ما هو الى وقت آدم عم فلما خلق
الله تعالى آدم سلط الله تعالى ملك الموت عليه قال ملك الموت يا رب وما الموت
فامر الله تعالى الحجب ان تنكشف فكشفت حتى رآه ملك الموت فقال للملائكة
قفوا وانظروا هذا الموت فوقفت الملائكة كلهم اجمعون وقال للموت طر
عليهم بالاجنحة كلها وافتح اعينك كلها فلما طارت الموت فنظرت
الملائكة فخرت مغشيا بالف عام فلما افاقوا قالوا ربنا اخلقت اعظم منه خلقا
قال الله تعالى انا خلقته وانا اعظم منه وقد يذوق منه كل خلق فقال الله تعالى يا عزرائيل
قد سلطتك عليه فقال يا الهى بأى قوة آخذه فانه عظيم فاعطاه الله تعالى قوة فاخذه
ملك الموت فسكن فقال الموت يا رب تاذن لى حتى انادى فى السمآء مرة فاذن
له فنادى الموت باعلى صوته فقال انا الموت الذى افرق بين كل حبيب وانا
الموت الذى افرق بين المرء وزوجته وانا الموت الذى افرق بين البنات
والامهات وانا الموت الذى افرق بين الابن والآباء وانا الموت الذى
افرق

حكاية ملك الموت

افرق بين الاخ والاخوان وانا الموت الذى اقهر القوى عن بنى آدم وانا الموت الذى
اخرب الدور والقصور وانا الموت الذى اطلبكم ولو كنتم فى بروج
مشيدة ولم يبق مخلوق الا يذوقنى واذا نزل الموت الى احد قام بين
يديه على صورته ثم قال النفس من انت وما تريد فيقول انا الموت الذى
اخرجك من الدنيا واجعل اولادك يتيما وزوجتك ارملة ومالك
موروثا بين وارثك الذى لا يحبك فى الدنيا فانك لم تقدم خيرا لنفسك
اليوم جئت اليك ولا تفعل خيرا من بعدى فاذا سمع النفس حول وجهه
الى الحايط فيرى الموت قايما بين يديه فحول وجهه الى الجانب الاخرى يرى
الموت بين يديه فيقول الموت الم تعرفنى انا الموت الذى قبضت روح والدك
وانت تنظر ولم تنفعونا اليوم آخذ روحك حتى اولادك ولم ينفعهم وانا
الموت الذى قد افنيت القرون الماضية اكثرها قوة منك ثم يقول له ملك الموت
كيف رايت الدنيا فيقول رايتها مكارة غدارة ثم خلق الله تعالى الدنيا
على صورة عجوزة فقالت الدنيا يا عاصى ما تستحى انك اذنبت فى ولم تمنع
عن المعاصى انك طلبتنى وانا ما طلبتك لا تفرق حلالا من الحرام فظننت
انك لا تفرق من الدنيا فانى برى منك ومن عملك وبرى ماله قد وقع
فى ملك غيره فيقول يا عاصى كسبتنى بغير حق ولا تصدقتنى على الفقراء و
المساكين اليوم وقعت فى يد عدوك قوله تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون
الا من اتى الله بقلب سليم فيقول يا رب ارجعنى لعلى اعمل صالحا فيما
تركت فيقول الله تعالى ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها ثم اخذ روحه ان
كان مؤمنا فعلى السعادة وان كان منافقا فعلى الشقاوة كقوله تعالى
كلا ان كتاب الابرار لفى عليين وقوله تعالى كلا ان كتاب الفجار
لفى سجين **باب** فى ذكر ملك الموت كيف ياخذ الارواح عن

حكاية الدنيا

عن مقاتل بن سليمان ان ملك الموت كان له سرير في السماء السابعة وقيل في السماء
الرابعة خلقه الله تعالى من نور وله سبعون الف قائمة وله اربعة اجنحة مملوء جميع
جسده بالعيون والالسنة وليس احد من خلقه من الانسان والطيور وكل ذي
روح الا وله في جسده وجه وعين ويد بعددهم واذا تم فياخذ بتلك اليد
الروح وينظر بالوجه الذي يحاذيه به وكذلك يقبض روح المخلوق في كل مكان
فاذا ماتت نفس احد في الدنيا ذهبت عين من جسده وقيل ان له اربعة
اوجه وجه كان من قدامه والثاني على راسه والثالث على ظهره والرابع من
تحت قدميه فياخذ ارواح الانبياء والملائكة على وجه راسه وارواح المومنين
من قدامه وارواح الكافرين من وراء الظهر وارواح الشياطين والجن من تحت
قدميه واحدى رجليه على جسر جهنم والاخرى على سرير الجنة ويقال ومن عظمته
لو صبت ماء جميع البحور والانهار على راس ملك الموت وما وقعت قطرة على
الارض وقال ان الدنيا في عين ملك الموت كخوان قد وضع كل شيء ووضع بين
يدي رجل ليأكله فيأكل منه ما شاء فكذلك ملك الموت في الخلائق ويغلب
الدنيا كما يغلب الانسان درهما ويقال لا ينزل ملك الموت الا للانبياء
والرسل وله خليفة على ارواح السباع والبهائم ويقال ان الله تعالى اذا افنى
الخلق كله من الناس وغيره يظهر ملك العيون التي في جسد ملك الموت
كلها وبقي ثمانية يقال هي اسرافيل وميكائيل وجبرائيل وعزرائيل واربع من
حملة العرش واما معرفة انتهاء الآجال ان ملك الموت اذا دفع اليه نسخة
الموت والمرض يقول الهي متى اقبض روح العبد وعلى اي حال وهيئة
اقبض يقول الله تعالى يا ملك الموت هذا علم غيبي لا يطلع احد غيري و
لكن اعلمك اذا حان موته واجعل لك علامات تقف عليه وان الملك
الذي موكل على الانفاس ياتي اليه فيقول تمت نفس فلان والذي على ارزاقه

في انتهاء الآجال

واعماله

واعماله يقول تم رزق فلان وعمله فان كان من السعداء تبين على اسمه الذي هو مكتوب
في صحيفة التي عند ملك الموت خط من نور حول اسمه وان كان من الاشقياء تبين
خط سود حول اسمه ثم لا يتم ملك الموت علم ذلك حتى تسقط عليه ورقة من الشجرة
التي تحت العرش مكتوب على الورقة اسمه ثم يقبض روحه وروي عن كعب ان
الله تعالى خلق شجرة تحت العرش عليها اوراق بعدد كل الخلق فاذا انقضى اجل العبد
وبقي له من عمره اربعون يوما سقطت ورقة على عزرائيل فيطلع بذلك فامر
بقبض روح صاحبها وبعد ذلك يسمون له ميتا في السماء وهو حي في الارض اربعون
يوما ويقال ان صكا ينزل على ملك الموت من عند الله تعالى فيها اسم من امر بقبض
روحه والموضع الذي يقبض فيه والسبب الذي يقبض عليه وذكر ابو الليث السمرقندي
ينزل قطرتان من تحت العرش على اسم صاحبه احدهما خضراء والاخرى بيضاء
واذا وقعت خضراء على اي اسم كان عرف انه شقي واذا وقعت البيضاء على
اي اسم كان عرف انه سعيد واما معرفة المواضع التي يموت فيها ويقال ان
الله تعالى خلق ملكا موكلا بكل مولود يقال له ملك الارحام فاذا ولد المولود امر ان
يدرج في النطفة التي فيها من تراب الارض التي تموت عليها فيلد وحيث ما يدور
حتى يعود الى موضع تربته فيموت فيها وعلى هذا يدل قوله تعالى قل لو كنتم في بيوتكم
لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم وعلى هذا حكاية وهي ان ملك الموت
كان يظهر في زمان الاول فدخل يوما على سليمان بن داود وعنده فاحد النظر في شاب
عنده فارتعد الشاب منه فلما غاب ملك الموت قال يا نبي الله لو رايت ان تامر الريح
تحملني الى الصين فعاد ملك الموت الى سليمان فساله عن سبب نظره الى الشاب فقال
اني امرت ان اقبض روحه في ذلك اليوم في الصين وفي خبر آخر يقال ان ملك الموت
كان اعوانا يقومون بقبض الارواح الا ترى انه روي ان رجلا التقى على لسانه
اللهم اغفر لي ولملك الشمس فاستاذن هذا الملك ربه في زيارته فلما نزل

عليه قال بلى انك تكلم الله تعالى فما حاجتك قال حاجتي ان تحملني الى مكانك
فتسأل ملك الموت ان يخبرني باقتراب اجلي قال فحمله واقعده مقعده من
الشمس ثم صعد الى ملك الموت وذكر ان رجلا من بني آدم القى على لسانه ان
يقول كلما صلى اللهم اغفر لي ولملك الشمس وطلب مني ان اطلب منك ان
تعلمه اجله متى قرب ليستعد له فينظر ملك الموت الى كتابه وقال هيهات
ان لصاحبك شانا عظيما وانه لا يموت حتى يجلس مجلسك من الشمس قال
قد جلس منها وقال ملك الموت يوفي رسلنا على ذلك وهم لا يعلمون اما

اما آجال البهايم

اجال البهايم ففي الخبر ان النبي صلعم قال آجال البهايم كلها في ذكر الله تعالى فاذا تركوا
ذكر الله تعالى قبض الله ارواحهم وليس لملك الموت من ذلك شيء وقد قيل ان الله تعالى
هو قابض الارواح وانما اضيف ذلك الى ملك الموت كما اضيف الموت الى القاتل
والموت الى الامراض وعلى هذا يدل قوله تعالى يتوفى الانفس حين موتها باب
في ذكر جواب الارواح وفي الخبر ان ملك الموت اذا اراد قبض الروح فيقول
الروح لا اطيعك ما لم تؤمر بذلك فيقول ملك الموت امرت بذلك فيطلب
الروح منه العلامة والبرهان فيقول ان ربي خلقني وادخلني في جسدي و
لم تكن عند ذلك فالآن تريد ان تاخذني فيرجع ملك الموت الى الله تعالى فيقول
الله تعالى اقبضت روح عبدي فيقول ملك الموت ان عبدك قال كذا وكذا و
يطلب مني البرهان فيقول الله تعالى صدق روح عبدي يا ملك الموت اذهب
الى الجنة وخذ تفاحة عليها علامتي وارها روح عبدي فيذهب ملك الموت

في ذكر جواب الاعضاء

فياخذها وعليها مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم فيريه فاذا رآه روح العبد يخرج
مع النشاة باب في ذكر جواب الاعضاء وفي الخبر اذا اراد الله تعالى قبض
روح عبد يجي ملك الموت من قبل الفم ليقبض روحه منه فيخرج الذكر من
فمه فيقول لا سبيل لك من هذه الجهة وانما اجرى فيه ذكر ربي فيرجع
ملك

ملك الموت الى الله تعالى كيت كيت فيقول الله تعالى اقبض من جهة اخرى فيجي من قبل اليد
ليخرج منها فيقول لا سبيل لك الي فاني تصدقت كثيرة ومسحت راس اليتيم
وكتبت العلم وضربت السيف على عنق الكفار ثم يجي الى الرجل فيقول لا سبيل من قبلي
فاني مشيت الى الجماعة والاعياد ومجلس العلم والعلماء ثم يجي الى الاذنين فيقولا
لا سبيل لك من قبلنا فاني بهما سمعت القرآن والذكر ثم يجي الى العين فتقول العين
لا سبيل لك من قبلي فاني نظرت الى المصاحف ونظرت في وجه العالم فينصرف ملك الموت الى الله تعالى
ويقول يا رب غلبتني اعضاء العبد بالحجة وقالت كذا وكذا فيقول الرب علق اسمي على
كفك وارِه روح المؤمن حتى يراه روح عبدي فيكتب ملك الموت اسم الله تعالى على كفه
ويريه روح المؤمن فيجيبه فيخرج روح المؤمن فمن بركة اسم الله تعالى قوله تعالى اولئك كتب في قلوبهم

في وداع بعض الاعضاء بعضا

الايمان وقوله تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه فينصرف عليكم العذاب
وهول القيمة وذكر في الخبر اذا وقع العبد في النزع ينادي من قبل الرحمن دعه حتى
يستريح فاذا بلغ الى الصدر قال دعه حتى يستريح وكذلك الى الركبتين والسرة واذا بلغ
الى الحلق جاء نداء دعه حتى يودع بعض الاعضاء بعضها فيودع العين بالعين فيقول
السلام عليكم الى يوم القيمة وكذلك الاذنان واليدان والرجلان ويودع الروح
والنفس فنعوذ بالله من وداع الايمان اللسان والمعرفة الجنان فبقي اليدان
بلا حركة والرجلان لا حركة لهما والحدقة لا نظر لهما والاذنان لا سمع لهما والبدن
لا روح له ولو بقي اللسان بلا ايمان والقلب بلا معرفة فكيف حال العبد في اللحد لا يرى
بعد لا ابا ولا اما ولا اولادا ولا اخوانا ولا اصحابا ولا افراشا ولا احجابا فلو لم يرى
الجنة فقد خسر خسرانا عظيما وقال اكثر ما يسلب الايمان وقت النزع اعاذنا

في ذكر الشيطان

الله تعالى واياكم من سلب الايمان باب في ذكر الشيطان كيف يسلب الايمان
وفي الخبر انه يجي الشيطان اليه فيجلس عند يساره فيقول له اترك هذا الدين
نقل اثنين حتى تنجو من هذه الشدة فاذا كان الامر كذلك فالخطر شديد

وعليك بالبكاء والتضرع واحياء الليلة وكثرة الركوع والسجود ولتنجوا من العذاب
انشاء الله تعالى قال ع اى ذنب اخوف لسلب الايمان قال فى الخبر ترك الشكر على الايمان
وترك خوف الخاتمة وظلم العباد وجاء فى الخبر من كان هذه الخصال الثلثة فالاغلب
يخرج من الدنيا كافرا الامن ادركته السعادة ويقال اشد حال الميت حال النزع
العطش واحتراق الكبد ففى ذلك الوقت يجد الشيطان عليه فرصة من نزع الايمان
لان المؤمن يعطش فى ذلك الوقت فيجئ الشيطان عند راسه مع قدح من ماء
من الجمد فيحرك له فيقول المؤمن اعطنى من الماء ولا يدرى انه شيطان فيقول
قل لا صانع للعالم حتى اعطيك فان لم يجبه فيجئ الى موضع قدميه فيحرك القدح
فيقول المؤمن اعطنى من الماء فيقول قل كذب الرسل حتى اعطيك فمن ادركته
الشقاوة يجيب الى ذلك ويخرج من الدنيا كافرا ومن ادركته السعادة يرد كلامه
ويلتفت امامه كما حكى عن ابى زكريا الزاهد لما حضرته الوفاة فاتاه صديق
عليه وهو فى سكرات الموت ولقنه لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله فاعرض
الزاهد وجهه ولم يقل وقال له ثانيا فاعرض عنه وقال له ثالثا فقال لا اقول
فغشى صديقه فلما كان بعد ساعة وجد ابو زكريا خفة ففتح عينيه فقال هل
قلتم لى شيئا قالوا نعم عرضنا عليك الشهادة ثلثا فاعرضت فى المرتين وقلت
فى الثالثة لا اقول قال اتانى ابليس عليه اللعنة ومعه قدح من الماء ووقف على يمينى
وحرك القدح وقال لى اتحتاج الى الماء فقلت بلى فقال لى قل عيسى بن الله
فاعرضت عنه ثم اتانى من قبل رجلى فقال لى كذلك وفى الثالثة قال قل لا اله
فقلت لا اقول فضرب القدح على الارض وولى هاربا فانا رددت على ابليس
لا عليكم فانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان عليا ولى الله وعلى
هذا جاء فى الخبر عن منصور بن عمار قال اذا دنى موت العبد قسم ما له
على خمسة المال للوارث والروح لملك الموت واللحم للدود والعظم للتراب
والحسنات

والحسنات للخصوم ثم قال ان ذهب الوارث بالمال يجوز وان ذهب ملك الموت
بالروح يجوز وان ذهب الدود باللحم يجوز وان ذهب الخصوم بالحسنات يجوز
ويا ليت الشيطان لا يذهب بالايمان عند الموت فانه يكون خروجا من الدين
باب فى ذكر النداء وفى الخبر اذا فارق الروح من البدن نودى من السماء
بثلث صيحات يا ابن آدم اتركت الدنيا ام الدنيا تركتك اجمعت الدنيا
ام الدنيا جمعتك اقتلت الدنيا ام الدنيا قتلتك واذا وضع على المغتسل
نودى بثلث يا ابن آدم اين بدنك القوى لما اضعفك واين لسانك الفصيح
لما اسكتك واين احبائك لما اوحشك واذا وضع فى الكفن نودى بثلث
تذهب الى سفر بعيد بغير زاد وتخرج من منزلك فلا ترجع ابدا وتصير الى بيت
اهول واذا حمل على الجنازة نودى بثلث طوبى لك ان كان عملك خيرا وطوبى لك
ان كنت تائبا طوبى لك ان كنت صحبتك رضوان الله تعالى وويل لك ان كنت صحبتك
سخط الله واذا وضع للصلوة نودى بثلث يا ابن آدم كل عمل عملته تراه ساعة (فيه نداء القبر)
وان كان عملك خيرا تراه خيرا وان كان شرا تراه شرا واذا وضعت الجنازة
على شفير القبر نودى بثلث يا ابن آدم كنت على ظهرى ضاحكا فصرت فى بطنى باكيا
وكنت على ظهرى فرحا فصرت فى بطنى حزينا وكنت على ظهرى ناطقا فصرت فى بطنى
ساكتا فاذا ادبر الناس عنه يقول الله تعالى يا عبدى بقيت فريدا وحيدا وتركوك
فى ظلمة القبر وقد عصيتنى لاجلهم وانا ارحمك اليوم رحمة يتعجب منه الخلائق
وانا اشفق عليك من الوالدة بولدها باب فى ذكر الارض والقبر قال انس بن
مالك ان الارض تنادى كل يوم بعشرة كلمات تقول يا ابن آدم تسعى على ظهرى ومصيرك
فى بطنى وتعصى على ظهرى وتعذب فى بطنى وتضحك على ظهرى وتبكى فى بطنى
وتاكل الحرام على ظهرى ويأكلك الديدان فى بطنى وتفرح على ظهرى وتحزن
فى بطنى وتجمع الحرام على ظهرى وتذوب فى بطنى وتختال على ظهرى وتذل فى بطنى
يا ابن آدم

وتمشي مسرورا على ظهري وتقع حزينا في بطني وتمشي في الجامع على ظهري وتقع وحيدا في بطني
وفي الخبر ان القبر ينادي كل يوم ثلث مرات انا بيت الوحشة انا بيت الظلمة
انا بيت الدود ماذا اعتددتني ويقال ان القبر ينوح كل يوم خمس مرات
يقول انا بيت الوحدة فاجعل مونسي قراءة القرآن انا بيت الظلمة فنوّرني بصلوة
الليل وانا بيت التراب فاحمل الفراش وهو عمل الصالح انا بيت الافاعي فاحمل
الترياق وهو بسم الله الرحمن الرحيم وبحمل الدموع انا بيت سوال منكر ونكير
فاكثر في ظهري لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم **باب** في ذكر نداء الروح
بعد الخروج وفي الخبر عن عايشة قالت كنت قاعدة متربعة في البيت فاذا دخل
رسول الله فاردت ان اقوم له كما كان عادتي عند دخوله فقال مكانك فقعدت
فوضع راسه في حجري فنام مستلقيا على قفاه فطلبت شيبة في لحيته فرايت فيها
تسعة عشر شعرا بيضا فتفكرت في نفسي فقلت انه يخرج من الدنيا ويخلو الدنيا
عنه فبكيت حتى سال دمعي على خدي وتقاطر منه على وجهه فانتبه من نومه فقال
ما الذي ابكاك يا شقية فقصصت عليه القصة ثم قال يا شقية اية حالة اشد على
الميت فقلت الله ورسوله اعلم فقال بل قولي انت قلت لا تكون حالة اشد
من حال وقت خروجه من داره ويقعد اولاده خلفه يقولون وا اباه واابتاه
فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان هذا الشديد وانه ليكون اشد منه قالت عايشة لا تكون
حالة اشد على الميت من ان يوضع في لحده ويحثى عليه التراب ويرجع احباؤه
ويسلمونه الى الله تعالى مع عمله فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان هذا الشديد وانه لاشد منه قلت
الله ورسوله اعلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان اشد الحالة على الميت حين يدخل الغسال داره
ليغسله فيخرج خاتم الشباب من اصابعه وينزع قميص العروس عن بدنه ويرفع
عمامة المشايخ والفقهاء عن رؤسهم فعند ذلك ينادي روحه حين يرى بدنه
عاريا صاح بصوت يسمع كل الخلايق الا الثقلين فينادي يا غسال بالله عليك

ان

ان تنزع ثيابي برفق فاني الساعة قد استرحت من محاربة ملك الموت واذا صب
عليه الماء صاح كذلك يقول يا غسال لا تصب ماءك على الاحر ولا بردا فان جسدي
محترق بخروج الروح فاذا فرغ من غسله ووضع في كفنه فشد مواضع قدميه نادى
بالله يا غسال ان لا تشد كفن راسي حتى يرى وجهي اهلي واولادي واقرباني
وان هذا اخر رويتي بالله يا جماعتي لا تعجلوني حتى اودع داري واهلي ومالي
ثم ينادي بالله تركت امرأتي ارملة واولادي يتيما فعليكم ان لا توذوهم
فاني اليوم اخرج من داري ولا ارجع ابدا واذا حمل الجنازة فيقول بالله
يا جماعتي لا تعجلوني حتى اسمع صوت اهلي واولادي واقربائي فاني اليوم افارقهم
الى يوم القيمة فاذا وضع الجنازة وخطوا بها ثلث خطوات ينادي بصوت يسمع
كل شيء الا الثقلين ويقول يا احبابي واخواني واولادي لا تغرنكم الدنيا كما غرتني
ولا يلعبن بكم الزمان كما لعبني واعتبروا مني فاني خلفت ما جمعت لورثتي
ولم يحملوا من خطيئاتي شيئا وللدنيا يحاسبني الله واذا صلوا على جنازته ورجع
بعض اهله واصدقائه من المصلين فيقول بالله اخواني ان كنت اعلم ان
الميت ينسى لكن لا بهذه الساعة رجعتم رجعتم قبل ان دفنتموني يا اخواني
اني كنت اعلم ان الميت ابرد من زمهرير في قلوب الاحياء ولكن لا بهذه
واذا وضع في لحده يقول بالله يا ورثتي جمعت مالا كثيرا من الدنيا وتركت لكم
فلا تنسوني بكثرة خيركم وعلمتكم القرآن والاداب فلا تنسوني بدعائكم
وعلى هذا حكاية عن ابي قلابة وهو ما روي عنه انه نزل في المنام مقبرة
كان قبورها قد انشقت واموات قد خرجوا منها وقعدوا على شفير القبر
وكان بين يدي كل واحد منهم طبق من نور فرأى فيما بينهم رجلا من جيرانه
لم ير بين يديه من نور فسأله فقال ما لي لا ارى بين يديك النور قال
لهولاء اولاد واصدقاء يدعون لهم خيرا ويتصدقون لاجلهم وهذا

فصل ثواب الصدقة الى الميت

التور حتى يعدون اليهم وكان لي ابن غير صالح ولا يدعو لي ولا يتصدق لاجلي ولهذا لا نور لي
وانا خجل بين جيراني فلما انتبه ابو قلابة دعا ابنه واخبره بما رأى فقال الابن انا
قد تبت على يديك فلا اعود الى ما كنت عليه ابدا فاشتغل في الطاعات والدعاء
لابيه والصدقة لاجله فلما اتت عليه مدة رأى ابو قلابة في منامه تلك المقابرة على حالها
ورأى نورا اضوء من الشمس اكثر من نور اصحابه فقال يا قلابة جزاك الله عني
خيرا بقولك نجوت من النيران ومن خجلة الجيران وفي الخبر ان ملك الموت قد
دخل على رجل بالاسكندرية فقال له الرجل من انت فقال انا ملك الموت
فارتعدت فرايصه وهي اللحم التي بين الجنب والكتف فقال له ملك الموت ما هذا
الذي ارى قال خوفا من النار قال ملك الموت أأكتب لك كتابا تنجو من النار
به قال بلى واتى بالصحيفة وكتب فيها بسم الله الرحمن الرحيم وقال هذا براءة من النار
فسمع هذا القول رجل عارف فصاح بهم حبيب لذة فكيف قربه ثم قال الناوس
يقول ان الدنيا مع ملك الموت لا يساوي بدانق وانا اقول ان الدنيا بلا ملك
الموت لا يساوي بدانق لانه يوصل الحبيب الى الحبيب باب في ذكر المصيبة
على الميت روي في الخبر ان من اصيب بمصيبة فخرق بها ثوبها او ضرب صدرا
فكانما اخذ رمحا وحارب ربه روي عن النبي صم من سود بابا عند المصيبة
او ثيابا او خرق ثوبا او خرب دكانا او كسر شجرة بنى له بكل شعرة في بدنه بيتا في النار
وكانما اشرك في دم سبعين نبيا ولا يقبل الله تع منه صرفا ولا عدلا ما دام
ذلك السواد على بابه وثيابه وضيق الله تع عليه قبره وشدد عليه حسابه ولعنه
كل ملك ما بين السماء والارض وان لطم خدا او خدش وجها حرم الله تع
عليه الجنة وفي الخبر اذا مات ابن آدم اجتمعت الصياح في داره فيقول ملك
الموت ما هذه الصياح فوالله ما نقصت من احد منكم عمرا ولا رزقا ولا
ظلمت على احد منكم فان كان صياحكم مني فاني عبد مامور وان كان

من

من الميت فهو مقهور وان كان من الله تع فانتم كافرون بالله فوالله ان لي بكم
عودة ثم عودة حتى لا يبقى منكم احد قال الفقيه النوح حرام ولا باس بالبكاء على
الميت والصبر افضل ان الله تع قال انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب
روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال النايحة ومن يستمعها ومن حولها من مستمعها
فعليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ويقال لما مات حسن بن علي اعتكفت
امراته على قبره سنة واحدة فلما كان رأس الحول دفعوا الفسطاط فسمعوا صوتا
من جانب هل وجدوا ما فقدوا وروي عن النبي صم لما مات ابنه ابراهيم دمعت
عيناه فقال له عبد الرحمن بن عوف يا رسول الله قد نهيتنا عن البكاء قال انما
نهيتكم عن صوتين فاجرين اجمعين صوت النوح والغناء عن خرش الوجوه وشق
الجيوب لكن هذه رحمة جعل الله تع في قلوب الرحماء ثم قال القلب يحزن و
العين تدمع ولا اقول الا ما رضي الله وروي عن وهب بن كيسان عن ابي هريرة
عن عمر ابصر امراة تبكي على ميت فنهيها فقال النبي صم دعها يا ابا حفص فان العين
باكية والنفس مصابة والعهد حديثة باب في ذكر الصبر على المصيبة وروي
عن ابن عباس قال قال رسول الله صم اول ما كتب في اللوح المحفوظ يا امر الله تع
اني انا الله لا اله الا انا ومحمد عبدي ورسولي وخيرتي من خلقي من استسلم
بقضائي وصبر على بلائي وشكر على نعمائي كتبته صديقا وبعثته من الصديقين
يوم القيمة ومن لم يستسلم لقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي فليخرج
من تحت سمائي وليطلب ربا سوائي قال الفقيه الصبر على البلاء وهو ذكر الله
عند المصائب ما يجب على الانسان لانه اذا ذكر الله تع في ذلك المكان كان رضاء
منه لقضاء الله تع وترغيما للشيطان قال علي بن ابي طالب صلوات الله عليه
الصبر على ثلثة اوجه صبر على الطاعة وصبر على المصيبة وصبر على المعصية ومن
صبر على المعصية اعطاه الله تع يوم القيمة ثلثمائة درجة ما بين كل درجتين

كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة اعطاه الله تع يوم القيمة ستمائة
درجة ما بين كل درجتين كما بين السماء والارض ومن صبر على المصيبة
اعطاه الله تع يوم القيمة سبعمائة درجة ما بين كل درجة كما بين العرش والثرى
مرتين باب في ذكر خروج الروح من البدن وفي الخبر اذا وقع العبد
في النزع وحبس لسانه يدخل عليه اربعة املاك فيقول الاول السلام عليك انا
موكل بارزاقك طلبت في الارض شرقا وغربا فما وجدت رزقك لقمة حتى دخلت
الساعة ثم يدخل الثاني فيقول السلام عليك انا موكل بشرابك في الماء وغيره طلبت
في الارض شرقا وغربا فما وجدت لك شربة من الماء حتى دخلت الساعة ثم يدخل
الثالث فيقول السلام عليك انا موكل بانفاسك طلبت في الارض شرقا وغربا فما وجدت
لك نفسا واحدا من انفاسك ثم يدخل الرابع فيقول السلام عليك انا موكل
باجالك واعمارك طلبت في الارض شرقا وغربا فما وجدت لك ساعة ثم يدخل عليه
كراما كاتبين فيقول انا موكل بلسانك فيخرج صحيفة سوداء فيعرض عليه
فيقول انظر فعند ذلك يسيل عرقه ثم ينظر يمينا وشمالا خوفا من قراءة الصحيفة
فتعمد الملك بيده فيلقيها على الوسادة ثم ينصرف الملك فيدخل ملك الموت عن
يمينه بملائكة الرحمة وعن يساره بملائكة العذاب فمنهم من يجذب الروح
جذبا ومنهم من ينزع نزعا ومنهم من ينشط نشطا فاذا بلغت الحلقوم فحينئذ
يأخذه ملك الموت فاذا كان من اهل السعادة يؤدي الى ملائكة الرحمة وان كان من اهل
الشقاوة يؤدي الى ملائكة العذاب فتاخذ الملائكة الروح فتعرج بها وان كان
من اهل السعادة فيقول الله تع ارجعوه الى بدنه حتى ينظر ما يكون من جسده
ثم يهبط الملائكة والروح معهم فيضعوه وسط الدار فينظر من يحزن عليه
ومن لا يحزن عليه وهو لا يطيق الكلام ثم تشيع الجنازة الى القبر فالله تع
عاد الروح على جسده واختلفت الروايات فيه قال بعضهم يجعل الروح في جسده
كما كان

فبيان يدخل على المحتضر اربعة املاك

كما كان في الدنيا ويجلس ويسال وقال بعضهم يكون السؤال للروح دون الجسد وقال
بعضهم يدخل الروح في جسده الى الصدر وقال آخرون يكون الروح بين جسده و
كفنه وفي كل ذلك جاء في الآثار والصحيح عند اهل العلم ان يقر العبد بعذاب القبر
ولا يشتغل قال الفقيه من اراد ان ينجو من عذاب القبر فعليه ان يلازم باربعة اشياء
ويجتنب عن اربعة اشياء اما الاربعة التي يلازمها فمحافظة الصلوات والصدقة
وقراءة القرآن وكثرة التسبيح فان هذه الاشياء تضيء في القبر وتوسعه واما
الاربعة التي يجتنب عنها الكذب والخيانة والنميمة والبول وقد قال عليه السلام
اجتنبوا من البول فانه عامة عذاب القبر منه ثم يهبط الملكان الغليظان
يخدان الارض بمخالبهما وهما منكر ونكير فيجلسانه فيقولان له من ربك
الى آخره فان كان من اهل السعادة فيقول ربي الله ونبيي محمد صم وديني الاسلام
الى آخره فيقولان نم كنوم العروس الذي لا يوقظها الا احب اهلها اليها
حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك ثم يفتحان له كوة عند رأسه فينظر منها الى منزله
ومقعده في الجنة ثم يعرجان الملكان مع الروح ويجعل الروح في قناديل
معلقة بالعرش وروي قال رسول الله صم يقول الله تع لا اخرج عبدا من عبادي من الدنيا
وانا اريد ان اغفر له الا قبضته بسيئة عملها بسقم في جسده او بضيق
في معيشته او بما يلقاني يصيبه من غم وان بقي عليه من سيئاته شيء شددت
عليه عند الموت حتى يلقاني ولا سيئة عليه وعزتي وجلالي لا اخرج عبدا
من عبادي واريد ان لا اغفر له الا وفيته بكل حسنة بصحة في جسده
او فرح في قلبه يصيبه او سعة في رزقه فان بقي من حسناته شيء هونت
عليه عند الموت حتى يلقاني ولا حسنة عليه قال الاسود كنا عند عايشة
اذ سقط فسطاط على انسان فضحكوا فقالت عايشة سمعت رسول الله صلعم
قال ما من مؤمن يشاك بشوكة الا رفع الله بها حسنة وحط عنه بها سيئة
وقد قيل لا خير في بدن لا يصيبه الاسقام ولا في مال لا يصيبه النوائب

فيما اراد ان ينجو من عذاب القبر

وفي الخبر عن النبي صلعم ان المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال الى الآخرة
نزلت عليه ملائكة من السماء بيض الوجوه وكأن وجوههم الشمس معهم اكفان
من اكفان الجنة وحنوط من حنوط الجنة فيجلسون بعيدا منه مد البصر
ثم يجيء ملك الموت فيجلس عند رأسه فيقول اخرجي ايتها النفس المطمئنة
الى مغفرة الله تعالى ورضوانه قال النبي صلعم فيخرج ويسيل كما تسيل القطرة من
السماء فيأخذونها ويضعون في ايديهم ويجعلونها في تلك الاكفان يخرج منها
ريح المسك قال فما يصعدون عن ملائكة الا قالوا ما هذه الريح الطيبة
فيقولون هذه روح فلان يذكرونه باحسن اسمائه التي كان يدعى بها
واذا انتهوا بها الى السماء فتحت لهم ابواب السماء ويشيعونه من كل سماء
ملائكة حتى ينتهوا بها الى السماء السابعة فينادي مناد من قبل الله تعالى
اكتبوا كتابه في عليين وردوه الى الارض فانها منها خلقناكم وفيها نعيدكم
ومنها نخرجكم تارة اخرى قال رسول الله صلعم فيردون روحه الى جسده
وتأتيه ملكان فيقولان له من ربك الى آخره ما تقول لهذا الرجل الذي
كان فيكم فيقول هو رسول الله انزل القرآن عليه وآمنت به وصدقته فينادي
ملك من السماء صدق عبدي فافرشوا له فراشا من الجنة والبسوه من
لباس الجنة وافتحوا له بابا من الجنة وقال رسول الله صلعم وهو يأتيه من
ريحها وطيبها ويوسع له في قبره مد بصره قال ثم يأتيه رجل حسن الثياب
طيب الريح فيقول له ابشر بالذي يسرك ربك فيقول من انت يرحمك
الله فما رأيت في الدنيا احسن منك فيقول انا عملك الصالح وان
الكافر اذا احتضر الموت نزل عليه ملائكة من السماء معهم لباس من
العذاب فيجلسان بعيدا منه حتى يجيء ملك الموت فيجلس عند رأسه
ويستخرج روحه من بدنه كما يستخرج السفود من الصوف المبلول و
اذا خرج لعنه كل شيء ما بين السماء والارض فيسمعه كل شيء الا الثقلين

فيه وسعة القبر

فيصعد

فيصعد به الى السماء الدنيا فيغلق فينادي من قبل الله تعالى ردوه الى مضجعه
فيردوه الى قبره فيأتيه منكر ونكير باهول ما يكون من الاهوال اصواتهما
كالرعد العاصف وابصارهما كالبرق الخاطف يخدان الارض بانيابهما فيجلسان
فيقولان من ربك فيقول لا ادري فينادي من جانب القبر اضرباه بمقمعة من
حديد لو اجتمع الخلايق كلها لم ينقلوها يشتعل منها قبره فيضيق حتى تختلف
اضلاعه ثم يأتيه رجل قبيح الوجه منتن الريح فيقول جزاك الله شرا فوالله
ما علمت الا كنت بطيئا عن الطاعة سريعا في المعصية فيقول من انت فما رأيت في الدنيا
اسوء منك فيقول انا عملك الخبيث ثم يفتح له بابا من النار فينظر
مقعده من النار فلا يزال ذلك حتى تقوم الساعة ويقال يفتن المؤمن في
قبره سبعة ايام والكافر اربعون يوما وقال النبي صلعم من مات ليلة الجمعة
او يوم الجمعة امنه الله تعالى من فتنة القبر وفي الخبر اذا توفي رجل ووضع في
القبر فيجيء ملك وقعد عند رأسه وعذبه وضربه ضربة واحدة بمطرقة لم
يبق عضو منه الا انقطع وتلتهب في قبره نار ثم قيل قم باذن الله تعالى
فاذا هو يقعد مستويا فصاح صيحة يسمع ما بين الخافقين الا الجن والانس
ثم يقول لهم لم فعلت هذا قال ولم تعذبني انا اقيم الصلوة واودي
الزكوة واصوم رمضان كذا وكذا قال اعذبك بانك مررت يوما بمظلوم
وهو يستغيث بك فلم تغثه وصليت يوما ولم تنزه من بولك فبان بهذا
الخبر بان نصرة المظلوم واجب كما روي عن النبي صلعم من رأى مظلوما فاستغاث
منه فلم يغثه ضرب في قبره مائة سوط من نار وروي في الخبر ان اربعة
نفر يأتيهم الله يوم القيمة على منابر من نور فيدخلهم في الرحمة قيل من اولئك
يا رسول الله قال من اشبع جائعا وقوى غازيا في سبيل الله وعان ضعيفا و
اغاث ملهوفا مظلوما وروي عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلعم
اذا وضع الميت في القبر واهيل التراب عليه يقول اهله واولاده واستاذه

في من مات ليلة الجمعة

واغرقاه فيقول الملك الموكل استمع ما يقولون فيقول نعم فيقول له
انت كنت الشريف فيقول العبد هم يقولون ذلك بالتيهم سكتوا فيضيق
عليه القبر فيختلف اضلاعه وينادى فى قبره واكسير عظماه واذل مقاماه
وضواضع نداماه واعنف سولاه حتى دخل اول ليلة الجمعة من عامه
فيقول الله تعالى اشهدكم يا ملائكتى قد غفرت له سياته ومحوت خطاياه
باحياء هذه الليلة **باب** فى ذكر الملك الذى يدخل فى القبر قبل منكر
ونكير عن عبد الله بن سلام انه قال سئلت رسول الله صلعم من اول
ملك يدخل فى القبر على الميت ملك قبل ان يدخل منكر ونكير يتلالاه
وجهه كالشمس اسمه رومان يدخل على الميت ثم يقعده فيقول له اكتب ما عملت
من حسنة ومن سيئة فيقول له باى شئ اكتب اين قلمى واين دواتى واين
مدادى فيقول له ريقك مدادك وقلمك اصبعك فيقول له على اى شئ
اكتب وليس معى صحيفة قال فيقطع عن كفنه قطعة فيناوله فيقول
هذه صحيفتك فاكتب عليها فيكتب ما عمل فى الدنيا خيرا فاذا بلغ سيئة
يستحى منه فيقول له الملك يا خاطى اما لا تستحى من خالقك حيث عملتها فى
الدنيا وتستحى منى الآن فيرفع الملك العمود ليضربه فيقول العبد ارفع عنى حتى
اكتبها فيكتب فيها جميع حسناته وسياته ثم يامره ان يطويه ويختمه فيطوى
ويقول باى شئ اختمه وليس معى خاتم فيقول اختمها بظفرك فيختمها بظفره
فيعلقها فى عنقه الى يوم القيمة كما قال الله تعالى كل انسان الزمناه طائره فى
عنقه الاية ثم يدخل بعد ذلك منكر ونكير وكذلك اذا اعطى العاصى كتابه
يوم القيمة فاذا امر الله تعالى له بالقراءة فيقرء حسناته فاذا بلغ سياته سكت
فيقول الله تعالى لم لا تقرء فيقول استحى منك يا رب فيقول الله تعالى لم لا تستحى
فى الدنيا والآن تستحى فيندم العبد ولم ينفعه الندم فيقول الله تعالى خذوه فغلوه
الاية

في ذكر رومان

الاية **باب** فى ذكر جواب منكر ونكير وفى الخبر اذا وضع العبد فى القبر اتاه
ملكان اسودان ازرقان اصواتهما كالرعد العاصف وابصارهما كالبرق
الخاطف يخدان الارض بانيابهما فياتيان من قبل راسه فيقول الراس لا تاتيان
من قبلى فرب صلوة صليت فى الليل والنهار حذرا من هذه المواضع ومشيت الى
الجماعة حذرا من هذه المواضع فياتيان من يمينه فيقول اليمين لا تاتيان من قبلى
فقد كان يتصدق بى حذرا من هذه المواضع فياتيان من قبل الشمال كذلك
فياتيان من قبل فمه فيقول الصوم لا تاتيان من قبلى فقد كان يجوع ويعطش حذرا
من هذه المواضع فيوقظانه كما يوقظ النايم ويقعدانه ويقولان ما تقول فى ربك
الى آخره فيقول اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان عليا ولى الله الى آخره
فيقولان عرفت مومنا وعشت مومنا ثم الحكمة فى سوال منكر ونكير ان الملائكة
طعنت فى آدم حيث قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها فرد الله عليهم انى اعلم ما لا
تعلمون فبعث الله تعالى ملكين الى قبر مومن يسالانه من حاله فيامرهما ان يشهد
بين يدى الملائكة بما سمعهما من العبد المومن لان اقل شهود اثنان ثم يقول
الرب يا ملائكتى قد اخذت روحه وتركت ماله لغيره وزوجته فى حجر غيره وجاءته
وضياعه واحباؤه لغيره ولم يعلم حاله سواى فقال الله ربى ومحمد نبيى الى آخره لتعلموا
انى اعلم ما لا تعلمون **باب** فى ذكر كراما كاتبين وفى الخبر ان لكل انسان
مومن ملكان احدهما يمينه والآخر يساره اما الذى فى يمينه يكتب الحسنات بغير
اذن صاحبه وان قعد قعد احدهما عن يمينه والآخر عن يساره وان مشى مشى
احدهما عن يمينه والآخر عن يساره احدهما خلفه والآخر امامه وان نام نام
احدهما عند راسه والآخر عند رجليه وفى رواية خمسة املاك ملكان بالليل و
ملكان بالنهار وملك لا يفارق فى وقت من الاوقات ذلك قوله تعالى له معقبات
من بين يديه ومن خلفه يريد بالمعقبات ملائكة الليل والنهار يحفظونه
من الجن والانس والشياطين قال مكان ملكين بين كتفيه قلمهما لسانهما

في ذكر كراما الكاتبين

ودواتهما فمهما ومدادهما ريقهما وصحيفتهما فوادهما فيكتبان اعماله الى موته
وروى فى الخبر ان صاحب اليمين امين على صاحب الشمال فاذا عمل سيئة
واراد صاحب الشمال ان يكتبها قال له صاحب اليمين امسك فيمسك سبع ساعة
فان قال العبد استغفر الله لم يكتبها وان لم يستغفر يكتب سيئة سيئة واحدة
فاذا قبض روح العبد ووضع فى قبره فيقولان الملكان ربنا وكلتنا بعبدك
حتى نكتب وقد قبضت روح عبدك فاذن لنا حتى نصعد الى السماء فيقول
الله تعالى السماء مملوة من الملائكة سبحا على راس عبدى وكبرا وهللا واكتبا
ذلك لعبدى حتى انبعثه من قبره وقال الله تعالى وان عليكم لحافظين كراما كاتبين
يعلمون ما تفعلون فسماهما كراما كاتبين لانهم اذا كتبوا حسنة يصعدون
الى السماء ويعرضون الى الله تعالى ويشهدون على ذلك ويقولون عبدك فلان
عمل حسنة كذا او كذا واذا كتبوا من العبد سيئة يصعدون بها الى السماء مع
الغم والحزن فيقول الله تعالى يا كراما كاتبين ما فعل عبدى فيسكتون حتى يسأل
الله تعالى ثانيا فيقولون الهى انت اعلم وانت ستار وامرت عبادك ان يستروا
عيوبهم فانهم يقرءون كل يوم كتابك ويمدحونك فيقولون كراما كاتبين استر
عيوبهم فانك علام الغيوب فلهذا يسمون كراما كاتبين وروى عن شداد بن
قيس انه قال سمعت رسول الله صلعم انه قال جاءنى جبرئيل عليه السلام قال يا محمد صلعم
ان الله تبارك وتعالى يقرئك السلام ويقول بلغ امتك انه من مات مفارقا
للجماعة لم يجد رايحة الجنة ولو كان اكثر من اهل الارض عملا ويجى يوم القيمة
لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا وتارك الجماعة عندى وعند الملائكة والناس
ملعون فيلعن فى التورية والانجيل والزبور والفرقان وتارك الصلوة
لا يستجاب له الدعوة ولا ينزل عليه الرحمة فى الدنيا والاخرة واهون
امتك وانغرها من شرب الخمر وقاطع الطريق ومن قاتل الف نبى والف
عالم وقال النبى صلعم سلموا على اليهود والنصارى ولا تسلموا على يهود امتى
قيل

في فضيلة الجماعة

في ذم تارك الجماعة

قيل يا رسول الله ما يهود امتك قال من سمع الاذان ولم يحضر على الجماعة وقال
من اعان لتارك الجماعة بخبز او بلغة فكانما اعان بقتل الانبياء وانه من مات
تاركا للجماعة ولا يغسل ولا يصلى ولا يدفن فى مقابر المسلمين وتارك الصلوة
بالجماعة لو صلى صلوة امتى كلها وصام صوم امتى كلها وحده وتصدق بصدقتهم
كلها وحده وقرأ كل كتاب انزل الله تعالى على الانبياء وحده لا يشم رايحة الجنة
ولا ينظر الله تعالى اليه حيا وميتا وقال النبى صلعم ايما مومن توضأ وياتى الى المسجد
ويصلى فيه مع الجماعة غفر الله ذنوبه وما ابصر به عيناه وسمع اذناه وتطلقت
لسانه وعملت به يداه ومشت به رجلاه وحدثت به نفسه فان الله تعالى
قد وعد امتى ان يدخل الجنة بغير حساب وقال النبى عم والله من حفظ خمس
صلوات فى اوقاتها واتمام ركوعها وسجودها اكرمه الله تعالى بخمس عشر خصلة ثلثة فى الدنيا
وثلثة عند الموت وثلثة عند القبر وثلثة من المحشر وثلثة عند الصراط ولقاء الله تعالى
اما الثلاثة التى فى الدنيا فزاد عمره ورزقه وماله واهله واما ثلثة التى عند
الموت فبشره بالامن من الخوف والحزن ودخول الجنة كما قال الله تعالى ربنا الله
ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التى كنتم توعدون اما الثلاثة فى القبر فيسهل عليه سوال منكر ونكير ويوسع
عليه قبره ويفتح له باب من الجنة واما الثلاثة التى فى الحشر فيخرج من القبر
فيخرج وهو يتلالأ وجهه كالقمر ليلة البدر كما قال الله تعالى يسعى نورهم بين
ايديهم وبايمانهم ويعطى كتابه بيمينه ويحاسب حسابا يسيرا اما الثلاثة التى عند
لقاء الله تعالى فرضى الله تعالى عنه والسلام عليه والنظر اليه كما قال الله تعالى سلام
قولا من رب رحيم ووجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ومن يهاون الصلوات
الخمس عاقبه الله تعالى على خمسة عشر خصلة ثلثة من الدنيا وثلثة عند الموت
وثلثة عند القبر وثلثة فى الحشر وثلثة عند لقاء الله تعالى اما ثلثة التى
فى الدنيا فيرفع البركة من رزقه ومن عمره وسيماء الصالحين من وجهه

في محافظة خمس صلوات

في فضيلة الصلوة

في عشر خصال الكلب

واما الثلثة التي عند الموت فيموت جايعا وعاطشا وذليلا اما الثلثة التي في
القبر فيضيق قبره حتى يدخل اضلاعه بعضها على بعض ويسلط عليه الحيات
والعقارب ويفتح له باب من النار واما الثلثة التي في الحشر فيخرج من قبره
مسودة الوجه ومكتوب في جبهته هذا آيس من رحمة الله تعالى ويعطى كتابه من
وراء ظهره واما الثلثة التي عند لقاء الله تعالى فلا يكلمه الله تعالى ولا ينظر اليه في يوم
القيمة ولا يزكيه وله عذاب اليم كما قال الله تعالى فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة
واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا وروى انس بن مالك رضه قال قال رسول الله صلعم
اذا قام العبد الى الصلوة وقال الله اكبر خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه واذا قال
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم كتب له بكل شعرة على بدنه عبادة سنة واذا
قرا الفاتحة فكانما حج واعتمر واذا ركع فكانما تصدق بوزنه ذهبا واذا قال سمع
الله لمن حمده نظر اليه بالرحمة واذا قال في السجود سبحان ربي الاعلى وبحمده فكانما
اعتق رقبة واذا تشهد اعطاه الله تعالى ثواب الف عام مع الف شهيد واذا اسلم
وفرغ عن صلوته فتح الله له ثمانية ابواب الجنة يدخل يوم القيمة من اي باب
شاء بلا حساب بلا عذاب وقال النبي صلعم ينبغي للمومن ان يكون اخلاقه
كاخلاق الكلب اولها يكون جايعا ابدا هذا من اخلاق الصالحين الثاني
لا يكون له موضع وهذا من اثر الصالحين والثالث لا ينوم بالليل وهذا من
افعال الصالحين والرابع ان لا يكون له مال حتى يرثه الوارث وهذا معيشة
الصالحين والخامس ان لا يفارق باب صاحبه ان طرده في يوم مائة مرة وهذا
من وفاء الصالحين وقال علي رضه طوبى لمن كان معيشته كعيش الكلب وفيه عشر خصال
الاول ليس له مال والثاني ليس له قرار والثالث الارض كلها بيت له الرابعة
اكثر اوقاته جايع الخامسة اكثر اوقاته يكون ساكنا السادسة يجول حول
البيت بالليل والنهار السابعة يقنع بما يدفع اليه الثامنة لو ضربه صاحبه
مائة جلدة لم يترك باب دار صاحبه التاسعة باخذ عقده ولا ياخذ

صاحبه

صاحبه وصديقه العاشرة اذا مات لم يترك من الميراث شيئا باب في ذكر الروح
بعد الخروج فياتي الى قبره ومنزله قال رسول الله صلعم اذا اخرج الروح من بني آدم ومضى
ثلثة ايام يقول الروح يا رب تاذن لي حتى امشي الى جسدي الذي كنت فيه فياذن
الله تعالى فيجي الى قبره وينظر من بعيد وقد سال الماء من جسده ومنخريه ومن فمه فيبكي
بكاء طويلا ثم يقول يا جسد المسكين يا حبيبي ما تذكر ايام حيوتك بهذا المنزل
الوحشة والبلاء والغم والكربة والحزن والندامة ثم يمضي اذا كان خمسة ايام
يقول يا رب تاذن لي حتى انظر الى جسدي فياذن الله تعالى له فياتي الى قبره وينظر
من بعيد وقد سال الدم من منخريه ومن فمه واذنيه صديد وقيح فيبكي بكاء طويلا
ثم يقول يا جسدي اتذكر ايام حيوتك هذا المنزل الغم والهم والمحنة والحية و
العقارب واكل الديدان وفرق جلدك وفرق اعضائك ثم يمضي فاذا كانت سبعة
ايام فيقول يا رب اتاذن لي حتى امشي وانظر الى جسدي فياذن الله تعالى له فياتي الى قبره
وينظر من بعيد وقد وقع فيه الدود فيبكي بكاء طويلا فيقول يا جسدي المسكين اتذكر
ايام حيوتك واولادك واقربائك وعزتك وغرورك ودارك وعقارك اين اخوانك
واصدقائك واين رفقائك وجيرانك الذين كانوا يوصون في جوارك اليوم
يبكون علي وعليك الى يوم القيمة وروى في الخبر اذا مات المومن دارت روحه حول
داره شهرا ينظر الى المخلف من ماله كيف يقسم ماله وكيف يودي ديونه فاذا انقضى
شهرا يرجع الى الحفرة وتدور حول قبره سنة وتنظر من يدعو له ومن يحزن فاذا
تمت سنة رفعت روحه الى حيث يجتمع فيه الارواح الى يوم ينفخ في الصور قوله تعالى
تنزل الملائكة والروح فيها يقال الروح فيها رحمة على كافر والروح بالفتح والقهر
معناه تنزل الملائكة ومعناه الروح والريحان ويقال ملك عظيم يبين الحجة
المومنين كما قال الله تعالى يوم يقوم الروح والملائكة صفا قيل ارواح بني آدم وقيل
معنى الروح جبرئيل عم ويقال روح تحت العرش تستاذن في هذه الليلة من
الله تعالى بالنزول وتسلم على جميع المومنين والمومنات من الشفقة عليهم ويقال

في ان الروح يجي الى حول داره

في تفسير الروح

٩

الروح روح الاقربا من الاموات المؤمنين ويقولون ربنا ائذن بالنزول الى منازلنا
حتى نرا اولادنا وعيالنا فينزلون في ليلة القدر كما قال ابن عباس واذا كان
يوم العيد او يوم عاشوراء او يوم الجمعة او ليلة الجمعة الاولى من رجب او ليلة
النصف من شعبان يخرج الاموات من قبورهم على ابواب بيوتهم ويقولون
ارحموا علينا في هذه الليلة بصدقة وبلقمة فانا محتاجون اليها فان لم تقدروا عليها
فاذكرونا بركعتين في هذه الليلة المباركة هل من احد يذكرونا هل من
احد يرحم علينا هل من احد يذكر غربتنا من سكن دورنا ويا من نكح نسائنا
ويا من اقام في اوسع قصورنا ونحن في اضيق قبورنا ويا من قسم اموالنا
ويا من استذل اولادنا هل من احد منكم يتفكر في غربتنا وفقرنا وكتبنا
مطوية وكتبكم منشورة وليس للميت في اللحد شي لا تنسونا بكسرة خبزكم
ودعائكم وانا محتاجون اليكم ابدا فان وجدوا الصدقة والدعاء منهم يرجعون
فرحا مسرورا وان لم يجدوا يرجعون محزونا محروما آيسا وقد قيل ان الروح
في الفواد في بعض الاعضاء لان في جميع البدن لكنها في جزء من اجزائه والدليل
عليه انه يجرح الواحد بجراحات كثيرة ولا يموت وانه يجرح الواحد جراحة واحدة
فيموت لانه اصاب في المكان الذي فيه الروح وحالت فيه وقيل الروح في كل جميع
البدن لان الموت في جميع البدن يدل عليه قوله تعالى قل يحييها الذي انشاها
اول مرة فان قيل ما الفرق بين الروح والروان قلت هما واحد وليس بينهما
فرق كما ان البدن مع اليد والرجل واحد لكن اليد والرجل يذهب ويجي و
يمشي والبدن لا يتحرك قط كذا الروان يذهب ويجي والروح لا يتحرك
ثم موضع الروح في الجسد غير معين وموضع الروان بين الحاجبين واذا
زالت الروح مات العبد واذا زالت الروان ينام العبد وكان الماء اذا
صببت في القصعة ووضعت في البيت ووقعت الشمس عليها من الكوة
شعاعها في السقف لم يتحرك القصعة من موضعها فكذلك الروح سكنت

في البدن

في البدن وشعاعها في السقف الى العرش وهو الروان فترى من الرويا في الملكوت
واما مسكن الروح بعد القبض فقد قيل مسكنها في ثقب بعدد كل حيوان
من يوم خلق آدم عم الى يوم القيمة فان كان متنعما فهناك وان كان معذبا
فهناك ويقال ان ارواح المؤمنين في حواصل طيور خضراء في عليين وارواح
الكافرين في سجين جهنم في حواصل طيور سوداء في النار وقيل ان ارواح
المؤمنين اذا قبضت رفعها الملائكة الى السماء السابعة بالاكرام والاعزاز
فينادي مناد من قبل الله تعالى اكتبوها في عليين ثم ردوها الى الارض فترد روحه
في جسده ويفتح له باب من الجنة فينظر الى موضعه منها حتى تقوم الساعة ويقال ان ارواح
الكافرين اذا قبضت رفعها ملائكة العذاب الى سماء الدنيا فيغلق ابوابها ويامر
بردها الى مضجعه ويضيق قبره ويفتح له باب الى النار فينظر الى مقعده حتى
تقوم الساعة وعلى هذا قوله تعالى حتى انهم يسمعون قرع نعالهم وانما منعوا من
الكلام وسئل عن بعض العلماء عن معادن الارواح بعد الموت قال ان ارواح
الانبياء عليهم السلام في جنات عدن وتكون في اللحد مونس اجسادهم وسجدة
لربها وارواح الشهداء في الفردوس في وسط الجنة في حواصل طيور خضراء في الجنة
تطير حيث شاءت ثم تاوي الى قناديل معلقة بالعرش وارواح اولاد المسلمين
في حواصل عصافير الجنة عند جبال المسك الى يوم القيمة وارواح اولاد المنافقين
والمشركين تترددون الى الجنة ليس لهم ماوى الى يوم القيمة يخدمون للمؤمنين
واما ارواح المؤمنين الذين عليهم ديون مظالم المعلقة في الهواء ولا يصلون
الى الجنة ولا الى السماء حتى يؤدى عنهم الديون والمظالم وارواح المسلمين المقربين
يعذب في القبر مع الجسد وارواح الكافرين والمنافقين في سجين جهنم
خالدين فيها ابدا قيل ان الروح جسم لطيف هوائي مخلوق فلذلك لا يقال
الله تعالى ذو روح لانه يستحيل ان تكون محل الاجسام وقد قيل ان الروح عرض ما

في موضع الروح بعد المفارقة

ما يستحكم لوجود غيره وقيل انه يتنشف من الهواء وقيل ان الروح عرض تنتشا من الهواء
وهذان القولان على قول من انكر عذاب القبر وروي ان اليهود اتى الى النبي صلعم
فسالوا عن الروح وعن اصحاب الرقيم وعن ذي القرنين فنزل في شانهم سورة
الكهف ونزل في الروح ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي قيل معناه من علم
ربي ولا علم لي بها وقيل ان الروح ليست بمخلوق بل هو من امر الله تعالى وامر الله تعالى
كلامه وهو محدث كما ذكر وقد قيل معناه من تكوين ربي بكلمة كن وان الامر على
ضربين امر التزام كامره بالعبادة وامر تكوين كقوله تعالى قل كونوا حجارة او
حديدا او كقوله تعالى انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون اما قوله تعالى
نزل به الروح الامين وقوله تعالى يوم يقوم الروح والملائكة صفا فقيل معناه
آدم عم وقيل ملك عظيم يقوم وحده صفا واما قوله تعالى فاذا سويته ونفخت
فيه من روحي واذا استوى خلق آدم فنفخت فيه من روح جبرئيل عم فهذه اضافة
خلق وقيل اضافة تكريم كما يقال ناقة الله وبيت الله واما قوله تعالى فنفخنا فيه من
روحنا فاضافة تكريم على ما قدمناه فنفخنا فيه من روح جبرئيل عم ونفخت فيها
وعلى هذا قيل لعيسى عم لانه خلق من نفخ جبرئيل عم وقيل يعني رحمة الله كقوله تعالى
وايدهم بروح منه اي برحمة ونصرة وبقران وبجبرئيل باب في ذكر
الصور والحشر والبعث اعلم ان اسرافيل صاحب القرن وخلق الله تعالى
اللوح المحفوظ من درة بيضاء طوله ما بين السماء والارض سبع مرات
وعلقه بالعرش مكتوب فيه ما هو كائن الى يوم القيمة ولاسرافيل اربعة
اجنحة جناح بالمشرق وجناح بالمغرب وجناح يستر عليه وجناح يغطي به
وجهه من خشية الله تعالى حييا ناكسا راسه تحت العرش واخذ قوايم العرش
على كتفيه وكاهله حتى يحمل العرش بقدرته وانه ليصغر من خشيته تعالى مثل
العصفور فاذا قضى الله تعالى شيئا في اللوح فيكشف الغطاء من وجهه و
ينظر

وينظر الى ما قضى الله من حكم وامر وليس من الملائكة اقرب مكانا من العرش
من اسرافيل بينه وبين العرش سبع حجاب وبين الحجاب الى الحجاب
مسيرة خمسمائة عام وبين جبرئيل واسرافيل سبعون حجابا من حجاب
الى حجاب مسيرة خمسمائة عام وانه قايم وقد وضع الصور على فخذه الايمن
وراس الصور على فمه ينظر الى امر الله تعالى متى امر الله تعالى فينفخ فيه فاذا انقضت
مدة الدنيا يدنو الصور الى جبهة اسرافيل فيضم اسرافيل عليه اجنحته الاربعة ثم
ينفخ في الصور ويحمل ملك الموت احد كفيه تحت الارض السابعة فياخذ
ارواح اهل السموات واهل الارضين ولا يبقى في الارض الا ابليس عليه اللعنة
ولا يبقى في السماء الا جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل عليهم وهم الذين
استثنى الله تعالى ويوم ينفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض
الا ما شاء الله تعالى وقال رسول الله صلعم ان الله تعالى خلق الصور وله اربعة
شعب شعب منها في المشرق وشعب منها في المغرب وشعب منها تحت
الارض وشعب منها فوق السماء السابعة وفي الصور ابواب بعدد الارواح
وفي واحد منها ارواح الانبياء عليهم وفي واحد منها ارواح الملائكة
وفي واحد منها ارواح الجن وفي واحد منها ارواح الانس وفي واحد منها ارواح
الشياطين وفي واحد منها ارواح البهايم والهوام حتى النملة والبقة الى
سبعين صنفا واعطاه اسرافيل عم وهو واضعه على فمه ينظر متى امر فيه
ثلث نفخات نفخة الفزع ونفخة الصعق ونفخة البعث قال حذيفة يا رسول الله
كيف الخلايق عند النفخ في الصور قال يا حذيفة والذي نفسي بيده لينفخ
في الصور ولتقوم الساعة والرجل قد رفع لقمة الى فمه ولا يطعمها والثوب
بين يديه ليلبسه لا يلبسه كذا الآ في فم البشر بمو لا يشرب باب
في ذكر نفخ الصور والفزع اعلم ان اسرافيل ينفخ نفخة الفزع
فيبلغ فزعه اهل السماء والارض الا ما شاء الله تعالى وتسير الجبال

في ذكر نفخ الصور

سيرا وتمور الماء مورا وترجف الارض رجفا اي مثل السفينة تحركة واضطراب في
الماء وتضع الحوامل حملها وتذهل المرضعة وتصير الولدان شيبا وتصير الشياطين
هاربة وقد تناثرت عليهم النجوم وكسفت الشمس وخسف القمر وكشطت السماء
من فوقهم وذلك قوله تعالى ان زلزلة الساعة شيء عظيم ويكون ذلك اربعين
سنة وروى عن ابن عباس انه قال قرأ رسول الله صلعم يا ايها الذين آمنوا اتقوا
ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم قال اتدرون اي يوم ذلك قالوا الله ورسوله
اعلم قال ذلك اليوم اليوم الذي يقول الله تعالى لآدم قم وابعث نقيا الى الجنة وشقيا
الى النار فيقول يا رب كم من الف فيقول الله تعالى من كل الف تسعمائة وتسعة وتسعين
الى النار وواحد الى الجنة فشق ذلك على القوم ووقع عليهم البكاء والحزن فقال
النبي صلعم اني ارجو ان تكونوا ربع اهل الجنة ثم قال لارجو ان تكونوا شطر اهل الجنة
ففرحوا فقال عليهم ابشروا فانما انتم في الامم كشاة في جنب البعير وانتم جزء واحد
من الف جزء وقال رسول الله صلعم ان الله تعالى خلق مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة
بين الجن والانس والبهائم والهوام منها يتعاطفون وبها يتراحمون وذخر　　في ان الرحمة مائة
تسعا وتسعين رحمة يرحم عباده يوم القيمة ثم يامر الله تعالى اسرافيل بنفخ ويقول
ايتها الارواح العارية اخرجوا بامر الله تعالى فصعق ومات اهل الارض الا ما شاء
الله تعالى وهم شهداء فانهم احياء عند ربهم كما قال الله تعالى فلا تحسبن الذين قتلوا
في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتيهم الله من فضله
وفي الخبر ان النبي صلعم قال ان الله تعالى اكرم الشهداء بخمس كرامات لم يكن　　في الشهيد كرامات
منها احد من الانبياء ولا انا احدها ان ارواح جميع الانبياء يقبض ملك الموت
وانا كذلك وارواح الشهداء يقبض الله تعالى والثانية ان جميع الانبياء يغسلون
بعد موتهم وانا كذلك والشهداء لا يغسلون والثالثة يكفنون الناس وانا
كذلك والشهداء لا يكفنون الا بثيابهم الرابعة يسمون الانبياء موتى
وانا كذلك ويقال مات محمد صلعم والشهداء احياء لا يسمون الموتى بل يقال احياء

الخامسة

الخامسة الانبياء يشفعون يوم القيمة وانا كذلك والشهداء يشفعون و
لا يشفعون كل يوم الى يوم القيمة ويقال الا ما شاء الله اثنا عشر نفسا وهم جبرئيل
واسرافيل وعزرائيل وميكائيل وثمانية من حملة العرش فبقي الدنيا بلا انسان
ولا جن ولا شيطان ولا وحش ثم يقول الله تعالى يا ملك الموت اني خلقت لك
بعدد الاولين والآخرين اعوانا وجعلت لك قوة اهل السموات والارض واني
البستك اليوم اثواب الغضب فانزل بغضبي وسطوتي الى ابليس واذقه طعم الموت
واحمل عليه مرارة موت الاولين والآخرين من الجن والانس اضعافا مضاعفة وليكن
معك من الزبانية سبعون الفا وعلى كل زبانية سلسلة من سلاسل اللظى فينادي
ملك الموت فيفتح ابواب النيران فينزل ملك الموت بصورة وهيئة لو نظر اليه اهل
السموات والارضين السبع لماتوا كلهم فينتهي الى ابليس فيزجره زجرة فاذا هو
قد صعق وله خرخرة لو سمع اهل السموات والارضين لصعقوا من تلك
الخرخرة وتلك الموت ويقول ملك الموت قف يا خبيث لاذيقك الموت كم من
عمر ادركت وكم من قرن اضللت قال فيهرب الى المشرق والمغرب فاذا هو عنده فلا
يزال الى حيث يهرب ثم يقف ابليس في وسط الدنيا عند قبر آدم عم ويقول
يا آدم من اجلك صرت رجيما ملعونا مطرودا ثم يقول ابليس يا ملك الموت باي كاس
تسقيني وباي عذاب تقبض روحي فيقول بكاس اللظى والسعير فاذا ابليس يقع
ويطرح في التراب مرة مرة حتى اذا كان في المواضع الذي اهبط فيه ولعن وقد ضربت
الزبانية بالكلاليب تخدشونه ويطعنونه فيقع في النزع ويبقى في شدة الموت
والكراهة ما شاء الله تعالى **باب** في ذكر فناء الاشياء ثم يامر الله تعالى ملك الموت
ان يفني البحار كما قال الله تعالى كل شيء هالك الا وجهه فياتي ملك الموت الى البحار و
يقول قد انقضت مدتك فيقول ائذن لي حتى انوح على نفسي ويقول اين
امواجي واين عجائبي قد جاء امر الله تعالى فيصيح عليه ملك الموت صيحة فكان ماءها
لم يكن ثم ياتي الى الجبال ويقول قد انقضت مدتك فيقول ائذن لي حتى انوح

اعلم ان اسرافيل ينفخ نفخة الفزع فيفزع اهل السماء واهل الارض الا ما شاء الله [illegible] وهم جبرئيل

موت ابليس

على نفسي فيقول اين سعودي وصعوبتي وقوتي قد جاء امر الله فيصيح عليه صيحة
فتذوب كما تذوب الحديد ثم ياتي الى الارض ويقول قد انقضت مدتك
فتقول الارض ائذن لي حتى انوح على نفسي فتنوح وتقول اين الملوك في و
هوائي واشجاري وانهاري وانواع نباتي فيصيح عليها ملك الموت صيحة فتسا
قطت حيطانها وتغور ماؤها ثم يصعد الى السماء ويصيح عليها صيحة فتنكسف
الشمس وتخسف القمر وتناثرت النجوم ثم يقول الله تعالى يا ملك الموت من بقي
من خلقي فيقول الهي انت الحي الذي لا يموت بقي جبرئيل وميكائيل واسرافيل
وحملة العرش وانا العبد الضعيف فيقول الله تعالى اقبض ارواحهم فيقبض
ثم يقول الله تعالى يا ملك الموت الم تسمع قولي كل نفس ذائقة الموت وانت
خلق للموت وانت خلق من خلقي وخلقتك فمت فيموت وفي الخبر
الآخر اذهب فمت بين الجنة والنار ولا يبقى شيء غير الله تعالى فيبقى الدنيا
خرابا ما شاء الله تعالى باب في ذكر الحشر الخلائق وفي الخبر اذا اراد الله تعالى
ان يحشر الخلائق يحيي الله تعالى جبرئيل وميكائيل وعزرائيل واسرافيل عليهم السلام
اولهم اسرافيل فياخذ الصور من عرشه فيبعثهم الله تعالى الى رضوان الجنة
فيقولون يا رضوان زين الجنان لمحمد صلعم وامته ثم ياتون مع البراق
ولواء الحمد وحلتين من حلل الجنة فاول ما يجيء من الدواب البراق
فيقول الله تعالى لهم اكسوه فيكسونه سرجا مرصعا من ياقوت حمراء ولجامها
من زبرجد خضراء وحلتين احديهما خضراء والاخرى صفراء فيقول الله تعالى
لهم انطلقوا الى قبر محمد صلعم فيذهبون فصارت الارض قاعا صفصفا فلا يدرون
قبره فيظهر مثل العمود من قبره الى عنان السماء فيقول جبرئيل ناد يا اسرافيل
انت ممن يحشر الله الخلائق بيدك فيقول اسرافيل ناد انت يا ميكائيل
فيقول الميكائيل السلام عليك ايتها الروح الطيبة ارجعي الى بدن
الطيب فلا يجيبه احد ثم ينادي اسرافيل ايتها الروح الطيبة قومي لفصل
القضاء

وقيل اربعين سنة
وقيل غير ذلك والله اعلم

القضاء والحساب والعرض على الرحمن فينشق القبر فاذا هو جالس في قبره وينفض
التراب عن راسه ولحيته فيعطيه جبرئيل حلتين والبراق فيقول رسول الله صلعم
يا جبرئيل اي يوم هذا فيقول يوم القيامة ويوم الحسرة والندامة والملامة هذا يوم
الميثاق وهذا يوم الفراق هذا يوم التلاق هذا يوم البراق فيقول يا جبرئيل
بشرني فيقول يا محمد صلعم معي لواء الحمد والتاج فيقول لست اسئلك عن هذا
فيقول جبرئيل الجنة زخرفت لقدومك والنار قد غلقت فيقول لست اسئلك
عن هذا بل اسئلك عن امتي المذنبين لعلك تركتهم على الصراط فيقول
اسرافيل وعزة ربي يا محمد ما نفخت الصور قبل الآن لجيئك فيقول الآن
طابت نفسي وقرت عيني فياخذ التاج والحلة ويلبسهما ويركب البراق باب
في صفة البراق وله جناحان يطير ما بين السماء والارضين ووجهه كوجه الانسان
ولسانه كلسان العرب وواضح الجبينين وضخيم الغرنين ودقيق الاذنين
وهما من زبرجد اخضر اسود العينين ويقال كالكوكب الدري وناصيته من
ياقوتة حمراء وذنبه كذنب البقر مكلل بالذهب الاحمر لبدة كالبقر ويقال كالطاوس
فوق الحمار ودون البغل سمي بذلك لكونه سريع السير كالبرق فلما دنى محمد صلعم ليركب
البراق جعل يضطرب يقول وعزة ربي لا يركبني الا النبي الهاشمي الابطحي
القريشي محمد بن عبد الله صاحب القرآن فيقول انا محمد فيركب ثم ينطلق الى الجنة
فيخر ساجدا فينادي ارفع راسك واسئل تعط فيقول الهي وعدتني
في امتي فيقول الله تعالى اعطيك ما ترضى ولقوله تعالى ولسوف يعطيك ربك
فترضى ثم يامر الله تعالى بالسحابة بان تمطر فيمطر السماء كمني الرجال اربعين
يوما ويكون الماء فوق كل شيء اثنا عشر ذراعا فينبت الخلق من ذلك الماء
كنبات البقل حتى تتكامل اجسامهم كما كانت ثم تطوي السماء والارض فيقول
الله تعالى لمن الملك اليوم لا يجيبه احد فيقول ثانيا وثالثا ثم يقول الله تعالى
لله الواحد القهار ثم يقول اين الجبابرة واين ابناء الجبابرة واين الملوك

واين ابناء الملوك واين الذين ياكلون رزقي ويعبدون غيري ثم يصير الجبال كالعهن
المنفوش ثم يبدل الله الارض التي وقع عليها المعاصي فتنصب الجنة عليها وتوتى بارض
من فضة بيضاء فتنصب الله الجنة عليها ففي الخبر سئل عن رسول الله صم يا رسول
الله يوم تبدل الارض اين الناس يومئذ قال سئلتني عن شيء عظيم ما سئلني عنه
غيرك ان الناس يومئذ على الصراط

باب في ذكر نفخ الصور

اعلم ان الله تعالى
يقول يا اسرافيل قم وانفخ في الصور نفخة البعث فينفخ وينادي ايتها الارواح
الخارجة والعظام النخرة والاجساد البالية والعروق المنقطعة والجلود المخرقة و
الشعور المتساقطة قوموا للفصل والقضاء فيقومون بامر الله تعالى وذلك قوله تعالى
فاذا هم قيام ينظرون وان السماء قد ذالت وان الارض قد بدلت والى العشار
قد عطلت والى الوحوش قد حشرت والى البحار قد سجرت والى النفوس قد
زوجت والى الزبانية قد احضرت والى الشمس قد كورت والى الموازين قد نصبت
والى الجنة قد ازلفت علمت نفس ما اخرت فيدل قوله تعالى قالوا يا ويلنا من
بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون فيجيبهم المومنون
فيخرجون من القبور حفاة عراة ناسئل عن النبي صم معنى قوله تعالى يوم ينفخ
في الصور فتاتون افواجا فبكى رسول الله صم حتى بل الثياب عن دموع
عينيه ثم قال ايها السائل سئلتني عن امر عظيم انه يحشر يوم القيمة اقوام اثنا
عشر صنفا الاول يحشرون يوم القيمة على صورة القردة وهم الفتانون على الناس
كما قال الله تعالى والفتنة اشد من القتل وقال النبي صم والفتنة اشد من الزنا والثاني
يحشرون على صورة الخنازير وهم آكلون للسحت قوله تعالى سماعون للكذب
اكالون للسحت والثالث يحشرون عميانا يترددون ويعقلونهم الناس
وهم يجارون في الحكم قوله تعالى واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل
ان الله نعما يعظكم به ان الله كان سميعا بصيرا والرابع يحشرون صما وبكما
وهم المعجبون باعمالهم قوله تعالى لا يحب من كان مختالا فخورا والخامس

يحشرون

او دون الاحتجاج عن النبي الناس
تحت الظلمة دون المعتز

او صارت نارا او انصدعت
بالجحيم

في نفخة يوم ينفخ في الصور
فتاتون افواجا

يحشرون ويسيل ويجري من افواههم القيح ويمضغون السنتهم وهم العلماء
الذين لا يخافون الله تعالى باقوالهم واعمالهم قوله تعالى اتامرون الناس بالبر
وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون والسادس يحشرون
وعلى اجسادهم قروح من النار وهم الشاهدون بالزور وقوله تعالى سبحانك
هذا بهتان عظيم والسابع يحشرون واقدامهم على جباههم معقودة بنواصيهم
وهم اشد نتنا من الجيفة وهم الذين يتبعون الشهوات واللذات
قوله تعالى اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالآخرة والثامن يحشرون
كالسكارى يسقطون ويقعون يمينا وشمالا وهم الذين يمنعون حق الله تعالى
قوله تعالى يا ايها الذين امنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم ومما اخرجنا لكم من الارض
والتاسع يحشرون وعليهم سراويل من قطران وهم الذين يغتابون و
يتجسسون ويمشون بنميمة اخيه والعاشر يحشرون والسنتهم خارجة
من قفائهم وهم الذين كانوا من اصحاب النميمة والحادي عشر يحشرون
سكارى وهم الذين يتحدثون في المساجد بحديث الدنيا قوله تعالى وان
المساجد لله فلا تدعوا مع الله الها آخر والثاني عشر يحشرون على صورة
الخنازير وهم الذين ياكلون الربوا قوله تعالى ولا تاكلوا الربوا اضعافا
مضاعفة وفي الخبر عن معاذ بن جبل عن النبي صم اذا كان يوم القيمة و
يوم الحسرة والندامة يحشر الله تعالى من امتي عن قبورهم اثنا عشر فوجا
اما فوج الاول فيحشرون عن قبورهم ليس لهم اليدان والرجلان فينادي
مناد من قبل الرحمن هم الذين يوذون الجيران ثم ماتوا ولم يتوبوا هذا
جزاؤهم ومصيرهم الى النار قوله تعالى والجار ذي القربى والجار الجنب واما
الفوج الثاني فيحشرون على صورة الدابة ويقال على صورة الخنازير فينادي
مناد من قبل الرحمن هولاء الذين يتهاونون على الصلوة ماتوا ولم يتوبوا
فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار قوله تعالى فويل للمصلين الذين هم عن

ايضا في النسخ
فوجا

صلوتهم ساهون اما الفوج الثالث فيحشرون الى قبورهم وبطونهم مثل الجبال
مملوة من الحيات والعقارب كمثل البغال فينادى مناد من قبل الرحمن هولاء
الذين منعوا الزكوة وماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاءهم ومصيرهم الى النار
قوله تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها فى سبيل الله تعالى فبشرهم
بعذاب اليم الآية فيجعل الله تعالى بكل دانق منها لوحا من النار وتكوى بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون واما الفوج الرابع
فيحشرون عن قبورهم ويخرج من افواههم وامعاءهم رماد والنار يخرج
من افواههم فينادى مناد من قبل الرحمن هولاء الذين كذبوا فى البيع والشرى
وماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاءهم ومصيرهم الى النار قوله تعالى يشترون بعهد الله
وايمانهم ثمنا قليلا واما الفوج الخامس فيحشرون من قبورهم اهل رايحة انتن
من الجيفة فينادى مناد من قبل الرحمن هولاء الذين كتموا المعاصى من الناس
ولم يخافوا الله وماتوا ولم يتوبوا وهذا جزاءهم ومصيرهم الى النار قوله تعالى يستخفون من الناس
ولا يستخفون من الله وهو معهم واما الفوج السادس فيحشرون من قبورهم مقطوعة الخياشيم
من الانف فينادى مناد من قبل الرحمن هولاء الذين يشهدون الزور واذا مروا باللغو
مروا كراما واما الفوج السابع فيحشرون من قبورهم ليس لهم الالسنة فى افواههم و
يجرى القيح من افواههم فينادى مناد من قبل الرحمن هولاء الذين يخفون الشهادة
وماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاءهم ومصيرهم الى النار قوله تعالى ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها
فانه آثم قلبه والله بما تعملون محيط واما الفوج الثامن فيحشرون من قبورهم ناكسين
رؤسهم ويجرى من فروجهم انهار من القيح والصديد فينادى مناد من قبل
الرحمن هولاء الذين زنوا وماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاءهم ومصيرهم الى النار
قوله تعالى ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة وساء سبيلا واما الفوج التاسع فيحشرون
من قبورهم مسودة الوجوه ومزرقة العيون وبطونهم مملوة من النار فينادى مناد
من الرحمن هولاء الذين اكلوا اموال اليتامى ظلما وماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاءهم

ومصيرهم

ومصيرهم الى النار قوله تعالى ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون فى بطونهم نارا وسيصلون
سعيرا واما الفوج العاشر فيحشرون من قبورهم مجذوما وبرصا فينادى مناد من
من قبل الرحمن هولاء الذين عاقوا الوالدين وماتوا ولم يتوبوا فجزاؤهم ومصيرهم
الى النار قوله تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا اما الفوج
الحادى عشر فيحشرون من قبورهم عميانا القلوب والاعين واسنانهم كقرن
الثور واشفاههم مطروحة الى الصدورهم والسنتهم مطروحة على بطونهم و
افخاذهم فيخرج من بطونهم القذر فينادى مناد من قبل الرحمن هولاء الذين شربوا
الخمر وماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاءهم ومصيرهم الى النار قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم
تفلحون واما الفوج الثانى عشر فيحشرون من قبورهم ووجوههم مثل قمر ليلة البدر
ويمرون على الصراط كالبرق الخاطف فينادى مناد من قبل الرحمن هولاء الذين
عملوا الصالحات وحافظوا الصلوات الخمس فى اول الوقت مع الجماعة ونهوا عن المعاصى
وماتوا على التوبة فهذا جزاءهم ومصيرهم الى الجنة بالمغفرة والرحمة والرضوان
فان الله تعالى راض عنهم وانهم راضون عن الله تعالى قوله تعالى الا تخافوا ولا تحزنوا و
ابشروا بالجنة التى كنتم توعدون وقوله تعالى رضى الله عنهم ورضوا عنه باب فى ذكر
نشر الخلايق من قبورهم ويقال ان الخلايق اذا نشروا من قبورهم يقفون وقوفا
على المواضع التى نشروا منها اربعين سنة لا يأكلون ولا يشربون ولا يجلسون
ولا يتكلمون قيل يا رسول الله بم يعرف اهل الدنيا يوم القيمة قال ان امتى غر محجلون
من آثار الوضوء وفى الخبر اذا كان يوم القيمة يبعث الله تعالى الخلايق من قبورهم
فتاتى الملائكة الى رؤس قبورهم وتمسحون رؤسهم من التراب فينتثر التراب
منهم من مواضع سجودهم فيمسح الملائكة تلك المواضع فلا يذهب التراب منها
فينادى مناد من قبل الرحمن يا ملائكتى ليس ذلك من تراب قبورهم وانما هو من
تراب محاريبهم وعلامة عليهم حتى يمرون ويعبرون على الصراط ويدخلون الجنة

في نشر الخلايق

في اجر الصائمين

حتى ان كل من ينظر اليهم يعلم انهم خدامي وعبادي وروي عن جابر بن عبد الله انه
قال قال رسول الله صلعم اذا كان يوم القيمة يبعث الله تعالى ما في القبور فاوحى الله تعالى
الى رضوان الجنان قد اخرجت الصائمين من قبورهم جايعين عاطشين فاستقبلهم
بشهواتهم الى الجنان فيصيح رضوان ايها الغلمان والولدان الذين لم يبلغوا الحلم
حتى ماتوا فياتون باطباق من النور ويجتمعون عندهم اكثر من عدد التراب واقطار
الامطار وكواكب السماء واوراق الاشجار مع الفواكه الكثيرة والاطعمة السمينة
والاشربة اللذيذة فاذا القوهم اطعموا ذلك ويقولون لهم كلوا واشربوا هنيئا
بما اسلفتم في الايام الخالية اللهم ارزقنا وروي عن ابن عباس انه قال قال رسول الله
ثلث نفر تحملهم الملائكة يوم القيمة اذا خرجوا من قبورهم وهم الشهداء والصائمون
شهر رمضان والصائمون يوم عرفة قال النبي صلعم وان في الجنة قصورا من
درر وياقوت وزبرجد وذهب وفضة فقلت يا رسول الله لمن هذا قال لمن صام
يوم عرفة ان احب الايام الى الله تعالى يوم الجمعة ويوم العرفة ومن اصبح صائما يوم
عرفة فتح الله تعالى عليه ثلثين بابا من الخير واغلق عليه ثلثين بابا من الشر
واذا افطر من شرب الماء يستغفر له كل عرق في جسده ويقول اللهم ارحم الى طلوع
الفجر وفي خبر اخر يخرج الصائمون من قبورهم ويعرفون بريح صيامهم ويتلقون
بالموائد والاباريق ويقال لهم كلوا فقد جعتم حين شبع الناس واشربوا فقد
عطشتم حين روي الناس واستريحوا فيا كلون ويشربون ويستريحون والناس
في الحساب وقد جاء في الخبر انه لا يبلى عشر نفر الانبياء والغزوة والشهداء وحامل القرآن
والموذنين والامام العادل والمراة اذا ماتت في نفاسها ومن قتل بظلم ومن
مات يوم الجمعة او ليلتها وفي الخبر قال النبي صلعم انه يحشر الناس يوم القيمة
كما ولدتهم عراة حفاة فقال رجل يا رسول الله الرجال والنساء قال نعم قال
رجل واويلاه واسوتاه ينظر بعضهم بعضا فقال النبي صلعم اشتغل الناس
يومئذ عن النظر وشخصوا ابصارهم الى السماء موقوفون اربعين سنة ولا

ظاهره اطفال الكفار وقيل ذلك بعد التكليف في القيمة

خبر مختلف صوم يوم عرفة ويوم الجمعة محمول على عدم اشتباه الهلال

يشربون

يشربون فمنهم من يبلغ العرق الى قدميه ومنهم من يبلغ الى ساقيه ومنهم من يبلغ
الى بطنه ومنهم من يبلغ الى صدره ومنهم من يغرق في بحر العرق فلا يبقى يومئذ
ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا شهداء الا يجثون بما يرى من شدة الحساب من جهة
العرق ومن طول الوقوف سئل عن رسول الله صلعم هل يحشر شبعا يوم القيمة قال نعم الانبياء
والشهداء واهلوهم وصائمون شهر رجب وشعبان ورمضان فانهم شباع لا جوع
لهم ولا عطش يسوقهم باجمعهم الى ارض المحشر عند المغرب ويقال عند بيت المقدس 9
يقال لها ساهرة قال الله تعالى فانما هي زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة ويقال الخلايق
في عرصات القيمة تكون مائة وعشرين صفا وكل صف مسيرة الف سنة ويقال المؤمنون
منهم ثلث صفوف والباقي كفرة وروي عن النبي صلعم ان امتي مائة وعشرين صفا و
هذا اصح وصفة المؤمنين انهم بيض الوجوه غرا محجلون وصفة الكافرين
سود الوجوه ومعذبين مع الشياطين باب في ذكر سوق الخلايق الى المحشر
وفي الخبر يساق الكافرين باقدامهم والمؤمنين على اكبهم قال النبي صلعم كما قال الله تعالى
يوم يحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الى جهنم وردا وقال علي بن ابي طالب
يحشر المؤمنين ركبانا بنجائبهم واذا كان يوم القيمة يقول الملائكة لا تخشوا على العباد
بل اركبوا على النجائب فانكم عباد الركوب في الدنيا كان الابتداء صلبا بيكم مركبكم
ثم بعد ذلك رحم امكم تسعة اشهر مركبكم ثم حين ولدتكم امكم حجر امكم سنتين
للارضاع وبعد ذلك عنق ابيكم ثم الخيل والبغال والحمير مركبكم في البر والسفن
في البحار وحين متم مركبكم اعناق اخوانكم وحين قمتم من قبوركم لا تمشوا رجلا
فقد مناكم نجائبكم انها الضحايا فيركبونها ويقدمون الى المولى ولذلك قال
النبي صلعم واكرم فاعظموا ضحاياكم فانها يوم القيمة مطاياكم باب في ذكر
حشر القيمة وفي الخبر اذا كان يوم القيمة يجمع الله تعالى خلق الاولين والاخرين في
صعيد واحد وتدنوا الشمس من رؤسهم ويشتد عليهم يوم القيمة حرها فيخرج
عين من النار كالظل ينادي مناديا يا معشر الخلايق انطلقوا الى ظل ممدود

فيهم ثلث فرق فرقة المؤمنين وفرقة المنافقين وفرقة الكافرين فاذا صارت الخلائق الى
ظل ممدود تنقسم ثلثة اقسام قسم للحرارة وقسم للدخان وقسم للنور فلهذا الدليل قوله
انطلقوا الى ظل ذي ثلث شعب لا ظليل الاية فالحرارة تقوم على رؤس المنافقين والدخان
تقوم على رؤس الكفار والنور تقوم على رؤس المؤمنين والحرارة للمنافقين لانهم
يجدون من الحرارة في الدنيا قال الله تعالى قالوا لا تنفروا في الحر قل يا محمد نار جهنم
اشد حرا لو كانوا يفقهون والدخان على رؤس الكفار لانهم كانوا في الظلمات في
الاخرة كذلك قوله تعالى الله ولي الذين امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين
كفروا اولياءهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات الاية وقال في صفاتهم

في صفات المؤمنين يوم القيمة

في يوم القيمة يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم وبايمانهم بشراكم
اليوم جنات تجري من تحتها الانهار قال رسول الله صلعم سبعة نفر يظلهم الله
في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله امام عادل وشاب نشا في عبادة الله تعالى ورجلان
تحابا في الله ورجل جلس في الخلوة مع المراة ذات حسنها وجمالها فقال اني اخاف الله
رب العالمين ورجل ذكر الله تعالى خاليا ففاضت عيناه من خشية الله تعالى ورجل
تصدق بيمينه حتى لا يعلم شماله ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه حتى يعود

في اهل الفضل

اليه وقال رسول الله صلعم اذا جمع الخلائق ينادي مناد اين اهل الفضل فيقوم
اناس وهم يسيرون سراعا الى الجنة فتلقاهم الملائكة ويقولون انا نراكم سراعا
الى الجنة فمن انتم فيقولون اذا ظلم علينا صبرنا واذا اساءوا الينا عفونا
فيقولون ادخلوا الجنة فهي خير العالمين ثم ينادي مناد اين اهل الصبر فيقوم
اناس ويسيرون سراعا الى الجنة فتلقاهم الملائكة ويقولون انا نراكم سراعا
الى الجنة فمن انتم فيقولون نحن اهل الصبر فيقولون ما كان صبركم فيقولون
كنا نصبر على معاصي الله تعالى فيقولون لهم ادخلوا الجنة ثم ينادي مناد اين
المتحابون في الله فيقوم اناس وهم يسيرون سراعا الى الجنة فتلقاهم الملائكة
ويقولون انا نراكم سراعا الى الجنة فمن انتم فيقولون نحن متحابون في الله

ويقولون

ويقولون ما كان تحابكم فيقولون كنا نتحاب في الله ونتباذل في الله فيقولون
لهم ادخلوا الجنة ثم قال رسول الله صلعم وتوضع الموازين للحساب بعد دخول هؤلاء

صفة لواء الحمد

الجنة واما لواء الحمد فوق السماء فسئل عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن صفة لواء
الحمد وطوله فقال طوله مسيرة الف سنة ومكتوب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله
علي ولي الله وعرضه ما بين السماء والارض سنانه من ياقوتة حمراء وقبضته من فضة
بيضاء وزجه زمردة خضراء وله ثلث ذوائب من النور ذوابة في المشرق وذوابة في المغرب
وذوابة في وسط الدنيا ومكتوب عليها ثلثة اسطر السطر الاول بسم الله الرحمن الرحيم
والسطر الثاني الحمد لله رب العالمين والسطر الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله
علي ولي الله وكل سطر مسيرة الف سنة وعنده سبعون الف لواء وتحت كل لواء
سبعون الف صف من الملائكة وفي كل صف خمسمائة الف ملك يسبحون الله تعالى
ويقدسونه ومعنى لواء الحمد انه اذا كان اللواء في القيمة منصوبا والمؤمنون حول
اللواء من لدن آدم الى قيام الساعة والكافرون في ساحة من النار ما دام لواء
الحمد منصوبا واذا من حول اللواء يساق الكفار الى النار ومن الحديث اذا كان
يوم القيمة ينصب لواء الشهداء والمؤمنين لعلي عليه السلام وكل مؤمن وشهيد تحت
لوائه ولواء الفقه لمعاذ بن جبل وكل فقيه تحت لوائه ولواء الزهد لابي ذر
وكل زاهد تحت لوائه ولواء الاذان لبلال وكل مؤذن تحت لوائه ولواء
القتيل ظلما للحسين بن علي عليهما السلام وكل مقتول ظلما تحت لوائه ولواء الربانية
لابي بكر وكل من تبعه تحت لوائه ولواء الحطم لعمر وكل من تبعه تحت لوائه ولواء
الهادية لعثمان وكل من تبعه تحت لوائه فذلك قوله تعالى يوم ندعوا كل اناس
بامامهم وفي الحديث اذا كان يوم القيمة وتقوم الخلائق ويشتد بهم العطش
ويحيطهم العرق وهم يكونون في حيرة فيبعث الله تعالى جبرئيل الى محمد صلعم
فيقول جبرئيل يا محمد ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول يا محمد مر امتك حتى
يدعوني بكلمات التي يقولون في الدنيا عند الشدائد ويقولون بلسان واحد

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد ثم
يفصل القضا وبين الخلايق ثم يقول الله تعالى لسائر الامم لو لم يكن ذكر المحمدية
لي بهذا الاسم لابقيت القضا وعليكم الى عام ثم يقضي الله تعالى بين الوحوش
والبهايم حتى انه يقضي فيكونون ابا الجما من ذات القرن ثم يقول الله تعالى للوحوش
والبهايم كونوا ترابا فعند ذلك يصيرون ترابا فلذلك يقول الكافر يا ليتني كنت
ترابا وفي الحديث عشرة من الحيوان في الجنة ناقة صالح وعجل ابراهيم وكبش
اسمعيل وبقرة موسى وحوت يونس وحمار عزير ونملة سليمان وهدهد بلقيس
وناقة محمد صم وكلب اصحاب الكهف ويصورهم الله تعالى بصورة النجبا ويدخلهم
الجنة الا ترى ان الكلب اذا دخل وسط الاحبا فلم يطرده والعاصي اذا دخل
في كهف التوحيد منذ خمسين سنة فيطرده عن الرحمة واسم الكلب
زايل عنه ويسمونه بنو ادم وقيل جربان وقيل قطمير ويكون لونه اصفر وفي
الحديث ان العالم يوم القيمة من علما امة محمد صم يقف بين يدي الله
فيقول الله تعالى يا جبرئيل خذ بيده واذهب به الى النبي صم فياخذ جبرئيل
بيده ويأتي الى النبي صم وهو ساقي من الحوض يسقي الناس بالآنية فيقوم
النبي صم ويسقي العالم بكفه فيقول الناس يا رسول الله تسقيني بالآنية و
العلماء بكفك فيقول لان الناس كانوا مشغولين في الدنيا بالتجارات
والعلماء مشغولين بالعلم وفي الخبر افضل الاعمال هو موالاة اولياء الله
ومعادات اعداء الله وعلى هذا جاء في الخبر ان موسى على نبينا وعليه السلام ناجى
ربه ومن جملة النجوى قال الله تعالى يا موسى هل عملت لي عملا قط قال موسى
الهي صليت وصمت وتصدقت لاجلك وسبحت لك وحمدت لك
وقرأت لك كتابك وذكرتك قال الله تعالى يا موسى اما الصلوة فلك برهان
واما الصوم فلك جنة واما الصدقة فلك ظل واما التسبيح فلك اشجار
في الجنة واما قراءة كتابي فلك حور وقصور واما ذكرك لي فسرور في الجنة

كلم

جنت النعيم ... ان الحكم ... حتى تعب ... ارتق

في عشرة من الحيوان في الجنة

في فضيلة العالم

كلم لك يا موسى فاتني بعمل عملت لي فقال موسى الهي دلني على عمل لك فقال الله تعالى يا موسى
هل واليت لي وليا قط وهل عاديت لي عدوا قط فعلم موسى ان افضل الاعمال
الحب في الله والبغض في الله ثم يفصل الله بين الخلايق اذا وقفوا بين يدي
رب العالمين فيقول اين اصحاب المظالم فيأتون رجال فيؤخذ من حسناته لا
يبقى منه حسنة فيؤخذ سيئة المظلوم ويوضع عليه بمكان حسناته فيقال له ارجع الى الملك
هاوية لانه لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب يعني المحاذاة على هذه الوجه وفي الحديث
اوحى الله تعالى الى موسى يا موسى قل لقومك ان يفعلوا خصلة واحدة ادخلهم الجنة
قال موسى وما هي قال الخاير امنوا خصماءهم وقال موسى يا الهي ان كانوا قد ماتوا
قال الله تعالى باربعة اشياء بندامة القلب والاستغفار باللسان ودموع العين
وخضوع الجوارح باب في ذكر قرب الجنة قال الله تعالى وازلفت الجنة للمتقين
وبرزت الجحيم للغاوين وفي الخبر اذا كان يوم القيمة يقول الله تعالى يا جبرئيل قرب الجنة
للمتقين وبرزت الجحيم للغاوين ويقرب الجنة الى يمين العرش والجحيم الى يسار
العرش ثم يمد الصراط على النار وينصب الميزان ثم يقول الله تعالى اين صفيي آدم
وخليلي ابراهيم واين كليمي موسى واين روحي عيسى واين حبيبي محمد صلوات الله
عليه وعليهم اجمعين فيقوموا عن يمين الميزان ثم يقول الله تعالى يا رضوان
افتح ابواب الجنان ويا مالك افتح ابواب النيران ثم يجيء ملك الرحمة مع
الحلل وملك العذاب مع الاغلال والسلاسل والاثواب من القطران وينادي
مناد يا معشر الخلايق انظروا الى الميزان فانه يوزن عمل فلان بن فلان ثم
ينادي يا اهل الجنة خلود لا موت فيها ويا اهل النار خلود لا موت فيها فذلك
قوله تعالى وانذرهم يوم الحسرة اذ قضي الامر الآية باب في ذكر اعظم
الساعة على العباد في الدنيا على الآخرة وفي الخبر روي ان اعظم الساعة
يرد على العباد في الدنيا عند خروج روحه اذا شخصت عيناه واشترت
منخراه وتنسا قطت شفتاه وصغرت وختناه وعرقت جبينه ويبقى اذنه

وانعقد لسانه لا يجيب جوابا ولا يرد كلاما وقد عاين ما قدم ولم ير ما خلف
من امواله وبطل ما سلف من امواله استرخت مفاصله وانقطعت آماله
وبعد منه احبائه وتفرق عنه اقرباؤه والمكان فيبقى متحيرا قد نفى عقله
ويمكر الشيطان من اختلاسه فتلك الساعة عظيمة عليه وقد غلق باب التوبة
فافضل ما يقول العبد في ذلك الوقت كلمة الشهادة واما اعظم ساعة ترد عليه
في الآخرة اذا نفخ في الصور ويبعث ما في القبور ويعلق المظلوم وتكون
الشهود الملائكة والسائل هو الله والعذاب في جهنم والنعيم في الجنة وتضع
كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله
لشديد وترى الولدان شيبا في ذلك اليوم قال الله تعالى ان كانت الا صيحة واحدة
وسيق الذين كفروا الآية ويقال تشهد عليك سبعة شهود الارض كما قال الله تعالى
يومئذ تحدث اخبارها والزمان كما جاء في الخبر ان الزمان ينادي كل يوم
انا يوم جديد وانا الى ما تعمل شهيد واللسان كما قال الله تعالى يوم تشهد
عليهم السنتهم الى آخره والجوارح يوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم
وارجلهم بما كانوا يكسبون والملكان قوله تعالى وان عليكم لحافظين كراما
كاتبين يعلمون ما تفعلون والديوان قوله تعالى هذا كتابنا ينطق عليكم
بالحق والرحمن قوله تعالى انا كنا عليكم شهودا فكيف يكون حالك يا عاصي
بعد ما شهد واعليك هؤلاء الشهود باب في ذكر تطاير الكتب
يوم القيمة حكى ابو ذر انه قال قال رسول الله صلعم ما في احد الا وله في كل يوم
صحيفة جديدة فاذا طويت ولم يكن فيها استغفار طويت وهي مظلمة واذا
طويت وفيها استغفار كان لها نور يتلألأ ما من احد في الدنيا الا و
عليه ملكان موكلان من الله تعالى يحفظانه ليلا ونهارا ويكتبان عليه
انفاسه واعماله خيرا وشرا وهذا لا وجه له قوله تعالى وان عليكم لحافظين
فيرفعان له بكل يوم كتابا وبكل ليلة كتابا ويجمع كل سنة كتبه في ليلة نصف
من شعبان

ويقال تشهد عليك سبعة شهود

من شعبان وقيل ليلة القدر ويطرح لغو كلامه ويجعل كل كتاب سجلا ولما جاء اجل
احد ووقع في النزع ويجمع تلك السجلات بعضها ببعض فلما اخرجت روحه
يطوى ويعلق في عنقه ويختم عليها ويعلق على عنقه ويجعل معه في قبره وعلى ذلك
قوله تعالى وكل انسان الزمناه طائره في عنقه اي قلدناه ديوان عمله وانما خص
العنق لانه موضع القلادة والطوق مما يزين ويشين ونخرج له يوم القيمة كتابا يلقاه
منشورا ويقول له اقرأ كتابك الذي املية في المظالم في الدنيا كفى بنفسك
اليوم عليك حسيبا فاذا جمع الله الخلائق في عرصات القيمة واراد ان يحا
سبهم تطاير عليهم كتبهم كتطاير الثلج وينادي مناد يا فلان خذ كتابك
بيمينك ويا فلان خذ كتابك بشمالك ويا فلان خذ كتابك من وراء
ظهرك فلا يقدر احد ان ياخذ كتابه الا السعداء والاتقياء يعطون كتابهم
بايمانهم والاشقياء بشمائلهم والكفار من وراء ظهورهم كما قال الله تعالى فاما من
اوتي كتابه بيمينه الى آخره وكذلك الناس في المحاسبة على ثلثة طبقات طبقة يحا
سبون ثم يهلكون وهم الكفار وطبقة يحاسبون يسيرا وهم الاتقياء وطبقة
يحاسبون ويناقشون ثم ينجون وهم العصاة وفي الحديث عن النبي صلعم
انه قال لا تزول قدماك يوم القيمة بين يدي الله تعالى حتى سئل عن عمرك بما
افنيته وعن مالك من اين اكتسبته واين صرفته وسئل عما في كتابك فاذا بلغ
آخر الكتاب يقول الله تعالى يا عبدي كل هذا عملت انت او ان ملائكتي زادوا
عليك قال لا يا رب ولكني فعلت ذلك كله فيقول الله انا الذي سترتها عليك
في الدنيا وانا اغفرها لك اليوم واذهب فاني غفرتها لك هذا حال من يناقش
في الحساب ثم ينجو بفضل الله واما الذي يحاسب حسابا يسيرا فهو من جملة
الذين قال الله تعالى فاما من اوتي كتابه بيمينه فحاسبناه حسابا يسيرا وسئل
عن النبي صلعم ما الحساب اليسير قال ينظر الرجل بكتابه فيتجاوز عنه ويقال
مثل محاسبة الله تعالى على المؤمنين يوم القيمة كمعاملة يوسف عم مع اخوته

فيه سوال عن عمرك

في محاسبة الخلايق

حيث قال لهم لا تثريب عليكم اليوم فلذلك يقول الله تعالى يا عبادي هل علمتم
ما فعلتم حين حاسبتكم فلا يقول لهم هل علمتم فانه لا طاقة في هذا الخطاب
وفي الحديث انه لما اراد الله تعالى محاسبة الخلايق ينادي مناد من قبل الله تعالى
اين النبي الهاشمي القرشي التهامي الحرمي فيعرض رسول الله صلعم ويحمد الله ويثني عليه فيتعجب
الخلايق منه فيقال ربه يا ربي لا تفضح امتي فيقول الله تعالى اعرض امتك يا محمد
فيعرضهم ويقف ويقوم كل واحد فوق قبره حتى يحاسبه الله تعالى فمن يحاسب حسابا
يسيرا لا يغضب الله عليه ويجعل سيئاته في داخل صحيفته وحسناته في ظاهر
صحيفته ويوضع على راسه تاج من الذهب مكللا بالدرر والجواهر ويلبس
سبعين حلة ويعطى ثلث اسورة سوار من الذهب وسوار من الفضة و
سوار من اللؤلؤ فيرجع الى اخوانه المؤمنين فلا يعرفونه من جماله وكماله
ويكون بيمينه كتابه وفيه اعمال حسناته والبراءة من النار مع الخلد في الجنة
فيقول لهم اتعرفونني انا فلان بن فلان قد اكرم الله بي وخلصني من النار
وخلدني في دار الجنان فلذلك قوله تعالى واما من اوتي كتابه بيمينه فسوف
يحاسب حسابا يسيرا وينقلب الى اهله مسرورا ومنهم من اوتي كتابه بشماله و
يجعل كل حسنة عملها في باطن كتابه وكل سيئة في ظاهر كتابه ويكون له عذاب
شديد وذلك الكفار لان الحسنات مع الكفار لا احساب لها ولا منفعة وذلك
من طبقات الكافرين وفيه سيئة مثل جبل حرا وابو قبيس وهما جبلان بمكة
ويكون على راسه تاج من النار ويلبس حلة من نحاس الذائب يقلده على عنقه
جبل من كبريت وتشتعل فيه النار وتغل يداه الى عنقه ويسود وجهه وتزرق
عيناه فيرجع الى اخوان الكافرين فاذا راوه يفزعون ويفرون منه ولا
يعرفونه حتى يقول انا فلان بن فلان ثم يجرونه على وجهه الى النار فهو لا
اهل الكفار الذين يؤتى كتبهم بشمالهم خلف ظهورهم بشمالهم وكمن
يأخذ من وراء ظهورهم على ما روي عن النبي صلعم ان الكفار اذا دعي

الحساب

في ذكر نصب الميزان

الحساب باسمه فيقوم ملكين من ملائكة العذاب ويشق صدره ويخرج يده
اليسرى من وراء ظهره ثم يعطيه كتابه باب في ذكر نصب الميزان
وصفته روي عن ابن عباس انه قال ينصب الميزان في يوم القيمة وله عمود
وطول كل عمود ما بين المشرق والمغرب وكفة الميزان كطباق الدنيا في طولها
وعرضها السموات والارض وتوضع احدى الكفتين عن يمين العرش و
هي كفة الحسنات والاخرى عن يسار العرش وهي كفة السيئات وبين الموازين
كرؤس الجبال من اعمال الثقلين مملوة من الحسنات والسيئات في كل يوم
مقدار خمسين الف سنة وقال يؤتى برجل ومعه تسعة وتسعون سجلا وكل
سجل مد بصره فيه خطاياه ووزره وذنوبه فيوضع في كفة الميزان ويخرج له قرطاس
مثل الانملة فيها شهادة ان لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله فيوضع
في كفة الاخرى فترجح تلك على ذنوبه كلها وعلى هذا يدل قوله تعالى فاما من ثقلت
موازينه فمعناه رجحت موازينه بالحسنات بالخير والطاعة فهو في عيشة
راضية يعني حليته في الجنة يرضاه ثم قال فاما من خفت موازينه فامه
هاوية وما ادريك ما هي نار حامية باب في ذكر الصراط قال رسول الله صلعم
ان الله تعالى خلق للنار جسرا وهو الصراط على متن جهنم مدحضة مزلقة
وجعل عليه سبع قناطير وكل قنطرة عليه مسيرة ثلث الف سنة الف منها
صعود والف منها هبوط والف منها استواء ادق من الشعر واحد
من السيف واظلم من الليل المظلم وكان عليه شعب كالرماح الطويلة لحد
السنان ويحبس العبد في كل قنطرة منها ويسال عما امر الله فالاول
يجلسه عن الايمان فان سلم من الكفر والريا نجاه الله والا يتردى
في النار والثاني عن الصلوة والثالث عن الزكوة والرابع عن الصوم
والخامس عن الحج والعمرة والسادس عن الوضوء والغسل الجنابة و
السابع بر الوالدين وصلة الرحم والمظالم فان نجى منها جاوز وافلح

في ذكر الصراط

والا يتردى في النار فان رسول الله صلعم ينادى في جميع الجسور يا رب
يا رب سلم سلم امتي فيركب الخلائق الجسر حتى يركب بعضهم بعضا
والجسر يتردد كالسفينة في البحر في يوم الريح العاصفة فيجوزون
ويسيرون فبعضهم من الناجي يسير من الزمرة الاولى كالبرق الخاطف اللامع
والزمرة الثانية كالريح العاصف والزمرة الثالثة كالفرس المسرع والزمرة
الرابعة كالناقة المسرعة والزمرة الخامسة كالرجل المسرع والزمرة السادسة
كالرجل الماشي الخفيف والزمرة السابعة كالجنين المسرع والزمرة الثامنة
كالمرأة الماشية والزمرة التاسعة كالاسد المسرع والزمرة العاشرة
يقفون على الصراط ولا يقدرون ان يجوزوا او يعبروا فبعضهم يمرون
قدر يوم وليلة وبعضهم بقدر شهر وبعضهم قدر شهرين وبعضهم قدر سنة
او سنتين وبعضهم قدر ثلث سنين ولا يزال كذلك حتى يكون آخر من يمر
على الصراط بقدر خمسة وعشرين الف سنة وروى ان الناس يجوزون و
يمرون على الصراط وكانت النيران من تحت اقدامهم ومن فوقهم ومن
عن ايمانهم وعن شمائلهم ومن خلفهم ومن قدامهم فلذلك قوله تعالى وان منكم
الا واردها كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا ونذر
الظالمين فيها جثيا والنار تاكل اصحابهم وجلودهم وتعمل في اجسادهم
حتى ان من يجوزونها يصير كالفحم الاسود ومنهم من يجوزها ولا يحس
شيئا من اهوالها ولا ينالهم شيء من نيرانها حتى اذا جاوزها فيقول اين
الصراط يقال له قد اخرجته من غير مشقة برحمة الله تعالى وقد جاء في الحديث
انه ياتي قوم ويقفون على الصراط ويقولون قد كنا نخاف من النار ولا
يجاوزونه بالمرور عليه فيبكون فياتي جبرئيل عليهم ويقول ما منعكم
ان تعبروا الصراط فيقولون انا نخاف من النار فيقول جبرئيل اذا
استقبلتم الى الدنيا بحرا عميقا كيف كنتم تعبرون فيقولون ناتي

بالمساجد

بالمساجد التي مملوة ميزها كهيئتها فيجلسون عليها ويقرؤن القرآن فيقول
الم هذه مساجدكم التي صليتم بجماعة وفي الحديث ان الله تعالى يحاسب عبده
فترجح سيئاته فيامر الله تعالى الى النار فاذا ذهب به يقول لجبرئيل ادر عبدي
واسئله هل جلست مع العلماء في الدنيا فاغفر له بشفاعتهم فيسالونه
في فضيلة العلماء
فيقول لا فيقول جبرئيل يا رب انت اعلم بحال عبدك فيقول الله اسأله
له هل جلست عالما فنسأله فيقول لا فيقول الله اسأله هل سكنت مسكنا سكن
فيه عالم فيسأله فيقول العبد لا فيقول الله تعالى لجبرئيل اسأله هل سميت ولدك
اسما يشتبه باسم العالم فان وافق اسمه نجى والا حبس فيها اربعين خريفا
روى عن زيد بن وهب عن ابن مسعود انه قال ان ناركم هذه جزء
في نسبة نار الدنيا بنسبة نار الآخرة
من سبعين جزءا من تلك النار ولو لا ضربت في البحر مرتين ما انتفعتم
منها بشيء وقال الحافظ ان ناركم هذه تتعوذ بالله من نار جهنم وروى
في الحديث ان الله تعالى ارسل جبرئيل الى مالك بان ياخذ جزءا من النار وياتي
في نسبة حرارة نار جهنم
بها الى آدم حتى يطبخ بها طعاما فقال المالك لجبرئيل كم تريد من النار فقال جبرئيل
بقدر انملة قال مالك لو اعطيتك مقدار انملة لذاب منها سبع سموات و
سبع ارضين فقال جبرئيل مقدار نصف انملة فقال مالك لو اعطيتك نصف
انملة لا تنزل من السماء قطرة ولا نبت من الارض نبات ثم ينادى جبرئيل الهي كم
اخذت من النار قال الله تعالى مقدار الذرة منها وغسلها في البحر سبعين مرة
ثم جاء الى آدم ووضعها على جبل شاهق من الجبال فذاب ذلك الجبل ورجعت
النار الى مكانها وبقي دخانها في الاحجار والحديد الى يومنا هذا فهذه النار
من دخانها تلك الذرة فاعتبروا يا اولي الابصار قال رسول الله صلعم ان اهون
عذاب اهل النار انه يؤتى برجل له نعلان منها يغلي دماغه كانه مرجل ساقط
على جمر تشتعل منه ابواب النار ويغلي بطنه ويخرج حشو بطنه من قدميه فانه يرى
اشد اهل النار عذابا وانه اهون اهل النار عذابا وان اهل النار يدعون

مالك الا بقدر ثم حولا عليهم اربعين عاما ثم يرد عليهم ويقول انكم ماكثون
ثم ينادون ربهم ويقولون ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون
فلا يجيبهم مقدار ما كانت الدنيا مرتين ثم يرد عليهم جوابا
قال اخسئوا فيها ولا تكلمون قال فليس لهم قوة بعد ذلك بكلمة واحدة و
ما كان ذلك الا زفيرا وشهيقا في النار وشبه اول اصواتهم بزفير الحمار
و آخره بشهيق قال يا مالك والذي بعثك بالحق نبيا لو ان ثوبا من اثواب اهل
النار علق بين السماء والارض لماتوا من حرها بالجيد من نتنها والذي
بعثك بالحق نبيا لو ظهر مثل راس الابرة منها لاحترق منها اهل الارض
والذي بعثك بالحق نبيا لو ان ذراعا من السلسلة التي ذكر الله تعالى في كتابه
وضع على جبل لذاب الجبل حتى يبلغ الجبل والارض الى النار والذي بعثك
بالحق نبيا لو ان رجلا عذب بالمغرب لاحترق الذي بالمشرق من شدة عذابه
نحرها شديد وقعرها بعيد وحطبها حديد وشرابها حميم وصديد و
لباسها مقطعات النيران باب في ذكر ابواب النيران لها سبعة
ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم من الرجال والنساء ولكنها مفتوحة تاكل
بعضها بعضا بعضها اسفل من بعض من باب الى باب مسيرة سبعين
سنة ولكل باب منها اشد حرا من الذي يليه سبعين ضعفا قال رسول الله صلعم
اخبرنا يا جبرئيل عن سكانها قال جبرئيل يا رسول الله الباب الاول
فيه المنافقون وال فرعون وكفرة من اصحاب المائدة واسمها هاوية
واما الباب الثاني ففيه المشركون واسمه الجحيم واما الباب الثالث ففيه الصابئون
واسمه سقر واما الباب الرابع ففيه ابليس عليه اللعنة ومن تبعه والمجوس
واسمه لظى واما الباب الخامس ففيه اليهود واسمه الحطمة واما الباب
السادس ففيه النصارى واسمه السعير وامسك وسكت عن
السابع فقال رسول الله صلعم الا تخبرني عن سكان الباب السابع
فقال

في ذنوب اهل النار

وقيل انما سموا يهودا لانهم ... عن الاسلام وعن دين موسى وقيل سموا بذلك لانهم يتهودون اي يتحركون عند قراءة التوراة جمع

اليهود مشتق من الهود اي التوبة وقيل منسوب الى يهودا وقيل ... الدال فعرب الذال جمع

الصابئون قيل هم يعبدون النجوم وقيل هم ينتقلون من دين الى آخر وقيل هم بين اليهود والمجوس جمع

النصارى عن ابن عباس ... سموا ناصرة وقيل لتناصرهم بعضهم بعضا وقيل سموا بذلك لقولهم نحن انصار الله قال الحواريون نحن انصار الله جمع

فقال جبرئيل يا رسول الله اتسألني عنه قال بلى يا جبرئيل اخبرني عن الباب السابع
فقال جبرئيل ففيه اهل الكبائر من امتك الذين ماتوا ولم يتوبوا فخر النبي صلعم
مغشيا عليه فوضع جبرئيل راسه على حجره حتى افاق ثم قال يا جبرئيل عظمت مصيبتي
واشتد خوفي او يدخل من امتي النار قال نعم اهل الكبائر من امتك فبكى
رسول الله صلعم وبكى جبرئيل عم فقال يا جبرئيل لم تبكي وانت روح الامين فقال اني
اخاف ان يبتليني الله بما ابتلى به هاروت وماروت وهو الذي ابكاني فاوحى الله تعالى
اليهما فقال يا جبرئيل ويا محمد اني ابعدتكما من النار ولكن لا يبرحا بكاءكما الذين
يدخلون في باب جهنم وروي عن عبد الله بن عباس انه قال تؤتى جهنم يوم القيمة
من تحت الارض السابعة ولها سبعون الف صف من الملائكة كل صف منهم مثل
الثقلين سبعين الف مرة يجرونها بازمتها ولجهنم اربع قوائم كل قائمة مسيرة
الف الف سنة ولها ثلثون الف راس في كل راس ثلثون الف فم وفي كل فم
ثلثون الف ضرس وكل ضرس مثل جبل احد ثلثون الف مرة ولكل فم شفتان وكل
شفة مثل اطباق الدنيا وفي كل شفة سلاسل ثلثون الف سلسلة من حديد
وفي كل سلسلة منها سبعون الف حلقة فتمسك كل حلقة ملائكة كثيرة وتاتي بها
عن يسار العرش وهي ترمي بشرر كالقصر باب في ذكر زبانية قيل تساق اعداء
الله تعالى النار تسود وجوههم وتزرق اعينهم ويختم على افواههم فاذا انتهوا الى
ابوابها تستقبل لهم الزبانية وتضع الملائكة الاغلال والسلاسل في فمهم و
يخرج من دبرهم وتغل ايديهم الشمال على اعناقهم وتدخل ايديهم الايمان في قلوبهم
وتخرج من بين كتفهم وتشد بالسلاسل ويقرن كل انسان مع الشيطان
في السلسلة ويسحب على وجوههم وتضربهم الملائكة بمقامع من حديد كلما ارادوا
ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون
ثم قالت فاطمة عليها يا رسول الله ولم تسأل عن امتك كيف يدخلون قال بلى
تسوقهم الملائكة الى النار ولا تسود وجوههم ولا تزرق اعينهم ولا تختم

تؤتى جهنم يوم القيمة

الشرر ما يطاير من النار الواحدة شرارة

ولا يختم على افواههم ولا يقربون مع الشيطان ولا توضع عليهم السلاسل والاغلال
فقالوا يا رسول الله كيف تقودهم الملائكة قال انهم ثلثة نفر الشيخ الفاسق
والشاب الظالم والعالم الفاجر فاما الرجال فباللحى واما النساء فبالذوائب
والنواصي فكم من ذي شيبة من امتي توخذ وتقبض على الشيبة وتقاد الى النار
وهو ينادي واشيبتاه واضعيفاه وكم شاب تقبض على اللحية وتقاد الى النار
وهو ينادي واشباباه واحسن صورتاه وكم من امراة من امتي تدخل على ناصيتها
وتقاد الى النار وهي تنادي وافضيحتاه واهتك ستراه حتى تنتهي بهم الى مالك
فاذا نظر المالك اليهم يقول يا ملائكة من هولاء وردوا علي من الاشقياء
اعجب من هولاء لم تسود وجوههم ولم توضع السلاسل والاغلال عليهم في اعناقهم
فيقول الملائكة هكذا امرنا ان ناتي بهم على هذه الحالة فيقول المالك لهم
يا معشر الاشقياء من انتم فيقولون من امة محمد صلعم والآثم في روايته فلما قادهم
ينادي وا محمداه فلما ارى مالك اسم محمد في جباههم فيقول لهم من انتم فيقولون
نحن ممن انزل علينا القرآن ونحن ممن يصومون شهر رمضان فيقول
مالك ما انزل القرآن الا على محمد فاذا سمعوا اسم محمد صاحوا وقالوا نحن
من امة محمد فيقول لهم مالك ما كان لكم القرآن زاجرا عن معاصي الله فاذا وقفوا
على شفير جهنم وانظروا الى النار والزبانية فيقولون يا مالك ائذن لنا
ساعة حتى نبكي على انفسنا فياذن لهم فيبكون حتى لم يبق الدموع فيبكون
دما فيقول المالك لهم ما احسن البكاء اليوم لو كان في الدنيا من خشية الله
لا منعكم اليوم باب في ذكر الزبانية قال منصور بن عمار بلغني ان
النبي صلعم قال لما المالك النار تغل على كل ايديهم وارجلهم قال المالك اغل على
كل ايديهم وارجلهم مع كل رجل نذيقه فعلا وقال المالك النار التي في جهنم
تاكل بعضها بعضا وحروف البسملة تسعة عشر حرفا وعدد الزبانية
كذلك فمن قال في الدنيا بسم الله الرحمن الرحيم صدقا من قلبه باخلاص نجاه الله
في يوم

في ذكر زبانية

في يوم القيامة من الزبانية بحركته وسموا الزبانية زبانية لانهم يعملون بارجلهم كما
يعملون بايديهم فياخذ الواحد منهم عشرة آلاف من الكفار باحدى يديه وعشرة
آلاف باحدى رجليه وعشرة آلاف باليد الاخرى وعشرة آلاف بالرجل الاخرى فيعذب
اربعين الف كافر بهزة واحدة لما فيه من قوة وشدة احدهم مالك خازن النار
وثمانية عشر ملكا رئيسهم ومن وراء الملائكة تحت كل منهم من الخزنة لا يحصى عددهم
واعينهم كالبرق الخاطف واسنانهم كقرون البقر واشفارهم تتعلق على اقدامهم
فيخرج لهب النار من افواههم ما بين كتف كل واحد مسيرة سنة ولم يخلق
الله في قلوبهم من الرحمة مقدار ذرة ولو يلقى احدهم في بحار النار مقدار اربعين
سنة فلا يفتره النار لان نورهم اشد من حر النار ونعوذ بالله من النار ثم يقول
المالك للزبانية القوهم في النار فاذا القوا جميعهم في النار نادوا باجمعهم لا اله
الا الله محمد رسول الله فترجع عنهم النار فيقول المالك خذيهم فتقول النار
كيف اخذهم وهم يقولون لا اله الا الله فيقول المالك كذا امر ربي فلما
سكتوا عن قول لا اله الا الله ياخذهم النار فمنهم من تاخذه قدميه ومنهم
من ياخذه الى خلفه وتصعد من خلفه الى وجهه فيقول المالك لا تحرق وجوههم
فطال ما يسجد والرحمن ولا تحرق قلوبهم فطال ما عطشوا من شدة شهر
رمضان فيقولون ما شاء الله باب في ذكر اهل النار وطعامهم و
شرابهم قال النبي صلعم ان اهل النار تسود الوجوه وظلم الابصار وتذهب العقل
ويسمن لبسهم كالجبال وشفاههم كالمنادر وعيونهم كالطور وشعورهم كآجام القصب
لا موت يموتون ولا حيوة يحيون ولكل واحد منهم سبعون جلدة ومن
جلد الى جلد سبعون طبقا من النار وفي اجوافهم حيات وعقارب من النار
يسمعون صوتها كصوت الوحش والحمير وبالسلاسل والاغلال يغلون
ويقمعون بالمقامع ويضربون على وجوههم ويسحبون في النار وقال رسول الله
ان اهل النار ينادون ربنا احاط بنا العذاب فخفف عنا عذابا يوما والوان

العذاب علينا مطبقة وايدينا مغلولة بالاغلال وان اشتكوا لم يرحموا ولم يخرجوا
من النار وان صبروا لم يجدوا فرجا وان نادوا لم يجابوا وينادون بالويل و
الثبور وفي الاصفاد مقرنين وفي قعر النار مخلدون خذولا وكونادوا من شدة
العذاب وضيق عليهم مدخلهم وسايل صديدهم من فروجهم ومكشوفة عوراتهم
ومغيرة الوانهم والاشقياء يقولون ربنا غلبت علينا شقوتنا وكنا قوما
ضالين فخفف عنا يوما من العذاب وانا موقنون وساكن اهل النار
خلق الله تعالى لهم جبلا ويقال لهم اصعدوا عليه فيصعدون على وجوههم بالف
الف سنة حتى اذا صاروا على راس الجبل يستغيثون بالمطر فترفع سحابة في
النار صفراء وتقع على رؤسهم فيمطر من فوقهم حيات وعقارب ثم يخرج من
دبرهم الف ثم يسالون الله الف سنة ان يرزقهم الغيث فيظهر سحابة اخرى
سوداء فيقولون هذه سحابة المطر فترسل عليهم حيات كامثال اعناق
الابل فلما نهشت لا يذهب وجعها الف سنة وهذا موافق قوله تعالى زدناهم
عذابا فوق العذاب بما كانوا يكسبون وقال ساكني اهل النار ربنا [illegible]
مالكا سبعين الف سنة فلا يرد مالك على الاشقياء جوابا فيقولون ربنا
ما اجابنا مالك فيقول الله تعالى يا مالك اشرب الاشقياء شربة من ماء الحميم
ليستريحوا وقد اكلت النار عظامهم وقطعت النار قلوبهم فيسقيهم مالك شربة
من ماء الحميم فاذا تناولوا باليدين تساقط الاصابع وان بلغت الوجوه تناثر
الوجوه والعيون والخدود واذا دخلت في البطون تقطع الامعاء والكبد
وان ساكني اهل النار اذا استغاثوا بطعامهم يجئ بالزقوم فاذا اكلوا
الزقوم يغلي في بطونهم وتغلي دماغهم واضراسهم ويخرج لهب النار من فمهم
وتساقطت احشاؤهم من اقدامهم وان ساكني اهل النار يلبسون من
قطران فاذا وضعوا على الابدان انسلخت الجلود وان الاشقياء في النار
عمي لا يبصرون وبكم لا يعقلون وصم لا يسمعون وكلهم جايعون يشتهي

الطعام

الطعام الا ان اهل النار فانهم يتمنون الموت ولا يموتون باب
في ذكر الوان العذاب باعمالهم وفي الحديث يجوا امة محمد من النار بعد ستين
سنة قدم هو الآ من امتي الذين اكلوا الحرام حتى [illegible] من لحوم الحرام
والذين كاسبيا من التخويف عار وعن الطاعات وعاملون لا يعملون بالعلم
يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة غافلون وجاهلون وهم اهل
الفسوق يكسبون من اي مال شاوا ولا يبالون ولا بال من اي باب
يدخلون في النار قال الله تعالى يا موسى لو رايت ناقض العهد والامانة يسحبان
على وجوههما الى النار واذا طرحا في نار جهنم صار كل عضو منهما في مكان كل عرق
وقلبهما في مكان آخر وويل لكل ناقض العهد والامانة وانهما مصلوبين على
شجرة الزقوم والنار تدخل من دبرهما وتخرج من فمهما واذنيهما وعينيهما و
يقارن معهما الشياطين مع السلاسل والاغلال ولو رايت معلقين
باسنانهما ويسيل ماء بهما من منخريهما ولا ينامون طرفة عين وان الكافرين
يطلبون الامان من العذاب كذا ناقض العهد والامانة يطلبان الامان الذين
نقضوا العهد الذي رضوا في يوم الغدير وناقض العهد والامانة والزاني
واكل الربا وتارك الصلوة يعذبون في النار جميعا ثمانون حقبا كل حقب
ثمانين سنة وفي الحديث لو كان ماء البحار مدادا والاشجار اقلاما وجميع
الملائكة والجن والانس كلهم كتابا ويكتبوا عذاب حقب واحد من جهنم فكلهم
عجزوا قبل ان تم عذاب حقب واحد وذلك قوله تعالى لابثين فيها احقابا قال
ما الحقب قال الحقب اربعة آلاف سنة قال في السنة كم شهر قال اربعة آلاف شهر
قال في الشهر قال اربعة آلاف اسبوع وقال في الاسبوع قال اربعة آلاف يوم
قال في اليوم قال سبعون الف ساعة وكل ساعة سبعون الف سنة من
عمر الدنيا وروي في الحديث انه قال رسول الله صلعم اذا كان يوم القيمة يخرج
من جهنم شيء اسمه حريش وهو يتولد من جنس العقرب ورأسه في السماء

في نسخة حقب

السابعة وذنبه الى تحت الثرى فينادي كل سنة الف مرة اين قاطع الرحم
واين من حارب الله فيقول جبرئيل ما تريد يا حريش فيقول اريد خمسة
نفر اين عاق الوالدين واين تارك الصلوة واين مانع الزكوة واين
شارب الخمر واين من حدث بحديث الدنيا في المساجد انا آكلهم
واطعمهم فيجمع جميعا في فمه ويرجع الى جهنم نعوذ بالله من الشقاوة باب
في ذكر شارب الخمر عن ابي بن كعب انه قال قال رسول الله يؤتى شارب
الخمر يوم القيمة والكوز معلق في عنقه والطنبور في كفه حتى يصلب على
خشبة من النار فينادي منادٍ هذا فلان بن فلان من موضع كذا فيخرج
رائحة الخمر من فمه قد يتأذى اهل النار واهل الموقف حتى يستغيثوا من
نتن رائحة فمه ثم يكون مصيره الى النار فاذا طرح في النار ينادي الف
سنة وا عطشاه ثم ينادي مالكا فلا يجيبه ثمانين سنة ويكون
عرقه يجري فينادي جيرانه يا رب ادفع عنا العذاب فلا يرفع عنه
ثم تجيء النار وتاكله حتى يصير رمادا ثم يعاد خلقا جديدا ثم تجيء
النار الجحيم وتحرقه وهي مغلولة منكوسة وتاخذ من رجليه فيسحب منها
بالسلاسل على وجهه فاذا استغاث بالماء جيء بالحميم اذا شرب قطع
امعاءهم واذا استغاث بالطعام جيء بالزقوم فيأكل يغلي ما في بطنه
وما في دماغه ويخرج لهب النار من فمه وتتساقط الاحشاء من قدميه
ثم يجعل في تابوت من النار الف عام طويل عذابه ضيق مدخله مغير
لونه ثم يخرج من التابوت بعد الف عام ويجعل في سجين من النار
يغلي منها ثم ينادي الف عام وا عطشاه فلا يرحم وفي السجين حيات
وعقارب كامثال البخت ياخذون بقدميه فيقطعون ثم يوضع على
راسه تاج من النار ويجعل في مفاصله الحديد وفي فمه وفي عنقه السلاسل
وفي يديه الاغلال ثم يخرج بعد الف سنة ثم يجعل في ويل وهو واد من اودية
جهنم

في ذكر شارب الخمر

جهنم حرها شديد وقعرها بعيد والسلاسل والاغلال والعقارب والحيات فيها
كثيرة ويبقى في الويل مقدار الف سنة ثم ينادي يا محمداه فيسمع محمد صلعم صوته
فيقول يا رب سمعت صوت رجل من امتي فيقول الله تع هذا صوت الرجل الذي
قد شرب الخمر في الدنيا ومات سكرانا فيبعثه في المحشر وهو سكران فيقول محمد عم
يا رب اخرجه من النار فيخرج من النار بشفاعته ولم يبق مخلدا في النار فيقول الله تع
وهبته لك باب في ذكر الخروج من النار عن عبد الله بن عباس انه قال آخر
من يخرج من هذه الامة من بقي سبعة آلاف سنة في النار فيصيح بعد اربعة آلاف
سنة يا الله ثم ينادون فيها يا حنان الف عام ويا منان الف عام ويا قيوم الف
عام ويا رحمن الف عام يا رحيم الف عام فاذا انفذ الله تع حكمه فيهم فيقول يا جبرئيل
ما فعل النار بالعاصين من امة محمد صه فيقول يا الهي انت اعلم مني فيقول
انطلق وانظر حالهم فينطلق جبرئيل عم الى مالك وهو على منبر من النار في وسط
جهنم فاذا نظر مالك الى جبرئيل قام تعظيما له فيقول جبرئيل ما دخلك في هذا الموضع
فيقول ما فعلت بالعصاة من امة محمد صم فيقول مالك وا سوءتاه اسوء حالهم
واضيق مكانهم قد احرقت النار اجسادهم واكلت لحومهم وبقيت وجوههم
وقلوبهم يتلألأ فيها الجبهة للصلوة والايمان فيقول جبرئيل ارفع الطبق حتى انظر
اليهم فيامر مالك الخزنة فيرفع الطبق عنهم فينظرون الى جبرئيل ورأوه احسن
خلقا علموا انه ليس من ملائكة العذاب فيقولون يا مالك من هذا العبد الذي
لم نر شيئا قط احسن منه فيقول المالك هذا جبرئيل الكريم الامين الله تع الذي
كان ياتي على محمد صم فاذا سمعوا ذكر محمد صاحوا باجمعهم ويبكون ويقولون يا جبرئيل
اقرأ محمدا منا السلام واخبره بسوء حالنا وقل له نحن من الضعفاء من
امتك قد احرقت النار اعضاءنا وتركتنا في النار فينطلق جبرئيل حتى يقوم
بين يدي الله تع فيقول الله تع كيف رأيت يا جبرئيل امة محمد فيقول يا رب
انت اعلم بحالهم وضيق مكانهم وسوء حالهم فيقول الله تع هل يسئلونك شيئا

وفي رواية سبعون سنة

في ذكر الخروج من النار

فيقول انهم يسئلون ان اقرا نبيهم السلام واخبره من سوء حالهم فيقول الله تعالى
انطلق اليه وبلغه فينطلق جبرئيل عم الى محمد صلعم باكيا ليخبره عن سوء حالهم
فاذا هو في تحت شجرة طوبى في خيمة من درة بيضاء ولها اربعة الاف باب ولها
مصراعان من الذهب الاحمر فاذا راى النبي صلعم جبرئيل عم باكيا يقول ما يبكيك
في الجنة يا اخي فيقول يا محمد لو رايت ما رايت لبكيت اشد من بكائي قد جئتك
من عند امتك العصاة الذين يعذبون في النار وهم يقرؤن منك السلام
ويقولون ما اسوء حالنا وضيق مكاننا ويضجون ويقولون يا محمداه
اه اه اه ان النار قد اكلت كل امعائنا واحشائنا وجميع اجسادنا
فيسمع الله تعالى في تلك الساعة حاجتهم ويقول اسمع نبيهم وصاحبهم اسمع
يا محمد صوتهم ويقولون يا محمداه اشفعنا قد طال عذابنا فاذا سمع النبي صلعم
صوتهم يقول لبيك يا امتي فيقوم النبي صلعم باكيا ويأتي عند العرش والانبياء
عليهم خلفه فيخر ساجدا ويثني الله تعالى بما لم يثن احد مثله فيقول الله تعالى يا محمد
ارفع راسك واسئل تعطيك واشفع فيقول يا رب الاشقياء قد انفذت
حكمك فيهم واقضيت عذابهم فيقول الله تعالى قد شفعتك فيهم وانطلق
واقرا عليهم السلام فياتي النبي صلعم مع الانبياء عليهم ويخرج منها كل من كان قائل
لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله فينطلق النبي صلعم الى جهنم فاذا نظر
مالك الى محمد صلعم قام تعظيما له فيقول النبي صلعم لمالك ما حال امتي الاشقياء فيقول
المالك اسوء حالهم واضيق مكانهم فيقول النبي صلعم افتح الابواب وارفع الطبق
عنهم فاذا رفع المالك الطبق عنهم وهم يرون النبي صلعم فاذا راوا النبي صلعم
يقولون باصواتهم يا محمداه اغثنا فارضنا قد احرقت النار جلودنا ولحومنا
وقد تركتنا في النار فيقول محمد صلعم ما علمت حالكم هذه فيخرجهم جميعا
قد صاروا فحما وقد اكلتهم النار بجميع اعضائهم فينطلق بهم الى باب الجنة
فنهر في باب الجنة يسمى نهر الحيوان فيغتسلون جميعا فيه ويخرجون

صنه

صنه شابون اترابا مردا مكحلين وكان وجوههم مثل قمر ليلة البدر
ومكتوب على جباههم هؤلاء الجهنميون عتقاء الرحمن من النار فيدخلون
الجنة فيعرفون بذلك فيدعون الله ان يمحو منهم فيمحو الله تعالى عن جباههم ذلك
واذا راوا الكفار ان المسلمين قد خرجوا من النار قالوا يا ليتنا كنا مسلمين
كنا ايضا نخرج من النار وهو قوله تعالى ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين
وروي عن النبي صلعم انه قال يؤتى الموت في يوم القيمة كانه كبش املح ويقال
يا اهل الجنة اتعرفون الموت فينظرون ويعرفون ويقال لاهل النار اتعرفون
الموت فينظرون ويعرفون فيذبحون الموت بين الجنة والنار ثم يقال
لاهل النار خلود لا موت فيها ويا اهل الجنة خلود لا موت فيها وذلك قوله تعالى
وانذرهم يوم الحسرة اذ قضي الامر الاية وفي الخبر اذا جهنم يوم القيمة تزفر زفرة
جثيا يعني يجتمع للحساب جثيا كل امة على ركبتهم من هولها كما قال الله تعالى
وترى كل امة جاثية وكل امة تدعى الى كتابها اليوم فاذا نظروا الى جهنم والى النار
سمعوا زفيرها كما قال الله تعالى سمعوا لها تغيظا وزفيرا ويسمعون زفيرها مسيرة
خمسمائة عام فيقول كل واحد منهم نفسي نفسي حتى الخليل والكليم الا الحبيب
انه يقول امتي امتي يا رب سلم امتي من النار فاذا قربت النار يقول محمد صلعم
يا نار بحق المصلين الخاشعين وبحق الصائمين ارجعي فلا ترجع فيقول
جبرئيل يا محمد قل لها بحق التائبين ودموعهم وبكائهم عن الذنوب ارجعي قال
رسول الله صلعم لها كذلك فترجع النار ويجئ بدموع العصاة ويرش عليها فتطفى
النار كنار الدنيا كما تطفى بالماء والتراب وفي الخبر اذا كان يوم القيمة يحشر الله
الخلائق في وادي المحشر يجئ لهم جهنم مفتوحة ابوابها وتاخذ النار اهل المحشر
من تحتهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم وعن خلفهم ومن فوقهم فيستغيثون
الى النبي صلعم فيستغيث النبي صلعم الى جبرئيل فيقول لا تخف وانفض عباءك وارسل
فنفض النبي صلعم عباءه وارسله فبسط الله تعالى غبار راسه مثل سحاب المطر فيقف

في ذبح الموت بين الجنة والنار

في ان يشفع النبي صلعم لاهل الكبيرة من امتي

على رؤس المؤمنين ثم يقول يا محمد انفض غبار لحيتك فينفض النبي صم
غبار لحيته فيجعل الله تعالى غبار لحيته سترا بينهم وبين النار ثم يامر الله تعالى ان
ينفض غبار بدنه فينفض النبي صم غبار نفسه فيجعل الله تعالى من غبار نفسه سماتا
على تحت اقدامهم ومنع منهم نار لظى وفي الحديث اذا كان يوم القيمة يؤتى بعبد
فترجح سيئاته فيؤمر به الى النار فتكلم شعرة من شعرات عينيه وتقول يا رب
رسولك محمد صم قال من بكى من خشية الله تعالى حرم الله تعالى تلك العين من النار
فاني بكيت من خشيتك خلقتني منها ويقال فانزع عني منها فاتركني عنها فيغفر الله
له ويخلصه من النار ببركتها لانها كانت تبكي من خشية الله تعالى ثم ينادي مناد نجى فلان
بن فلان ببركة شعرة واحدة **باب** في ذكر الجنان واقسام ابوابها قال وهب
ان الله تعالى خلق الجنة يوم خلقها عرضها كعرض السموات والارض واما طولها لا
يعلم احد الا الله واذا كان يوم القيمة وبطلت الارضون والسموات اوسعها الله تعالى
الجنة الى حد يتسع اهل الجنة بها الجنان كلها فيها درجة واحدة وما بين كل درجة
مسيرة خمسمائة عام وانهارها كثيرة جارية وعند كل قصر سبعون الف نهر وثمارها
متدانية ومتوالية عليها تشتهي الانفس وتلذ الاعين وفيها ازواج مطهرة
من حور العين خلقهن الله تعالى من غير اقتضاضها فلا ينظر من اهل الجنة
الى سواهن الى سبعين الف عام لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان وكل من وجدها
وجدها عذراء وعليها سبعون الف حلة مختلفة الالوان وعليها الحف عليها
من شعرة في بدنها ويرى مخ ساقيها من وراء لحمها وعظمها وجلدها وحللها
كما يرى الشراب الاحمر في الزجاج الابيض وقرونهن مكللة بالدر والياقوت
اللهم ارزقنا امين يا رب العالمين **باب** في ذكر ابواب الجنان قال
ابن عباس ان الجنان ثمانية ابوابها من الذهب المرصع بالجواهر ومكتوب
على الباب الاول لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله واسم باب
الانبياء والمرسلين والشهداء والاسخياء والباب الثاني باب المصلين
بجالها

وقيل ان جبرئيل قال انا اعلم عرض الجنة
بقوله تعالى عرضها كعرض السموات والارض
واني اريد حتى اعلم طولها
وطار ثلثين الف سنة ثم
والستعان
ايضا ثلثين الف سنة ثم
استعان الكل
ثم اشرفت عليه احد الغرف
جارية وقال يا امين الله
ماذا تريد قال جبرئيل اريد
ان اعلم طول الجنة وقالت
يا جبرئيل لا تقدر ان تعلم
طولها فانك في المدة لم تبلغ
طول ملكي فقال لها من انت
قالت انا حورية خلقت
من اجل امة محمد وشيعة
علي بن ابي طالب عم فرجع
جبرئيل عم جل جلاله

يكملها وتمام وضوءها واركانها والباب الثالث باب المزكين بطيب انفسهم و
اموالهم والباب الرابع باب الامرين بالمعروف والناهين عن المنكر والباب
الخامس باب من نهى نفسه عن الشهوات واللذات والباب السادس باب
الحجاج والمعتمرين والباب السابع باب المجاهدين والباب الثامن باب المتقين
الذين يغضون ابصارهم عن المحارم ويعملون بالخيرات من بر الوالدين
وصلة الرحم وغير ذلك وفي اعلى الجنان الثمانية سبع جنان اولها دار الجلال
وهي من لؤلؤ بيضاء وثانيها دار السلام وهي ياقوتة حمراء وثالثها جنة المأوى
وهي من زبرجد اخضر ورابعها جنة الخلد وهي من مرجان اصفر وخامسها
جنة النعيم وهي من فضة بيضاء وسادسها جنة الفردوس وهي من ذهب
احمر وسابعها جنة العدن وهي من درة بيضاء مشرفة على الجنان كلها
ولها بابان ومصراعان من الذهب الاحمر وكل مصراع ما بينه وبين الاخرى
كما بين السماء والارض واما بناءها فلبنة من ذهب ولبنة من فضة وملاطها
المسك وترابها العنبر الزعفران وقصورها من اللؤلؤ وغرفاتها من اليواقيت
وابوابها من الجواهر وفيها انهار نهر الرحمة وهي تجري في جميع الجنان وحصباها
واحجارها اللآلي وماؤها اشد بياضا من الثلج واحلى من العسل وفيها نهر
الكوثر وهي نهر محمد صم واشجاره من در ويواقيت وفيها نهر الكافور وفيها
نهر التسنيم وفيها نهر السلسبيل وفيها نهر الرحيق المختوم ومن وراء ذلك
انهار كثيرة لا يحصى عددها الا الله تعالى اللهم ارزقنا وروي عن النبي صم انه
قال ليلة اسري بي الى السماء عرض لي على جميع الجنان رايت فيها اربعة انهار
نهر من خمر صفو ونهر من عسل مصفى ونهر من ماء ونهر من لبن كما قال الله تعالى
فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر
لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى فقلت يا جبرئيل من اين تجري هذه
الانهار والى اين تذهب فقال جبرئيل تذهب هذه الانهار الى الحوض الكوثر

طين يبلط به الحايط

في فضيلة بسم الله الرحمن الرحيم

والانهار الباقية الى الجنان واما انا لا ادري من اين يجيئون فاسئل الله تعالى
ان يعلّمك فدعوت ربي فجاء ملك وسلّم علي فقال يا محمد اغمض عينيك
فغمضت عيني قال افتح عينيك ففتحت فاذا انا عند شجرة ورايت فيه
من درة بيضاء ولها اربعة الاركان من ياقوت اخضر وقفلها من الذهب
الاحمر لو ان جميع ما في الدنيا من الجن والانس بجيرها وضعوا على تلك القبة
لكان مثل طائر جالس على الجبل او كوزة تنتصب على القبة العظيمة فرايت هذه
الانهار الاربعة تجري من تحت هذه القبة قلت فلما اردت ان ارجع فقال لي
ملك لم لا تدخل في هذه القبة قلت كيف ادخل وعلى بابها قفل قال لي افتح
فقلت له كيف افتحه قال اليس في يدك مفتاحه فقلت ما مفتاحه قال بسم الله الرحمن الرحيم
فلما دنوت الى القفل وقلت بسم الله الرحمن الرحيم فتح القفل ودخلت في القبة
فرايت هذه الانهار تجري من اربعة اركان القبة فلما اردت الخروج عن القبة
قال الملك هل نظرت ورايت قلت نعم قال انظر بسم الله الرحمن الرحيم ثانيا
فلما نظرت رايت مكتوبا على اربعة اركان القبة بسم الله الرحمن الرحيم ورايت
نهر الماء يخرج عن ميم الاسم ونهر اللبن يخرج من هاء الله ونهر الخمر يخرج
من ميم الرحمن ونهر العسل يخرج من ميم الرحيم فقلت ان اصل هذه الانهار
الاربعة من البسملة فاوحى الله تعالى الي قال يا محمد من ذكرني بهذه الاسماء
من امتك وقال بقلب خالص بسم الله الرحمن الرحيم نسقيه من هذه الانهار
الاربعة ثم يسقي الله تعالى في الجنة يوم السبت من مائها ويوم الاحد يشربون
المؤمنون من خمرها فاذا شربوا سكروا الى الف عام حتى انتهوا الى جبل عظيم
من مسك اذفر فيخرج السلسبيل من تحته ويشربون وذلك في يوم الاثنين
ويطيرون في الجنة حتى ينتهوا الى نهر اسمه لبن فيشربون منه وذلك في يوم
الاربعاء ثم يطيرون الف عام حتى ينتهوا الى قصر زمرد فيها سرير مرفوعة
واكواب موضوعة ونمارق مصفوفة وزرابي مبثوثة فيجلس كل واحد
منهم

في اشجار الجنة

طعام على سرير فيقرب اليهم بغرائب الزنجبيل فيشربون وذلك في يوم الخميس كل
يوم كالف عام من الدنيا ثم يمطر عليهم من غيم الابيض الذي خلقه الله العزيز
الباقي الف الف حلل الله الف الف جوهر فتعلق بكل جوهر حور ثم يطيرون الف عام
حتى انتهوا الى مقعد صدق عند مليك مقتدر وذلك في يوم الجمعة فيقعدون
على مائدة الخلد ويسقى عليهم الرحيق المختوم ختامه مسك فيشربونه
قال صدره واكرمهم الذين يعملون الصالحات ويجتنبون من المعاصي قال تعالى قال
كيف سئلت يا رسول الله عن اشجار الجنة فقال لا ييبس اغصانها ولا تساقط
اوراقها شيئا ولا تفنى ارطابها وان اكثر اشجار الجنة شجرة طوبى اصلها من
در ووسطها من رحمة واغصانها من زبرجد واوراقها من سندس وعليها
سبعون الف غصن واقصى اغصانها معلقة بساق العرش وادنى اغصانها
معلقة الى السماء وليس في الجنة غرفة ولا قبة ولا حجرة ولا قصور الا وفيها غصن
من تلك الغصون فيظل عليها من الاشياء ما تشتهيه الانفس وتلذ
الاعين فنظيرها في الدنيا الشمس اصلها في السماء وقد يضيء ضوءها في كل درجة
الى كل مكان وقال علي عم ان اشجار الجنة تكون من الفضة واوراقها بعضها
فضة وبعضها ذهب وان كان اصل الشجرة من ذهب تكون اغصانها من فضة
وان كان اصلها من فضة تكون اغصانها من ذهب واشجار الدنيا تكون
اصلها وعروقها في الارض واغصانها في الهواء لان الدنيا دار التكليف كذلك
اشجار الجنة فان اصلها في الهواء واغصانها في الارض كما قال الله تعالى قطوفها
دانية الى ثمارها قريبة وترابها ارضها مسك وعنبر وكافور انهارها ماء ولبن
وخمر وعسل واذا هبت الريح تضرب الاوراق بعضها ببعض فيسمع صوت
الحسن منه وكانت الملائكة في الجنة يبنون قصورا ويفرشون الفرش لاهل
الجنة واذا كان المؤمنون في الدنيا يشتغلون بالتسبيح والاستغفار وذكر الله
وقراءة القرآن وبغير ذلك يقولون الملائكة نحن نشتغل ببناء القصور

في فضيلة [illegible]

ومن سمع الاشجار وغير ذلك بحركة ذكر الله تعالى فلما كفوا المؤمنون عن
ذكر الله كففنا عن بناء القصور وغير ذلك وفي الحديث ما من عبد
يصوم شهر رمضان الا يزوجه الله تعالى من حور العين في خيمة من درة
مجوفة قال الله تعالى حور مقصورات في الخيام لكل امراة منهن سبعون
سريرا من ياقوتة حمراء وعلى كل سرير سبعون فراشا ولكل امراة سبعون
الف خادم وسبعون الف وصيفة وسبعون الف صحيفة من ذهب يعطيها
لزوجها مثل ذلك كله من صام شهر رمضان سوى ما عمل من الحسنات 9
باب في ذكر اهل الجنة وفي الحديث ان من وراء الصراط صحارى
فيها اشجار طيبة وتحت كل اشجار عينين تنفجران من الجنة اصلهما
احديهما عن اليمين والاخرى عن الشمال والمؤمنون يجوزون عن الصراط
وقد قاموا في الحساب ووقفوا في العرق يحسبون ثم يشربون من
احدى العيون فاذا بلغ الماء في بطونهم فكل ما كان فيها من قذر ودم
وبول يزول عنها فتطهر ظاهرهم وباطنهم ثم يجيئون الى حوض آخر
فيغتسلون فيه ورؤسهم ونفوسهم فتصير وجوههم كالقمر ليلة البدر
وتلين نفوسهم كالحرير وتطيب اجسادهم كالمسك فينتهون الى
باب الجنة واذا رأى المؤمنون حلقة الجنة واو حلقتها من ياقوتة
حمراء فيضربونها بصفحتهم فيسمع منها الطنين فيبلغ كل حوراء اجل
استماع الطنين الى حورها وقد قيل ويخرج الحور ويعانق زوجها
وتقول له انت حبيبي وانا راضية عنك ولا اسخط عليك
ابدا ويدخلون في الجنة بالفرح بالبهجة وفي كل بيت كان سبعون
الف سرير وعلى كل سرير سبعون الف فراش وعلى كل فراش
سبعون الف زوجة وعلى كل زوجة سبعون الف حلة ويرى
مخ ساقيها من وراء الحلل ولو ان شعرة من شعرات نساء اهل
الجنة

الصيف الغلام وزنه بالمرة

وفي الحديث يقول الحلقة يا علي

الجنة سقطت الى الارض في الليل المظلم لاضاءت الارض كلها بنورها وقال النبي صلعم
الجنة بيضاء يتلألأ اهلها والشمس لا ليل ولا نوم فيها لان النوم اخ الموت
وكل واحد من اهل الجنة له سبع حوائط محيط بالجنان كلها الاول فضة والثاني
ذهب والثالث ياقوت والرابع لؤلؤ والخامس در والسادس زبرجد
والسابع نور يتلألأ وما بين كل حائطين مسيرة خمسمائة عام واما اهل الجنة
جرد مرد مكحلين وللرجل شوارب خضراء وهو امامها يكون على الشباب
في اول نبات اللحية يقول لونه امرد ولا تكون على النساء لحية وفي الحديث
عن النبي صلعم ان اهل الجنة يكون على كل واحد سبعون الف حلة يقلبون كل
حلة في كل ساعة سبعون لونا فيرى وجهه في وجهها وصدرها وساقها
في وجهه وصدره وساقه ولا يبزقون ولا يبولون ولا يكون شعر الابط والبدن والعانة
الا الحاجبين وشعر الرأس والعينين ثم يزداد لهم كل يوم جمال وحسن كما يزدادون
في الدنيا هرما ويعطى الرجل قوة مائة رجل في الاكل والشرب والجماع و
يجامعون كما يجامع اهل الدنيا من الرجل والمرأة في اهله حقبا والحقب
ثمانون سنة ولا يمل فيها ولا يمل على ذلك الفراش فاذا جامع كل وقت
يجدها عذراء قال ابن عباس رضي الله عنه سمع قائل الحسن وعن علي صلوات الله
عليه انه قال قال رسول الله صلعم ان في الجنة اشجارا تخرج من اعلاها الحلل
ومن اسفلها خيل ابلق ذوات اجنحة ملجمة مسرجة مكللة بالدر والياقوت
لا تبول ولا تروث فيركب عليها اولياء الله فيطيرون بهم في الجنة فيقول الذين
اسفل منهم يا رب بما بلغ عبادك هؤلاء بهذه الكرامة فيقول الله تعالى انهم
انكم كنتم تنامون وهم يصلون وانتم تفطرون وكانوا يصومون وانهم
كانوا ينفقون اموالهم وانتم تمسكون وتبخلون وانهم كانوا يجاهدون
وانتم تجبنون وفي الحديث ان في الجنة شجرة يسير الراكب في ظلها مائة عام
ما يقطعها كما قال علي عم في رواية اخرى ان هذه الشجرة شجرة طوبى وفرعها في الدنيا

الوقت الذي قبل طلوع الشمس بعد غروبها الى ان يدخل سواد الليل وقال الله
الم تر الى ربك كيف مد الظل يعني قبل طلوع الشمس وبعد غروبها وروي عن
النبي صلعم انه قال الا انبئكم بساعة في الدنيا هي اشبه بساعات الجنة وهي
التي قبل طلوع الشمس ظلها دايم ورحمتها باسطة وبركتها كثيرة وروي ايضا
ان في الجنة شجرة ثمرها الين من الزبد واحلى من العسل واطيب من المسك
ولا ياكلها الا المصلون

باب في ذكر حور العين

في ذكر حور العين

وفي الحديث عن النبي صلعم
انه قال خلق الله تعالى وجوه الحور من اربعة الوان ابيض واخضر واصفر
واحمر وخلق بدنها من الزعفران والمسك والعنبر والكافور وخلق
شعورهن من القرنفل ومن اصابع رجلها الى ركبتيها من الزعفران
الطيب ومن ركبتيها الى ثدييها من المسك الاذفر ومن ثدييها الى
عنقها من العنبر ومن عنقها الى راسها من الكافور ولو بزقت بزقة
في الدنيا لصارت الدنيا مسكا ومكتوب على صدورها اسم صاحبها
واسم من اسماء الله تعالى العظيم وما بين منكبيها فرسخ في فرسخ و
في كل يديها عشرة اسورة من ذهب على اصابعها عشرة خواتيم وفي رجلها
عشرة خلخال من الجواهر واللؤلؤ وروي عن ابن عباس انه قال قال
رسول الله صلعم ان في الجنة حوراء يقال لها اللعبة خلقها الله تعالى من اربعة
اشيا من المسك والكافور والعنبر والزعفران عجن طينتها من ماء
الحيوة وجميع الحور لها عشاق ولو بزقت في البحر بزقة لعذب ماء
البحر من ريقها ومكتوب على نحرها من احب ان له مثلي فليعمل
بطاعة ربي وروي عن ابن مسعود انه قال قال رسول الله صلعم ان الله
تعالى لما خلق جنات عدن دعا جبرئيل عم وقال له انطلق وانظر الى ماذا
خلقت لعبادي واوليائي فذهب جبرئيل فطاف في تلك الجنة فاشرفت
اليه جارية من الحور العين من بعض تلك القصور وتبسمت الى
جبرئيل

جبرئيل فاضاءت جنات عدن من ضوئها فخر جبرئيل ساجدا فظن انه من
نور رب العزة فنادا مناديا يا امين الله ارفع راسك فرفع راسه ونظر اليها
وقال سبحان الله الذي خلقك فنادت الجارية يا امين الله اتدري لمن خلقت
قال لا قالت ان الله تعالى خلقني لمن اثر رضا الله تعالى على هوى نفسه وفي الحديث
عن النبي صلعم انه قال رايت في الجنة ملائكة يبنون قصرا لبنة من فضة ولبنة
من ذهب فيبنونهم كذلك وبعضهم كفوا عن البناء فقلت لهم لم
كففتم عن البناء قالوا قد تمت نفقتنا قلت ما نفقتكم قالوا ان المؤمنين
اذا قالوا ذكر الله تعالى يصير لك نورا ويرجع الينا ويكون قوتنا فلما كفوا عن
ذكر الله تعالى كففنا عن بنائهم فاذا اكل من الجنة ولي الله من الفاكهة ما شاء
ويشتاق الى الطعام فيامر الله تعالى ان يقدموا اليه الطعام فياتون بسبعين الف
وصيف بسبعين الف مائدة من در ويا قوت وعلى كل مائدة الف الف صحيفة
من ذهب كما قال الله تعالى ويطاف عليهم بصحاف من ذهب واكواب فيها
ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين وانتم فيها خالدون وفي كل صحيفة سبعون
الف من الطعام لم توصل النار ولم يطبخ الطباخ ولم يغل في قدر النحاس
وغيره ولكن الله تعالى قال كن فيكون بلا تعب الانفس ياكل ولي الله من
تلك الصحاف ما يشاء وزوجته معه فاذا شبعوا كان تنزل الطيور من
الهواء ويقولون على راس ولي الله ونحن طيور السعيد كل يا ولي الله منا طريا
ويقول كل واحد منهم انا طاير كذا وكذا وشربت من ماء السلسبيل ومن ماء
الكافور ورتعت من رياض الجنة واكلت من ثمار الجنة فيشتاق ولي الله
الى تلك الطيور فيامر الله تعالى لها ان تقع على المائدة اي لون شاء ولي الله ويكون
مشوية فيأكل ولي الله ما شاء من لحومها ثم يرجع الطير بعد اكل ولي الله صحيحا
حيا فيطير طيرا باذن الله تعالى ولا ينفد طعام الجنة وان اكل منه لا ينقص منه

شيئا ونظيره في الدنيا القرآن العظيم فيتعلم الناس ويعلمون الغير وهو قوله
وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ان اهل الجنة ياكلون ويشربون ولا يتغوطون ثم يصير
طعامهم وشرابهم في بطونهم ريحا يخرج منهم كريح المسك والكافور و
نظيره في الدنيا كالولد في بطن الام لا يبول ولا يتغوط والله اعلم بالصواب
واليه المرجع والمآب والحمد لله الذي يغسل ذنوب الناس بالتوبة والاستغفار
والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين

قد فرغت من تسويد نسخة المنتخبة
من خير الاصيل في يوم
الاحد من شهر ربيع
الثاني سنه ١٢١١





بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد الموحدين محمد وعترته المقدسين اما بعد
تراب اقدام سالكان مسالك يقين محمد باقر بن محمد تقي حشرهما الله مع الائمة
الطاهرين بموقف عرض طالبان معارف ربانی ومتعطشان زلال حقایق ایمانی
میرساند که چون خطبه از حضرت بضعه سید المرسلین وقرة العین اشرف الوصیین
ومحرم اسرار رب العالمین وثامن ائمه طاهرین امام الجن والانس علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین واولاده المعصومین
در توحید وطریق معرفت جناب مقدس ایزدی تعالی شانه وارد شده که آثار از
معجزات غریبه آن جناب میتوان شمرد وهر عاقل میداند که بغیر رهنمون دلیل
وحی والهام پی بحقایق آن معانی نمیتوان برد وچنان سخنان اعجاز نشان
از غیر ربانی که ینبوع بحار حکم ربانی وکلید معارف فرقانی باشد نمی تراود
وبجز عندلیب بیانی که هم آواز مرغان گلشن قدس باشد چنین نغمه ها
نمی نماید لهذا بعضی از محرمان دقایق معانی که کام جان ایشان بپیوسته

ازخوان نعمتهای بی انتهای اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم چاشنی یافته این
بی بضاعت را مامور ساختند که آن خطبه را بلغت فارسی ترجمه نمایم تا اکثر خواص
انام از آن مائده نعمت ربانی بهره توانند یافت وچون کثرت اشتغال واختلال
احوال مانع بود از آنکه استیفای حق مقام در شرح هر یک از فقرات آن کلام معجز
نظام توانم نمود ومخالفت امر برادران ایمانی ومخادیم روحانی روا نبود لهذا
بترجمه الفاظ اکتفا نموده گاهی اشاره بسوی بعضی از دقایق معانی که از برکات
حضرات ائمه اطهار در این بیگانه غوامض اسرار ظاهر گردیده بوجه اختصار
مینماید وچون حدیث دیگر از آن جناب خطبه از حضرت سید اوصیا ومفخر اصفیا
امیر المؤمنین وامام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما منقول شده که بعضی
از فقرات آنها مشابهت ومناسبت بالفاظ این خطبه دارد گاهی اشاره ببعضی از
فقرات آنها نیز مینماید ومن الله استمد المعونة والتوفیق وهو حسبی ونعم الوکیل
وبدانکه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمة الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا
وکتاب توحید وشیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب امالی وشیخ احمد بن ابی
طالب طبرسی طاب ثراه در کتاب احتجاج وغیر ایشان باسانید معتبره از محمد بن
یحیی علوی وقاسم بن ایوب علوی روایت کرده اند انه ان المأمون لما اراد ان
یستعمل الرضا علیه السلام جمع بنی هاشم فقال انی ارید ان استعمل الرضا علی هذا
الامر من بعدی فحسده بنو هاشم فقالوا تولی رجلا جاهلا لیس له بصر
بتدبیر الخلافة فابعث الیه یاتینا فترى من جهله ما تستدل به علیه فبعث
الیه فاتاه فقال له بنو هاشم یا ابا الحسن اصعد المنبر وانصب لنا علما
نعبد الله علیه فصعد علیه السلام المنبر فقعد ملیا لا یتکلم مطرقا ثم انتفض
انتفاضة واستوى قائما وحمد الله واثنى علیه وصلى الله على نبیه واهل
بیته ثم قال یعنی بتحقیق که مامون چون اراده کرد که ولیعهد کند حضرت
امام رضا صلوات الله علیه را جمع کرد فرزندان هاشم یعنی سادات که در آن زمان

بود لهذا بمن گفت بعد ستی که اراده کرده ام که عامل گردانم امام رضا را بر این امر خلافت
بعد از خود پس حسد بردند بر او فرزندان هاشم و گفتند والی میگردانی مرد نادانی را
که او را بینائی نیست بتدبیر خلافت پس بفرست بسوی او تا بیاید بسوی ما تا ببینی
ببینی از نادانی او آنچه استدلال کنی بآن بر آنچه ما گفتیم پس فرستاد ملعون بسوی حضرت
پس حضرت آمد بنزد او پس گفتند فرزندان هاشم که ای ابو الحسن بالا رو بر منبر
و بر پا دار برای ما نشانه که عبادت کنیم خدا را بر آن یعنی راه معرفت و بندگی
حق تعالی را بما بنما پس بالا آمد امام علیه السلام بر منبر پس نشست مدتی و سخن نمیگفت
و سر بزیر افکنده بود پس بلرزید لرزیدنی و راست ایستاد و ستایش کرد
خدا را و ثنا گفت بر او و درود فرستاد بر پیغمبر او و اهل بیت او پس گفت
اَوَّلُ عِبَادَةِ اللهِ مَعْرِفَتُهُ وَ اَصْلُ مَعْرِفَةِ اللهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللهِ نَفْيُ
الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ اَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةِ
كُلِّ مَوْصُوفٍ اَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ
مَوْصُوفٍ بِالْاِقْتِرَانِ وَ شَهَادَةِ الْاِقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ وَ شَهَادَةِ الْحَدَثِ
بِالْاِمْتِنَاعِ مِنَ الْاَزَلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحَدَثِ یعنی اول عبادت و پرستیدن خدا
شناختن اوست و اصل شناختن خدا یگانه دانستن اوست و نظام و
تمامی یگانه شناسی او بنفی کردن صفتها است از او زیرا که گواهی میدهند
عقلها بآنکه هر صفت و موصوفی آفریده شده اند و شهادة میدهد هر موصوف
بصفتی که او را آفریننده هست که آن آفریننده نه صفت است و نه موصوف
و شهادت میدهد هر صفت و موصوفی بمقرون بودن بدیگری و شهادت
میدهد مقرون بودن بحادث بودن و گواهی میدهد حادث بودن بممتنع و محال
بودن ازلیت یا امتناع و اباء نمودن از ازلیت که ازلیت امتناع مینماید
از حادث بودن و بعد از نبودن موجود شدن بدانکه فهم این فقرات
اعجاز آیات موقوف بر بیان چند فائده است اول آنکه حضرت حصر فرمود
که

که اول عبادت حق تعالی معرفت اوست یعنی معرفت خدا مقدمست بر عبادت و تا یقین
بوجود صانع عالم نکنی و او را بصفات کمالیه نشناسی نخواهی دانست که کی را
میپرستی و تذلل نزد کی میکنی و فرمان بردار کی مینمائی و ایضا از آیات و
اخبار بسیار ظاهر میشود که بدون معرفت خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام و اقرار
بضروریات دین مبین عبادت صحیح نیست و اگر کسی یک امام از ائمه خود را نشناسد
و تمام عمر دنیا عبادت کند عبادت او هیچ فائده نمی بخشد و مستحق ثواب نمیگردد
و مشهور میان علما آنست که می باید عقاید خود را بدلیل بداند و تقلید در آن
کافی نیست و ظاهر آنست که دلایل اجمالیه که در قرآن و حدیث وارد شده است کافی باشد
و محتملست که مراد ازین فقره آن باشد که بهترین عبادتهای خدا معرفت اوست
دویم آنکه فرمود که اصل معرفت خدا توحید اوست یعنی اقرار بیکتائی و یگانگی او و در
توحید چند امر معتبر است و بر هر یک از آنها اطلاق میشود اول آنکه در خلقت
و تدبیر عالم برای خدا شریکی قرار ندهد چنانچه گبران عالم را دو خالق و دو
مدبر نسبت میدهند که نور و ظلمت یا یزدان و اهرمن میگویند و کمال این
توحید آنست که حق تعالی را مالک نفع و ضرر خود داند و بغیر او در هیچ امر توسل
نجوید و در جمیع امور بر جناب مقدس او توکل نماید دویم آنکه در پرستیدن
بجای خدا شریکی قرار ندهد که او را با خدا عبادت کند چنانچه کفار قریش بتها را
در خلق عالم شریک خدا نمیدانستند اما در عبادت شریک خدا میگردانیدند
و باین سبب مشرک بودند و کمال این توحید آنست که در عبادت غیر جناب مقدس
الهی چیزی منظور عابد نباشد و از مراتب شرک خفی و اغراض فاسده نفسانی
عبادت خود را خالص گرداند چنانچه در کتاب عین الحیوة بیان این مراتب شده
است سیم آنکه حق تعالی را من حیث الذات و الصفات از انواع تعددات
و تکثرات مبرا داند بآنکه خدا را جسم نداند که صاحب اجزای خارجیه باشد
و ترکیب از اجزاء و اعضا نداند و مرکب از جنس و فصل نداند و او را بسیط

مطلق دانند که اجزای خارجیه و وهمیه و عقلیه مطلقا در او نیست و او را صاحب صفات
زائده ندانند چنانچه اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات میکنند
و همه را قایم بذات خدا میدانند و آن هفت صفت علمست و قدرت و اراده
و حیات و کلام و سمع و بصر و در حقیقت بهشت خدا قایل میشوند بلکه باید
ذات حق را بسیط مطلق دانست و ذات را قایم مقام جمیع صفات باید دانست
و بهیچ صفتی موجود که قایم بذات باشد قایل نباشد مثل آنکه ما را قادر
میگویند بقدرتی که زاید بر ذات ماست و قایم است بذات ما و خدا را قادر
میگوئیم نه بقدرتی که بذات او قایم باشد و ما را عالم میگویند بعلمی که بذات
ما قایم است و حق تعالی عالمست بهمه معلومات بنفس ذات مقدس خود بی آنکه
صفتی بذات او قایم باشد که آنرا علم گویند و ما را سمیع گویند بآنکه صداها را بحاسه
سمع میشنویم و حق تعالی سمیع است یعنی عالمست بصداها بی آنکه او را گوشی یا حاسه
بوده باشد و هم چنین در سایر صفات و مجملش آنست که صفات کمال ما منسوبست
بانواع نقص پس باید که آنچه کمالست از آن صفت بوجهی که ما تعقل توانیم کرده
برای حق تعالی اثبات نماییم و جهات نقص را از او سلب نماییم و اقرار نماییم که کنه
صفات کمالیه او را تعقل نمیتوانیم کرد مثلا علم ما آنچه کمالست در آن هویدائی اشیاست
نزد ما بسبب آن ولیکن در ما منسوبست بانواع نقص اول آنکه در ما بعد
از جهل حادث شده است و این از خدا منفی است و او پیوسته عالم بوده است
دویم آنکه در ما از علتی بهم رسیده است و این نقص است و در خدا بغیر ذات
او علتی نداشته سیم آنکه در ما صفتی عارض ما شده است و بآن صفت کامل
شده ایم و حق تعالی کامل بالذاتست و بعروض صفتی کامل نمیشود چهارم آنکه در ما
احتمال زوال دارد و در خدا زوال علم محالست پنجم آنکه در ما ناقص است علم
و در خدا کاملست ششم آنکه در ما مشروط بشرایط و ادواتست و در حق تعالی
مشروط نیست هفتم آنکه علم ما ممکنست کسی را بکنه حقیقت معلوم شود و کنه
علم او را

علم او را بغیر ذات مقدس او کسی نمیداند و هم چنین در سایر صفات اینست
معنی آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که میباید خدا را بیرون برد از
دو جهت مذموم که یکی حد تعطیلست که جمعی میگویند که هیچ صفتی از صفات وجودیه
را بهیچ نحو از برای خدا اثبات نمیتوان کرد و دیگری حد تشبیه است که آن صفت را
بنحوی برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی بخلق بوده باشد و در این
فقره شریفه توحید بمعنی اخیر اظهر است اگر چه اعم از هر دو محتملست بقرینه
فقره بعد که فرمود که نظام توحید خدا نفی کردن صفاتست از او یعنی توحید
حق تعالی بآن منتظم و کامل و تمام میشود که نفی کنی صفات زائده از او فائده
بدانکه حضرت استدلال فرموده بر نفی صفات زائده و در تقریر استدلال چند
وجه بخاطر این قاصر میرسد تقریر اول آنکه این فقرات اشاره بدو دلیل باشد
دلیل اول آنکه هر صفتی و موصوفی البته مخلوقند زیرا که صفت محتاجست بسبب
آنکه قایم است بآن و موصوف در کمال خود محتاجست بصفت و ظاهر است که
صفت غیر موصوفست و هر چه بغیر خود محتاجست ممکنست پس هیچ یک از صفت
و موصوف واجب الوجود نمیتواند بود و مرکب از هر دو بطریق اولی واجب الوجود
نمیتواند بود پس ثابت شد احتیاج این صفت و موصوف بعلت ثالثی که نه
موصوف باشد و نه صفت دلیل دویم آنکه صانع عالم البته باید که کامل باشد ازلا
و ابدا زیرا که جمیع عقول عقلا بر این شهادت داده اند پس باید که اگر خدا را
صفات زاید باشد از ذات مقدس او منفک نشوند و قدیم بودن هم جایز
نیست زیرا که تعدد قدما محالست و بجز یک ذات قدیم نمیتواند بود پس لازم
می آید که ذات و صفات حق تعالی هم حادث باشند پس هیچیک واجب الوجود نباشند
فائده دیگر آنست که اشاره فرموده باشند بآن بدو دلیل بر وجه دیگر دلیل اول
پس تقریرش آنست که اگر حق تعالی را صفات زائده باشد هر آینه ممکن خواهد بود
زیرا که تعدد واجب الوجود محالست و جایز نیست که واجب تعالی آفریننده آنها باشد

بنا بر آنکه یک چیز قابل و فاعل یک چیز نمیتواند بود یا بسبب آنکه تاثیر حق تعالی
در این صفات که منشا صدور موجودات است بر اتصاف باین صفات نیست که اگر
تاثیر در این صفات که منشا صدور جمیع ممکنات اند موقوف بر اتصاف حق تعالی
باین صفات نباشد صدور هیچ امر موقوف بر اینها نخواهد بود پس هیچ
صفت برای حق تعالی اثبات نتوان نمود و این باطلست پس باید که صفات کمالیه
حق تعالی معلول غیر او باشد و بدیهیست که هر که جمیع صفات کمالیه او از غیر باشد
صانع جمیع موجودات نمیتواند بود دلیل دوم آنست که توصیف چیزی بچیزی
مقارنت مخصوصیست که نمیباشد مگر باحتیاج از دو طرف و احتیاج موجب حدوث
و منافی ازلیت است تقریر سیم آنست که همه فقرات اشاره بیک دلیل باشند
باین نحو که اگر صفات حق تعالی ازلی باشند هر آینه ذات و صفات همگی مخلوق خواهند
بود زیرا که مقارنت صفت با موصوف موجب احتیاجست از جانبین چنانچه
گذشت و احتیاج مستلزم امکانست و در خطبهٔ دیگر حضرت امام رضا علیه السلام که کلینی
و ابن بابویه رضی الله عنهما از آنحضرت روایت کرده اند باین نحو وارد شده است
اوّلُ الدِّیانةِ بهِ معرفتُهُ وکمالُ معرفتِهِ توحیدُهُ وکمالُ توحیدِهِ نفیُ الصفاتِ عنهُ بشهادةِ
کلِّ صفةٍ انّها غیرُ الموصوفِ وشهادةِ الموصوفِ انّهُ غیرُ الصفةِ وشهادتِهما
جمیعاً بالتثنیةِ الممتنعِ منهُ الازلُ فمن وصفَ اللهَ فقد حدّهُ ومن حدّهُ فقد
عدّهُ ومن عدّهُ فقد ابطلَ ازلَهُ یعنی اوّل دیانت بخدا و اعتقاد باو داشتن
یا انقیاد او نمودن یا دین او را اختیار کردن معرفت و شناخت اوست و کمال معرفت
او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او نفی کردن صفتها است از او یعنی
صفات موجوده زائده بسبب گواهی دادن هر صفت بزبان حال که آن غیر موصوفست
و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است و گواهی دادن هر دو بتعدد و تانی که ابا دارد
از آن ازلی بودن پس هر که وصف کند خدا را پس حد و اندازه از برای او قرار
داده است و هر که حد و اندازه برای او قرار دهد او بشمار آورده است و هر که او را
بشمار

بشمار در آورد پس بتحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را متن حدیث که در فقرات
اول احتمالات سابقه اکثر جاریست و اعاده آنها در کار نیست و آنچه در آخر فرموده
است که هر که خدا را وصف کند پس او را تحدید کرده است محتملست که مراد بآن اوصافی
باشد که مجسمه حق تعالی را میکرده اند که جسم مرکبیست بر عرش نشسته است یا بصورت
مخططه است و امثال این امور باطله یعنی هر که خدا را باین صفتها وصف کند پس
طول و عرض و حدی از برای او اثبات کرده است و هر که حد برای او اثبات
کند او را صاحب ابعاض و اجزاء قرار داده است و اجزای او بعدد و شمار در خواهند
آمد و با اینها منافات با ازلیت و وجوب وجود دارند و محتملست که مراد توصیف
عقلی باشد یعنی هر که خدا را بخواهد بکنه حقیقت وصف کند بعلل و بحد عقلی
شناختن خواهد بود و حد عقلی مرکب از جنس و فصل میباشد پس حق تعالی را بعدد
در آورده و او را محتاج باجزای متعدده قرار داده و تعدد و احتیاج منافی ازلیتند و ممکن
است که مراد آن باشد که هر که خدا را بصفات قرار داده که صفات زائده وصف کنند
پس ذات حق را متعدد بصفات قرار داده که صفات زائده بر ذات و مصاحب او باشند
پس او را بشمار در آورده از جهت ذات و صفات و این منافی ازلیت است چنانچه گذشت
و در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین روایت کرده است
اوّلُ الدّینِ معرفتُهُ وکمالُ معرفتِهِ التصدیقُ بهِ وکمالُ التصدیقِ بهِ توحیدُهُ وکمالُ توحیدِهِ
الاخلاصُ لهُ نفیُ الصفاتِ عنهُ لشهادةِ کلِّ صفةٍ انّها غیرُ الموصوفِ وشهادةِ
کلِّ موصوفٍ انّهُ غیرُ الصفةِ فمن وصفَ اللهَ سبحانهُ فقد قرنهُ ومن قرنهُ فقد ثنّاهُ
ومن ثنّاهُ فقد جزّأهُ ومن جزّأهُ فقد جهلهُ ومن اشارَ الیهِ فقد حدّهُ ومن حدّهُ
فقد عدّهُ یعنی اول دین معرفت خداست و کمال معرفت خدا تصدیق باوست و کمال تصدیق
باو یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او اخلاص از برای اوست و کمال اخلاص
از برای او نفی کردن صفاتست از او و برای شهادت دادن هر صفت که آن غیر موصوف
است و شهادت دادن هر موصوف که آن غیر صفت است پس هر که وصف کند

حق سبحانه را پس او را قرین امری قرار داده است و هر که او را قرین قرار دهد
پس بتحقیق که او را دو تا کرده است و هر که او را دو تا کردانند برای او اجزا ثابت
کرده است و هر که اجزا برای او ثابت کند او را نشناخته است و هر که اشاره
کند بسوی او بتحقیق که حد و اندازه برای او ثابت کرده است و هر که اندازه
برای او ثابت کند او را بشمار در آورده است مترجم گوید که مراد بمعرفت در اول
تصور ذات مقدس است بوجهی و مراد بتصدیق اذعان بوجود و صفات
کمالیه است یا آنکه مراد بمعرفت معرفت فطریست که همه کس را در اول تکلیف میباشد
و مراد بتصدیق تکمیل آنست بدلایل و براهین و عبادات و طاعات و ظاهر
آنست که مراد باخلاص در این فقرات خالص کردانیدن حق تعالی از صفات جسمانیه
و سمات امکانیه مراد باشد و اخلاص در عبادت نیز محتملست که مراد باشد زیرا
که کسی که شریک برای حق تعالی در عبادت قرار میدهد خدا را مانند آن شریکان دانسته
و صفات آنها را برای او اثبات کرده است و کسی که خدا نشناخته بعبادت کند
عبادت غیر او کرده و عبادت را برای او خالص نکردانیده است و آنکه حضرت
فرمود که هر که خدا را وصف کند او را مقرون کردانیده است شاید مراد این
باشد که هر که برای خدا صفتهای زایده اثبات کند خدا را همیشه با غیر او مقرون
کردانیده است و هر که در ازلیت غیر خدا را با خدا مقرون کرداند بدو
واجب الوجود قایل شده است زیرا که ممکن قدیم زمانی نمیتواند بود و هر که
دو واجب الوجود قایل شود باید که ایشان هر یک مرکب باشند از مابه الاشتراک
و مابه الامتیاز پس در خدا اقلا دو جزو قرار داده است و هر که خدا را مرکب
از اجزا قرار داد او را بوجوب وجود نشناخته است و محتملست که این فقرات
اشاره بدو دلیل باشد و بنای دلیل اول بر بطلان احتیاج واجب تعالی بغیر
باشد چنانچه کذشت و ابتدای دلیل دویم از من وصف الله باشد و بنای آن
بر لزوم ترکب واجب تعالی باشد چنانچه تقریرش کذشت یا آنکه مراد از تجزیه
آن باشد

آن باشد که لازم می آید از وجود واجب الوجود که در پادشاهی هیچیک مستقل نباشد
و پادشاهی ایشان متجزی شود و هر یک مدبر جزوی از عالم باشند و این عین
نقص هر دو است پس بیکی از تقریرات برهان تمانع بر کردد و اول اظهر است و آنچه
حضرت در آخر فرموده اند که هر که اشاره کند بسوی خدا پس بتحقیق که تحدید او
کرده است محتملست که مراد اشاره حسی باشد زیرا که اشاره حسی بسوی چیزی
مستلزم آنست که آن چیز مکانی باشد و مکانی بودن مستلزم آنست که حدود
داشته باشد که مکان با آنها احاطه کند و حد داشتن مستلزم اجزا و تبعض
و بعدد در آمدن است و محتملست که مراد اشاره عقلی باشد که کنایه از
معرفت کنه ذات مقدس باشد و آن مستلزم صحت تعقلیست و حد عقلی مستلزم
ترکب عقلیست و ترکب عقلی منافی وجوب وجودیست بر کشتیم بخطبه اول فلیس الله
من عرف بالتشبیه ذاته این فقره متفرع بر فقرات سابقه میشود یعنی پس خدا
نیست آنکسی که بتشبیه بمخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود و لا ایاه
وحد من اکتنهه و خدا را یکانه نشناخته است کسی که کنه ذات مقدس او را
بیان کرده است یا طلب شناختن کنه او کرده است زیرا که اکر ممکنات بکنه
ذات مقدس او توانند رسید او شریک خواهد بود با ممکنات در بعضی از صفات
امکانی یا آنکه آن صورت عقلی که در ذهن ایشان بهم میرسد شریک واجب خواهد
بود و لا حقیقته اصاب من مثله و حقیقت او را در نیافته است کسی که
شخصی مثالی برای او ثابت کرده است یا آنکه شبیه و مانندی برای او
قرار داده است یا آنکه او را متمثل در ذهن قرار داده است و صورت ذهنی را
موافق او در حقیقت دانسته است و لا به صدق من نهاه و او را تصدیق
نکرده است کسی که نهایتی و حدودی مانند حد و جسمانیت برای
او ثابت کرده است یا او را نهایت فکر خود دانسته و کمان کرده که بکنه حقیقت
او رسیده است و لا صمد صمده من اشار الیه و قصد نکرده است

جانب او را کسی که اشاره کرده است بسوی او باشاره حسی یا اعم از اشارت
حسی و وهمی و عقلی وَلَا اِیَّاهُ عَنیٰ مَنْ شَبَّهَهُ و او را نخواسته است کسی که او را
تشبیه کرده است بغیر او وَلَا لَهُ تَذَلَّلَ مَنْ بَعَّضَهُ و برای او تذلل نکرده
است و بندگی کسی که بعضی و جزوی برای او ثابت کرده زیرا که شناخته
خود را پرستیده است و حق تعالی در صفت مخالف شناخته اوست وَلَا اِیَّاهُ
اَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ و او را اراده نکرده است کسی که او را توهم کرده است یعنی برای
او صورتی و شکلی و هیأتی در وهم قرار داده است یا آنکه آنچه عقول و اوهام
خلق بآن می رسند غیر حقیقت اوست کُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ یعنی
هر شناخته شده بنفس خود شناسانیده است و بیان حاصل معنی آن
بر چند وجه ممکنست اول آنکه مبنی بر آنست که لازم اشیا بود و قسمند
بعضی بحواس مدرک میشوند و آنها بنفس خود شناخته میشوند مانند
زید که دیده شود و صدائی که شنیده شود و بعضی بحواس درنمی آیند و با آثار
بر آنها استدلال میکنند مانند حق تعالی پس مراد آنست که هرچه بنفس
خود مدرک میشود و بحواس درمی آید او ممکن و مصنوع است پس حق تعالی که مدرک
بحواس نمیتواند شد دویم آنکه هرچه بکنه حقیقت مدرک شود او ممکن
و مصنوع است یا باعتبار آنکه وصول بکنه از جهت تعقل اجزا میباشد و هر
صاحب جزوی مرکب و ممکنست یا باعتبار آنکه صورت عقلی فردی از حقیقت
او خواهد بود و تعدد و ترکب لازم می آید سیم آنکه گوئیم که هرچه متعقل
و متصور میشود صورتی از آن در ذهن درمی آید و آن صورت معلوم
بنفس خود است نه بصورت دیگر و آن صاحب صورت بصورت معلوم
میشود پس این فقره دلیل خواهد بود بر آنکه هرچه در اذهان و عقول
بدر می آید عین حقیقت و کنه ذات حق تعالی نمیتواند بود زیرا که
آن صورت که معلوم بنفسه است مصنوع و حادث و ممکنست و معلول است
بعلل

بعلل ببیاد که از جمله آنها آن شخص است که تعقل کرده است پس چون تواند
بود که حقیقت واجب الوجود که هیچ گونه احتیاج بما وراء نیست در ذهن
درآید و بنابر اینمعنی فقره آینده مؤکد و مؤید این فقره خواهد بود
وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ و هرچه قایم است در غیر خود او معلول است و
علتی دارد یعنی حق تعالی مانند صور و اعراض حلول در چیزی نکرده و قایم
بغیر خود نیست که اگر چنین باشد در وجود و تعین محتاج بآن محل خواهد
بود و ممکن خواهد بود بِصُنْعِ اللّٰهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بصنع خدا و آفریدن او
یا آفریدهای او استدلال کرده میشود بر او یعنی بر وجود و علم و قدرت
و سایر صفات کمالیه او و این فقره مؤید معنی اول فقره سابقه است
وَبِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ و بعقلها اعتقاد کرده میشود یا مستحکم
میشود معرفت او وَبِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ و بخلق کردن و نو پدید آوردن
او خلق را ثابت میشود حجت او بر خلق زیرا که خلق هر مخلوقی دلیلست
بر وجود و وحدانیت و علم و قدرت و حکمت او و محتملست که اشاره باشد
بآنچه حق تعالی فرموده است که فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و مفسران گفته
اند که یعنی حق تعالی همه کس را چنان خلق کرده است که قابل آن هستند که
ایمان بیاورند و حق تعالی را بقدری که مناط تکلیفست بشناسند و در
احادیث دو معنی وارد شده است اول آنکه حق تعالی همه کس را بر اسلام
خلق کرده است که چون بحد تکلیف برسند و خود را مخلا بالطبع گذارند
اذعان بخالق خود مینمایند دویم آنکه حق تعالی در روز الست شهادت
وحدانیت خود را از آن خلق گرفته خود را بخلق شناسانید و اگر آن
نمیبود هیچ کس خدا را نمیشناخت و همه این معانی خصوصاً معنی اخیر
در این فقره مناسبست خِلْقَةُ اللّٰهِ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ آفریدن
خدا خلق را حجاب گردیده است میان او و میان ایشان یعنی چون

خدا خالق ممکن نیست خالق میباید در ذات و صفت مباین مخلوق باشد
این سبب شده است که بحواس و عقول ایشان بدو نمی آید و بکنه ذات
مقدس او نمیتوانند رسید و حاصل آنست که حجابی میان خدا و ممکنات
بغیر کمال او و نقص ایشان نیست وَمُبایَنَتُهُ اِیّاهُم مُفارَقَتُهُ اِنِّیَّتَهُم
و مباینت او ایشان را مفارقت اوست مکان داشتن ایشان را این فقره
دو احتمال دارد اول آنکه مراد آن باشد که مباینت حق تعالی از خلق نه
مثل مباینت مخلوقاتست از یکدیگر که او در مکانی باشد و ایشان در مکان
دیگر بلکه بآنست که ایشان بسبب امکان محبوس‌اند در مطمورهٔ زمان
و مکان و او منزه است از حصول در مکان و زمان دویم آنکه مراد آن
باشد که چون حق تعالی مباین خلق است در صفات باین سبب او را امکان
داشتن روا نیست پس در کلام تقدیری خواهد بود یعنی سبب مفا
رقته و معنی اول اظهر است وَ اِبْتِداؤُهُ اِیّاهُم دَلیلُهُم عَلیٰ اَنْ لا
اِبْتِداءَ لَهُ لِعَجْزِ کُلِّ مُبْتَدَءٍ عَنِ ابْتِداءِ غَیْرِهِ و ابتدا کردن خدا
ایشان را دلیل ایشانست بر آنکه او را علتی و ابتدایی نیست زیرا
که عاجز است ابتدا شده و آفریده شده از آنکه غیر خود را ابتدا کند
بیافریند وَ اَداتُهُ اِیّاهُم دَلیلُهُم عَلیٰ اَنْ لا اَداةَ فیهِ لِشَهادَةِ الاَدَواتِ بِفاقَةِ
المُتَأَدّینَ و کرده دانیدن خدا مخلوقات را صاحب ادوات و آلات و اعضاء و
جوارح دلیلست ایشان را بر آنکه در خدا ادات و آلتی و جزوی و عضوی
و حاسه نمی باشد زیرا که گواهی میدهند ادوات و خدا احتیاج بچیز
بر آنکه احتیاج دارند آنها که صاحب ماده‌اند بسوی آن ادوات و خدا
محتاج بچیزی نمی باشد یا آنکه شهادت میدهند ادوات بآنکه خود محتا
جند بعلت و ممکن‌اند پس چگونه در واجب الوجود غنی بالذات تواند
بود و گویا اول ظاهرتر است وَ اَسْماؤُهُ تَعْبیرٌ یعنی نامهای او تعبیر است
و بعبارت

و بعبارت در آوردن معنی چند است که علیه دلالات آنهاست چنانچه اگر سمیع گویند
شنوایی بگوش صفت هند و در حق او تعبیر از عالم بودن بمسموعات باین عبارت میکنند
وَ اَفْعالُهُ تَفْهیمٌ و کرده‌های او فهمانیدنست یعنی در صنع مصنوعات صفات کمالیه خود را بکار
بمخلوقات فهمانیده است وَ ذاتُهُ حَقیقَةٌ و ذات او حقیقتیست میتواند بود که تنوین
برای تعظیم و تبهیم باشد یعنی ذات مقدسش سزاوار اتصاف بصفات حسنه است
یا بمعنی ثابت و لازم باشد یعنی زوال و تغیر در او نیست وَ کُنْهُهُ تَفْریقٌ بَیْنَهُ
وَ بَیْنَ خَلْقِهِ و کنه او جدا کرده است میان او و میان خلق اوست در نظر این قاصر
دو وجه در این فقره محتملست اول آنکه اشاره باشد بآنکه در کنه ذات و صفات
بهیچ گونه مشارکت با مخلوقات ندارد پس حاصل آن میشود که کنه ذات مقدس
او جدا افکنده است میان او و مخلوقات او زیرا که با او در کنه شرکت ندارند
دویم آنکه مراد آن باشد که نهایت توحید موحدان آنست که نفی کنند صفات
ممکنات را از او زیرا که ایشان را راهی بمعرفت کنه ذات و صفات او نیست پس در
اول کلام مضاف مقدر خواهد بود یعنی معرفت کنه او و فقره بعد از این مؤید معنی
اول است وَ غُیُورُهُ تَحْدیدٌ لِما سِواهُ و غیر او بودن تحدید است برای هر چه
غیر اوست یعنی هر چه غیر اوست مغایر اوست در حقیقت یا آنچه غیر اوست مغایر و
مباین اوست و جزو او و حال در او نمیتواند بود فَقَدْ جَهِلَ اللّٰهَ مَنِ اسْتَوْصَفَهُ پس
بتحقیق که جاهلست بخدا کسی که طلب وصف او میکند یا از او صفات جسمانیات و ممکنات
از او سؤال میکند چنانچه سؤال کند که خدا در کجاست و بزرگی او چه مقدار است
و چه رنگ دارد و امثال اینها وَ قَدْ تَعَدّاهُ مَنِ اشْتَمَلَهُ و از او در گذشته است
هر که اشتمال او نموده است این فقره چند احتمال دارد اول آنکه مراد از اشتمال
چیزی بر خود پوشیدن باشد یعنی خدا را نشناخته و از معرفت او در گذشته است
کسی که او را بر دوش جامه محیط بخود دانسته است یعنی بحلول او در ممکنات قایل شده است
یا آنکه توهم کرده باشد که حق تعالی بر دوش اجسام و اماکن احاطه بممکنات کرده است

دویم آنکه مراد اشتمال او مر خدا را باشد و کنایه از معرفت کنه باشد یعنی از خدا
در گذشته کسی که توهم کند که احاطه بکنه او کرده است و در بعضی از نسخهای
توحید اشتمله وارد شده است یعنی قایل شود که چیزی مانند مکان باو احاطه
کرده است وقد اخطاه من اکتنهه واو را نیافته است کسی که گمان کرده است
که کنه او را یافته است ومن قال کیف فقد شبهه وهر که گفت چگونه است او
وسوال از کیفیات جسمانیه از او نمود پس بتحقیق که او را شبیه بممکنات دانسته
است ومن قال لم فقد علله وکسی که گوید که چرا پس بتحقیق که علتی برای او اثبات علله
کرده است یعنی اگر بپرسد که حق تعالی چرا موجود شد و بچه علت بهم رسید و بچه سبب
عالم شد پس وجود وصفات کمالیه حق تعالی را معلل بعلت کرده است و حال
آنکه ذات وصفات خدا علت نمیدارند ومن قال متی فقد وقته وهر که
گوید چه وقت موجود شد پس ابتداهای زمانی برای وجود او قرار داده است و حال
آنکه وجود او ازلیست یا آنکه او را زمانی محتاج دانسته است و حال آنکه زمانی نیست
ومن قال فیم فقد ضمنه وهر که گوید که در چه چیز است پس او را در ضمن چیزی
قرار داده و چیزی را باو محیط دانسته است چنانچه گوید که در چه مکانست پس او را
چنان دانسته که مکان باو محیط میتواند شد و این مستلزم جسمیت و تجزی
و احتیاج است و هر یک مستلزم امکانند یا آنکه اصل محصور بودن نقصیست که
بخالق روا نیست ومن قال الی م فقد نهاه وهر که گوید که خدا تا کجا کشیده است
پس او را جسم دانسته است محدود بنهایتی چند ومن قال حتی م فقد غیاه ومن
غیاه فقد غایاه ومن غایاه فقد جزاه ومن جزاه فقد وصفه ومن وصفه
فقد الحد فیه وکسی که گوید که خدا تا کی خواهد بود پس غایتی و نهایتی برای وجود او
قرار داده است و هر که غایتی برای بقای او قرار دهد پس او را با مخلوقات
شریک دانسته در آنکه وجود هر یک را غایتی هست و غایت بعد از غایت بعضی است
و هر که او را چنین داند باید که او را در ماهیت نیز با ممکنات شریک داند پس

مهیت

مهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزا باشد و هر که او را صاحب اجزا داند پس وصف
کرده است او را بصفات لازمه امکان و عجز و احتیاج و هر که خدا را چنین داند پس
بتحقیق که او ملحد شده است ووجه دیگر محتملست که مراد آن باشد که هر که برای وجودش
نهایتی قرار داد پس او را جسم یا جسمانی و صاحب حدود و نهایات دانسته بنا بر آنکه مجردی
بغیر حق تعالی نمیباشد چنانچه مختار اکثر متکلمان شیعه است و بنا بر این تفریع فقرات
بعد از این ایان تر میشود و ایضا محتملست که غایاه مشتق از غایت بمعنی علت غائی باشد
یا بمعنی علت حقیقی که سلسله علت باو منتهی میشوند یا معلول باو منتهی میگردد پس
بنا بر اول مفادش آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را نهایتی هست پس
وجود او را معلق بفایده و مصلحتی ساخته مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت
وجود ایشان متغیر و معدوم میشوند و هر که او را چنین داند پس وجودش را زاید
بر ذات دانسته است و اینست معنی صاحب اجزا داشتن و هر که او را صاحب صفات
زایده داند پس بچندین خدا قائل شده است و ملحد در ذات حق گردیده است
و بنا بر ثانی مراد آن خواهد بود که هر که وجود خدا را بغایتی منتهی داند پس او را واجب
الوجود ندانسته و محتاج بعلت دانسته است و هر که او را محتاج بعلت داند پس
وجودش را زاید بر ذات دانسته است و بتعدد آلهه قائل شده است ببیانی
که مذکور شد مترجم گوید که این احتمالات در این فقرات بخاطر این قاصر رسید
و هیچیک خالی از قصوری نیستند و حق تعالی مراد معصوم ع را بهتر میداند و در
امالی شیخ مفید رحمة الله علیه بجای این فقرات چنین است ومن قال حتی م فقد غیاه
ومن غیاه فقد حواه ومن حواه فقد الحد فیه یعنی هر که گوید تا کی خواهد بود پس غایتی
برای او قرار داده است و هر که غایت برای او قرار دهد پس حقیقت او را دانسته است
چنانچه حقایق ممکنات را میدانند پس ملحد شده است در ذات او لا یتغیر الله
بانغیار المخلوق کما لا یتحدد بتحدید المحدود متغیر نمیشود خدا بتغیر مخلوق او
چنانچه محدود نمیشود بسبب محدود گردانیدن امور یکه حد و انداره دارند مترجم گوید

کردن وجهد حاصل معنی محتملست اول آنکه تغییراتی که در مخلوقات بهم میرسد از
وجود و عدم و سایر احوال ایشان باعث تغییر در صفات حقیقیهٔ او نمیشوند
چنانچه ممکنات متجدد متجدد در خلق کردن سبب آن نمیشود که او صاحب
حالت دیگر شود مثل آنکه حق تعالی علم دارد بزید در وقتی که معدوم است که موجود
خواهد شد و چون موجود شد علم دارد که او موجود است و چون معدوم شد
علم دارد که او موجود بود و این تغییرات راجع بتغییر معلوم میشود در علم تغییری
بهم نرسیده است و در هر وقت وجود زید را در وقت معین بیک چیز دانسته است
و چون حق تعالی خارج از زمانست نسبت باو ماضی و حال و استقبال نمیباشد
لَيْسَ عِنْدَ اللّٰهِ صَبَاحٌ وَلَا مَسَاءٌ و همچنین در سایر متعلقات صفات کمالیه
تغییر و تجدید در متعلق آنها باعث تغییر و تجدید در ذات مقدس او
نمیشود دویم آنکه مراد آن باشد که تغییرات مخلوقات او در او نمیباشد
و بتجدید مجدد ذات متصف نمیگردد اَحَدٌ لَا بِتَأوِيلِ عَدَدٍ یعنی یکیست نه
بتأویل عدد مترجم گوید که دو معنی احتمال دارد اول آنکه وحدت حق تعالی
وحدت حقیقیست که هیچ گونه تکثر باو نیست و وحدتهای دیگران با انواع
تکثرات میباشد مثل آنکه میگویند انسان واحد یعنی یک فرد از انسان
است با آنکه انواع تکثرات با او هست از اعضا و اجزا و اخلاط و روح و بدن
و جنس و فصل و ذات و صفات و غیر ذلک دویم آنکه مراد آن باشد که او
واحد است بمعنی یک و یکتا نه بمعنی یکی و اینکه وحدت عددی میگویند
که دویمی از جنس خود داشته باشد نه اینکه خدای یکم لازم دارد که خدای
دیگر باشد که دویم او باشد چنانچه ابن بابویه رحمة الله علیه و غیر او روایت
کرده اند که در روز جنگ جمل اعرابی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه آمد و گفت یا امیر المؤمنین آیا میگوئی که خدا واحد است بعضی اصحاب
آنحضرت متوجه اعرابی شدند و گفتند ای اعرابی چه میگوئی در این وقت
نمی بینی

نمی بینی تشویش خاطر امیر المؤمنین را این چه وقت سؤالست حضرت فرمود بگذارید
او را که آنچه اعرابی از ما میپرسد همانست که ما از لشکر دشمن طلب میکنیم یعنی ما
جنگ میکنیم که مردم را براه حق در آوریم اعرابی خود آمده است و از حق سؤال میکند
پس فرمود که ای اعرابی گفتن که خدا واحد است بر چهار قسم میباشد که دو قسم آنها بر
خدا روا نیست و دو قسم از برای خدا ثابت است اما آن دو وجه که بر خدا روا نیست
پس اول آنست که کسی گوید که خدا یکیست و باب اعداد را خواهد یعنی خواهد که او را
با دیگری از صنف او بعدد در آورد یعنی که خدا گفته است که کافر شدند آنان که
گفتند که خدا سیمین سه خدا است یعنی نصاری پس چنانچه او را سیمین نمیتوان
گفت یکمین نیز نمیتوان گفت و دویم آنست که بگوئی که او واحد است چنانچه میگویند
کسی را که او واحدیست از ناس یعنی صنف او که هندیست یا حبشی نوعیست از
جنس انسان و این بر خدا روا نیست زیرا که مستلزم تشبیه خداست بغیر او و خدا
جلیل تر و بلند تر است از آنکه شباهتی بغیر خود داشته باشد و اما آن دو وجه که ثابت
اند در خدا اول آنست که گویند که خدا واحد است یعنی یگانه است در ذات و صفات
و شبیه و نظیر ندارد چنانچه میگویند که فلان شخص یگانهٔ دهر است و چنین است
پروردگار ما دویم آنست که گویند که پروردگار ما احدی المعنی است یعنی
منقسم نمیشود نه در خارج باجزای خارجیه چنانچه جسم است و خارجیه با ذات و صفات
موجوده و نه در عقل باجزای عقلیه و نه در وهم باجزای وهمیه و چنین است پروردگار ما
ظاهر لا بتأویل المباشرة یعنی آنکه ظاهر در اسمای حق بدو معنی در احادیث
وارد شده است یکی بمعنی هویدا و یکی بمعنی غالب بنا بر اول معنی این فقره آنست
که خدا ظاهر و هویدا است نه بآنکه حسی مباشر آن شده باشد و بحس در آمده
باشد بلکه بآیات و آثار و علامات هویدا گردیده است و بنا بر ثانی آنست
که غالب و مسلطست بر خلق بقدرت و استیلا نه بآنکه مباشر جسمی باشد و بر
بالای اجسام بر آمده باشد مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَةٍ تجلی بمعنی جلوه کردن

وظاهر کردیده نیست یعنی جلوه کرده است برای خلق نه بانکه بر روشنی ماه او را بچشم
دیده باشند باطن لا بمزایلة بدانکه باطن نیز بدو وجه تفسیر شده است اول انکه پنهان
نیست از عقول و عقلها بکنه ذات و صفات او و غیر مستور نیست یعنی این فقره آن خواهد
بود که پنهانست نه بانکه بر وجه پنهان شدن مخلوقی از مکانی زایل شده باشد و
در مکان دیگر غایب شده باشد دویم آنکه عالمست ببواطن امور یعنی مراد آنست
که نه چنانست که در بواطن اشیاء داخل شده باشد تا بانها عالم گردیده باشد بائن
لا بمسافة جدا است از خلق نه بانکه میان او و ایشان مسافتی بوده باشد بلکه
بسبب کمال و نقص مخلوقات مباین ایشانست در ذات و صفات قریب لا بمداناة
نزدیکست بمخلوقات نه بنزدیکی جسمانی بلکه از جهت علم و اطلاع بر ایشان
و علیت و تربیت ایشان و لطف و مرحمت با ایشان لطیف لا بتجسم بدانکه
در احادیث لطیف را در اسمای الهی بسه معنی اطلاق میکنند اول لطافت بمعنی تجرد
و پنهان بودن از ادراک و احساس و در مخلوق که گویند جسمی را میگویند که غلیظ نباشد
و ایضا جسمی را میگویند که بدیده در نیاید یا مانع دیدن عقبش نباشد مانند آب
و آبگینه دویم آنکه خالق خلقهای لطیف و نیکو ست چنانچه میگویند که فلان صانع لطیف
است یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو میسازد سیم آنکه صاحب لطف و شفقت و مرحمت
نسبت بر بندگان خود و در این فقره معنی اول اظهر است یعنی لطیفست نه بمعنی که در مخلوق
میگویند که قوامش تنگست یا جسمش کوچکست و باین سبب بدیده در نمی آید بلکه
باینمعنی که مجرد است و مرئی نمیشود و عقلها باو احاطه نمیکنند و معنی دویم نیز محتملست
که مراد آن باشد که آفریدن او صنعتهای لطیف را نه بمزاولت اعضا و جوارح است
که مستلزم جسمیت او باشد بلکه بمحض تعلق اراده کامله اشیا همه چنین موجود میشوند
و معنی سیم نیز محتملست اما بعید است موجود لا بعد عدم موجود است نه بانکه
بعد از نبودن موجود شده باشد بلکه ازلیست و عدم بر او روا نبوده و نیست فاعل
لا باضطرار کننده است هر چه را خواهد نه از روی اضطرار و جبر چنانچه بعضی از
حکما

حکما خدا را فاعل موجب میدانند و مختار نمیدانند در نهج البلاغه چنین است لا باضطراب آ
آلة یعنی کننده است نه بحرکت در آوردن آلتی مقدر لا بجول فکرة تقدیر کننده است
امور را نه بجولان در آوردن فکر چنانچه مخلوقین در تدبیر عملها چند بحرکت در آوردن
فکر خود و تدبر و تامل کردن در آنها مدبر لا بحرکة تدبیر کننده است اشیا را
نه بحرکت فکری یا بحرکت بدنی مرید لا بهمامة اراده کننده است بدون فکر و اهتمام
و عزمی شاء لا بهمة خواهنده است بی آنکه عزمی و قصدی او را حادث شود بلکه مشیت
و اراده اش عین علم باصلحست چنانچه متکلمان میگویند و آن عین ذاتست یا
ایجاد است و آن از صفات فعل است چنانچه از احادیث ظاهر میشود مدرک لا
بمجسة ادراک کننده است نه بدست مالیدن و لمس کردن سمیع لا بآلة شنواست
نه بآلتی چون گوش بصیر لا باداة بیناست نه بآلت دیدن لا تصحبه الاوقات
مصاحب او نبود وقتها و زمانها یعنی زمانی نیست با آنکه زمان حادث شده و او قدیم
و لا تضمنه الاماکن و او را فرا نگرفته است مکانها و لا تأخذه السنات و او را
نمیگیرد خوابها و سنة بیهشی را میگویند که مقدمه خوابست یعنی خواب ضعیف او را
عیب باشد چه جای خواب گران و لا تحده الصفات و اندازه نمیکنند او را صفات
و اندازه نمیکنند او را صفتها یعنی توصیفات خلق بکنه ذات و صفات او و غیر محدود آنکه
صاحب صفات زایده نیست و لا تفیده الادوات و فایده و نفع نمی بخشد او را
التها و در بعضی نسخ و لا تقیده وارد شده است یعنی کارهای او مقید و مقصور
آلتها نیست و در خطبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین است و لا ترفده الادوات یعنی
اعانت نمیکنند او را ادوات و اعضا و جوارح و آلات سبق الاوقات کونه و العدم
وجوده و الابتداء ازله پیشی گرفته است بر وقتها بودن او و بر عدم وجود او و بر
ابتدا ازلیت او و در این فقرات چند وجه محتملست اول آنکه مراد سبقت معنوی باشد
بمعنی علیت یعنی وجود او غالب گردیده است بر زمانها که مقید بزمان شده است و بر
عدم که هیچگونه عدم و نیستی در ذات مقدسش راه نیافته و ازلیتش غالب گردیده

بر ابتداء داشتن که ابتدا در وجود او و در صفات کمالیه او متصور نیست دویم آنکه
مراد سبقت بعلیت باشد و مراد از عدم عدم ممکنات باشد و هم چنین ابتداء
ابتداء انها باشد یعنی وجود او علت وجود انها و عدمها کردیده است و ازلیت
او علت ابتداها کردیده است و در این وجه بعضی مناقشات هست اول
آنکه سبقت بحسب زمان وهمی و تقدیری باشد یعنی وجود او پیش از زمانها
بوده و پیش از عدمهای متصل بوجود موجودات دیگر بوده و ازلیت او پیش از
ابتداها بوده بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعر له بآفریدن او مشاعر و
حواس را دانسته شد که او را مشعری و قوتی که بآن ادراک و احساس نماید
نیست بلکه بذات عالمست بجمیع معلومات و اثبات این مقدمه بچند وجه ممکنست
اول آنکه حق تعالی متصف بمخلوق خود نمیتواند بود چنانچه گذشت دویم آنکه مراد از آن
باشد که ما چون بعد از افاضه حق تعالی مشاعر را بر ما دانستیم که ما در ادراک محتاجیم
باین مشاعر دانستیم که خدا منزه است از مشاعر زیرا که اگر او را مشاعر باشد مثل
ما محتاج خواهد بود سیم آنکه چون عقل میداند که می باید جاعل و مجعول در صفات
مباین یکدیگر باشند با فاضه مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعر ندارد چهارم
آنکه چون مشاعر بما داد دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم پس دانستیم که
حق تعالی را مشاعر نیست و اگر نه ناقص خواهد بود بذات خود و در کمال خود محتاج
بغیر خود خواهد بود و این بر واجب الوجود محالست و در بحار وجوه دیگر مذکور
است که این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد و بتجهیره الجواهر عرف ان لا جوهر له
و بآفریدن او جوهرها را دانسته شد که او را جوهری نیست یعنی او از جنس این
حقایق ممکنه نیست و اگر نه مثل اینها محتاج بعلت میبود و بمضادته بین الا
شیاء عرف ان لا ضد له و بضدیتی که او در میان اشیاء انداخته است
دانسته شد که ضدی نیست او را بدانکه مراد بضد یا معنی مصطلح است یعنی دو
امر وجودی که در یکزمان در یک محل جمع نتوانند شد مانند سیاهی و سفیدی

وصورت

وصورت آتشی و صورت آبی یا معنی عرفیست که کسی در قوت مساوی کسی است او را
ضد او میگویند بنا بر معنی اول چند وجه تقریب میتوان کرد اول آنکه چون اضداد را
آفرید و آنها را دیدیم که محتاجند بمحلهای خود دانستیم که او را ضد نیست و اگر نه
محتاج بمحل خواهد بود و احتیاج دلیل امکانست دویم آنکه چون دیدیم که دو ضد
هر یک منع وجود دیگری میکنند و او را بطرف میکنند پس دانستیم که واجب الوجود منزه
است از آن سیم آنکه عقل می یابد که میان خالق و مخلوق ضدیت نمیباشد چهارم
آنکه چون خالق میباید که منزه از صفات مخلوقات باشد پس مضادة اینها دلیلست
بر آنکه ضد او نیست و بنا بر معنی دویم ظاهر است زیرا که چیزی که مساوی او باشد
در قوت مثل او باید واجب الوجود باشد پس تعدد واجب لازم آید یا آنکه هیچیک
نمیتوانند که صانع عالم باشند و بمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له
و بقرین کرده او بعضی از امور را ببعضی دانسته شد که قرینی نیست او را مقتضی
مقارنت عرض با محل خود و متمکن با مکان خود و لوازم با ملزومات خود چون
دیدیم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتیاجست دانستیم
که هیچ چیز مقارن او نیست ضاد النور بالظلمة والجلاية بالبهم والجسو
بالبلل والحرور بالصرد ضد کردانیده است نور و روشنی را با ظلمت و تاریکی
و واضح بودن را با مبهم بودن و خشکی و صلابت را با تری و نرمی و سرما را با گرما
مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها دالة بتفريقها على مفرقها
وبتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز وجل ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم
تذكرون تألیف کننده است میان آنها که با یکدیگر دشمنی دارند جدائی افکننده
است میان آنها که نزدیک یکدیگرند دلالت کننده است بجدا کردن اینها بر آنکه
جدا کننده دارند و بالفت دادن اینها بر آنکه الفت دهنده دارند اینست معنی
گفته خداوند جلیل عزیز که از هر چیزی آفریدیم دو جفت یا دو نوع شاید شما تذکر
نمایید مترجم گوید که توضیح این فقرات وافیات موقوف به بیان چند فائده است

اول در بیان معنی تالیف و تفریق بدانکه حق تعالی چنانچه میان اشیا مضادت و مباینت
ذاتی و عرضی افکنده است بقدرت کامله خود میان ایشان الفت و امیزش نیز داده
است چنانچه آتش و آب و هوا و خاک را ضد یکدیگر کردانیده و هر یکی را بصفتی ضد
صفت دیگری مخصوص کردانیده است و همچنین میان اینها در موالید الفت داده
است و حیوانات و نباتات و معادن را از اینها آفریده و همه را با یکدیگر متفق
کردانیده و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا با غایت متخالف
در کیفیات آفریده همه را در بدن حیوانات الفت داده است و هر یک را با نهایت
الفتی که با جنس خود دارند از جنس خود جدا کرده چنانچه آتش را اگر بگذارند بالا
میرود و میل بکره خود میکند و آب اگر قاسری نباشد میل بکل خود یا بمرکز میکند
و همچنین سایر عناصر همه را از امکنه طبیعیه و اجناس و انواع خود جدا کرده و
در ابدان موالید جمع کرده و کیفیات حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
که باهم نهایت تضاد دارند باهم جمع کرده و از ایشان مزاج موافق آن نوع بعمل
آورده و باز هر وقت که مصلحت داند از هم میپاشد و از یکدیگر جدا میکند
و روح و بدن را با نهایت مباینت بیکدیگر الفت داده و هر وقت که خواهد جدا
میکند و دلهای متباین و طینتهای متخالف را باعتبار احتیاجی که در میان ایشان
انداخته با یکدیگر الفت داده و گاه عداوت را بالفت بدل میکند و گاه الفت را
بعداوت منتهی میکرداند و در این مقام سخن بسیار است و بهمین اکتفا
مینمائیم دویم در بیان آنکه اینها دلالت دارند بر صانعی که این تالیفات و
تفریقات باو منسوبست و وجهش ظاهرست زیرا که هر گاه این تالیف و تفریق
مخالف مقتضای طبع آنها باشد البته قاسری باید که اقوی از آنها باشد و آنها را
قسر بر افتراق و ایتلاف کند و چون از این افتراق و ایتلاف عالمی منتظم
کردیده که نزد عقل سلیم از آن بهتر و نیکوتر متصور نیست باید که آن
قاسر و جبر کننده اینها در نهایت علم و قدرت و حکمت باشد و مانند و شبیه
آنها

آنها نباشد سیم در بیان تاویل آیه کریمه و مناسبت آنست باین مقام بدانکه
بعضی از محققان آیه را چنین تفسیر کرده اند که حق تعالی هر جنسی از مخلوقات را دو نوع
متقابل آفریده است مانند مرد و زن و نر و ماده و سیاهی و سفیدی و آسمان
و زمین و روشنائی و تاریکی و شب و روز و گرم و سرد و تر و خشک و آفتاب و ماه
و کوکب ثابت و سیاره و کوه و صحرا و خشکی و دریا و زمستان و تابستان و جن
و انس و علم و جهل و شجاعت و جبن و جود و بخل و ایمان و کفر و سعادت و شقاوت
و شیرینی و تلخی و صحت و بیماری و پریشانی و توانگری و خنده و گریه و شادی
و اندوه و زندگی و مردن همچنین است سایر اشیا پس چنین آفریده اشیا را
تا شما متذکر شوید و بدانید که خداوند اینها و آفریننده اینها مثل اینها نیست
و باینها متصف نمیگردد چنانچه گذشت پس بنابر این آیه کریمه استشهاد
خواهد بود برای آنکه اینها را ضد کردانیده تا بدانند که او ضد ندارد چهارم
آنست که استشهاد باشد برای آنکه تالیف و تفریق دلالت بر مولف و مفرق
میکنند و چنان تاویل کنند آیه را که حق تعالی از یکنوع جفت نر و ماده را آفرید
و باهم الفت بخشید تا بدانید که جدا کردن آنها در صنف و متحد ساختن
و الفت دادن در نوع کار خداوند حکیم علیم است وجه دیگر آنست که بعضی آیه را
چنان تاویل کرده اند که حق تعالی واحد من جمیع الوجوه هست و هر چه غیر اوست جفت
است یعنی تعددی در او هست از جهت جنس و فصل یا ماهیت و تشخص یا ذات
و وجود و این جفت بودن از شواهد امکانست و احتیاج بصانع و باز خالی از
از مناسبت نیست با کلام سابق ففرق بها بین قبل و بعد لیعلم ان لا قبل
له و لا بعد پس جدا افکنی بسبب این مخلوقات میان پیشی و پسی تا دانسته
شود که او را پیشی و پسی نیست بعضی را تا دید یافته پیش از بعضی و بعضی بعد از
بعضی قرار داد تا بدانند که او زمانی نیست یا تا آنکه بدانند که او ازلیست
و ابدیست و حجتی پیشی از او و بعد از او غیر الله بود و در کلینی کلمه نیست

پس معنیش چنان میشود که زمانی آفرید تا بدانند که زمان که مخلوق اوست
با و احاطه نمیکند و او زمانی نیست شاهدة بغرایزها ان لا غریزة لمغرزها
گواهی دهنده اند بطبیعتهای خود که طبیعت نیست آن کسی را که ایشان را
صاحب طبیعت کرده است و مراد بطبیعت مهیات و حقایق انواع ممکنات است
دالة بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها دلالت کننده اند بتفاوت تفاوت و اختلافها
که در ایشان هست که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده است
مخبرة بتوقیتها ان لا وقت لموقتها خبر دهنده اند بسبب آنکه حق تعالی برای اول
و آخر ایشان وقتی قرار داده است بآنکه وقتی نیست آنکسی را که ایشان را موقت
باوقات کردانیده است و چون توضیح این فقرات در ضمن شرح فقرات سابقه گذشت
اعاده نکردیم حجب بعضها عن بعض لیعلم ان لا حجاب بینه و بینها غیرها محجوب
و پنهان کردانید بعضی را از بعضی بحجابهای جسمانی یا امکانی تا بدانند که حجابی
میان خدا و هر مخلوقی بغیر آن مخلوق نیست زیرا که چون بعقل خود یافتند که پنهان
بودن شخصی از شخصی باعتبار جسمیت و مکانی بودن و عجز و احتیاج هر دو است
پس باید بدانند که خدا باین روش محجوب نیست و هر چیز نزد او هویدا است
و مخلوق که او را ادراک نمیکند از نقص و عجز اوست و اگرنه حق تعالی از همه چیز هویدا
تر است و هر چیز با و هویدا اگر دیده اند له معنی الربوبیة اذ لا مربوب وحقیقة
الالهیة اذ لا مالوه ومعنی العالم ولا معلوم ومعنی الخالق ولا مخلوق وتاویل السمع
ولا مسموع برای او بود معنی ربوبیت و پروردگاری در وقتی که مخلوق و تربیت
کرده شده نبود و حقیقت الهیت و مستحق عبادت بودن در وقتی که عبادت کننده
نبود و معنی عالم بودن در وقتی که معلومی موجود نبود و معنی آفریننده بودن در وقتی
که آفریده شده نبود و تاویل سمع یعنی عالم بمسموعات بودن در وقتی که شنیده
شده نبود حاصل آنست که هر چه از صفات کمالیه حق تعالی است قدیمست و عین
ذات مقدس است و صفات فعل اضافه چندند که آثار صفات کمالیه اند مثل خالق

بودن

بودن بالفعل که آن کمال نیست آنچه کمالست قدرت بر خلق کردنست و آن قدیمست
و رازق بودن کمال ذاتی نیست و قدرت بر رزق کمالست و همچنین تربیت و حفظ
و سایر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیه حقیقیه اند که آنها زاید بر ذات
مقدس نیستند چنانچه میفرماید که لیس مذ خلق استحق معنی الخالق ولیس
باحداثه البرایا استحق معنی البرائیة یعنی نه چنانست که از وقتی که آفرید
خلایق را مستحق معنی خالق شده باشد و نه آنکه بحادث کردانیدن آفریدگان
مستحق معنی آفریدن شده باشد کیف ولا تغیبه مذ ولا تدنیه قد ولا
تحجبه لعل ولا یوقته متی ولا یشتمله حین ولا یقارنه مع یعنی چگونه چنین
باشد که بعد از وجود اشیا مستحق این اسما شده باشد و حال آنکه کلمه مذ که در
لغت برای ابتدای زمانست سبب آن نمیشود که او را چیزی غایب شود چنانچه در
ممکنات که محصورند بزمان اگر در زمانی باشند آنچه پیش از آن زمان و بعد از آن
زمانست غایب است از ایشان و حق تعالی جمیع اشیا با زمانهای ایشان نزد علم او
در ازل حاضر بوده اند یا آنکه وجود مخصوص بزمانی نیست تا آنکه در زمانی از خلق غایب
گردد و باز فرموده که چون حق تعالی زمانی نیست کلمه قد که در لغت برای نزدیک کردا
نیدن ماضیست بحال او را بچیزی نزدیک نمی کرداند یا آنکه چون کلمه قد برای
تحقیقیست در علم او شدت و ضعف نمیباشد پس قد چیزی را بعلم او نزدیک
نمیکرداند پس فرموده که لعل که در لغت بمعنی شاید است و برای امید وقوع امریست
در زمان آینده او را از چیزی محجوب نمیکرداند یعنی در علم خدا لعل و شاید
نمی باشد برای آنکه هیچ چیز از علم او غایب نیست پس فرموده و مخصوص
بوقتی نیست تا توان گفت متی یعنی کی بهم رسید و کی عالم شد و کی قادر شد پس فرموده
که وقت فرا نمیگیرد او را زمانی یعنی زمانی نیست و مقارن او نمیگردد مع که در لغت دلالت
بر مقارنت میکند یعنی نمیتوان گفت که چیزی با او هست یا بوده است یا خواهد بود
در زمان یا در مکان یا در محل یا آنکه نمیتوان گفت که چیزی همیشه با او بوده است

وتفریع این فقرات بر عدم اختصاص اسما بحق تعالی بعد از حدوث اشیا شاید از آن جهت
باشد که کسی که صاحب این تقدس و کمال باشد نقص برا و روا نیست و حدوث صفات
کمالیه مستلزم نقص اوست قبل از حدوث اسما بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه
گذشت و در امالی شیخ مفید احتجاج و کیف نیست پس احتیاج باین تکلف نیست و
ظاهرتر است اِنَّمَا تَحُدُّ الْاَدَوَاتُ اَنْفُسَهَا وَتُشِيرُ الْآلَةُ اِلَى نَظَائِرِهَا وَفِي الْاَشْيَاءِ
تُوجَدُ فَعَالُهَا تحدید نمیکنند ادوات مگر نفسهای خود را و اشاره میکند آلت بسوی
نظائر و اشباه خود و در اشیای ممکنه یافت میشود کردهها و آثار این ادوات در خودهم
مترجم گوید که مراد از ادوات و آلت اعضا و جوارح است پس مراد بنفسهای آنها انواع
و اشباه آنها خواهد بود یعنی آلات جسمانی تحدید امثال خود از جسمانیات میتواند
کرد و اشاره باشباه خود میتوانند نمود و محتملست که مراد با دوات صاحبان ادوات
بوده باشد و ممکنست که مراد با دوات و آلات آن حروف و اسمائی باشد که در پیش اطلاق
آنها بر حق تعالی نفی کرد پس این فقرات دلیلی برای آن فقرات خواهند بود مَنَعَتْهَا
مُنْذُ الْقِدْمَةَ وَحَمَتْهَا قَدُ الْاَزَلِيَّةَ منذ که برای ابتدای زمانست بر آنها اطلاق میکنند
و منع کرده است اعضا و قوی را یا اشیا را از ازلی بودن اطلاق کلمهٔ قد بر آنها که
دلالت بر قرب زمان ماضی بحال میکند چنانچه بیان آن در فقرات سابقه گذشت
لَوْلَا الْكَلِمَةُ افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا وَتَبَايَنَتْ فَاَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا لَمَّا تَجَلَّى
صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ اگر نه این بود که کلمها جدا شده پس دلالت کردن بر جدا کنندهٔ
آنها و مباینت بهم رسانیدند پس ظاهر کردانیدند کسی که مباینت میان ایشان
افکنده یا مباین ایشان کردیده هر آینه ظاهر نمیشد صانع آنها برای عقول
مترجم گوید که این فقرات را بچند وجه توجیه میتوان کرد اول آنکه مراد از کلمه
لغتهای مختلفه و اصوات متنوعه خلق باشد زیرا که این از قدرتهای عظیم خدا تعالی
است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدای بصدای دیگر شبیه
نیست و هر یک را بلغت خاصه مخصوص ساخته است چنانچه در قرآن مجید
میفرما

میفرماید که وَمِنْ آيَاتِهِ اخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَاَلْوَانِكُمْ یعنی و از آیات و علامات وجود
عظمت و قدرت و حکمت خداست اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما و چنانچه
اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع میکند مباینت و تضاد اینها دلالت میکند بر آنکه
حق تعالی منزه هست از مشابهت اینها بوجهی چنین که سابقا مذکور شد دویم آنکه مراد
از اختلاف کلم اختلاف رایها و عزمها باشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین صم فرموده که
عَرَفْتُ اللّٰهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ یعنی خدا را شناختم بفسخ کردن عزمها یعنی بسیار عزمی
کردم و خدا عزم مرا تبدیل کردانید یا میسر نکردانید پس دانستم که مدبری
هست که قدرت بر فسخ عزایم من دارد سیم آنکه مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا مراد
باشد از آنجهت که دلالت دارند بر وجود و قدرت و علم و حکمت حق تعالی لیکن از
لفظ بعید است وَبِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَاِلَيْهَا تَحَاكَمَ الْاَوْهَامُ یعنی بعقلها
محجوب شده است از دیدن یعنی عقل حکم میکند که دیدنی نیست و بسوی عقلها
محاکمه میکنند وهمها یعنی اختلافی که در میان اوهام و مدرکات میشود عقل
حکم میکند میان ایشان و حق و باطل آنها را جدا میکند وَفِيهَا اُثْبِتَ غَيْرُهُ محتملست
که ضمیر راجع بعقلها باشد پس دو وجه محتملست اول آنکه آنچه در عقلها ثابت میشود و
حاصل میشود غیر حقیقت حق تعالی است و کنه ذات او بعقل در نمی آید دویم آنکه غرض مصدر
باشد یعنی بعقل اثبات میشود که حق تعالی مغایر ممکنات است و مشابه ایشان نیست
و محتملست که ضمیر راجع بوهمها باشد یعنی وهمها اثبات غیر خدا میکنند
و اگر نه عقل حکم میکند که خداوند عالم بجز یکی نیست وَمِنْهَا اُنِيطَ الدَّلِيلُ در این
فقره نیز محتملست که ضمیر راجع بعقلها باشد یعنی بعقلها استنباط دلیل میتوان
نمود بر امور و ممکنست که راجع بوهمها باشد یعنی بتوسط وهمها استنباط میکند
عقل دلیل بر اشیا را وَبِهَا عَرَّفَهَا الْاِقْرَارَ و در این فقره نیز هر دو احتمال یعنی
بعقلها حق تعالی شناسانید عقلها را اقرار بوجود و کمالات خود یا بوهمها شنا
سانید عقلها را که او از جنس وهمها و مدرکات آنها نیست وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ
یعتقد

التصدیق بالله بعقول اعتقاد کرده میشود یا حکم میشود تصدیق بخدا و بالاقرار
یکمل الایمان به و باقرار کردن کامل میشود ایمان بخدا ازین که اعتقاد بدون
اقرار ظاهر فایده نمیبخشد ولا دیانة الا بعد معرفته دیندار بودن یا عبادت کردن
نمی باشد مگر بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه هدی و آنچه ایشان بیان کرده اند
از اصول عقاید یا اعم از معرفت اصول و فروع ولا معرفة الا باخلاص و معرفت
نمی باشد مگر با خالص کردانیدن از شکوک و شبهات و اعتقادات باطله و لا
اخلاص مع التشبیه و خالص کردانیدن معرفت نمی باشد با تشبیه التسیقن خدا بممکنات
ولا نفی مع اثبات الصفات للتشبیه و نفی نکرده است تشبیه خدا را بخلق کسی
که اثبات صفات زائده برای او کرده است و در بعضی از نسخ للتنبیه است پس
محتملست که مراد ان باشد که کسی که اثبات صفات کند برای تنبیه مردم بر صفات
او و نفی کند صفات خلق را او کند صفات او نکرده است پس اشاره خواهد بود با نچه
گفتیم که باید حق تعالی را از حد تعطیل و حد تشبیه هر دو بیرون آورد فکلما فی الخلق لا
یوجد فی خالقه پس هر چه در خلق است از صفات حقیقت آن صفت در خالق او
نیست وکل ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه و هر چه ممکنست یا متمکن و ثابتست در مخلوق
ممتنع است آن در صانع او ولا یجری علیه الحرکة و السکون و جاری نمیشود برای او
حرکت کردن و ساکن شدن پس بچند وجه حضرت استدلال فرموده بر نفی حرکت
و سکون از ذات مقدس قادر بیچون اول بانکه کیف یجری علیه ما هو اجراه
و یعود فیه ما هو ابتداه یعنی چگونه بر گردد در او آنچه خود ابتدا کرده است
و آفریده است وجه استدلال یا آنست که کدنست که اتصاف حق تعالی بخلق خود و
کامل کردیدن با آفریده خود محالست یا انکه اگر اینها در او باشد منفک از حوادث
نخواهد بود و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است یا بانکه اگر بدون
این صفت کاملست پس حدوث این صفت نقص خواهد بود و اگر باین صفت
کامل میشود پس در ذات خود ناقص است و نقص بر خدا محالست باجماع عقول

[illegible]

دلیل

دلیل سیم آنست که و لتجزأ کنهه یعنی و هر آینه صاحب اجزا خواهد بود کنه ذات مقدس
او یا باعتبار آنکه این دو صفت از لوازم اجسامند یا باعتبار آنکه حرکت لازم دارد
کردن آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد یا باعتبار آنکه با ممکنات شریک
خواهد بود در حقیقت و مرکب از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز خواهد بود و لامتنع
من الازل معناه و لما کان للباری معنی غیر المبرو و هرگاه مستکمل بخلق خود باشد
و در ذات او تفاوت بهم رسد و کنه او صاحب اجزا باشد هر آینه امتناع خواهد کرد از
ازلی بودن معنی او و هر آینه برای آفریننده معنی بغیر آفریده شده نخواهد بود و لو
حد له وراء اذا حد له امام و اگر حد کرده شود برای او عقبی پس هر آینه حد کرده
خواهد شد برای او پیشی پس در حیز بودن او متوهم خواهد شد و مرکب خواهد بود
ولو التمس له التمام اذا لزمه النقصان و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن
پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن و این اشاره است بانچه سابقا بیان شد
که نمیتواند بود که حق تعالی بغیر ذات مقدس خود بچیزی کامل شود زیرا که اگر بغیر خود
کامل شود در حد ذات خود ناقص خواهد بود و باجماع عقول نقص بر او روا نیست
وایضا در کمال خود محتاج خواهد بود و هر محتاج ممکنست کیف یستحق الازل من
لا یمتنع من الحدث چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن
یعنی ممکن قدیم و ازلی نمیتواند بود و محتملست که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمیتواند
وکیف ینشئ الاشیاء من لا یمتنع من الانشاء و چگونه انشا کند و از عدم بوجود
آورد اشیا را کسی که امتناع نکند از آفریده شدن محتملست که مراد کل اشیا باشد یعنی
خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمیتواند بود و محتملست که مراد آن باشد که از
عدم بوجود آوردن مخصوص حق تعالی است و کسی که احتمال معلول بودن در او رود خالق
و آفریننده چیزی نمیتواند بود اذا لقامت فیه آیة المصنوع و لتحول دلیلا بعد
ما کان مدلولا علیه این فقرات دلیل فقرات سابقه اند یعنی هرگاه حق تعالی محل حوادث
و تغیرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر آینه

قایم خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و آفریده بودن و هر آینه وجود او دلیل بر صانع
دیگر خواهد گردید بعد از آنکه او را مدلول علیه میدانستند و سایر ممکنات را دلیل
وجود او میدانستند یعنی او نیز مثل سایر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد گردید
لیس فی محال العقول محجة ولا فی المسئلة عنه جواب ولا فی معناه له تعظیم ولا فی
ابانته عن الخلق ضیم الا بامتناع الازلی ان یثنی و ما لا بدأة له ان یبدأ
یعنی نیست در این قول محال یعنی اثبات حوادث و متغیرات از برای حق تعالی حجتی و نه
در سوال کردن از این مسئله جوابی چون بدیهی است که باطل است و نیست در اثبات
کردن معنی اینها از برای حق تعالی تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد و نیست
در جدا کردن او از مخلوقات در کند صفات و عروض حوادث و متغیرات ضیمی یعنی ظلمی
مگر بآنکه امتناع میکند ازلی از دو تا بودن و دو قدیم نمی باشد و امتناع میکند چیزی
که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا داشتن و حاصل
این فقرات آنست که اثبات صفات زایده و متغیره چون بر حق تعالی محال است حجتی
بر اثبات آن اقامت نمیتوان کرد و کسی که از آن سوال کند مستحق جواب نیست
و چون بعضی گمان میکنند که همچنانکه گوش نداشتن و چشم نداشتن و دست
و پا نداشتن در ما نقص است پس باید که خدا اینها هر چه در ما کمال است او داشته باشد
حضرت رد بر ایشان فرموده که اینها و کسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او
باشد بودن اینها در او نقص است و نبودن اینها در او کمال است و در آخر بیان فرمود
که نفی مشابهت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات بلکه
مباین بودن خدا از مخلوقات خود نه از راه ترفع و تکبر است که ظلم باشد بلکه
سببش آنست که دو قدیم بودن ازلی محال است و اگر حق تعالی صاحب صفات زایده و اجزاء
و اعضا باشد چندین قدیم ثابت میشود و این صفات اگر معلول ذات حق باشند
میباید که چنین که وجود شان ابتدائی نداشته باشد علت داشته باشد و قدیم
علت نمیدارد لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا

بعیدا

بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین نیست خداوندی و
معبودی مگر خداوندی که ذات او از آن بلندتر است که عقلها بآن تواند رسید
و صفات او از آن برتر است که کنه آنها را ادراک توان نمود دروغ گفتند آنها
که غیر خدا را با او عدیل گردانیدند در خداوندی و در استحقاق عبادت و گمراه
شدند گمراهی دور و زیان کار شدند زیان کاری هویدا و درود فرستد خدا بر محمد
و آل طاهرین او و در شرح این خطبه کتابها کافی نیست و باعتبار ضیق مجال بهمین اکتفا شد
و بیان بعض از دقایق و اسرار این خطبه و سایر خطبها که فصاحت
آنها شکستی با این خطبه دارد در کتاب
بحار الانوار شده است

تتمه

بسم الله الرحمن الرحیم

و روی الصدوق رضی الله عنه فی الخصال بالاسناد و الشیخ الطبرسی فی الاحتجاج مرسلا
عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عم قال لما کان من امر ابی بکر و بیعة الناس له و فعلهم
بعلی عم لم یزل ابو بکر یظهر له الانبساط و یری منه الانقباض فکبر ذلک علی ابی بکر
فاحب لقاءه و استخراج ما عنده و المعذرة الیه لما اجتمع الناس الیه و تقلیدهم ایاه
امر الامة و قلة رغبته فی ذلک و زهده فیه اتاه فی وقت غفلة و طلب منه الخلوة و قال له
والله یا ابا الحسن ما کان هذا الامر مواطاة منی و لا رغبة فیما وقعت فیه و لا حرصا علیه
و لا ثقة بنفسی فیما تحتاج الیه الامة و لا قوة لی بمال و لا کثرة العشیرة و لا استیثارا به
دون غیری فما لک تضمر علی ما لم استحقه منک و تظهر لی الکراهة فیما صرت الیه و تنظر الی
بعین السامة منی قال فقال له عم فما حملک علیه اذ لم ترغب فیه و لا حرصت علیه و لا وثقت
بنفسک فی القیام به فقال ابو بکر حدیث سمعته من رسول الله صلعم ان الله لا یجمع
امتی علی ضلال و لما رایت اجماعهم اتبعت حدیث النبی صلعم و احلت ان یکون اجماعهم
علی خلاف الهدی و اعطیتهم قود الاجابة و لو علمت ان احدا یتخلف لامتنعت قال
فقال علی عم اما ما ذکرت من حدیث النبی صلعم ان الله لا یجمع امتی علی ضلال افکنت

من الامة اولم اكن قال بلى قال وكذلك العصابة الممتنعة عنك من سلمان وعمار وابي ذر
والمقداد وابن عبادة ومن معه من الانصار قال كل من الامة فقال علي عم كيف تحتج بحديث
النبي صلعم وهؤلاء تخلفوا عنك وليس للامة فيهم طعن ولا في نصيحة الرسول ونصيحته منهم
تقصير قال ما علمت بتخلفهم الا من بعد ابرام الامر وخفت ان رفعت عنق الامر ان يتفاقم
الى ان يرجع الناس مرتدين عن الدين وكان ممارستكم الى ان اجبتم اهون مؤنة على الدين
وابقاء له من ضرب الناس بعضهم ببعض ويرجعون كفارا وعلمت انك لست بدوني
في الابقاء عليهم وعلى اديانهم فقال علي عم اجل ولكن اخبرني عن الذي يستحق هذا الامر بما
يستحقه فقال ابو بكر بالنصيحة والوفاء ودفع المداهنة والمحاباة وحسن السيرة واظهار
العدل والعلم بالكتاب والسنة وفصل الخطاب مع الزهد في الدنيا وقلة الرغبة فيها وانصاف
المظلوم من الظالم للقريب والبعيد ثم سكت فقال علي عم والسابقة والقرابة فقال ابو بكر
والسابقة والقرابة فقال علي عم انشدك الله يا ابا بكر افيك تجد هذه الخصال او فيّ
فقال ابو بكر بل فيك يا ابا الحسن قال انشدك الله انا المجيب لرسول الله صلعم قبل ذكران
المسلمين ام انت قال بل انت قال انشدك بالله انا صاحب الاذان لاهل الموسم والجمع
الاعظم للامة بسورة براءة ام انت بل انت قال انشدك بالله انا وقيت رسول الله صلعم
بنفسي يوم الغار ام انت قال بل انت قال انشدك بالله الي الولاية من الله مع ولاية رسوله
في اية زكوة الخاتم ام لك قال بل لك قال انشدك بالله انا المولى لك ولكل المسلمين بحديث
النبي صلعم يوم الغدير ام انت قال بل انت قال انشدك بالله الي الوزارة من رسول الله صلعم
والمثل من هرون من موسى ام لك قال بل لك قال انشدك بالله ابي برز رسول الله صلعم
باهل بيتي وولدي في مباهلة المشركين من النصارى ام بك وباهلك وولدك قال
بكم قال فانشدك بالله الي ولاهلي وولدي اية التطهير من الرجس ام لك ولاهل بيتك
قال بل لك ولاهل بيتك قال فانشدك بالله انا صاحب دعوة رسول الله صلعم واهلي
وولدي يوم الكساء اللهم هؤلاء اهلي اليك لا الى النار ام انت قال بل انت واهلك
وولدك قال فانشدك بالله انا صاحب الاية يوفون بالنذر ويخافون يوما كان

شرح

شرح مستطيرا ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الفتى الذي نودي من السماء
لا سيف الا ذو الفقار ولا فتى الا علي ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي
ردت له الشمس لوقت صلوته فصلاها ثم توارت ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله
انت الذي حباك رسول الله صلعم برايته يوم خيبر ففتح الله له ام انا قال بل انت قال
فانشدك بالله انت الذي نفست عن رسول الله صلعم كربة وعن المسلمين بقتل عمرو بن
عبد ود ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي ائتمنك رسول الله صلعم
على رسالته الى الجن ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي طهره الله من سفاح
من ادم الى ابيه بقول رسول الله صلعم خرجت انا وانت من نكاح لا من سفاح من لدن
ادم الى عبد المطلب ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي اختارني رسول الله صلعم
وزوجني ابنته فاطمة وقال الله زوجك ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا
والد الحسن والحسين سبطيه وريحانتيه الذين قال فيهما هذان سيدا شباب
اهل الجنة وابوهما خير منهما ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله اخوك المزين
بالجناحين في الجنة مع الملائكة ام اخي قال بل اخوك قال فانشدك بالله انا
ضمنت دين رسول الله صلعم وناديت في الموسم بانجاز موعده ام انت قال بل انت
قال فانشدك بالله انا الذي دعاه رسول الله صلعم والطير عنده يريد اكله فقال اللهم
ائتني باحب خلقك اليك بعدي ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي
بشرني رسول الله صلعم بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين على تاويل القران
ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي شهدت اخر كلام من رسول
الله صلعم ووليت غسله ودفنه ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي
دل عليه رسول الله صلعم بعلم القضاء وفصل الخطاب بقوله علي اقضاكم ام انت
قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي امر رسول الله صلعم اصحابه بالسلام
عليه بالامرة في حيوته ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي
سبقت له قرابته من رسول الله صلعم ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله الذي

حباك الله عز وجل بالدينار عند حاجته وباعك جبرئيل واضفت
محمداً صه واطعمت ولده قال فبكى ابو بكر وقال بل انت قال فانشدك الله انت
الذي حملك رسول الله صه على كتفه في طرح صنم الكعبة وكسره حتى لو شاء ان ينال
افق السماء لنالها ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي قال رسول الله صه انت
صاحب لوائي في الدنيا والآخرة ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي امر رسول
الله صه بفتح بابه في مسجده حين امر بسد جميع ابواب اصحابه واهل بيته واحل له ما
احله الله له ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي قدم بين يدي نجواه لرسول
الله صه صدقة فناجاه اذ عاتب الله عز وجل قوما فقال ءاشفقتم ان تقدموا بين
يدي نجواكم صدقات الآية ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي قال فيه رسول
الله صه لفاطمة زوجتك اول الناس ايماناً وارجحهم اسلاماً في كلام له ام انا قال بل انت
قال فانشدك بالله انت الذي قال له رسول الله صه الحق مع علي وعلي مع الحق لا يفترقان
حتى يردا علي الحوض ام انا قال بل انت قال فلم يزل عم يعدد عليه مناقبه التي جعل الله
عز وجل له دونه ودون غيره ويقول له ابو بكر بل انت قال فبهذا وشبهه يستحق
القيام بامور امة محمد صه فما الذي غرك عن الله وعن رسوله وعن دينه وانت خلو
مما يحتاج اليه اهل دينه قال فبكى ابو بكر وقال صدقت يا ابا الحسن انظرني يومي هذا
فادبر ما انا فيه وما سمعت منك قال فقال له علي عم لك ذلك يا ابا بكر فرجع من عنده
وخلا بنفسه يومه ولم يأذن لاحد الى الليل وعمر يتردد في الناس لما بلغه من خلوته
بعلي عم فبات ليلته فرأى في منامه كان رسول الله صه تمثل له في مجلسه فقام اليه ابو بكر
يسلم عليه فولى وجهه فقال ابو بكر يا رسول الله هل امرت فلم افعل فقال رسول الله صه ارد
السلام عليك وقد عاديت الله ورسوله وعاديت من الله ورسوله رد الحق الى اهله
قال من اهله فقلت قال من عاتبك عليه وهو علي قال فقد رددت عليه يا رسول الله
بامرك قال فاصبح وبكى وقال لعلي عم ابسط يدك يا ابا الحسن حتى ابايعك واخبره
بما قد رأى قال فبسط علي يده فمسح ابو بكر يده وبايعه عليها وسلم اليه الامر وقال
له اخرج

له اخرج الى المسجد رسول الله صه فاخبرهم بما رأيت في ليلتي وما جرى بيني وبينك فاخرج
نفسي من هذا الامر واسلمه اليك فقال له علي عم نعم فخرج من عنده متغيراً لونه فصادفه
عمر وهو في طلبه فقال له ما حالك يا خليفة رسول الله فاخبره بما كان منه وما جرى بينه وبين علي عم
وما رأى فقال عمر انشدك يا خليفة رسول الله والاغترار بسحر بني هاشم فليس هذا باول
سحر منهم فما زال به حتى رده عن رأيه وصرفه عن عزمه ورغبته فيما هو فيه وامره بالثبات
والقيام به قال فاتى علي عم المسجد للميعاد فلم ير فيه منهم احداً فاحس بالشر فقعد الى
قبر رسول الله صه فمر به عمر فقال يا علي دون ما تروم خرط القتاد فعلم بالامر ورجع الى بيته
تم الحديث وهو منقول من شرح السيد الفاضل الكامل علاء الدين محمد اعلى الله درجته على
نهج البلاغة اللهم العن اولاً وثانياً وثالثاً ومن تابعهم
بمحمد وآله الطاهرين